ویژه اهل سنت

آداب الاصحاب

از خدا جوییم توفیق ادب — بی ادب محروم شد از لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد — بلکه آتش در همه آفاق زد

مولف: مولانا فخرالدّین علی بن ملّاحسین واعظ کاشفی رحمهما الله
به اهتمام: سید عبدالله نقشبندی مجدّدی

بسم الله الرحمن الرحيم

آداب الاصحاب

مؤلّف:

مولانا فخر الدّین علی بن ملّاحسین واعظ کاشفی رحمهما الله

به اهتمام:

سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی

سرشناسه	:	کاشفی، حسین بن علی، - ۹۱۰ق.
عنوان و نام پدیدآور	:	آداب الاصحاب/مولف عی‌بن‌ملاحسین واعظ کاشفی ؛ به اهتمام سیدعبدالله نقشبندی‌مجددی.
مشخصات نشر	:	تربت جام : انتشارات خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	:	ف،۵۳۶ ص.
شابک	:	978-964-2628-71-1:
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	:	اخلاق -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
شناسه افزوده	:	نقشبندی مجددی، سیدعبدالله
رده بندی کنگره	:	BP ۲۴۷ / ۳۵ / ک ۲ آ ۴ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۶۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۶۵۷۶۴۱

مشخصات کتاب

❋ نام کتاب: **آداب الاصحاب**

❋ مؤلّف: مولانا فخر الدّین علی بن ملا حسین واعظ کاشفی(رح)

❋ به اهتمام: خادم خانقاه پیـران کبار طـریقه عالیه نقشبندیه مجدّدیه شمسیه سیّـد عبدالله نقشبندی مجدّدی

❋ ناشر: انتشارات خواجه عبدالله انصاری

❋ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

❋ چاپ: دقت

❋ قطع: وزیری

❋ صفحات : ۵۱۲ صفحه

❋ چاپ اوّل: زمستان ۱۳۹۰

❋ شابک: ۱-۷۱-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸

❋ قیمت: ۸۰۰۰ تومان

❋ مرکز پخش: تربت جام، انتشارات خواجه عبدالله انصاری ۸۸۶۱ ۲۲۲ ۰۵۲۸
مشهد ۱۸۴۰ ۸۹۰ ۰۹۱۵

فهرست مطالب

مقدّمه

اَلْحَمْدُ لله الَّذِیْ اَرْحَمَنَا بِسَبَبِ نِدَاءِ لُطْفِهِ بِقَوْلِهِ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَنَـٰجَيۡتُمۡ فَلَا تَتَنَـٰجَوۡاْ بِٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَمَعۡصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَتَنَـٰجَوۡاْ بِٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰ ۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ﴾[1]. وَ جَعَلَ الْفَلَاحَ فِیْ قَوْلِهِ: ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا﴾[2] وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا مُحَمَّدٍ الَّذِی لِاَجْلِ رَأْفَتِهِ بِاُمَّتِهِ تَبَيَّنَ الْاِحْسَانُ فِیْ قَوْلِهِ «اَنْ تَعْبُدَ اللهُ كَاَنَّکَ تَرَاهُ فَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ يَرَاکَ»[3] وَ بَشَّرَنَا بِقَوْلِهِ: «اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ»[4] وَ عَلَى آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ جَعَلَهُمُ اللهُ نُجُومَ الْهِدَايَةِ وَ الْعِرْفَانِ وَالْيَقِيْنِ وَ عَلَى اُمَّتِهِ اَجْمَعِيْنَ.

۱– مجادله/ ۹

۲– شمس / ۹

۳– صحیح المسلم، کتاب الایمان– مشکاة المصابیح، کتاب الایمان.

٤– قال النبی (ص): «المرء مع من احب یوم القیامة» ریاض الصالحین، باب توبه. و قال النبی (ص): «المرء مع من احب» متفق علیه. ریاض الصالحین، صحیح البخاری باب علامة حبّ الله عزوجل: حدثنا بشرُ بن خالدٍ حدثنا محمد بن جعفر عن شعبة عن سلیمان عن ابی وائل عن عبدالله عن النبی (ص) انه قال: «المرء مع من احب». صحیح مسلم باب «المرء مع من احب» و همچنین در سنن ابی داود، سنن ترمذی، مسند احمد مصنف ابن ابی شیبه، بغیه الحارث، مصنف عبدالرزاق، السنن الکبری للنسائی و در کتب احادیث دیگر موجود است.

حمد و ثنای فراوان به عدد ستارگان آسمان، قطرات باران، برگ های درختان، ریگهای بیابان و ذرّه های زمین و آسمان مر خالقی را که یگانگی، صفت او و جلال و کبریا، عظمت او و علا و مجد و بقا، خاصیّت اوست و از کمال جلال وی هیچ آفریده‌ای آگاه نیست و هیچ کس را به حقیقت معرفت وی راه نیست؛ بلکه اقرار نمودن به عجز در برابر شناخت حقیقت وی منتهای معرفت صدّیقان است و اعتراف کردن به تقصیر در حمد و ثنای وی نهایت ثنای فرشتگان و پیغمبران.

چو نتوانم ثنایش کرد تقریر همان بهتر که آرم عذر تقصیر

غایت عقل عقلا در مبادی اشراق جلال وی در دهشت و منتهای سالکان و مریدان در طلب قرب به حضرت جمال وی در حیرت است. گسستن امید از اصل معرفت وی تعطیل و دعوی کمال معرفت وی از خیال، تشبیه و تمثیل است. نصیب همه‌ی چشمها از جمال وی خیرگی و ثمره‌ی همه عقلها از نظر به عجائب صنع وی، معرفت ضروری است و هیچ کس مباد که در عظمت ذات وی اندیشد تا چگونه و چیست:

فکر در ذات وی روا نبود آنچه معلوم شود خدا نبود
ذره ای نیست در همه عالم که به هستی وی گوا نبود

و هیچ دل مباد که یک لحظه از عجایب صنع وی غافل ماند تا از صنع به هستی وی که به چیست و به کیست نینجامد، تا به ضرورت بشناسد که همه‌ی آثار، قدرت او و همه‌ی انوار، عظمت او و همه‌ی بدائع و غرائب از حکمت و پرتو جمال حضرت

اوست و هرچه هست از او و همه بدوست؛ بلکه خود همه اوست که هیچ چیز را جز وی هستی به حقیقت نیست، بلکه هستی همه‌ی چیزها پرتو هستی نور اوست و درود بر محمد مصطفیﷺ که سرور پیغمبران و رهنمای مؤمنان و امیر اسرار ربوبیّت و گزیده و برداشته‌ی حضرت الوهیّت است و بر جمله‌ی یاران و اهل بیت وی که هر یک از ایشان قدوه‌ی امّت و آشکار کننده‌ی راه شریعت هستند.

ای عزیز! بدان که آدمی را بیهوده نیافریده‌اند؛ همانطور که خداوند کریمﷻ در قرآن مجید فرموده است: ﴿أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثًا﴾[1] بلکه کار وی عظیم و خطر وی بزرگ است؛ اگر چه ازلی نیست امّا به معنایی ابدیست؛ اگر چه کالبد او خاکی و سفلی است امّا حقیقت وی علوی و ربّانی است؛ گوهرش اگر چه ابتدا آمیخته و آویخته به صفات حیوانی و شیطانی است، امّا چون به صحبت اهل دلی رسد از این صفات زشت، پاک و شایسته‌ی جوار حضرت ربوبیّت شود و مصداق کلام «کُلُّ شَیْءٍ یَرْجِعُ اِلَی اَصْلِهِ» گردد؛ زیرا اصل روح وی در جوار قرب آن حضرتﷻ ساکن بوده و از آنجا به این پیکر ظلمانی فرستاده شده است:

پایه آخر آدم است و آدمی	گشت محروم از مقام محرمی
گر نگردد باز مسکین زین سفر	کیست در عالم از او گمراه تر

این رجوع به اصل وابسته به صحبت است؛ همانطور که اصحاب حضرت ختمی مرتبتﷺ به محض رسیدن به صحبت آن سرور از صفات ذمیمه‌ی نفس امّاره،

۱- مؤمنون / ۱۱۵

پاک و شایسته‌ی قبول معرفت ذات پروردگار ﷻ شده‌اند. رسول‌الله ﷺ صحبت را اساس دین نام بردند؛ در این باره از حضرت ابورزین (رض)[1] روایت شده است که حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: آگاه کنم تو را از عملی که محوری بزرگ از محورهای دین است و به سبب آن خیر دنیا و آخرت نصیب تو می‌گردد؛ ۱) صحبت نیکان را لازم گیر. ۲) چون در خلوت باشی زبانت را از یاد خدا تر و تازه دار. ۳) دوستی در راه خدا اختیار کن.

صحبت از دین و رفتار رهبر اهل دین یعنی حضرت رسول ﷺ و ارشادات آن حضرت برای انسان مؤمن و مسلمان، دل‌نوازتر و آرام‌کننده‌تر از تمام مسایل جاری در زندگی دنیوی است؛ خصوصاً که تمسّک به آن حضرت مایه‌ی نجات انسان است به فرموده‌ی آیه‌ی کریمه: ﴿إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ﴾[2]. در حدیث مذکور که از حضرت ابورزین (رض) روایت شده، رسول الله ﷺ یک محور اساسی از مبانی و پایه‌های دین را تعلیم داده‌اند که در آن به عاملین حدیث، خیر و رستگاری دنیا و آخرت را بشارت داده‌اند.

چنانچه شاعر می‌فرماید:

صحبت صالح تو را صالح کند　　　صحبت طالح تو را طالح کند
صحبت مرد خدا مردت کند　　　صحبت هر ناسزا سردت کند

۱– عن ابی رزین انه قال له رسول الله (ص): «اَلَا اَدُلُّکَ عَلَی مِلَاکِ هَذَا الْاَمْرِ الَّذِیْ تُصِیْبُ بِهِ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ، عَلَیْکَ بِمَجَالِسِ اَهْلِ الذِّکْرِ وَاِذَا خَلَوْتَ فَحَرِّکْ لِسَانَکَ مَا اسْتَطَعْتَ بِذِکْرِ اللهِ وَاَحِبَّ فِی اللهِ وَاَبْغِضْ فِی اللهِ» الی آخر الحدیث. شعب الایمان للبیهقی، قصة ابراهیم فی المعانقه، ص۲۶. مشکاة المصابیح ص۴۲۸.

۲– اگر خدا را دوست دارید پیروی من کنید تا محبوب خداوند شوید، آل عمران/ ۳۱

یـک زمانـی صحبـت با اولیـا　　　بهتر از صد ساله طاعت بی ریا

از برکت صحبت و همنشینی با عارفان و عاشقان الهی طلب حق در خود یابیم و این طلب را رایگان از دست ندهیم. یکی از عارفان الهی می‌فرماید: در هر دلی که از تأثیر تجلّی حقﷻ اراده‌ی جستجو حاصل شد، باید این نعمت را عظیم دانسته و به شکر این نعمت قیام نموده و با بذل همه‌ی سرمایه‌ی وجودی و مادّی خود به عبادت حقﷻ بپردازد.

بلی، هنگامی که اراده‌ی جستجوی حق در تو پیدا شود آن کاری مهم، لطفی عظیم، کرمی وافر و عنایتی از جانب حقﷻ است و باید به شکر این نعمت قیام نمایی و با طاعت و عبادت و تقوا، ذکر و فکر این طلب را چنان قوی گردانی که به یک شعله اش همه‌ی خس و خاشاک و هواها و بهره های نفسانی و صفات حیوانی و شیطانی را بسوزانی.

به قول عارفی:

عشق آن شعله است کو چون برفروخت

هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

حضرت خواجه عبدالله انصاری (رح) چه زیبا فرموده‌اند: هر که آید، از تو چیزی خواهد؛ من آمدم و از تو، تو را می‌خواهم.

آری، اگر خدا را یافتی همه چیـز را یافتـی. عارف حقﷻ خواجه محمّد پارسا (رح) می‌فرماید: یکی از فواید مشورت با اهل دل آن است که در آخر امر اگر

وجه صواب در آن کار پیدا شود، وجود تو در میان نیست و اگر خلاف صواب هم ظاهر شود، باز وجود تو در میان نیست.

ببین که بزرگان دین و عارفان راه حقﷻ تا چه اندازه برای نابودی این هستی و انانیّت سعی و کوشش کرده‌اند تا جایی که در کارهای دنیوی هم از مشورت بهره گرفته‌اند تا هستی پا در میان ننهد و کبر و غرور و انانیّت در قلب حمله‌ور نشود.

حفظ آثار صالحان و صحبت و همنشینی با ایشان نعمتی بزرگ است؛ چرا که آن صفات حمیده، اراده‌ی قوی، طلب صادق، تقوای وافر و عشق و محبّتی که در ایشان است، در همنشین ایشان هم اثر می گذارد.

الهی! آهن با آتش صحبت کرد، رنگ آتش گرفت؛ میوه با خورشید صحبت کرد، از تلخی و ترشی شهد شکرین شد؛ غنچه با نسیم سحر صحبت کرد، معطّر و خندان شد؛ طفل با استاد صحبت کرد، دانشمند شد؛ خاک با ابر بهار صحبت کرد، خوش و سر سبز شد؛ نهال با دهقان صحبت کرد، درخت پر ثمر شد؛ غافل با عارف صحبت کرد، از خدا با خبر شد؛ اصحاب با حضرت محمّد مصطفیﷺ صحبت کردند، «اَصْحَابِیْ کَالنُّجُوْمِ فَبِاَیِّهِمُ اقْتَدَیْتُمُ اهْتَدَیْتُمْ»[1] شدند. شاهد و گواه ما در

---

۱ – عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله (ص): «اصحابی کالنجوم فایهم اقتدیتم اهتدیتم» رواه رزین. مشکاة المصابیح، باب مناقب الصحابة، آخر الفصل الثالث، ص ٥٥٤.

عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «انما اصحابی کالنجوم فایهم اقتدیتم اهتدیتم» الابانة الکبری لابن بطة، ج۲، ص۲۲۰.

معیّت صادقان این آیه است: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّـٰدِقِينَ﴾[1].

امّا صحبت، آداب و اسرار و رموز و اشارات خاصّ خود را دارد. هیچ بی‌ادبی به حق نرسیده است. هر کس که از مقام افتاد، از ترک ادب اینگونه شد؛ بلعم باعور از ترک ادب ایمان خود را از دست داد؛ ابلیس از بی‌ادبی مردود خاصّ و عام گشت؛ فرعون از بی‌ادبی غرق نیل شد.

ادب تو در مقابل عامّه درسی است که در صحبت خاصّان به کار آید و آداب تو در مقابل خاصّان، درس و تعلیمی است که در مقام حضور به کار آید. ای که در حضور عامّه‌ی مخلوق ادب را رعایت نکنی، چگونه در مجلس خاصّان، ادب را رعایت کنی؟! ای که در مجلس خاصّان ادب را رعایت نکنی، چگونه در مقام حضور و آگاهی حق‌ﷻ ادب را رعایت کنی؟! اینکه پیغمبرﷺ ما در شب معراج به دنیا و عقبی ننگریست، از ادب حضرت حق‌ﷻ بود.

تعلیم آداب راه عاشقان و عارفان و صحبت و همنشینی با ایشان به این دلیل است که هنگامی که به مقام حضور و آگاهی حق‌ﷻ برسی، ادب را به آسانی از دست ندهی؛ از آگاهی حق به آگاهی غیر حق نیفتی؛ از رضای حق به رضای خود سر فرو نکنی؛ جان و تنت به نزدت نزدیکتر از حق‌ﷻ نشود و هستی‌ات سدّ عظیم در پیش چشمانت قرار نگیرد؛ امر و نهی نفس امّاره به بد، حجاب امر و نهی حق‌ﷻ نشود؛ رضای ابلیس کافر ملعون به جای رضای حق‌ﷻ مقصود تو نشود و وسواس این

۱- توبه/ ۱۱۹

دشمن غدّار هدف و سرمایه‌ی تو قرار نگیرد؛ اخلاق ذمیمه و سیّئه در جوارح تو تمرکز نیابد و قلبت که سلطان تن است مشغول ماسوای حق‌ﷻ را به عوض مشغول حق‌ﷻ در آغوش نگیرد.

ای سالک راه حق! ادب نگه دار تا از راه نیفتی و اسیر هوا و هوس نشوی و در چنگال شیطان کافر، آلوده به بی‌حیایی نگردی. آیا می‌دانی که یکی از جمله آدابشان چیست؟ بلی، این که به تو امر کنند که دلت دائم به حق مشغول باشد. بکوش ترک امرشان نکنی و در آشکارا و نهان ادبشان را نگه داری. به تو می‌گویند که رضای حق‌ﷻ را نصب‌العین خود قرار دهی؛ چرا که در هر حال ترک رضای حق‌ﷻ ـ اگر نیک تأمّل کنی ـ از ترک ادب است.

بنا به گفته‌ی شاعر:

از خدا جوییم توفیق ادب　　　بی ادب محروم ماند از فضل رب

این که در مجلسشان عمل ناپسند انجام نمی‌دهی، به این دلیل است که ضابطه و ملکه بر تو پیدا گردد تا در آن حین که به مقام حضور و آگاهی حق رسی آنچه را که خدا دوست ندارد و رضا نیست، انجام ندهی.

این که همه‌ی گوش و هوش تو متوجّه مرشد توست تا هر چه می‌گوید فوراً و بدون تأخیر آن را انجام دهی، درسی است که در حضور خدا هم تمام گوش و هوش تو متوجّه اوامر و نواهی حق‌ﷻ باشد تا بدون تأخیر اوامر را به جای آورده و نواهی را ترک کنی.

از ادب است که در حین تلاوت کلام الله مجید با تمام وجود متوجّه هستی که حق‌ﷻ در احکام و آیات از تو چه می‌خواهد و در حین خواندن احادیث با گوش شنوا و هوشی بیدار متوجّه دستورات پیغمبر خدا، حضرت محمّدﷺ هستی و از ادب است که هستی تو حجابی در برابر هستی حق قرار نمی گیرد. اینکه در حضور عارفی که به تربیت معنوی تو مشغول است به چپ و راست نمی‌نگری و با همه‌ی قوا متوجّه دستوراتش هستی، نمایانگر کمال ادب توست که باعث ملکه و ضابطه در تو می شود تا اینکه در حضور و آگاهی دائمی از توجّه به حق‌ﷻ به غیر متوجّه نشوی؛ از رضای حق‌ﷻ به رضای نفس و شیطان دلخوش نشوی؛ از محبت حق‌ﷻ به محبت دنیا نپیوندی؛ از عظمت حق‌ﷻ غافل نشوی و به معصیت نیفتی.

ای سالک راه حقیقت! نگاه کن به عارف ربّانی، عاشق صمدانی، حضرت شاه نقشبند (رح) چه دُرّ گرانبها در ادب سفتند جایی که فرمودند: حفظ ادب هم ثمره‌ی محبت است و هم شجره محبت و هم تخم محبت و از ادب چون چیزی کم کردی هر چه برداشتی نمی‌ماند.

آری، ادب تاجی است الهی که صاحب آن نمی‌خواهد که زمین دل را از خس و خاشاک طبیعت پر کند؛ چون در طلب استعداد تخم پاشیدن ذکر است. او سعی می‌کند همان طور که ظاهر خود را از اعمال زشت پاک می کند، باطن خود را نیز از آنچه زشت است مصفّا گرداند؛ زیرا باطن محلّ نظر حق‌ﷻ است.

ادب تأثیراتی عجیب دارد به گونه‌ای که در قطع علایق صوری و معنوی به جان می کوشی و از هر چه هست به تمامی آزاد می گردی، تا اینکه به جایی می‌رسی که در تو طلب پیدا می گردد؛ چنان طلبی که با تضرّع و نیاز از حق ﷻ می‌خواهی که به تو حلاوت ذکر عطا کند تا از همه‌ی لذّات فانی خلاص گردی و در تو حقیقت عبادت که عبارت از خضوع و شکستگی است حاصل شود و عظمت حضرت حق ﷻ را با چشم و دل مشاهده کنی.

این کتاب مملو از معارف و اسرار عارفان حق ﷻ است و برای سالک راه حق ﷻ لشکری علیه لشکر نفس و شیطان است. خوشا آنان که بر محتویّات این کتاب عمل کنند و راه حق ﷻ را از راه نفس و شیطان جدا کرده و طریقت و حقیقت را طوری که هست بشناسند و از گودال جهل، خود را برهانند و از صراط مستقیم شریعت منحرف نشوند.

این کتاب که به آداب الاصحاب اختصاص یافته به هفت باب و هر باب به چهار فصل تقسیم شده و بسیار جامع و کامل است و طریقه‌ی کسب آداب و روش سنّت را با استناد به آیات و احادیث و اقوال سلف بیان کرده است. مؤلّف آن مولانا فخرالدّین علی بن حسین واعظ کاشفی معروف به «صفی» فرزند ملا حسین واعظ کاشفی (رح) عارف و مفسّر قرن نهم و از پیروان و بزرگان سلسله‌ی عالیّه‌ی نقشبندیّه است که برای تعلیم برادران دینی و با نیّتی خالص نگاشته شده است.

و به ضمیمه آن، وصایای بزرگان طریقه‌ی عالیّه‌ی نقشبندیّه همچون حضرت خواجه بهاءالدّین نقشبند (رح) و حضرت علاءالدّین عطّار (رح) است که توسط حضرت مولانا یعقوب چرخی (رح)[1] فراهم آمده است. همچنین شامل وصایای سودمندی از حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی (رح) و امام محمّد بن ادریس (رح) و معارفی درباره‌ی سلوک طریقت و سلسله و احوال مشایخ بزرگوار است. خداوند مؤلّفان مرحوم و محترم را جزای خیر عطا فرماید.

لازم به ذکر است که نشر این کتاب گرانقدر از اهداف حضرت قبله گاهی بنده بوده که شرایط زمان مانع این نیّت خیر گردید؛ لذا این فقیر با همه‌ی کم بضاعتی و گرفتاری با توکّل بر خدا اقدام به نشر آن نمودم، به امید اینکه قدمی در راه کسب رضای مولایم برداشته باشم.

خداوند متعال ﷻ تمام کسانی را که در راه برافراشتن پرچم دین مبین اسلام سعی و کوشش می‌کنند و در راه نشر معارف اسلامی و کتب بزرگان دینی از جان و مال مایه می‌گذارند مشمول رحمت بی‌کران خود گرداند و به همه توفیق عمل به

۱– مولانا یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمّد غزنوی چرخی در اصل از چرخ بودند که یکی از روستاهای غزنین است. او از اصحاب خواجه‌ی بزرگ (خواجه بهاء الدّین نقشبند) بوده و پس از وفات ایشان به صحبت خواجه علاءالدّین عطار ـ قدّس سرّه ـ رسیده است. از وی نقل شده که می فرمود: اولین بار که به صحبت خواجه‌ی بزرگ ـ قدّس سرّه ـ رسیدم فرمود که ما به اختیار خود کاری نمی کنیم؛ امشب اگر تو را قبول کنند ما نیز تو را قبول کنیم. حضرت مولانا فرمود که هرگز شبی سخت تر از آن بر من نگذشته بود؛ زیرا در فکر آن بودم که بر من درِ قبول بگشایند یا خیر. صبحدم وقتی که نزد ایشان رفتم فرمودند: قبول کردند امّا تو در صحبت خواجه علاءالدّین خواهی بود. بعد از آن من به ولایت به ایشان افتادم و خواجه علاءالدّین پس از وفات خواجه‌ی بزرگ ـ قدّس سرّه ـ به صغانیان آمد و همانجا اقامت گزید. بنابراین نزد ایشان رفته و تا آخر عمر در صحبت ایشان بودم.

مفاهیم و ارشادات بزرگان دین عطا فرماید و از لغزش و خطا محفوظ دارد و مورد مغفرت قرار داده و از شفاعت سیّد الانبیاء و المرسلین در عرصه‌ی قیامت بهره‌مند گرداند.

سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُوْنَ وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ
وَ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
وَ صَلَّی اللهُ تَعَالَی وَ سَلَّمَ عَلَی خَیْرِ خَلْقِهِ وَ نُوْرِ عَرْشِهِ مُحَمَّدٍ
وَّ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِیْنَ.

خادم خانقاه پیران کبار
سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی

مقدّمه مؤلّف

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی زَیَّنَ مِنْ جَزِیْلِ عَطَائِهِ قُلُوْبَ اَوْلِیَائِهِ بِمَحَاسِنِ الْاَوْصَافِ وَ مَیَامِنِ الْآدَابِ وَ الصَّلَوةُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِی بَعَثَهُ اللّٰهُ لِتَتْمِیْمِ مَکَارِمِ الْاَخْلَاقِ وَ اَدَّبَهُ بِاَحْسَنِ تَأْدِیْبٍ فِیْ کُلِّ بَابٍ وَ السَّلَامُ عَلَی آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ الْمُتَاَدِّبِیْنَ بِآدَابِهِ بِلَا ارْتِیَابٍ.

فقیر متوسّل به اسباب خدمت درویشان و حقیر متوجّه به آداب صحبت ایشان، ـ علی بن حسین واعظ کاشفی ملقّب به صفی ـ اَیَّدَهُ اللّٰهُ بِالْفَیْضِ الْجَلِی وَ اللُّطْفِ الْخَفِی ـ چنین می‌گوید که نزد ارباب علم و عرفان روشن و مبرهن و پیش اصحاب ذوق و وجدان معیّن و مبیّن است که کیمیای سعادت ابدی، مصاحبت با نیکان و تخم شقاوت سرمدی، همنشینی با اشرار است. هیچ چیز در نفوس بنی آدم به نسبت خیر و شر چندان تأثیری ندارد که صحبت و همنشینی دارد. چگونه صحبت بر آدمی که اشرف و الطف موجودات است تأثیر نگذارد در حالی که در جمادات، نباتات و حیوانات که پست و کثیف‌اند، مقارنت و مصاحبت تأثیر بسیار دارد؟

همانطور که آب و هوا در مجاورت زمینهای فاسد و جیفه‌های متعفّن، فاسد و متعفّن شود و در مجاورت زمینهای صالح و نسیمهای خوش‌بو، صالح و خوش‌بو گردد و همچنان که نباتات و کشتزارها در مصاحبت گیاهان زائد، فاسد و ضایع شوند و با تنقیه و تصفیه‌ی آن صلاحیّت پذیرند و همچنانکه حیوانات با مقارنت و آمیختن با یکدیگر خوی و خصلت یکدیگر گیرند. گاه رام با صحبت سرکش، سرکش و گاه سرکش با مقارنت رام، رام شود و تأثیر صحبت بعضی مردم بر بعضی دیگر با معاینه و مشاهده از شرح و بیان مستغنی است.

حضرت قطب الموحّدین و غوث المحقّقین خواجه ناصرالدّین عبیدالله (رح) در **رساله‌ی والدیّه** فرموده‌اند: حضرت حق‌ﷻ دل را چنان آفریده است که با هر کس همنشینی کند از صحبت او متأثّر شود و این خود به روشنی برای همه معلوم است که اگر کسی نزد ماتم زده نشیند او نیز غمگین می‌شود و اگر پیش کسی که بسط بر او غالب است، بنشیند بر او نیز همین صفت غالب می‌شود و اگر به صحبت هر یک از این دو فرد مداومت ورزد، بر او نیز این دو صفت غالب می‌شود. این از کمال قابلیّت دل است و اگر این قابلیّت برای دل نبود، تحصیل کمالات ممکن نمی‌بود.

همچنین اگر کسی با طایفه‌ای همنشینی کند که به دوام آگاهی به جناب حق‌ﷻ مشرّفند باطن او نیز از باطن ایشان متأثّر گشته و برای او میل به حق‌ﷻ حاصل می‌شود و به اندازه‌ی میل به حق، از ماسوی جدا و به قدر جدایی، میل او زیاد می‌شود تا جایی که دیگر هیچ تعلّقی برای او باقی نمی‌ماند. در این حال با تمام وجود خود متوجّه حق‌ﷻ می گردد و کسانی هستند که در یک صحبت بلکه در یک

لحظه در صحبت این طایفه به این معنی دست می‌یابند که باطن ایشان به طور کلّی منقطع می‌شود و به کلیّت خود متوجّه می گردند. وصول در مرتبه از مراتب اشاره به این است.

شیخ بزرگوار علی بن عثمان جلابی (رح) که صاحب کتاب **کشف‌المحجوب** است آورده که مشایخ این طایفه نخست از یکدیگر حقّ صحبت می‌طلبند و مریدان را بدان امر می کنند تا حدّی که صحبت در بین ایشان همچون فریضه گشته است.

بعضی از بزرگان دین گفته‌اند که بزرگترین و شریفترین کار در دنیا، صحبت است در صورتی که شرایط آن فراهم شود. آیا نمی‌بینی صحابه‌ی کرام‌ﷺ را که پس از انبیا ـ علیهم‌السلام ـ بهترین طبقه‌ی مخلوقات در علم، فقه، عبادت، زهد، تقوا، توکّل، رضا و سایر صفات کمالی بودند و به هیچ صفت از این صفات منسوب نگشتند مگر به سبب صحبت و همنشینی با آن حضرت؛ زیرا شرف صحبت حضرت رسالتﷺ بر همه‌ی صفات کمال و جمال، غالب و راجح بود و اگر چیزی از صحبت شریفتر و عزیزتر بود ایشان به آن منسوب می‌شدند.

حضرت قطب الطّرایق و غوث الخلایق، خواجه بهاءالدّین نقشبند ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ فرمودند که طریقه‌ی ما صحبت است و در خلوت شهرت و در شهرت آفت است. خیر در جمعیّت و جمعیّت در صحبت است، به شرط نفی بودن در یکدیگر. آنچه آن بزرگوار فرموده است: «تَعَالَ نُؤْمِن سَاعَةً» اشاره به این است که اگر جمعی از طالبان این راه با یکدیگر صحبت و همنشینی کنند در آن خیر و برکت و

جمعیّت بسیار است. امید است که مداومت و ملازمت بر آن منتهی به ایمان حقیقی گردد.

پس از این مقدّمه اکنون باید دانست که فواید صحبت و نتایج و آثار آن که عبارت از جمعیّت باطن و دوام آگاهی به حق ﷻ است وقتی ظهور می کند و دیده و دل را نور و حضور می‌افزاید که طالب صادق در محافظت آداب صحبت و رعایت شرایط و لوازم تامّ چنانچه شایسته‌ی آن است، سعی جمیل به انجام رساند و ظاهر و باطن خود را به مراسم آداب و مکارم اخلاق، مؤدّب و مهذّب گرداند.

چنانچه شیخ بزرگ شهاب الدّین سهروردی ـ قدّس سرّه ـ فرموده است: «اَلْاَدَبُ تَهْذِیْبُ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ»[1] بنابراین باید همیشه در خلوت و ملأ عام، اعضا و جوارح خود را به اعمال صالح وا دارد؛ زیرا زمانی که آدمی در لباس بشریّت است او را از مراعات آداب ظاهر چاره‌ای نیست و در هیچ حال و مقامی رعایت و محافظت آن از وی ساقط نمی‌شود.

ابوالحسین نوری ـ قدّس سرّه ـ گفته است که برای بنده در مراتب سلوک، هیچ مقام و حالی از حق ﷻ حاصل نمی‌شود که در آن آداب شریعت از وی ساقط گردد؛ چرا که آداب شریعت زینت ظاهر است و حق ﷻ روا نمی‌دارد که جوارح بندگان از محافظت آداب، تعطیل یابد و اگر آثار و مراسم آداب در ظاهر شخصی پدید نیاید، علامت آن است که باطن او هنوز مؤدّب نشده است. چنانچه ابوحفص حدّاد ـ قدّس سرّه ـ گفته است که ادب ظاهر، عنوان ادب باطن است.

---

۱ – ادب پاک ساختن ظاهر و باطن از بدیها است.

هنگامی که حضرت رسولﷺ شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی می‌کرد، فرمود: «لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ»[1] پس ادیب لبیب آن است که در هیچ لحظه‌ای ـ در ظاهر و باطن و در آشکار و پنهان ـ آداب را فرو نگذارد.

عبدالله مبارک (رح) فرموده است: هر کس در یکی از آداب شریعت سستی کند یعنی آن را خوار دارد و فرو گذارد، او را به حرمان سنن عقوبت کنند و هر کس در انجام سنّتی سستی کند او را به حرمان فرایض و هر کس در فریضه‌ای سستی نماید او را به حرمان معرفت الهی عقوبت کنند. پس طالبان طریق عرفان را از شناخت آداب شریعت و طریقت که موجب وصول به مراتب عالیّه‌ی اهل حق و حقیقت است هیچ گونه گریز و چاره‌ای نیست.

برای رسیدن به اهداف مذکور و آماده سازی مقدّمات آن، این رساله نوشته شد که مشتمل است بر ذکر بعضی از آداب ضروری ـ چه معنوی چه صوری ـ که رعایت آن بر طالبان راه طریقت لازم و محافظت آن بر سالکان راه حقیقت واجب است. این نسخه برگرفته از کتب معتبر اصحاب شریعت و ارباب طریقت و مؤیّد به احادیث و اخبار صحیح و مؤکّد به اقوال و آثار صریح است که نزد علمای دین و بزرگان اهل کشف و یقین مورد اعتماد می‌باشد.

امید به کرم الهی است که این نسخه‌ای که در برگیرنده‌ی فواید بسیار است مورد قبول سالکان شاهراه دانش و بینش و خاصّان بارگاه آفرینش قرار گیرد. از خوانند گان

---

۱ – اگر قلبش فروتن می بود، اعضایش نیز فروتن می شد. در جامع المسانید و المراسیل در حدیث شماره ۱۳۰ با این لفظ آمده اما در سنن بیهقی ح ش ۳۵٦۹ و نیز در مصنف ابن ابی شیبه ح ش ٦۷۷۳ چنین آمده است: «لو خشع قلب هذا خشعت جوارحه».

عزیز چنین امید داریم که هنگامی که اوراق این کتاب شریف و اجزای این خطاب لطیف را مطالعه می‌کنند گرد آورنده‌ی آن را از یاد نبرده و از دعای خیر خود فراموش نکنند.

این کتاب که آداب الاصحاب نامگذاری شده مشتمل بر هفت باب به شرح زیر است که هر باب دارای چهار فصل است:

باب اوّل در آداب استیذان، سلام کردن، مصافحه و معانقه.

باب دوّم در آداب خوابیدن، لباس پوشیدن، راه رفتن و سواری کردن.

باب سوّم در آداب و شرایط اهل صحبت.

باب چهارم در آداب مصاحبت و مباشرت زن و شوهر و استحمام.

باب پنجم در رعایت حقوق اصحاب.

باب ششم در آداب مهمان‌داری، خوردن و آشامیدن.

باب هفتم در آداب سفر و متعلّقات آن.

باب اوّل

در آداب استیذان، سلام کردن، مصافحه و معانقه

فصل اوّل

در آداب استیذان

چگونگی وارد شدن به خانه‌ی دیگران

هنگامی که به درِ خانه‌ی کسی می‌رود، باید بدون اجازه و سر زده به خانه‌ی وی داخل نشود؛ بلکه پشتِ در ایستاده و اجازه‌ی ورود بگیرد. اگر به او اجازه‌ی ورود دهند داخل شود و گرنه برگردد. در **شفای** قاضی عیاض (رح) به روایت **مغیره**رضی الله عنه آمده است که صحابه درِ خانه‌ی رسول‌الله‌صلی الله علیه وسلم را با انگشتان خود می‌کوبیدند؛ یعنی به آن حضرت احترام می‌گذاشتند و بدون اجازه‌ی وی وارد نمی‌شدند.

در **شرح السنّة** مذکور است که نزد گروهی از علما استیذان با لفظ سلام است و نزد بعضی، استیذان قبل از سلام است؛ بدینگونه که وقتی به درِ خانه‌ی کسی رسید، قبل از داخل شدن تسبیحی گوید یا تنحنح[۱] کند یا دستهایش را بر هم زند تا صاحب خانه آگاه گردد.

۱- تازه کردن گلو، سرفه کردن

امام نووی و ماوردی (رح) نقل کرده‌اند که در تقدیم سلام بر استیذان و تأخیر آن سه قول است: ۱) ابتدا سلام کند و این قول صحیح است چنانکه در ادامه بیان می‌شود. ۲) استیذان را مقّدم بدارد همانطور که بعضی از علما به آن معتقدند. ۳) اگر با صاحب خانه پیش از داخل شدن ملاقات کند سلام را مقدّم دارد و در غیر این صورت استیذان را تقدیم کند و این قول مختار است.

استیذان با لفظ سلام

در بعضی احادیث صحیح آمده است که وقتی پیغمبرﷺ به درِ خانه‌ی کسی می‌رفت بر یک طرف در می‌ایستاد و اجازه‌ی ورود می‌خواست به این صورت که می گفت: «السلام علیکم، السلام علیکم» و به اصحاب خود امر می‌کرد که وقتی به درِ خانه‌ی کسی رسیدند و خواستند که داخل شوند، اوّل سلام کنند و به کسی که ابتدا سلام نکند، اجازه‌ی دخول ندهند.

در **سنن ابوداود** و **ترمذی**[1] از کلدة بن حنبل صحابیؓ چنین روایت شده است: صفوان بن امّیهؓ مرا با آهویی و مقداری شیر و خیار نزد پیغمبرﷺ فرستاد و آن حضرت در بالای وادی بود، پس بر وی داخل شدم و سلام نکردم و اجازه‌ای نگرفتم. فرمود: باز گرد، سپس بگو: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَدْخُلُ» و من نیز چنین کردم.

۱– سنن ترمذی ج۷ ص٤٥٤ ح ش ۲۷۸۲ چاپ دار الکتب العلمیه و سنن ابی داود ج١٤ ص۸۱ ح ش ٥١٧١ چاپ دار احیاء التراث العربی.

همچنین در **صحیح ابی‌داود**[1] از ربیع بن حراش‌ﷺ ـ که از بزرگان تابعین است ـ ثابت شده است که مردی از بنی عامر برای ما حدیثی نقل کرد و گفت: نزد پیغمبرﷺ رفته و اجازه‌ی ورود خواستم و او در خانه بود. گفتم: آیا داخل شوم؟ آن حضرت با آواز بلند به خادمی گفت: نزد این مرد برو و به او استیذان بیاموز. به او بگو تا به این طریق بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَدْخُلُ». آن عامری گفت: من از بیرون شنیدم و قبل از اینکه خادم بیاید، گفتم: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَدْخُلُ» پس آن حضرت به من اجازه‌ی ورود داد.

پافشاری نکردن هنگام استیذان

در **صحیحین** از ابوموسی اشعری‌ﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: استیذان سه بار است، اگر اجازه دادند داخل شو و گرنه باز گرد[2]. سنّت آن است که ابتدا سلام کند سپس استیذان نماید و نزدیک درِ خانه به جانب راست یا چپ بایستد و پس از آن بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَدْخُلُ» اگر کسی از درون خانه جواب ندهد تا سه بار این جمله را تکرار کند، اگر پس از سه بار جوابی نشنید دیگر اصرار نکند.

---

۱ – سنن ابی داود ج ۱۴ ص ۸۳ ح ش ۵۱۷۲ چاپ دار احیاء التراث العربی.

۲ – حدّثنا حُسَیْنُ بْنُ حُرَیْثٍ أَبُو عَمَّارٍ. حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى. أَخْبَرَنَا طَلْحَةُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَبِى بُرْدَةَ عَنْ أَبِى مُوسَى الأَشْعَرِىِّ، قَالَ: جَاءَ أَبُو مُوسَى إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ. هذَا عَبْدُاللهِ بْنُ قَيْسٍ. فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ. فَقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ. هذَا أَبُو مُوسَى. السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ. هذَا الأَشْعَرِىُّ. ثُمَّ انْصَرَفَ. فَقَالَ: رُدُّوا عَلَىَّ. رُدُّوا عَلَىَّ. فَجَاءَ فَقَالَ: يَا أَبَا مُوسَى مَا رَدَّكَ؟ كُنَّا فِى شُغْلٍ. قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: «الإِسْتِئْذَانُ ثَلاَثٌ. فَإِنْ أُذِنَ لَكَ، وَإِلَّا فَارْجِعْ». قَالَ: لَتَأْتِيَنِّى عَلَى هذَا بِبَيِّنَةٍ. وَإِلَّا فَعَلْتُ وَفَعَلْتُ. فَذَهَبَ أَبُو مُوسَى. قَالَ عُمَرُ: إِنْ وَجَدَ بَيِّنَةً تَجِدُوهُ عِنْدَ الْمِنْبَرِ عَشِيَّةً. وَإِنْ لَمْ يَجِدْ بَيِّنَةً فَلَمْ تَجِدُوهُ. فَلَمَّا أَنْ جَاءَ بِالْعَشِىِّ وَجَدُوهُ. قَالَ: يَا أَبَا مُوسَى مَا تَقُولُ؟ أَقَدْ وَجَدْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ. أُبَىَّ بْنَ كَعْبٍ. قَالَ: عَدْلٌ. قَالَ: يَا أَبَا الطُّفَيْلِ مَا يَقُولُ هذَا؟ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ ذلِكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَلاَ تَكُونَنَّ عَذَاباً عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ. قَالَ: سُبْحَانَ اللهِ إِنَّمَا سَمِعْتُ شَيْئاً. فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَثَبَّتَ. صحیح مسلم ج ۱۴ ص ۱۱۱ باب الاستأذان ح ش ۵۵۸۸ چاپ دار الکتب العلمیه.

در **شرعةالاسلام** آمده است: هر بار که کلمه‌ی استیذان می گوید به اندازه‌ای صبر کند که شخصی طعام بخورد و یا چهار رکعت نماز گزارد. اگر پس از سه بار کسی جواب ندهد باید بدون کدورت نسبت به صاحب خانه برگردد.

سؤال: اگر کسی سه بار استیذان کند و جوابی نشنود و گمان کند که صاحب خانه نشنیده است آیا دیگر استیذان کند یا نه؟

ابن عربی (رح) ـ که از مجتهدان مذهب امام مالک است، نه صاحب فتوحات ـ در این باره سه قول دارد: **۱**) جایز است که دوباره تکرار کند. **۲**) دیگر تکرار نکند. **۳**) اگر لفظ استیذان بر سلام مقدّم باشد تکرار کردن آن جایز است. وی قول دوم را برگزیده و امام نوّاوی نیز آن را مطابق سنّت دانسته است.

گفتن نام خود پس از استیذان

امام نوّاوی (رح) گفته است: سزاوار است که پس از استیذان، هنگامی که صاحب خانه بپرسد کیست؟ نام خود را بگوید به گونه‌ای که برای صاحب خانه شناخت کامل نسبت به وی حاصل شود و مکروه است که بگوید: منم، یا خادم توست، یا دوست توست و آنچه مانند این است؛ زیرا برای صاحب خانه مبهم می‌ماند که مستأذن کیست و آن ابهام سبب تفرقه‌ی خاطر وی می‌شود.

در **صحیحین** روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: جبرئیل شب معراج مرا تا آسمان دنیا بالا برد، پس درِ آسمان را کوبید. پرسیدند: کیست؟ گفت: جبرئیل است. گفتند: با تو کیست؟ گفت: محمّدﷺ. پس مرا به آسمان دوّم و سوّم و سایر آسمانها

برد و بر هر دری که می‌رسید چنین می گفت و می‌شنید[1]. همچنین در **صحیحین** از جابرﷺ روایت شده است: نزد پیغمبرﷺ آمدم و در را کوبیدم. فرمود: کیست؟ گفتم: منم. فرمود: منم منم (دو بار) گویا این کلمه را که من گفتم نپسندید[2].

---

١ – حدثّنا یحیی بنُ بُکَیر قال: حدثَنا اللیثُ عن یونُسَ عنِ ابنِ شهابٍ عن أَنس بنِ مالکٍ قال: کان أبـو ذَرٍّ یُحـدِّثُ أن رسـولَ اللهِ صـلی الله علیه و سلّم قال: «فُرِجَ عن سَقفِ بیتی و أنا بمکةَ، فنزلَ جبریلُ ففَرَجَ صَدری، ثمَّ غَسلَهُ بماءِ زَمْزَمَ، ثمَّ جاءَ بطِسْتٍ مِن ذَهَـبٍ مُمتَلـیءٍ حِکمةً و إیماناً فأفرَغَه فی صَدری ثمَّ أطبَقَهُ، ثم أَخَذَ بیدی فعَرَجَ بی إلی السماءِ الدُّنیا، فلمّا جئتُ إلی السماءِ الدُّنیا قال جبریلُ لخـازنِ السماءِ: افتَحْ. قال: مَن هذا؟ قال: جِبریلُ. قال: هَل مَعکَ أَحدٌ؟ قال: نعم، معی محمدٌ صلی الله علیه و سلّم. فقال: أُرسِلَ إلیهِ؟ قال: نعم. فلما فتحَ عَلَوَنا السماء الدنیا، فإذا رجُلٌ قاعدٌ عَلَی یَمینِه أسْوِدَةٌ وعلی یَسارِهِ أسْوِدةٌ، إذا نَظَرَ قِبَـلَ یَمینـهِ ضـحکَ، و إذا نظـرَ قِبَـلَ یَـسارِهِ بکی، فقال: مَرحباً بالنبیِّ الصالحِ و الابنِ الصالحِ. قلتُ لجبریلَ: مَن هذا؟ قال: هذا آدمُ، و هذهِ الأسودَةُ عن یَمینِهِ و شِـمالِه نَـسَمُ بَنیـهِ، فأهلُ الیَمینِ منهم أهلُ الجَنَّةِ، و الأسْوِدَةُ التی عن شِمالِهِ أهلُ النارِ، فإذا نظرَ عن یَمینهِ ضَحِکَ، و إذا نظرَ قِبَلَ شِمالِهِ بکی. حتّی عَرَجَ بی إلی السماءِ الثانیةِ فقال لخازِنِها: افتحْ. فقال له خازِنُها مِثلَ ما قال الأوَّلُ، ففتحَ». قال أنسٌ: فذَکرَ أنه وَجدَ فی الـسماواتِ آدمَ وإدریـسَ و موسی و عیسی و إبراهیمَ صَلَواتُ اللهِ علیهم. و لم یُثْبِتْ کیفَ مَنازِلهُمْ، غیرَ أنه ذکرَ أنه وَجدَ آدمَ فی السماءِ الدنیا، و إبراهیمَ فی الـسماءِ السادسةِ. قال أَنَسٌ: فلمّا مَرَّ جِبریلُ بالنبیِّ صلی الله علیه و سلّم بإدْریسَ قال: «مَرحباً بالنبیِّ الصالحِ و الأخِ الصالحِ. فقلتُ: مَـن هـذا؟ قال: هذا إدریسُ. ثمَّ مَرَرتُ بموسی فقال: مَرحباً بالنبیِّ الصالحِ و الأخِ الصالح. قلتُ: مَن هذا؟ قال: هـذا موسـی. ثـمَّ مـررتُ بعیـسی فقال: مَرحباً بالأخِ الصالحِ و النبیِّ الصالح قلتُ: مَن هذا؟ قال: هذا عیسی. ثمَّ مَرَرْتُ بـإبراهیمَ فقـال: مَرحبـاً بـالنبیِّ الـصالحِ و الابـنِ الصالح. قلتُ: مَن هذا؟ قال: هذا إبراهیمُ صلی الله علیه و سلّم» قال ابن شِهاب فأخبرَنی ابنُ حَزمٍ: أنَّ ابنَ عبّاسٍ و أبـا حَبَّـةَ الأنـصاریَّ کانا یقولانِ: قال النبیُّ صلی الله علیه و سلّم: «ثمَّ عُرِجَ بی حتّی ظَهَرْتُ لمُسْتَوًی أسمعُ فیه صَریفَ الأقلام». قال ابنُ حـزمٍ و أنـسُ بـنُ مالکٍ: قال النبیُّ صلی الله علیه و سلّم: «ففَرَضَ اللهُ علی أُمَّتی خَمسینَ صلاةً، فرَجَعْتُ بذلکَ حتی مَرَرْتُ علی موسی فقال: ما فـرَضَ اللهُ لک علی أُمَّتِکَ؟ قلتُ: فَرضَ خَمسینَ صَلاةً. قال: فارجِعْ إلی ربِّکَ، فإنَّ أُمَّتَکَ لا تُطیقُ ذلکَ. فراجعَنی فوَضَعَ شَطْرَها. فرجَعتُ إلی موسی قلتُ: وَضعَ شَطرَها. فقال: راجِعْ ربَّکَ، فإن أُمَّتَکَ لا تُطیقُ. فراجَعتُ، فوَضَعَ شطرَها. فرجَعـتُ إلیـه فقـال: ارجـعْ إلـی ربِّـکَ فـإن أُمَّتَکَ لا تُطیقُ ذلکَ. فراجعته فقال: هی خَمسٌ و هیَ خمـسون، لا یُبَـدَّلُ القـول صـحیح بخـاری ج١ ص١٣٥ ح ش ٣٤٧ چـاپ دار احیاء التراث الاسلامی.

صحیح مسلم ج٢ ص١٧٠ ح ش ٣٦٥ چاپ دار الکتب العلمیه.

٢ – حدثّنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ نُمَیْرٍ. حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ إدْرِیسَ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْکَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْـدِاللهِ، قَـالَ: أَتَیْـتُ النَّبِـیَّ. فَدَعَوْتُ. فَقَالَ النَّبی صلی الله علیه وسلم: «مَنْ هذَا؟» قُلْتُ: أَنَا. قَالَ: فَخَرَجَ وَهُوَ یَقُولُ: «أَنَا، أَنَا». صحیح مسلم ج١٤ ص١١٢ ح ش ٥٥٩٠ چاپ دار الکتب العلمیه.

ترک استیذان هنگام همراه بودن فرستاده‌ی دعوت‌کننده با شخص

در احادیث صحیح آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هنگامی که یکی از شما را دعوت کنند و با فرستاده‌ی آن دعوت کننده همراه باشید، این فرستادن به منزله‌ی اجازه است[1]؛ یعنی وقتی به درِ خانه‌ی آن دعوت کننده رسیدید و با قاصد وی همراه بودید، نیازی نیست که اجازه‌ی ورود بخواهید.

۱- حدثنا مُوسَى بنُ إِسْمَاعِيلَ أخبرنا عن حَبِيبٍ وَهِشَامٍ عن مُحَمَّدٍ عن أبى هُرَيْرَةَ ، أنَّ النَّبىَّ صلى الله عليه وسلّم قال: «رَسُولُ الرَّجُلِ إِلَى الرَّجُلِ إِذْنُهُ». سنن ابى داود ج١٤ ص٩٣ ح ش ٥١٨٤، شعب الایمان بیهقی ج٦ ص٤٤٤ ح ش ٨٨٣٠ چاپ دار الکتب العلمیه.

فصل دوّم

در آداب سلام کردن

سبقت جویی در سلام کردن

پوشیده نماند که افشای سلام، سنّت مؤکّده است. امام نوّاوی (رح) گفت: ابتدا به سلام سنّت کفایی است. پس اگر گروهی دور هم جمع باشند، سلام یکی از ایشان در ادای سنّت کافی است؛ لیکن اگر همه سلام کنند بهتر است.

سنّت است که وقتی دو مسلمان به هم می‌رسند پیش از آنکه سخن بگویند، به یکدیگر سلام کنند. احادیث صحیح و عمل ائمّه‌ی سلف موافق این قول است و هیچ یک از علما در این باره با یکدیگر اختلاف ندارند. در اصل صد و چهل و هفتم از کتاب **نوادر العلوم** به روایت ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ مذکور است که پیغمبرﷺ فرمود: پیش از سلام با یکدیگر سخن نگویید و هر کس پیش از سلام، سخن آغاز کند به او جواب ندهید[1].

---

۱ – قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وسلم: «السَّلَامُ قَبْلَ السُّؤَالِ، فَمَنْ بَدَأَکُمْ بِالسُّؤَالِ قَبْلَ السَّلَامُ فَلَا تُجِیبُوهُ» ابن النّجّار عن ابن عُمَرَ رضیَ اللّهُ عنهُمَا. جامع المسانید و المراسیل ج۵ ص۳۹ ح ش ۱۳۲۳۸ چاپ دار الفکر.

علما گفته‌اند: دو نفر که به یکدیگر می‌رسند، بهترین آنها کسی است که ابتدا سلام کند؛ زیرا در احادیث صحیح[1] آمده است: «وَ خَيْرُهُمَا الَّذِى يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ»[2]. در **شعب الایمان** امام بیهقی (رح) مذکور است که پیغمبرﷺ فرمود: آغاز کننده به سلام از کبر و نخوت مبرّاست. در جایی دیگر فرموده است: نزدیکترین خلق به خداوندﷻ کسی است که در سلام کردن پیشی می گیرد. ثابت شده که در اکثر اوقات هیچ کس نتوانسته است بر آن حضرت در سلام کردن سبقت گیرد.

اگر دو کس همزمان بر یکدیگر سلام کنند، امام نوّاوی (رح) می‌فرماید: جواب سلام بر هر دو واجب می‌شود و علما در این مسئله اتّفاق دارند، لیکن در علّت وجوب جواب بین آنان اختلاف است؛ بعضی گفته‌اند: دلیل وجوب آن است که هر یک از آن دو مبتدی به سلامند، پس بر هر دو، جواب سلام واجب می‌شود و بعضی دیگر گفته‌اند که لفظ سلام صلاحیّت دارد که جواب داده شود. پس اگر یک سلام پس از دیگری واقع شود، می‌تواند جواب داده شود؛ امّا اگر همزمان واقع شود و هیچ یک جواب دیگری را نشنیده باشد، بر هر دو جواب سلام واجب می‌شود. امام نوّاوی (رح) فرموده که این دلیل به صواب نزدیک است.

۱– حدّثنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى. قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى مَالِكٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ عَنْ أَبِى أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «لاَ يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثِ لَيَالٍ. يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هذَا وَيُعْرِضُ هذَا. وَخَيْرُهُمَا الَّذِى يَبْدَأُ بِالسَّلاَمِ». صحیح مسلم ج۱۶ ص۱۰۰ ح ش ٦٤٨٤ چاپ دار الکتب العلمیه، مسند امام احمد ج٤ ص۹۹ ح ش ۱۳۰٦۲، سنن ترمذی ج٦ ص۳۷ ح ش ۱۹۲٦ چاپ دار الکتب العلمیه، سنن ابی داود ج۱۳ ص۲٥٦ ح ش ٤۹۰۷.

۲– بهترین آن دو، کسی است که ابتدا سلام کند.

سلام کردن مطابق با اقوال علمای دین

امام نوّاوی (رح) فرموده که مستحب آن است که شخص اینگونه سلام کند: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

امام ابوالحسن ماوردی و امام ابوسعید متولّی و غیر ایشان از علمای اسلام ـ رَحِمَهُمُ اللهُ ـ معتقدند که بهتر این است که بعضی از الفاظ مأثور را بر سلام بیفزاید؛ به دلیل حدیثی که در **صحیح ابوداود، ترمذی**[1] و غیر آن با اسناد حسن از عمران بن حصینؓ نقل شده است که گفت: مردی نزد پیغمبرﷺ آمد و گفت: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ» آن حضرت جواب داد و وی نشست. پس آن حضرت فرمود: ده تا؛ یعنی این سلام کننده ده حسنه کسب کرد، پس از او شخص دیگری آمد و گفت: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ» آن حضرت جواب داد و گفت: بیست تا. سپس شخص دیگری آمد و گفت: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ» آن حضرت جواب داد و گفت: سی تا.

در روایت دیگری از معاذ بن انسؓ چنین آمده است که پس از او شخص دیگری آمد و گفت: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ» آن حضرت

---

۱ – حَدَّثَنَا عَبْدُ الله بنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، والْحُسَيْنُ بنُ مُحمَّدٍ الْجُرَيْرِىُّ البَلْخِىُّ ، قالا: أخبرنا مُحمَّدُ بنُ كَثِيرٍ ، عن جَعْفَرِ بنِ سُلَيْمَانَ الضُّبَعِىِّ عن عَوْفٍ عن أَبى رَجَاءٍ عن عِمْرَانَ بنَ حُصَيْنٍ ،: أَنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلَى النبىِّ فقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، قال: فَقَالَ النبىُّ عَشْرٌ، ثم جَاءَ آخَرُ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ الله، فَقَالَ النبىُّ عِشْرُونَ، ثمَّ جَاءَ أَخَرُ فقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ الله وَبَرَكَاتُهُ، فقَالَ النبىُّ: ثَلَاثُونَ». قال أبوعِيسَى: هَذَا حديثٌ حسنٌ صحيحٌ غريبٌ مِنْ هذا الوَجْهِ مِنْ حَدِيثِ عُمْرَانَ بنِ حُصَيْنٍ. وَفى البَابِ عن أَبى سَعِيدٍ وَعَلِىٍ و سهلِ بنِ حُنَيْفٍ. سنن ترمذی ج۷ ص۴۳۱ ح ش **۲۷۵۹** چاپ دار الکتب العلمیه.

سنن ابی داود ج۱٤ ص۱۰۲ باب کیف السلام ح ش**۵۱۹۰** نشر دار احیاء التراث العربی.

جواب داد و فرمود: چهل تا. از مضمون این حدیث چنین دانسته می‌شود که شخص هر اندازه به سلام و دعای برادر مؤمن خود بیافزاید، موجب رفع درجات و مزید حسنات او می گردد و باید سلام کننده لفظ «السلام» را معرفه با لام و لفظ «علیک» را با ضمیر جمع بگوید؛ اگر چه کسی که بر او سلام شده یکی باشد و اگر سلام کننده «السلام علیک» بگوید یعنی بدون ضمیر جمع یا «سلام علیک» بدون الف و لام تعریف و ضمیر جمع، سنّت سلام حاصل می‌شود.

امام واحدی (رح) گفته است که تو در تعریف و تنکیر سلام مختاری. امام نوّاوی (رح) فرموده است که «السلام» همراه لام تعریف، افضل و اولی است و اگر سلام کننده به کسی بگوید: «و علیکم السّلام» با واو عطف، نزد بعضی از علما، این سلام نیست و با این صیغه، سنّت سلام حاصل نمی‌شود و بر مسلّم علیه جواب واجب نمی گردد؛ به این دلیل که این صیغه صلاحیّت ابتدائیّت را ندارد، لیکن اگر بگوید: «علیکم السلام» با تقدیم لفظ «علیکم» بر «السلام» و بدون واو عطف، امام واحدی (رح) جزم کرده که این صیغه‌ی سلام بوده و جواب آن واجب است؛ اگر چه لفظ معهود را منقلب ساخته است.

در **صحیح ترمذی**[1] و غیر آن با اسناد صحیح ثابت شده است که یکی از اصحاب که نام وی جابر بن سلیم یا سلیم بن جابر رضی الله عنه بود، گفت: نزد پیغمبر ﷺ آمدم و گفتم: علیک السلام یا رسول‌الله، فرمود: علیک السّلام نگویید که این تحیّت مردگان است. این حدیث تأویل شده بر اینکه منظور پیامبر این است که بر وجه معهود سلام کردن افضل و احسن است، نه آنکه این عبارت سلام نیست. مختار علما این است که ابتدا با این صیغه مکروه است، لیکن اگر کسی بر این وجه سلام کند بر مسلّم علیه جواب واجب می‌شود؛ زیرا این نیز صیغه‌ی سلام است.

جواب سلام دادن مطابق اقوال علمای دین

پوشیده نباشد که جواب سلام، فرض عین[2] است، در صورتی که مسلّم علیه یکی باشد؛ امّا اگر زیاد باشند فرض کفایی[3] است؛ بنابراین اگر یکی از آن جمع جواب دهد، ادای آن فرض از دیگران ساقط می‌شود و اگر هیچ کس جواب ندهد

۱– حَدَّثَنا سُوَيْدٌ، أخبرنا عَبْدُ الله، أخبرنا خَالِدُ الْحَذَّاءُ عن أَبِی تَمِيمَةَ الهُجَيْمِیِّ عن رَجُلٍ مِنْ قَوْمِهِ، قَالَ: «طَلَبْتُ النبیَّ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ فَجَلَسْتُ فَإِذَا نَفَرٌ هُوَ فِيهِمْ، ولاَ أَعْرِفُهُ وَهُوَ يُصْلِحُ بَيْنَهُمْ فَلَمَّا فَرَغَ قَامَ مَعَهُ بَعْضُهُمْ، فَقَالُوا يَا رَسُولَ الله فَلَمَّا رَأَيتُ ذَلِکَ، قُلْتُ عَلَيْکَ السَّلاَمُ يَا رَسُولَ الله، عَلَيْکَ السَّلاَمُ يَا رَسُولَ اللّهِ، عَلَيْکَ السَّلاَمُ يَا رَسُولَ اللّهِ، قالَ: إنَّ عَلَيْکَ السَّلاَمُ تَحِيَّةُ المَيِّتِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیَّ فقَالَ: إذَا لَقِیَ الرَّجُلُ أَخَاهُ المُسْلِمَ فَلْيَقُلْ السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ ورَحمَةُ الله وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ رَدَّ عَلَیَّ النبیُّ قال وَعَلَيْکَ وَرَحْمَةُ الله، وَعَلَيْکَ وَرَحْمَةُ الله و عَلَيْکَ وَرَحْمَةُ الله». قال أبو عِيسَى: وَقَدْ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ أَبُو غِفَارٍ عن أَبِی تَمِيمَةَ الهُجَيْمِیِّ عن أَبِی جُرَیٍّ جَابِرِ بنِ سُلَيْمٍ الْهُجَيْمِیِّ قالَ: أَتَيْتُ النبیَّ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ، وَأَبُو تَمِيمَةَ اسْمُهُ طَرِيفُ بنُ مُجَالِدٍ. سنن ترمذی ج۷ ص۴٦۷ ح ش ۲۷۹٤.

۲– فرض عین فرضی است که به همه ی مکلّفان فرض بوده و در صورت انجام بعضی از گردن دیگران ساقط نمی شود مثل: نمازهای فرض یومیّه، روزه ی رمضان، زکات و غیره.

۳– فرض کفایه فرضی است که اگر بعضی از مکلّفها آن را بجا آورند از گردن بقیه ساقط می شود و اگر هیچ یک از آنها انجام ندهند همه گنهکار می شوند مانند: نماز جنازه و غیره.

همه گنهکار می‌باشند و اگر همه جواب دهند، نهایت فضیلت و کمال است، امّا اگر اجنبی جواب دهد صحیح این است که ادای آن فرض از دیگران ساقط نمی‌شود. اگر کودکی از آن جمع جواب دهد، علما درباره‌ی آن با یکدیگر اختلاف دارند؛ بعضی گویند فرض از دیگران ساقط می‌شود، همچنان که اذان گفتن کودک از جانب بالغان کافی است و بعضی دیگر گویند ساقط نمی‌شود؛ زیرا که وی اهل فرض نیست و مختار قول دوّم است.

مستحب است که شخص به این روش جواب دهد: «وَ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ» و باید که لفظ «و علیکم» بگوید هم با واو عطف و هم با ضمیر جمع اگر چه سلام کننده یکی باشد و کمترین جواب آن است که «و علیکم السّلام» بگوید با واو عطف و ضمیر جمع؛ ولی اگر «علیکم السّلام» بگوید بدون واو عطف یا «و علیک السّلام» بگوید بدون ضمیر جمع یا «علیک السّلام» بگوید بدون واو عطف و ضمیر جمع، جواب حاصل می‌شود. لیکن امام ابوسعید متولّی (رح) معتقد است که سلام بدون واو عطف جایز نیست و جواب حاصل نمی‌شود و این قول ضعیف و مخالف کتاب و سنّت است.

مستحب است بنا بر مضمون آیه‌ی کریمه: ﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ﴾[1] مسلّم عَلیه در جواب سلام چیزی از دعا بیفزاید.

در کتاب **ابن‌السّنی** با اسناد ضعیف از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که مردی که نگهبان جمعی از اصحاب بود از جلوی پیغمبر ﷺ گذشت و گفت: «اَلسَّلَامُ

۱- هر گاه شما را درودی دادند به گونه ای زیباتر و بهتر از آن پاسخ دهید. نساء/ ۸۶ .

عَلَيْکَ يَا رَسُوْلَ اللهِ». آن حضرت در جواب وی فرمود: «وَ عَلَيْکَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ» یکی از اصحاب گفت: یا رسول‌اللهﷺ بر این مرد به گونه‌ای سلام کردی که بر هیچ کس از اصحاب خود چنین نکرده بودی. آن حضرت فرمود: خدمتکار بودن این مرد برای چندین نفر، مرا از این گونه سلام کردن به او منع نمی‌کند.

شرط است که شخص بلافاصله جواب سلام را بدهد؛ اگر در آن تأخیر کند و پس از آن جواب بدهد، فرض از وی ساقط نمی‌شود. بین علما اختلاف است که جواب کودک نابالغ واجب است یا نه؟ صحیح آن است که واجب است، ولی بعضی گفته‌اند: اگر به حدّ بلوغ نزدیک است جواب سلام او واجب می گردد و در غیر این صورت واجب نمی‌شود و جواب سلام بر کودک واجب نیست؛ زیرا وی اهل فرض نیست، لیکن بهتر آن است که جواب دهد.

تخصیص بعضی از اشخاص به سلام

علمای اسلام ـ رحمهم الله ـ گفته‌اند: اگر کسی بر جمعی وارد شد و خواست بر بعضی سلام کند و بر بعضی دیگر نکند، این عمل مکروه است؛ زیرا غرض از سلام ایجاد انس و الفت است و این موجب نفرت و کدورت دیگران می‌شود؛ لیکن اگر در خیابان، بازار یا مکانی که مردم زیادی در آنجا جمع شده باشند بر بعضی سلام کند، اشکالی ندارد.

اگر جمعی بر یک شخص سلام کنند و وی بگوید: «و علیکم السلام»، باید نیّت و قصد وی ردّ سلام بر همه باشد تا فرض از وی ساقط شود؛ امّا اگر در این جواب قصد وی بعضی باشند، فرض از وی ساقط نمی گردد. اگر شخصی، کسی را از پشت پرده یا دیواری ندا کرده و بگوید: «السلام علیکم یا فلان» یا آنکه نامه‌ای به کسی بفرستد و در آن بنویسد: «السلام علیک یا فلان» یا آنکه به زبان قاصدی به کسی سلام بفرستد و بگوید: به فلانی از طرف من سلام بگو و آن مسلَّم علیه[1] یا مکتوب الیه[2] در میان جمعی باشد، تخصیص وی جایز است و وقتی آواز سلام کننده یا فرستنده‌ی نامه یا قاصد به وی رسید، بر وی واجب است که بلافاصله جواب سلام را بدهد.

امام واحدی و علمای دیگر ـ رحمهم الله ـ برآنند که بر مکتوب الیه، ردّ سلام واجب است. امام نوَاوی (رح) فرموده است: اگر قاصد سلام کسی را برساند، ردّ سلام بلافاصله بر مرسل الیه[3] واجب می‌شود و مستحب است که بر قاصد نیز به این صورت سلام بگوید: «و علیک و علیه السلام».

ترک اشاره با سر و کتف و دست هنگام سلام کردن

باید سلام کننده جهت احترام به برادر مؤمن، پشت خود را خم نکند؛ چون مکروه و ممنوع است. دلیل بر این قول حدیث معانقه است که پس از این در آداب

۱– کسی که بر او سلام شده است.

۲– کسی که سلام برای او نوشته شده است.

۳– کسی که سلام برای او فرستاده شده است.

مصافحه ذکر خواهد شد و آن حدیثی حَسَن و خالی از معارضه است، پس خلاف آن جایز نیست. فریب این را نباید خورد که اکثر مردم بلکه بسیاری از صاحبان علم و دانش نیز به این روش (خم شدن) عمل می‌کنند و این عمل مذموم را از قبیل احسان و تواضع می‌شمارند؛ بلکه صحیح آن است که به پیامبر اکرمﷺ و اعمال آن حضرت اقتدا شود، چنانچه خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾[1] بنابراین سلام کردن با اشاره‌ی سر و کتف و دست و امثال آن بی‌تلفّظ ممنوع و مکروه است.

در **صحیح ترمذی**[2] با اسناد ضعیف آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: از ما نیست هر که خود را به غیر ما تشبیه کند. خود را به یهود و نصاری تشبیه نکنید؛ چون سلام کردن یهود با اشاره‌ی انگشت و سلام کردن نصاری با اشاره‌ی کتف است.

همچنین در **سنن ترمذی**[3] از اسماء بنت یزید ـ رَضِی اللهُ عَنْهَا ـ روایت شده است که پیغمبرﷺ روزی به مسجد می‌رفتند، گروهی از زنان جایی نشسته بودند و من در میان ایشان بودم، آن حضرت با دست اشاره کرده و بر ما سلام کرد. این حدیث

---

۱ – چیزهایی را که پیغمبر برای شما آورده است اجرا کنید و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید. حشر / ۷ .

۲ – حَدَّثَنا قُتَیْبَةُ ، حدثنا ابنُ لَهِیعَةَ عن عَمْرِو بنِ شُعَیْبٍ عن أَبِیهِ عن جَدِّهِ ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ قالَ: «لَیْسَ مِنَّا مَنْ تَشَبَّهَ بِغَیْرِنَا لاَ تَشَبَّهُوا بالیَهُودِ وَلَا بِالنَّصَارَى، فَإِنَّ تَسْلِیمَ الیَهُودِ الإِشَارَةُ بِالأَصَابِعِ، وَتَسْلِیمَ النَّصَارَى الإِشَارَةُ بِالأَکُفِّ». سنن ترمذی باب ما جاء فی کراهیة اشارة الید ج۷ ص۴۳۹ ح ش۲۷۶۵ .

۳ – حَدَّثنا سُوَیْدٌ ، أخبرنا عَبْدُ اللهِ بنُ المُبَارَکِ أخبرنا عَبْدُ الحَمِیدِ بنِ بَهْرَامَ أَنَّهُ سَمِعَ شَهْرَ بنَ حَوْشَبٍ ، یَقُولُ: سَمِعْتُ أَسْمَاءَ بِنْتَ یَزِیدَ تُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ مَرَّ فی المَسْجِدِ یَوْماً وَعُصْبَةٌ مِنَ النِّسَاءِ قَعُودٌ فَأَلْوَى بِیَدِهِ بِالتَّسْلِیمِ وَأَشَارَ عَبْدُ الحَمِیدِ بِیَدِهِ».

قال أبو عِیسَى: هذا حدیثٌ حسنٌ. قالَ أَحْمَدُ بنُ حَنْبَلٍ: لاَ بَأْسَ بِحَدِیثِ عَبْدِ الْحَمِیدِ بنِ بَهْرَامَ عن شَهْرِ بنِ حَوْشَبٍ وَقَالَ مُحمَّدُ بنِ إسماعیل: شَهْرٌ حَسَنُ الحَدِیثِ وَقَوَّى أَمْرَهُ، وَقَالَ: إِنَّمَا تَکَلَّمَ فِیه ابنُ عَوْنٍ، ثُمَّ رَوَى عن هِلاَلِ بنِ أَبی زَیْنَبَ عن شَهْرِ بنِ حَوْشَبٍ. سنن ترمذی باب ما جاء فی التسلیم علی النساء ج۷ ص۴۴۲ ح ش۲۷۶۸ .

محمول بر این است که جمع کردن اشاره با تلفّظ جایز است. (یعنی اگر کسی با یک دست یا هر دو دست اشاره کرده و لفظ سلام را بگوید، جایز است.)

بلند کردن صدا هنگام سلام کردن

اگر کسی بخواهد بر جمعی وارد شود و بر آنان سلام کند، نباید از مقابل ایشان وارد شود، بلکه از جانب راست یا چپ آنان وارد شده و به گونه‌ای به ایشان سلام کند که بشنوند و اگر نشنیدند، سنّت سلام را ادا نکرده است و بر مسلّم علیه نیز جواب واجب نمی‌شود. باید جواب دهنده نیز صدای خود را در جواب چنان بلند کند که سلام دهنده بشنود و اگر نشنید، فرض جواب سلام از وی ساقط نمی‌شود.

اگر کسی بخواهد بر ناشنوایی سلام کند، بهتر است که هم لفظ سلام را تلفّظ کرده و هم با دست اشاره کند، به گونه‌ای که وی متوجّه شود تا مستحقّ جواب گردد و اگر سلام کننده میان سلام و اشاره را جمع نکند، بر آن سلام، جواب واجب نمی‌گردد. اگر ناشنوایی بر شخصی سلام کند باید در جواب وی، میان تلفّظ و اشاره را جمع کند، به گونه‌ای که آن ناشنوا دریابد تا فرض ردّ سلام از وی ساقط گردد. اگر بر گُنگی (لال) سلام کند و وی با دست اشاره‌ای کند، فرض ردّ سلام از وی ساقط می‌گردد؛ زیرا اشاره‌ی وی قائم مقام عبارت است؛ ولی اگر گنگی با اشاره بر کسی سلام کند، در جواب وی باید میان تلفّظ و اشاره را جمع کند تا فرض ردّ سلام از وی ساقط گردد.

سلام کردن سواره بر پیاده، رونده بر نشسته و اندک بر بسیار

در **صحیحین**[1] به روایت ابوهریرهﷺ ثابت شده و در روایت دیگر نیز صحیح شده است که کوچک بر بزرگ، رونده بر نشسته و جمع کم بر جمع زیاد سلام کند و این مطابق سنّت است؛ لیکن اگر کسی مخالفت کند، مثلاً پیاده بر سواره، نشسته بر رونده، جمع زیاد بر کم و بزرگ بر کوچک سلام کند، مکروه نیست و ائمّه‌ی دین نیز آن را صحیح دانسته و گفته‌اند که در این صورت ترک استحقاق بیش نیست؛ چون کسی که مستحقّ آن بوده که جواب دهنده باشد، سلام دهنده گشته و این هنگامی است که هر دو گروه در راهی به هم رسند؛ امّا اگر جمعی نشسته و گروهی رونده باشند، به هر حال باید رونده بر نشسته سلام کند، اگر چه آن جمع نشسته کم یا کوچک باشند و جمع رونده زیاد یا بزرگ.

در **صحیحین**[2] از انسﷺ روایت شده است که بر جمعی از کودکان عبور کرده و بر ایشان سلام نمود سپس گفت: پیغمبرﷺ را دیدم که این چنین می‌کرد و در حدیث آمده است که آن حضرت به این عبارت سلام می‌کرد: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا صِبْيَانُ»[3].

۱- حدثنی عُقْبَةُ بْنُ مُكْرَمٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ وَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ مَرْزُوقٍ . حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ . أَخْبَرَنِی زِيَادٌ أَنَّ ثَابِتاً مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ زَيْدٍ أَخْبَرَهُ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ الله : «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى المَاشِی، و المَاشِی عَلَى القَاعِدِ، وَالقَلِيلُ عَلَى الكَثِيرِ». صحيح مسلم كتاب السلام ج۱٤ ص۱۱٦ ح ش ٥٦۰۰، مسند امام احمد ج۳ ص۳۱۰ ح ش۱۰۳۹۹، سنن ترمذی ج۷ ص٤٤۸ ح ش۲۷۷٥ .

۲- حدثّنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى . أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ عَنْ سَيَّارٍ عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِیِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، أَنَّ رَسُولَ اللّهِ مَرَّ عَلَى غِلْمَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ. صحيح مسلم ج۱٤ ص ۱۲۳ ح ش٥٦۱۷، تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف ج۱ ص۱۳۹ ح ش٤۳۸، صحيح مسلم ج۱٤ ص ۱۲۳ ح ش٥٦۱۷.

۳- سلام بر شما ای بچه ها.

ترک سلام و جواب آن بر زن زیباروی

علما بر آنند که سلام زن بر زن مثل سلام مرد بر مرد است، امّا در سلام زن بر مرد و سلام مرد بر زن اختلاف است. بعضی می گویند که زن باید بر شوهر و هر که محرم شرعی اوست و کنیزک باید بر مالک خود سلام کند. ابتدا به سلام بر هر یک از مرد یا زن مستحب و بر مسلّم علیه جواب آن واجب است.

جایز نیست که زن زیبا بر مرد بیگانه سلام کند و اگر سلام کند، جواب دادن مرد مکروه است. سلام کردن مرد بر زن زیبای بیگانه نیز همین حکم را دارد؛ یعنی اگر مرد سلام کند، جواب دادن زن مکروه است؛ لیکن اگر زن، زیبا نباشد سلام مرد بر وی جایز و جواب سلام بر آن زن واجب است و عکس آن نیز همین حکم را دارد.

سلام کردن مرد بیگانه بر جمعی از زنان جوان جایز و جواب سلام وی بر آنان واجب است. در روایات صحیح ثابت شده است که روزی پیغمبرﷺ بر گروهی از زنان عبور کرده و بر ایشان سلام کرد. همچنین سلام کردن جمعی از زنان زیبا بر یک مرد و سلام کردن جمعی از مردان بیگانه بر یک زن و سلام کردن یک زن جوان بر جمعی از مردان بیگانه جایز و جواب سلام بر مسلّم علیه واجب است؛ به شرطی که بدانند این سلام و جواب متضمّن فتنه نخواهد بود.

ترک سلام در اماکن مکروه

در کتب ائمّه‌ی دین آمده است که در یازده محل سلام کردن مکروه است و اگر سلام کنند، جواب واجب نمی‌شود که عبارتند از:

۱) محلّ قضای حاجت.

۲) محلّ مباشرت.

۳) هنگام خواب و چرت زدن.

٤) حمّام: سلام کردن در حمّام جایز نیست؛ زیرا ممکن است مسلَّم علیه به غسل کردن محتاج باشد و وی در حین جُنُب بودن مجبور شود که جواب سلام را بدهد و لفظ سلام را که اسمی از اسماء حق‌ﷻ است بر زبان بیاورد. اگر چه اینجا سلام به معنی تحِیّت است، لیکن به واسطه‌ی مشارکت اسمی، بر زبان آوردن آن کراهیّت دارد. پس اگر محقّق شود که مسلّم علیه به غسل احتیاج ندارد، سلام کردن در حمّام بر وی جایز و جواب سلام بر او واجب است.

٥) هنگام غذا خوردن و آن زمانی است که شخص لقمه‌ای در دهان دارد، در غیر این صورت سلام کردن بر وی جایز است و جواب واجب می‌شود.

٦) هنگام خواندن خطبه‌ی روز جمعه: اگر کسی در مسجد جامع وارد شود و خطیب بر بالای منبر باشد، نباید بر کسی سلام کند؛ چون مردم در آن محل به سکوت امر شده‌اند و اگر کسی سلام کند، بین علما در جواب دادن به وی اختلاف است؛ بعضی می‌گویند که به سبب تقصیری که از وی صادر شده و خلاف امر کرده جواب نباید داد و بعضی می‌گویند که اگر سکوت هنگام خطبه واجب است ـ چنانچه بعضی از علما بر آنند ـ پس نباید به سلام جواب داد و اگر سکوت سنّت است ـ چنانچه بعضی بر آنند ـ باید یکی از جمع جواب وی را بدهد و دیگران ساکت باشند. [مترجم معتقد است که قول اول صحیح است]

۷) هنگام گفتن اذان و اقامه که سلام کردن بر مؤذّن در آن هنگام مکروه است و اگر سلام کنند جواب بر وی واجب نمی‌شود؛ لیکن اگر جواب دهد، اذان و اقامه فاسد نمی گردد.

۸) وقت نماز گزاردن که در آن هنگام سلام کردن بر نماز گزار مکروه است و بر وی واجب نمی‌شود و اگر در اثنای نماز به این عبارت جواب دهد: «و علیک السلام» ـ با واو عطف و کاف خطاب ـ در صورتی که به کراهت آن عالم باشد نماز وی باطل می‌شود و اگر جاهل باشد، در قول اصح باطل نمی‌شود. اگر به این عبارت بگوید: «علیه السلام» ـ با ضمیر غایب و بدون واو عطف ـ نماز وی باطل نمی گردد؛ زیرا آن دعایی است که برای مخاطب معیّنی نیست[1].

۹) وقت تلاوت قرآن که سلام کردن بر قاری در آن هنگام مکروه است و به عقیده‌ی امام واحدی (رح) مستحقّ جواب نمی گردد؛ بلکه جواب وی فقط با اشاره کافی است و اگر به تلفّظ جواب گوید، باید از نو استعاذه[2] کند سپس تلاوت را آغاز کند. امام نوّاوی (رح) فرموده است: در قول امام واحدی ایرادی است و ظاهر آن است که اگر بر قاری سلام کنند، جواب واجب می‌شود و مجرّدِ اشاره کافی نیست[3].

۱– طبق مذهب حنفی جواب سلام مطلقاً نماز را فاسد می کند چه عمداً باشد یا سهواً و چه علیکم داشته باشد یا نداشته باشد حتّی تنها با لفظ سلام نماز فاسد می شود و اگر شخص نماز گذار به کسی سلام گوید نمازش مطلقاً فاسد مـی شـود. درالمختـار و ردالمحتـار جلد ۲ ص ٤٤٩ چاپ دارا المعرفة

۲– «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفتن.

۳– طبق مذهب حنفی: هر جا که سلام دادن مشروع نباشد جواب واجب نمی گردد لیکن قاری یا ذاکر و مدرس مختار است که جواب بگوید بگونه ای که عملش قطع نشود یعنی با اشاره و امثال آن. حاشیة الرافعی علی درالمختار وردالمحتار ص ٤٥٣ ج۲

۱۰) وقت دعا خواندن است که سلام مکروه بوده و جواب واجب نمی‌شود؛ لیکن باید دعا کننده در آن کار با حضور تمام مستغرق باشد تا فرض جواب سلام از وی ساقط گردد. بعضی گفته‌اند: حال وی حکم حال قاری را دارد. امام نوّاوی (رح) فرمود: نزد من ظاهرتر این است که سلام بر وی مکروه باشد؛ زیرا اهتمام وی به آن شغل و مشقّت وی در آن امر زیادتر از مشقّت کسی است که طعام می‌خورد و بر خورنده سلام کردن مکروه است، پس کراهت سلام بر دعا کننده به طریق اولی لازم می‌آید؛ لیکن اگر کسی در حال ذکر گفتن باشد و بر وی سلام کنند جایز است که ذکر را ترک کند و جواب دهد و پس از آن به ذکر کردن بپردازد.

۱۱) وقت تلبیه: هنگامی که کسی در حج احرام بسته و لبّیک می گوید بر وی نباید سلام کرد؛ زیرا قطع کردن تلبیه بر مُحرم مکروه است و اگر کسی بر وی سلام کند جواب واجب نمی شود، ولی به قول امام شافعی رضی الله عنه واجب می‌شود.

ترک سلام بر مبتدع، فاسق مجاهر[۱]، ظالم و کافر

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است که بر مبتدع و بر کسی که گناه کبیره مرتکب شده و توبه نمی‌کند، سلام کردن مکروه است و اگر وی سلام کند، نباید جواب داد؛ به دلیل حدیثی که در **صحیحین** در قصّه‌ی کعب بن مالک رضی الله عنه ثابت شده است که با دو یار دیگر از غزوه‌ی تبوک کناره‌گیری نموده بود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را از صحبت کردن با آنان نهی کرده بود. کعب می گوید: من پیش آن حضرت می‌آمدم

۱- کسی که فسق خود را آشکار می کند.

و سلام می‌کردم و با خود می‌گفتم که آیا آن حضرت به جواب من لب مبارک را حرکت می‌دهد یا نه[1].

امام بخاری (رح)[2] از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت کرده است که فرمود: بر شاربان خمر سلام نکنید. از ابن عربی مالکی (رح) نقل شده است: اگر کسی به ناچار بر یکی از ظالمان یا فاسقان مجاهر به جهت حفظ دین و مال و آبروی خود از شرّ ایشان سلام کند و بداند که اگر سلام نکند، از شرّ ایشان متضرّر خواهد شد باید سلام کند، امّا نه به قصد دعای ایشان؛ بلکه در دل نیّت کند که سلام اسمی از اسمای حق ﷻ است و معنی «السلام علیکم» آن است که «اَللّٰهُ رَقِیْبٌ عَلَیْکُمْ»[3].

---

۱ – حدثّنی محمدٌ حدثّنا أحمدُ بن أبی شُعیب حدثّنا موسی بن أعیَنَ حدثّنا إسحاقُ بن راشدٍ أنَّ الزُّهریَّ حدثّه قال: أخبرنی عبدُ الرحمن بن عبدِالله بن کعب بن مالک عن أبیه قال: سمعتُ أبی کعبَ بن مالک و هو أحدُ الثلاثةِ الذین تیبَ علیهم «أنهُ لم یتخلفْ عن رسول الله صلی الله علیه و سلّم فی غزوةٍ غَزاها قطُّ غیر غَزوتَین: غزوةِ العُسرة و غزوةِ بدر. قال: فأجمعتُ صدقَ رسولِ الله صلی الله علیه و سلّم ضُحًی، و کان قلَّما یَقدَمُ من سَفرٍ سافَرَهُ إلا ضُحًی، و کان یَبدأ بالمسجدِ فیرکَعُ رکعتَین، و نَهی النبیُّ صلی الله علیه و سلّم عن کلامی و کلام صاحبیّ، و لم یَنهَ عن کلام أحدٍ منَ المتخلِّفینَ غیرِنا؛ فاجتَنَب الناسُ کلامَنا، فلبثْتُ کذلک حتی طال علیَّ الأمرُ، و ما من شیء أهم إلیَّ من أنْ أموت فلا یُصلِّی علیَّ النبی صلی الله علیه و سلّم، أو یموت رسولُ اللهُ صلی الله علیه و سلّم فأکون من الناس بتلکَ المنزِلة فلا یُکلمنی أحدٌ منهم و لایصلِّی علیّ، فأنزَلَ اللهُ توبَتنا علی نبیهِ صلی الله علیه و سلّم حین بقیَ الثلثُ الآخِرُ من اللیل و رسولُ الله صلی الله علیه و سلّم عندَ أُمِّ سلمةَ، و کانت أمُّ سلمةَ محسِنةً فی شأنی، مَعنِیةً فی أمری، فقال رسولُ الله صلی الله علیه وسلّم: یا أمَّ سلمة، تِیبَ علی کعبٍ. قالت: أفلا أُرسِلُ إلیه فأبشِّرُهُ؟ قال: إذاً یَحطِمکُمُ النَّاسُ فَیَمنَعونَکُم النَّومَ سائرَ اللیلة: حتی إذا صلَّی رسولُ اللهِ صلی الله علیه و سلّم صلاةَ الفجرِ آذَنَ بتوبةِ الله علینا، و کان إذا استبشَرَ استَنَارَ وَجههُ حتی کأنهُ قطعةٌ منَ القمر. و کنّا أیُّها الثلاثةُ الذین خُلفوا عن الأمر الذی قِبلَ من هؤلاءِ الذین اعتذَروا حین أنزَل اللهُ لنا التوبة، فلما ذُکِرَ الذین کَذَبوا رسولَ الله صلی الله علیه و سلّم من المتخلفین و اعتذَرُوا بالباطل ذُکِروا بشرِّ ما ذکرَ به أحدٌ. قال اللهُ سبحانه: {یَعتذِرونَ إلیکم إذا رَجَعتُم إلیهم، قلْ لا تَعتذِروا، لن نُؤمِنَ لکم، قد نَبَّأنا اللهُ من أخبارکم، و سیرَی اللهُ عملکم و رسوله} الآیة (التوبة: ۹۴)». صحیح بخاری ج ٤ ص ۱۷۱۸ ح ش ٤٥٥٩ چاپ دار الاحیاء التراث العربی.

۲ – حدثنا سعید بن أبی مریم قال حدثنا بکر بن مضر قال حدثنا عبید الله بن زحر عن حبان بن أبی جبلة عن عبدالله بن عمرو بن العاص قال لا تسلموا علی شراب الخمر. الادب المفرد للامام البخاری ج۱ ص ۲۹۹.

۳ – الله، مراقب احوال و کارهای شماست.

در سلام کردن بر یهود و نصاری، بین علما اختلاف است؛ اکثر علما بر آن اتّفاق کرده‌اند که ابتدا کردن به سلام بر ایشان جایز نیست؛ زیرا در **صحیح مسلم** به روایت ابوهریرهؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: چون به یهود و نصاری رسیدید در سلام کردن به ایشان پیشقدم نشوید. بعضی از متأخّران می گویند: سبقت جویی در سلام کردن به ایشان مکروه است نه حرام.

از قتادهؓ روایت است: وقتی یکی از شما خواست که بر اهل کتاب سلام کند باید بگوید: «اَلسَّلَامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی» و اگر به یکی از ایشان نامه‌ای بفرستد بهتر آن است که در سلام کردن به ایشان همین عبارت را بنویسد؛ چون ثابت شده است که آن حضرت در نامه‌ای که به عظیم روم فرستاده بود، این عبارت را در آخر آن نوشته بود[1].

امام ابوسعید متولّی (رح) گفته است: اگر کسی خواست به ذمّی تحیّتی بگوید، باید به غیر لفظ سلام چیزی مثل «هَدَاکَ اللهُ» یا «اَنْعَمَ اللهُ صَبَاحَکَ» بگوید و در حق وی مثل این الفاظ گفتن اشکالی ندارد. امام نوَاوی (رح) فرمود: قول امام متولّی به شرطی است که در تحیّت گفتن بر آن ذمّی ضرورت یا احتیاجی باشد وگرنه مختار آن است که هیچ لفظی به خاطر تحیّت وی نگوید؛ زیرا در این سلام گفتن اظهار

۱– مِنْ مُحمدٍ عبدِ اللّهِ و رَسولِهِ إلی هِرَقْلَ عظِیمِ الرّوم. سَلامٌ علی مَنِ اتّبَعَ الهُدَی. أمّا بعدُ فإنّی أدْعُوکَ بدِعایةِ الإسْلام، أسْلِمْ تَسْلَمْ، یُؤتِکَ اللهُ أَجْرَکَ مَرَّتین. فإنْ تَوَلَّیْتَ فإنَّ علیکَ إثمَ الأرِیسِیّین و [یا أهلَ الکِتابِ تعالَوْا إلی کلمةٍ سَواءٍ بَیْنَنا و بَیْنَکم أنْ لا نَعبُدَ إلّا اللهَ و لا نُشْرِکَ بهِ شیئاً ولا یَتَّخِذَ بعضُنا بعضاً أرْباباً مِنْ دُونِ الله، فإنْ تَوَلَّوْا فقولوا اشْهَدُوا بأنّا مسلمون]. صحیح بخاری ج۱ ص۷ ح ش۸، صحیح مسلم ج۱۲ ص۸۳ ح ش۴۵۶۲ .

محبّت و الفت است، حال آنکه ما به غلظت و خشم بر ایشان مأموریم و از دوستی و محبّت با ایشان منع شده‌ایم.

بعضی از علما گفته‌اند: اگر شخصی به کسی سلام کند به گمان اینکه وی مسلمان است، ولی بعداً آشکار شود که کافر است، مستحب است که به وی بگوید سلام مرا برگردان و غرض از گفتن آن، این است که وی را وحشت زده گرداند و اظهار کند که میان او و آن فرد، هیچ الفت و محبّتی نیست.

از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که بر مردی سلام کرد. گفتند که وی جهود است. ابن عمر به دنبال او رفت و گفت: سلام مرا برگردان. وی گفت: برگرداندم. لیکن در **موطأ** امام مالک (رح) مذکور است که از امام پرسیدند: اگر کسی بر مردی سلام کند و پس از آن معلوم شود که وی اهل کتاب است آیا به دنبال او رفته و طلب رد سلام کند یا نه؟ امام مالک فرمود: نیازی به این کار نیست. ابن عربی مالکی (رح) نیز بر این قول معتقد است.

اکتفا کردن به لفظ «علیکم» در جواب سلام اهل کتاب

اگر یکی از اهل کتاب بر مسلمانی سلام کند، آن مسلمان در جواب وی لفظ «و علیکم» را بگوید و چیزی بر آن نیفزاید؛ زیرا در **صحیحین** به روایت انس رضی الله عنه ثابت شده است که پیغمبر ﷺ فرمود: چون اهل کتاب بر شما سلام کنند، در جواب ایشان

بگویید: «و علیکم» و لفظ سلام را با آن جمع نکنید[1]. آن بدین علّت است که می گویند وقتی یهود به مسلمانان می‌رسیدند، می گفتند: «السَّامُ عَلَيْكُمْ» و لفظ سام در لغت ایشان به معنای مرگ است. پس آن حضرت فرمود: در جواب ایشان لفظ «و علیکم» را بدون کلمه‌ی سلام بگویید تا نفرین آنان به خودشان برگردد.

در بعضی از روایات[2] آمده است که روزی جمعی از یهود به حجره‌ی پیغمبرﷺ وارد شدند و از روی پلیدی عقیده که لازمه‌ی ذات ناپاک ایشان است گفتند: «اَلسَّامُ عَلَيْكَ»[3]. عایشه صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ از پشت پرده آن کلمه را شنید و در جواب ایشان گفت: «اَلسَّامُ وَ اللَّعْنَةُ عَلَيْكُمْ يَا اِخْوَانَ الْقِرَدَةِ وَ الْخَنَازِيْرِ»[4]. پیغمبرﷺ فرمود: دست بردار ای عایشه. صدّیقه گفت: یا رسول‌الله! مگر نشنیدی که ایشان چه گفتند؟ فرمود: بله شنیدم، لیکن نفرین آنان را به خودشان برگرداندم و گفتم: «و علیکم».

---

۱ – حدّثنا عُبَيْدُ الله بْنُ مُعَاذٍ . حَدَّثَنَا أَبِی، ح وَ حَدَّثَنِی يَحْيَى بْنُ حَبِيبٍ، حَدَّثَنَا خَالِدُ يَعْنِى ابْنَ الْحَارِثِ، قَالاَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، ح وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنّى وَ ابْنُ بَشَّارٍ وَاللَّفْظُ لَهُمَا قَالاَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ . حَدَّثَنَا شُعْبَةُ . قَالَ: سَمِعْتُ قَتَادَةَ يُحَدِّثُ عَنْ أَنَسٍ ، أَنَّ أَصْحَابَ النَّبِىِّ قَالُوا لِلنَّبِىِّ: إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ يُسَلِّمُونَ عَلَيْنَا. فَكَيْفَ نَرُدُّ عَلَيْهِم؟ قَالَ «قُولُوا: وَعَلَيْكُمْ». صحیح مسلم ج۱۴ ص۱۲۰ ح ش۵۶۰۷، مسند امام احمد ج۲ ص۷۴ ح ش۴۵۵۸، سنن ترمذی ج۵ ص۱۷۹ ح ش۱۶۰۵ .

۲ – وحدّثنی عَمْرُو النَّاقِدُ وَ زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَاللَّفْظُ لِزُهَيْرٍ . قَالاَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِىِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ ، . قَالَت: اسْتَأْذَنَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى رَسُولِ الله . فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكُمْ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ: بَلْ عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ. فَقَالَ رَسُولُ الله «يَا عَائِشَةُ إِنَّ الله يُحِبُّ الرِّفْقَ فِى الأَمْرِ كُلِّهِ» قَالَتْ: أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ «قَدْ قُلْتُ: وَعَلَيْكُمْ». صحیح مسلم ج۱۴ ص۱۲۰ ح ش۵۶۱۰ و ۵۶۱۲ .

۳ – مرگ بر تو باد.

۴ – مرگ و لعنت بر شما باد ای برادران میمون ها و خوکها.

سلام وداع هنگام جدا شدن از دوستان

وقتی با جمعی از یاران نشسته باشد و بخواهد از ایشان جدا شود، سنّت است که بر ایشان سلام کند. در **صحیح ابی‌داود** و **ترمذی** و غیر آن با اسناد معتبر از ابوهریره‌ﷺ ثابت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر یکی از شما به مجلسی وارد شود، باید سلام کند و وقتی از آن مجلس برمی‌خیزد، دوباره نیز سلام بگوید و سلام اول شایسته‌تر و بهتر از سلام آخر نیست[1].

امام نوّاوی (رح) فرمود: ظاهر این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه اگر شخصی سلامِ وداع را بگوید، بر اهل مجلس جواب سلام واجب می‌شود. لیکن امام ابوسعید متولّی و جمعی دیگر از علما ـ رحمهم الله ـ معتقدند که جواب سلام وداع، واجب نیست؛ زیرا عادت بر این جاری شده که بعضی از مردم هنگام وداع سلام می‌کنند و این از مقوله‌ی دعاست نه از جنس تحیّت. پس جواب آن مستحب خواهد بود نه واجب و تحیّت هنگام ملاقات است نه هنگام انصراف.

امام ابوبکر شاشی (رح) که از ائمّه‌ی متأخّرین است این قول را رد کرده و گفته است که این سخن فاسد است؛ زیرا سلام کردن هنگام جدا شدن سنّت است، هم چنانکه هنگام ملاقات سنّت است و دلیل وی حدیث مذکور است. پس جواب سلام وداع در وجوب و فرضیّت مثل جواب سلام ملاقات است. امام نوّاوی (رح) فرمود: قول امام شاشی به صواب نزدیکتر است.

---

۱ – قال النَّبِیُّ صلی الله علیه وسلم: «إِذَا دَخَلْتُمْ بَیْتاً فَسَلمُوا علی أَهْلِهِ، فَإِذَا خَرَجْتُمْ فَأَوْدِعُوا أَهْلَهُ بِسَلاَمٍ» (هب) عن قتادة مُرْسَلاً. جامع المسانید و المراسیل ج۱ ص۲۰٤ ح ش۱۳۲۳ .

فصل سوّم

در آداب مصافحه کردن[1]

مصافحه کردن با دوستان

علما در سنّت بودن مصافحه اتّفاق نظر دارند. در **سنن ابوداود** و **ترمذی**[2] و غیر آن از براء بن عازبؓ ثابت شده است که پیغمبرﷺ هنگامی که به اصحاب می‌رسید با ایشان مصافحه می‌کرد و می‌فرمود: هیچ دو مسلمانی نیست که به هم رسیده و مصافحه کنند مگر اینکه قبل از جدا شدن از یکدیگر، آمرزیده شوند.

در **صحیح بخاری** از قتاده(رح) روایت شده است که از انس بن مالکؓ پرسیدم که در میان اصحاب رسول اللهﷺ مصافحه بود؟ فرمود: آری بود[3].

۱– دست یکدیگر را گرفتن.

۲– حدَّثَنا سُفْیَانُ بنُ وَکِیعٍ ، وَإِسْحَاقُ بنُ مَنْصُورٍ ، قَالَا: حدثنَا عَبدُ الله بنُ نُمَیْرٍ ، عن الأَجْلَحِ عن أَبی إِسْحَاقَ ، عن الْبَرَاءِ بـنِ عَـازِبٍ ، قـالَ: قالَ رَسُولُ الله: «مَا مِنْ مُسْلِمَیْنِ یَلْتَقِیَانِ فَیَتَصَافَحَانِ إِلَّا غفَرَ الله لَهُمَا قَبْلَ أَنْ یفترقَـا». قـال أبـو عِیـسَی: هـذا حـدیثٌ حـسنٌ غریـبٌ مِـنْ حَدِیثِ أَبی إِسْحَاقَ عن البَرَاءِ وقد رُوَی هَذَا الْحَدِیث مِنْ غَیْرِ وَجْهٍ عن البَرَاءِ وَالأَجْلح هو ابن عبد الله بن حجیة بن عدِیّ الکندِی. سنن ترمذی ج۷ ص۴۸۱ ح ش۲۸۰۴، سنن ابی داود ج۱۴ ص۱۱۸ ح ش۵۲۰۶ .

۳– حدَّثَنا سُوَیْدٌ ، أخبرنا عَبْدُ الله ، أخبرنا هَمَّامٌ عن قَتَادَةَ ، قَالَ: «قُلْتُ لأَنَسِ بنِ مَالِكٍ هَلْ کَانَتْ المُصَافَحَةُ فی أَصْحَابِ رَسُولِ الله ؟ قَالَ: نعَـمْ» . قال أبو عِیسَی: هذا حدیثٌ حسنٌ صحیحٌ. سنن ترمذی ج۷ ص۴۷۹ ح ش۲۸۰۱، سنن کبری بیهقی ج۱۰ ص۲۸ ح ش۱۳۷۴۳ .

برهنه کردن دستها هنگام مصافحه

در **شرعةالاسلام** آمده است: وقتی دو مسلمان بخواهند با یکدیگر مصافحه نمایند باید دستها را از آستین بیرون آورده و آنگاه مصافحه کنند؛ چون این عمل موجب زیاد شدن محبّت و الفت است و دست در آستین نهادن و با برادر مؤمن مصافحه کردن جفاست. شرط است کسی که ابتدا مصافحه می‌کند دست خود را عقب نکشد، تا وقتی که صاحب وی[1] دستش را بکشد.

خوش‌رویی هنگام مصافحه

مستحب است هنگام ملاقات برادر مؤمن خود، با بشاشت و خوش‌رویی با او مصافحه کند. در کتاب **ابن‌السّنی** از براء بن عازبﷺ روایت شده است که **پیغمبرﷺ** فرمود: وقتی دو مسلمان به یکدیگر رسیدند، مصافحه کنند و در چهره‌ی یکدیگر از روی دوستی و محبّت تبسّم نمایند، خطاهای ایشان از میانشان پراکنده می‌شود[2].

درود فرستادن بر حضرت رسالت هنگام مصافحه

در کتاب **ابن‌السّنی** از انسﷺ روایت شده است که آن حضرتﷺ فرمود: اگر دو بنده برای رضای خدا با یکدیگر دوستی کرده و همدیگر را ملاقات نموده و مصافحه

---

۱ – طرف دیگر مصافحه.

۲ – قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وسلم: «إِنَّ الْمُسْلِمِینَ إِذَا الْتَقَیَا فَتَصَافَحَا وَتَکَاشَرَا بِوُدٍّ وَنَصِیحَةٍ، تَنَاثَرَتْ خَطَایَاهُمَا بَیْنَهُمَا» (ابن السنی) عن البراءِ رضیَ اللهُ عنهُ. جامع المسانید و المراسیل ج۲ ص۳۲۴ ح ش۵۷۱۹ .

کنند سپس بر من درود فرستند، هنگامی که از یکدیگر جدا شوند گناهان گذشته و آینده‌ی ایشان آمرزیده می‌شود[1].

حمد و استغفار و دعا کردن هنگام مصافحه

علما گفته‌اند: مستحب است که دو برادر مؤمن هنگام مصافحه با یکدیگر حمد و استغفار بر زبان آورند. در کتاب **ابن‌السّنی** مذکور است که پیغمبرﷺ فرمود: هرگاه دو مسلمان به هم رسند و با یکدیگر مصافحه کنند و حمد خدای تعالی بر زبان آورند و برای یکدیگر طلب آمرزش کنند، خدای تعالی گناهان ایشان را عفو کند[2]. در همان کتاب از انس بن مالکرضی الله عنه روایت شده است که پیغمبرﷺ با هر کس مصافحه می‌کرد، می‌فرمود: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾[3].

پرهیز از مصافحه با کافران، ظالمان، فاسقان مجاهر و پسران زیباروی

در **شرعة‌الاسلام** آمده است: اگر بنا بر ضرورتی با کافری مصافحه کند باید پس از آن وضو گیرد. علما گفته‌اند: اگر چه مصافحه با برادران سنّت پسندیده است، لیکن

۱– عن أنسٍ، عن النبیّ صلی الله علیه و سلّم قال: «مَا مِنْ عَبْدَیْنِ تَحَابَّا فِی الله یَسْتَقْبِلُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَیُصَافِحُهُ، و یُصَلِّیَا عَلی النبیّ ـ صلی الله علیه و سلّم ـ إلاّ لَمْ یَتَفَرَّقَا حَتّی یُغْفَرَ لَهُمَا ذُنُوبُهُمَا مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا و مَا اخَّرَ». مجمع الزوائد ج ۱۰ ص ٤٨٧ ح ش ١٧٩٨٧ .

۲– حدثنا عَمْرُو بنُ عَوْنٍ أنبأنا عن أَبِی بَلْجٍ عن زَیْدٍ أَبِی الْحَکَمِ الْعَنَزِیِّ عن الْبَرَاءِ بن عَازِبٍ ، قال قال رَسُولُ الله صلی الله علیه وسلّم: «إذَا الْتَقَی المُسْلِمَانِ فَتَصَافَحَا وَحَمِدَا الله وَاسْتَغْفَرَاهُ غفِرَ لَهُمَا». سنن ابی داود ج ١٤ ص ١١٨ ح ش٥٢٠٦، سنن الکبری بیهقی ج١٠ ص٢٨٠ ح ش١٣٧٤٤ .

۳– پروردگارا در دنیا و آخرت به ما نیکی عطا کن و ما را از عذاب جهنم نجات بده. بقره/۲۰۱

باید از مصافحه با پسران زیباروی پرهیز کند و ترک آن سنّت را از قبیل مستحبّات شمارد.

امام طیبی در **شرح مشکوةالانوار** ـ آنجا که حدیث مصافحه را بیان می کند ـ آورده است: سزاوار آن است که از مصافحه با پسران زیباروی بپرهیزد؛ چون نگاه کردن به ایشان حرام است و اصحاب ما معتقدند: هر کس که نگاه کردن به او حرام باشد، لمس کردن وی نیز حرام است؛ بلکه در آن حرمت زیادتر است. اینکه امام طیبی (رح) نگاه کردن به چهره‌ی زیبا را حرام دانسته، نزد بعضی از علما اینگونه تأویل شده است که آن نگاه از روی شهوت باشد، بنابراین اگر نگاه از شهوت پاک باشد حرام نیست. امّا امام نوآوی (رح) در **اذکار** آورده است: صحیح نزد ما این است که نگاه کردن به صورت پسران زیباروی حرام است اگرچه بدون شهوت باشد؛ زیرا در آن نظر فتنه‌ها و آفتهای بسیاری نهفته است که صرف نظر از آنان، موجب امن و امان از فتنه‌ی ایشان می شود.

فصل چهارم

درآداب معانقه[1] و دست بوسی

معانقه‌ی برادر مؤمن هنگام بازگشت از سفر

معانقه‌ی برادران به شرطی که از سفر برگشته باشند از جمله‌ی مستحبّات است. به صحّت رسیده است که آن حضرتﷺ گاهی با کسی که از سفر برمی‌گشت معانقه می‌کرد و وی را در آغوش می‌گرفت. با زید بن حارثهﷺ که از مکّه به مدینه آمد و با جعفر بن ابی‌طالبﷺ که هنگام فتح خیبر از حبشه آمد و با ابوذر غفّاریﷺ معانقه نموده است[2].

امام نوّاوی(رح) آورده است که معانقه و بوسیدن طفل و کسی که از سفر برگشته جایز است و معانقه و بوسیدن غیر ایشان مکروه تنزیهی است. امّا درباره‌ی

۱– درآغوش گرفتن.

۲– و أخبرنا أبو نصرِ بنُ قَتَادَةَ أنبأ أبو الحسن بنُ إسمعيلَ السَّرَّاجُ ثنا يوسف بنُ يعقوبَ القاضى ثنا سليمان بن حرب ثنا شعبةُ عن غالبٍ التَّمَّارِ قال: كانَ محمدُ بنُ سيرينَ يَكْرَهُ المصافحةَ، فَذَكَرْتُ ذلكَ للشعبىِّ فقالَ: كانَ أصحابُ محمدٍ إذَا الْتَقَوْا صافَحُوا، فإذَا قَدِمُوا من سفرٍ عانَقَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً. والله أعلمُ. سنن الكبرى بيهقى ج۱۰ ص۲۸۲ ح ش۱۳۷۵۰، مجمع الزوائد ج۹ ص۴۴۲ ح ش۱۵۴۹۰ .

پسران زیباروی، مکروه تحریمی است خواه از سفر آیند و خواه در حضر باشند. همچنین فرمود: ظاهر آن است که معانقه‌ی ایشان نیز مثل بوسیدن حرام باشد یا نزدیک به حرام.

ترک معانقه با برادر مؤمن در ملاقات هر روزه

این عمل از جمله‌ی مکروهات و ممنوعات است. دلیل بر آن حدیثی است که با اسناد حسن در **صحیح ترمذی** و **ابن‌ماجّه** از انس رضی الله عنه روایت شده است که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و پرسید: یا رسول‌الله! اگر مردی از ما با برادر یا دوست خود ملاقات کند آیا برای تعظیم او باید پشت خود را خم کند؟ آن حضرت فرمود: خیر. پرسید: آیا با وی معانقه کند و او را در آغوش گرفته و ببوسد؟ فرمود: خیر. پرسید: پس دست وی را بگیرد و با وی مصافحه کند؟ فرمود: آری[1].

بوسیدن دست اشخاص صالح هنگام مصافحه

امام نوّاوی (رح) در **ریاض الصّالحین** آورده است که بوسیدن دست انسانهای صالح از جمله‌ی مستحبّات است. در کتاب **اذکار** مذکور است: اگر کسی دست مردی را به جهت زهد و صلاح و علم و شرف وی ببوسد مکروه نیست، بلکه مستحب است؛ لیکن اگر بوسیدن دست کسی به جهت مال و جاه و شوکت و اعتبار

---

۱ – حَدَّثَنا سُوَيْدٌ أخبرنا عَبْدُ الله أخبرنا حَنْظَلَةُ بنُ عُبَيْدِ الله عن أَنَسِ بنِ مَالِكٍ، قَالَ: «قال رَجُلٌ يَا رَسُولَ الله الرَّجُلُ مِنَّا يَلْقَى أَخَاهُ أَوْ صَدِيقَهُ أَيَنْحَنِي لَهُ؟ قَالَ: لاَ، قال: فَيَلْتَزِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ قَالَ: لاَ، قَالَ: فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ وَيُصَافِحُهُ، قَالَ: نَعَمْ». قال أبو عِيسَى: هذا حديثٌ حسنٌ. سنن ترمذی ج۷ ص۴۷۳ ح ش۲۸۰۰ .

دنیایی وی باشد، بی‌نهایت مکروه است. امام ابوسعید متولّی (رح) نیز این عمل را حرام دانسته، لیکن بوسیدن دست اهل تقوا را مستحب دانسته است. در این مورد احادیث صحیحی ثابت شده است.

در **سنن ابی‌داود** و **ترمذی** به روایت ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ در حدیث طویل‌الذّیل روایت شده است که گفت: نزد پیغمبرﷺ آمدیم و دست وی را بوسیدیم[1].

بوسیدن دست و پای بزرگان مشایخ و کبرای قوم

در **سنن ابوداود** از صحابی ارجمند، زارع رضی الله عنه ـ که از نمایندگان قبیله عبدالقیس بود و به ملازمت پیغمبرﷺ آمده بود ـ روایت شده است که گفت: از چهار پایان خود فرود آمدیم و دست و پای آن حضرت را بوسیدیم[2].

---

١ – حدثنا عبدالله، ثنا أبی، ثنا حسن، ثنا زهیر، ثنا یزید بن أبی، زیاد، عن عبد الرحمن بن أبی لیلی، عن عبدالله بن عمر قال: «کنت فی سریة من سرایا رسول الله صلی الله علیه وسلّم، فحاص بالناس حیصة و کنت فیمن حاص، فقلنا: کیف نصنع وقد فررنا من الزحف وبؤنا بالغضب؟ ثم قلنا: لو دخلنا المدینة فبتنا، ثم قلنا: لو عرضنا أنفسنا علی رسول الله صلی الله علیه وسلّم فإن کانت له توبة، وإلا ذهبنا فأتیناه قبل صلاة الغداة فخرج فقال: من القوم؟ قال: فقلنا: نحن الفرارون قال: لا، بل أنتم العکارون أنا فئتکم وأنا فئة المسلمین. قال: فأتیناه حتی قبلنا یده». مسند امام احمد ج٢ ص١٨٣ ح ش٥٣٧٦ .

٢ – حدثنا مُحَمَّدُ بنُ عِیسَی بنِ الطَّبَّاعِ أخبرنا مَطَرُ بنُ عَبْدِ الرَّحْمنِ الأعْنَقِ حدثَّتْنی أُمُّ أَبَانَ بِنْتُ الْوَازِعِ بن زَارِعٍ عن جَدِّهَا زَارِعٍ ـ وکَانَ فی وَفْدِ عَبْدِ الْقَیْسِ، ـ قالَ: «لَمَّا قَدِمْنَا المَدِینَةَ فَجَعَلْنَا نَتَبَادَرُ مِنْ رَوَاحِلِنَا فَنُقَبِّلُ یَدَ رَسُولِ الله صلی الله علیه وسلّم وَرِجْلَهُ وَانْتَظَرَ المُنْذِرُ الأشَجُّ حَتَّی أَتَی عَیْبَتَهُ فَلَبِسَ ثَوْبَیْهِ، ثُمَّ أَتَی النَّبِیَّ صلی الله علیه وسلّم فقَالَ لَهُ: إنَّ فِیکَ خَلَّتَیْنِ یُحِبُّهُمَا الله: الْحِلْمَ وَالأنَاةَ، قال: یَا رَسُولَ الله أَنَا أَتَخلف بِهِمَا أَمِ الله جَبَلَنِی عَلَیْهِما؟ قال: بَلِ الله جَبَلَکَ عَلَیْهِمَا، قال: الْحَمْدُ لله الَّذِی جَبَلَنِی عَلَی خَلَّتَیْنِ یُحِبُّهُمَا الله وَرَسُولُهُ». سنن ابی داود ج١٤ ص١٣٥ ح ش٥٢٢٠ .

در **سنن ترمذی** و **نسایی** و **ابن‌ماجّه** با اسناد صحیح از صفوان بن عسّال صحابی رضی الله عنه روایت شده است: شخصی یهودی به رفیق خود گفت: ما را نزد این نبی ببر. پس هر دو نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدند و از نُه آیه سؤال کردند و جواب شنیدند. سپس دست و پای آن حضرت را بوسیدند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی[1]. اینکه آن حضرت، ایشان را از بوسیدن دست و پای خود منع نکرد، دلیل بر جواز آن نسبت به اشخاص صالح و بزرگوار است.

۱- حَدَّثَنا أَبُو كُرَيْبٍ ، أخبرنا عَبْدُ الله بنُ إِدْرِيسَ وَأَبُو أُسَامَةَ عن شُعْبَةَ عن عَمْرِو بن مُرَّةَ عن عَبْدِالله بنِ سلَمَةَ عن صَفْوَانَ بـنِ عَـسَّالٍ ، قـال: «قال يَهُودِيٌ لِصَاحِبِهِ اذْهَبْ بِنَا إِلَى هَذَا النَّبِيِّ. فَقَالَ صَاحِبُهُ لاَ تَقُلْ نَبِيٌ إِنَّهُ لَوْ سَمِعَكَ كَانَ لَهُ أَرْبَعَةُ أَعْيُنٍ. فَأَتَيَا رَسُولَ الله فَسَأَلاهُ عن تِسْعِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، فَقَالَ لَهُمْ لاَ تُشْرِكُوا بالله شَيْئاً، وَلاَ تَسْرِقُوا، وَلاَ تَزْنُوا، وَلاَ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ الله إِلَّا بالحَقِّ، وَلاَ تَمْشُوا بِبَرِيءٍ إِلَـى ذِي سُلْطَانٍ لِيَقْتُلَهُ، وَلاَ تَسْحَرُوا، وَلاَ تَأْكُلُوا الرِّبَا، وَلاَ تَقْذِفُوا مُحْصَنَةً، وَلَا تُوَلُّوا الفِرَارَ يَوْمَ الزَّحْفِ وَعَلَـيْكُمْ خَـاصَّـةً اليَهُـودَ أَلَّـا تَعْتَـدُوا فـى السَّبْتِ. قَالَ فَقَبَّلُوا يَدَيْهِ، وَرِجْلَيْهِ، فَقَالا نَشْهَدُ أَنَّكَ نَبِيٌ. قال فَمَا يَمْنَعُكُمْ أَنْ تَتَّبِعُونِي؟ قال قَالُوا: إِنَّ دَاوُدَ دَعَا رَبَّهُ أَنْ لاَ يَـزَالَ مِـنْ ذُرِّيَّتِـهِ نَبِيٌ، وَإِنَّا نَخَافُ إِنْ تَبِعْنَاكَ يَقْتُلُنَا اليَهُودُ» . وَفِي البَابِ عن يَزِيدَ بنِ الاسْوَدِ وَابنِ عُمَرَ وَكَعْبِ بنِ مَالِكٍ. قال أبـو عيـسَى: هـذا حـديث حسن صحيح. سنن ترمذی ج۷ ص ٤٨٣ ح ش۲۸۰٦، سنن النسائی الصغری ج۷ ص ۱۲۷ ح ش٤٠٦٢ .

باب دوّم

در آداب خوابیدن، لباس پوشیدن،

راه رفتن و سواری کردن

فصل اوّل

در آداب خوابیدن

بعضی از مشایخ طریقت ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ معتقدند که بر مرید صادق جایز نیست که به اختیار خود بخوابد مگر در حین غلبه که نتواند خود را در مقابل خواب نگاه دارد و گویند هر خوابی که بی‌اختیار و بر سبیل اضطرار باشد، عین عبادت است.

صاحب ترجمه‌ی **عوارف** (رح) آورده است: دوام سهر (بیداری) در تحلیل رطوبات بدنی، کاهش مواد فراموشی و جهل و غفلت بی‌نهایت مؤثّر و در کشتن نفس و احیای قلوب بسیار مفید است، همچنان که کم خوردن در تحلیل اجزای خاکی که مایه‌ی کدورت و ظلمت است، اثری عظیم دارد. از ابوبکر شبلی ـ قدّس سرّه ـ نقل شده است که هر شب ظرفی از آب نمک با میلی در پیش خود می‌نهاد و چون چشمش هوس خواب می‌کرد، میلی از آن در چشم خود می‌کشید.

صاحب **کشف المحجوب** (رح) فرموده است که شیخ من، ابوالفضل محمّد بن حسن ختلی (رح) مریدان را بر آن می‌داشت که جز در حال غلبه نخوابند و چون

بیدار شدند، دوباره نخوابند؛ زیرا خواب دوّم بر مرید حق، حرام است. بعضی دیگر از کبار این طایفه ـ روّح الله تعالی ارواحهم ـ معتقدند که بر مرید جایز است که به اختیار خود بخوابد و به تکلّف خود را به خواب وا دارد، پس از آنکه حقّ اوامر و نواهی را چنانکه شایسته است به جای آورده باشد.

به اثبات رسیده است که پیغمبرﷺ در اوّل شب می‌خوابید و در نیمه‌ی آخر شب بیدار می‌شد و پس از مسواک زدن و وضو گرفتن، نماز تهجّد می‌گزارد و بیش از مقدار مورد نیاز نمی‌خوابید و نفس را از مقدار مورد نیاز منع نمی‌کرد.

صاحب ترجمه‌ی **عوارف** (رح) آورده است: خواب از جمله حقوق نفس است، نه از قبیل حظوظ آن؛ زیرا اگر به طور کلّی خواب را از نفس منع کنند، خشکی بر دماغ غالب شده و مزاج از حدّ میانه منحرف می‌گردد و حواس و قوا از کار باز می‌مانند و بنای ترکیب خلل می‌پذیرد؛ بنابراین خواب از جمله ضروریّات نفس است تا به واسطه‌ی آن، رطوبت در بدن پدید آید و مزاج معتدل شود و حواس و قوا از خستگی برآسایند.

مقدار خواب، ثلث[1] شبانه روز یعنی هشت ساعت است. اگر طالبی خواست از این مقدار که حقّ اوست چیزی کم کند، چنانچه مزاج متضرّر نشود، به یکی از دو صورت می‌تواند این کار را انجام دهد: یکی مکسوب و دیگری موهوب[2]. مکسوب از طریق عادت است. اگر کسی به تدریج به تقلیل خواب عادت کند با کم بودن خواب

۱– یک سوّم

۲– مکسوب چیزی که انسان کسب می کند و موهوب چیزی که بدون کسب کردن از جانب خداوند به انسان بخشیده شده است.

ضرر نمی‌بیند؛ زیرا عادت جانشین طبیعت است، امّا موهوب از طریق دوست داشتن طاعت و انس صحبت است. هر کس که ذوق طاعت و انس صحبت او را دریابد، کم بودن خواب اگر چه بر خلاف عادت وی باشد به مزاج او زیان نرساند و این معنی پیش ارباب احوال، محقّق و معیّن است. پس از این مقدّمه به ذکر آداب خوابیدن می‌پردازیم.

خواندن بعضی ادعیه در شب

در **صحیح مسلم**[1] به روایت ابن‌مسعودﷺ آمده است که وقتی شب فرا می‌رسید، پیغمبرﷺ این دعا را می‌خواند: «اَمْسَيْنَا وَ اَمْسَى الْمُلْکُ لِلّٰهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَیءٍ قَدِيْرٌ، اَللَّهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُکَ خَيْرَ هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ خَيْرَ مَا بَعْدَهَا، وَ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ شَرِّ مَا بَعْدَهَا، اَللَّهُمَّ اِنِّی اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الْکَسَلِ وَ سُوْءِ الْکِبْرِ، اَللَّهُمَّ اِنِّی اَعُوْذُ بِکَ مِنْ عَذَابٍ فِی النَّارِ وَ عَذَابٍ فِی الْقَبْرِ»[2] و وقتی صبح می‌شد می‌خواند: «اَصْبَحْنَا

۱– حدّثنا عُثْمَانُ بْنُ أَبِی شَيْبَةَ. حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِاللهِ، عَنْ إبْرَاهِيمَ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِاللهِ، قَالَ: كَانَ نَّبِیُّ الله إذَا أَمْسَى قَالَ: «أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى المُلْکُ لِلَّهِ. و الْحَمْدُ لِلَّهِ. لاَ إلهَ إلاّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيکَ لَهُ». قَالَ: أُرَاهُ قَالَ فِيْهِنَّ: «لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ. رَبِّ أَسْأَلُکَ خَيْرَ مَا فِی هذِهِ اللَّيْلَة وَخَيْرَ مَا بَعْدَهَا. وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا فِی هذِهِ اللَّيْلَة وَشَرِّ مَا بَعْدَهَا. رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکَسَلِ وَسُوءِ الْکِبَرِ. رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذَابٍ فِی النَّارِ وَعَذَابٍ فِی الْقَبْرِ». وَإذَا أَصْبَحَ قَالَ ذلِکَ أَيْضاً: «أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَ الْمُلْکُ لِلَّهِ». صحیح مسلم ج۱۷ ص۳۷ ح ش۶۸۵۸ .

۲– ما و تمام هستی برای خدا شب نمودیم و حمد و ستایش مخصوص خداست. هیچ خدایی جز او نیست و او یگانه است و شریکی ندارد. این جهان و هستی از آن اوست. ستایش مخصوص اوست و او بر هر امری قادر و توانا است. پروردگارا! از تو خیر این شب و خیر مابعد آن را می طلبم و از شرّ این شب و شرّ مابعد آن به تو پناه می آورم. خداوندا! از تنبلی و خود بزرگ بینی به تو پناه می برم. معبودا! از عذاب جهنّم و عذاب قبر به تو پناه می برم.

وَ اَصْبَحَ الْمُلْکُ لِلّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ...»[1] و به جای «هَذِهِ اللَّیْلَةِ»، «هَذَا الْیَوْمِ» می گفت و ضمیر مؤنث را به مذکّر تبدیل می کرد.

در **صحیح ترمذی** از ثوبان رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس هنگام فرا رسیدن شب بخواند: «رَضِیْتُ بِاللهِ رَبًّا وَ بِالْاِسْلَامِ دِیْنًا وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا»[2] و در روایتی: «رَسُولاً» بر خداوند حقّ است که از وی راضی شود[3].

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است: مستحب است که هر دو روایت را جمع کرده و بگوید: «بِمحمّدٍ نبیّاً و رسولاً». اگر چه یک راوی در اسناد این حدیث ضعیف است، لیکن اصل حدیث ثابت است و حاکم ابوعبدالله در **مستدرک** آورده است که این حدیث صحیح الاسناد است.

در **صحیح ترمذی** و **ابوداود** به روایت ذی‌النّورین رضی الله عنه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: هر بنده‌ای که هر صبح و شام سه بار بگوید: «بِسْمِ اللهِ الَّذِیْ لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ»[4] هیچ چیز به او ضرر نمی‌رساند[5].

۱– ما و تمام هستی برای خداوند صبح نمودیم.

۲– الله را خدای خویش و اسلام را دین خویش و محمد صلی الله علیه و سلم را پیامبر خویش پذیرفتم.

۳– حدثنا أَبُو سَعِيدٍ الأَشَجُّ أخبرنا عُقْبَةُ بنُ خَالِدٍ عَن أبی سَعْدٍ سَعِيدِ بنِ المرْزُبَانِ عَن أبی سَلَمَةَ عَن ثَوْبَانَ، رضی الله عنه قالَ قالَ رسولُ الله: «مَنْ قالَ حِينَ يُمْسِى رَضِيتُ بالله رَبًّا وبالإسْلاَمِ دِيناً وَبِمُحمَّدٍ نَبيًّا كانَ حَقًّا عَلَى الله أَنْ يُرْضِيهُ». سنن ترمذی ج۹ ص۲۷۰ ح ش۳۵۲۰.

٤– به نام خدایی که با اسم او هیچ چیزی در زمین و آسمان زیان نمی رساند و او شنوا و دانا است.

۵– حدثنا مُحمَّدُ بنُ بَشَّارٍ أخبرنا أَبُو دَاوُدَ وهُوَ الطَّيَالِسِيُّ حدثنا عَبْدُ الرَّحمنِ بنُ أبی الزِّنَادِ عَن أَبيهِ عَن أبَانَ بنِ عُثْمَانَ قالَ: سَمِعْتُ عُثْمَانَ بنَ عَفَّانَ، رضی الله عنه يقول قالَ رَسُولُ الله: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ فی صَبَاحِ كُلِّ يَوْمٍ وَمَسَاءِ كُلِّ لَيْلَةٍ بِسْمِ الله الَّذِی لا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فی الأَرْضِ وَلا فی السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ لم يضُرُّهُ شَیْءٌ». سنن ترمذی ج۹ ص۲۶۹ ح ش۳۵۱۹، سنن ابی داود ج۱۳ ص۴۳۱ ح ش۵۰۸۳.

بستن درِ خانه، پوشیدن سر ظروف، رُفتن فراش[1] و خاموش کردن چراغ

هنگامی که شب فرا رسد و بخواهد به استراحت بپردازد، اوّل باید درِ خانه را ببندد و روی ظرف آب و آنچه خوردنی است ـ مخصوصاً مایعات ـ را بپوشاند و اگر چراغ و آتشی در آن خانه است، خاموش کند و جای خواب را با آستین یا ردا پاک کند و زمانی که بر رختخواب بنشیند، در چشم خود سرمه بکشد. همه‌ی اینها سنّت است و در این مورد اخبار و احادیث به ثبوت رسیده است.

در **شرعةالاسلام** آمده است: زمانی که شب فرا می‌رسید، پیغمبرﷺ درِ خانه را می‌بست و داخل خانه‌ای که در نداشت نمی‌خوابید و در هیچ خانه‌ای تنها نمی‌خوابید و هنگام خواب، چراغ و آتشی را که در آن خانه بود خاموش می‌کرد. در **صحیحین** به روایت ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی می‌خوابید داخل خانه‌های خود آتش نگذارید[2].

در **صحیحین** به روایت جابرﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: روی ظرف آب را در شب بپوشانید و سر مشک را ببندید و درِ خانه را محکم کنید و چراغ را خاموش کنید؛ زیرا شیطان درِ بسته را نگشاید و ظرف پوشیده را باز نکند[3]. اگر چیزی نیابد که

---

۱ – جارو کردن یا پاکیزه کردن خوابگاه.

۲ – حدَّثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِى شَيْبَةَ . وَعَمْرٌو النَّاقِدُ وَزُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ . قَالُوا: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ «لاَ تَتْرُكُوا النَّارَ فِى بُيُوتِكُمْ حِينَ تَنَامُونَ». صحیح مسلم ج۱۳ ص۱۵۶ ح ش۵۲۱۳.

۳ – حدَّثنا إسحاقُ أخبرَنا رَوحُ قال: أخبرنا ابنُ جرَيج قال: أخبرنی عطاءُ سمعَ جابرَ بنَ عبدِ الله رضیَ الله عنهما قال: قال رسولُ الله صلی الله علیه وسلّم: «إذا كان جُنحُ اللیل ـ أو أمسَیتم ـ فكفُّوا صبیانكم، فإنَّ الشیاطینَ تنتشرُ حینئذ، فإذا ذَهبتْ ساعة منَ اللَّیلِ فحلُّوهم و أغلقوا الأبوابَ واذكروا اسمَ اللهِ، فإنَّ الشیطانَ لا یَفتَحُ باباً مُغلَقاً». قال وأخبرَنی عمرُو بن دینارٍ سمعَ جابرَ بنَ عبدِ الله نحوَ ما أخبرنی عطاءُ ولم یذكر «واذكروا اسم اللهِ». صحیح بخاری ج۳ ص۱۲۰۲ ح ش۳۲۳۴، صحیح مسلم ج۱۳ ص۱۵۴ ح ش۵۲۰۶.

با آن روی ظرف را بپوشاند، باید چوبی بر سر آن نهاده و نام خدایﷻ را بر آن بخواند؛ چون موش بر اهل خانه دلیری و جرأت کرده و به میان ایشان در می آید.

در **صحیح مسلم** به روایت جابرؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: روی ظرف آب را بپوشانید و سر مشک را ببندید؛ زیرا در طول سال شبی است که در آن شب، وَبا نازل می‌شود و آن وبا در ظرفی که روی آن پوشیده نباشد یا مشکی که سر آن بسته نباشد، داخل می‌شود[1].

وقتی کسی رختخواب خود را پهن کند سنّت است که دست یا ردایی بر روی آن بکشد. در **صحیحین** به روایت ابوهریرهؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی یکی از شما به رختخواب خود رود، باید روی آنرا با یک طرف ردای خود پاک ساخته و بروبد؛ زیرا نمی‌داند که بر روی آن چه می‌رود، یعنی از جانداران گزنده و غیر آن[2].

در **اذکار** امام نوّاوی (رح) ذکر شده که در روایتی آمده است: سه بار به اندازه‌ی قدّ خود، رختخواب خود را پاک کند. همچنین سنّت است که قبل از خواب، سرمه بکشد و روش سرمه کشیدن ـ همانگونه که در احادیث صحیح ذکر شده ـ این است

---

۱ – وحدّثنا عَمْرُو النَّاقِدُ . حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ . حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ . حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ أُسَامَةَ بْنِ الْهَادِ اللَّيْثِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْقَعْقَاعِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: «غَطُّوا الإِنَاءَ وَأَوْكُوا السِّقَاءَ. فَإِنَّ فِي السَّنَةِ لَيْلَةً يَنْزِلُ فِيهَا وَبَاءٌ . لاَ يَمُرُّ بِإِنَاءٍ لَيْسَ عَلَيْهِ غِطَاءٌ، أَوْ سِقَاءٍ لَيْسَ عَلَيْهِ وِكَاءٌ، إِلَّا نَزَلَ فِيهِ مِنْ ذلِكَ الْوَبَاءِ». صحيح مسلم ج۱۳ ص۱۵٦ ح ش۵۲۱۱ .

۲ – حدّثنا عبدالله ، حدَّثني أبي، حدثنا يحيى بن سعيد الأموي قال: حدثنا عبيدالله بن عمرو بن حفص بن عاصم ، عن سعيد بن أبي سعيد، عن أبيه، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: «إذا أتى أحدكم فراشه، فلينزع داخله إزاره ثم لينفض بها فراشه فإنه لا يدري ما حدث عليه بعده، ثم ليضطجع على جنبه الأيمن ثم ليقل: باسمك ربي وضعت جنبي، و بك أرفعه، إن أمسكت نفسي فارحمها، و إن أرسلتها فاحفظها بما حفظت به عبادك الصالحين». مسند امام احمد ج۳ ص۱۵۲ ح ش۹۳۲٦، سنن ابن ماجه ج۲ ص۱۲۷٤ ح ش۳۹۵۸ .

که در هر چشمی سه میل بکشد. امام عبدالله یافعی (رح) در کتاب **مرآةالجنان** از ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ نقل کرده است که پیغمبرﷺ هر شب سه بار در چشم خود سرمه می‌کشید؛ یعنی در هر چشمی سه میل می‌کشید[1].

خواندن ادعیه جهت دفع موذیات

هنگامی که می‌خواهد بخوابد، جهت دفع گزندگان باید دعاهای مأثوره را بخواند تا از ضرر آنها در امان باشد. در **صحیح مسلم**[2] به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که مردی نزد پیغمبرﷺ آمد و گفت: یا رسول اللهﷺ دیشب عقربی مرا گزید و آن را پیدا نکردم. آن حضرت فرمود: اگر هنگام شب می‌گفتی «اَعُوْذُ بِکَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»[3] هیچ ضرری به تو نمی‌رسید. از روایتی که در کتاب **ابن‌السّنی** آمده است چنین دانسته می‌شود که این کلمات را باید سه بار تکرار کرد تا ضرری حاصل نشود.

در اصل اوّل از کتاب **نوادر الاصول** مذکور است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر یکی از شما هنگام خواب بگوید: «اَعُوْذُ بِکَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ غَضَبِهِ وَ عِقَابِهِ وَ شَرِّ عِبَادِهِ وَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِیْنِ اَنْ یَّحْضُرُوْنِ»[4] هیچ ضرری به او نمی‌رسد[5].

---

۱ – مسند امام احمد ج۱ ص۵۸۳ ح ش۳۳۱٦، سنن ترمذی ج۵ ص۳۷۱ ح ش۱۷۵۸ .

۲ – صحیح مسلم ج۱۷ ص۲۸ ح ش٦۸۳۰ .

۳ – پناه می برم به کلمات تامّه ی خداوند از شرّ آنچه آفرید.

٤ – پناه می برم به کلمات تامّه ی خداوند از غضب و عذاب او و از شرّ بندگانش و از وسوسه های شیاطین از اینکه بر آن دچار شوم.

۵ – مسند امام احمد ج٤ ص٦۵٤ ح ش١٦٢٦٠ .

از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که گفت: هر کس فرزند بالغی دارد باید این دعای مذکور را به وی بیاموزد و اگر فرزند نارسیده دارد آن را بنویسد و به گردنش بیاویزد تا از موذیات ضرری به وی نرسد. پدر این فقیر(رح) می گفت: از یکی از علما شنیدم که شبها جهت دفع گزندگان این دعا را می خواند: «اَعُوْذُ بِرَبِّ السُّهَی مِنْ كُلِّ عَقْرَبٍ وَ حَيَّةٍ اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي ٱلۡعَٰلَمِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾[1] ﴿إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾[2] نُوْحْ نُوْحْ نُوْحْ»[3]. هنگام گفتن «نوح» دستها را بر هم می‌زد و سه بار این دعا را به این وجه تکرار می کرد و می‌فرمود: هر گزنده و خزنده‌ای که صدای دستها را بشنود، بر جای خود می‌ماند و نمی‌تواند جلو بیاید، یا از همان جا برمی گردد. همچنین می گفت: به مجرّد نگاه کردن به ستاره‌ی سها[4] به سبب خاصیّتی که دارد از شرّ گزندگان در امان می‌ماند و اگر هنگام نگاه کردن دعای مذکور را بخواند، تأثیر آن کامل‌تر خواهد بود.

---

۱ – صافات / ۷۹ و ۸۰

۲ – نمل / ۳۰

۳ – پناه می برم به پروردگار سُها از شرّ هر عقرب و مار و پناه می برم به کلمات تامّه‌ی خداوند از شرّ آنچه آفرید و سلام بر نوح. در همه‌ی عالم ما اینچنین به نیکو کاران پاداش می دهیم. همانا این نامه از سلیمان است. به نام خداوند بخشنده مهربان.

٤ – ستاره‌ای است خیلی کوچک، نزدیک ستاره‌ی دوّم از بنات النعش کبری.

خوابیدن در جای خشن و تکیه کردن بر دست راست

باید بر رختخواب نـرم و پُربار تکیه نکنـد تا خـواب وی سنگیـن نشـود و از قیام شـب و نماز تهجّـد باز نمانـد. به اثبات رسیـده اسـت که پیغمبـرﷺ گاهی بر نطع[1] و زمانی بر حصیری که از بردی[2] ساخته شده بود و بعضی اوقات بر پلاس و در مواقعی بر فراشی که پر بار نبود می خوابید. گاه لحاف بر خود می‌پوشید و گاهی بر زمین خالی می‌خوابید و بعضی اوقات سر مبارک را بر بالش و در مواقعی بر ساعد شریف می‌نهاد و گاه پس از نماز تهجّد جهت استراحت بازوی خود را ستون می‌ساخت و سر مبارک را بر کف دست می‌نهاد.

از حفصه ـ رضی الله عنها ـ به صحّت رسیده است که فراش پیغمبرﷺ پلاسی از مو بود که آن را دو لای می‌کردند و آن حضرت بر بالای آن می‌خوابید، خادمان آن را چهار لای کردند تا نرم شود، وقتی صبح شد آن حضرت از آن منع کرد و گفت: آن را همانند اوّل دو لای سازید؛ زیرا مرا دیشب از نماز باز داشت.

سنّت آن است که وقتی کسی به رختخواب می‌رود، بر پهلوی راست بخوابد. در **شفای** قاضی عیاض (رح) آمده است: خواب آن حضرت اندک بود و وقتی می‌خوابید، بر پهلوی راست می‌خوابید؛ به دلیل اینکه وقتی کسی بر پهلوی راست بخوابد قلب معلّق می‌ماند، بنابراین زود بیدار گشته و در خواب عمیق فرو نمی‌رود،

۱- فرشی از پوست دباغی شده.

۲- گیاهی که از آن حصیر سازند - لوخ.

ولی اگر بر پهلوی چپ بخوابد، قلب بر جای خود آرام می گیرد؛ بنابراین در خواب عمیق فرو رفته و دیر بیدار می‌شود.

در **تاریخ** امام یافعی (رح) از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت شده است: پیغمبرﷺ هنگام خواب، پس از وضو گرفتن لباسهایی که روز پوشیده بود بیرون کرده و بر رختخواب خود می‌نشست سپس سوره‌ی اخلاص و معوّذتین را خوانده و بر هر دو دست مبارک می‌دمید آنگاه آنها را ابتدا به سر و صورت و سپس به تمام اعضای بدن خود می‌مالید و این عمل را سه بار تکرار می‌نمود آنگاه به پهلوی راست می‌خوابید و کف دست راست را زیر سر مبارک می گذاشت و دعا می‌خواند. چنانچه پس از این ذکر خواهد شد.

جایز است که به پهلوی چپ و یا بر پشت بخوابد، پس از آنکه به پهلوی راست خوابیده و دعاها را خوانده باشد؛ لیکن بر شکم خوابیدن مکروه و ممنوع است. در **سنن ترمذی**[1] به روایت ابوهریره‌رضی الله عنه آمده است که پیغمبرﷺ مردی را دید که بر شکم خوابیده بود، فرمود: خداوند ﷻ این گونه خوابیدن را دوست ندارد.

در **سنن ابوداود**[2] و **ابن‌ماجّه** از بعیش بن طَفحة بن قیس غفّاری ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که گفت: پدر من که از اصحاب صفّه بود، گفت: من بر شکم خود خوابیده بودم، ناگاه مردی مرا با پای خود جنبانید و گفت: این نوع خوابیدن را خداوند ﷻ دشمن می‌دارد، وقتی نگاه کردم دیدم که آن مرد، حضرت رسالتﷺ بود.

---

۱ – سنن ترمذی ج۸ ص۴۲ ح ش۲۸٤٥ .

۲ – سنن ابی داود ج۱۳ ص۳۸۰ ح ش۵۰۳٦، مسند امام احمد ج٦ ص۵۹۳ ح ش۲۳۲۳۳ .

خواندن ادعیه و آیات هنگام خواب

در **صحیحین**[1] به روایت ابوهریره‌رضی الله عنه آمده است که وقتی پیغمبرصلی الله علیه وسلم به رختخواب می‌رفت به پهلوی راست دراز کشیده و می‌خواند: «باسْمِکَ رَبِّی وَضَعْتُ جَنْبِی وَ بِکَ اَرْفَعُهُ، اِنْ اَمْسَکْتَ نَفْسِی فَارْحَمْهَا، وَ اِنْ اَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ عِبَادَکَ الصَّالِحِیْنَ»[2].

در **سنن ابوداود** از حفصه ـ رضی الله عنها ـ روایت شده است که وقتی پیغمبرصلی الله علیه وسلم به رختخواب می‌رفت، دست راست خود را زیر رخساره‌ی شریف نهاده و سه بار می گفت: «اَللَّهُمَّ قِنِی عَذَابَکَ یَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَکَ»[3] و در بعضی روایات آمده است که یک بار می گفت[4].

در **صحیحین** به روایت براء بن عازب‌رضی الله عنه آمده است که پیغمبر به یکی از اصحابش گفت: ای فلان! هنگامی که قصد خواب کردی، ابتدا وضو بگیر سپس بر پهلوی راست تکیه کرده و بگو: «اَللَّهُمَّ اِنِّی اَسْلَمْتُ نَفْسِی اِلَیْکَ، وَ وَجَّهْتُ وَجْهِی اِلَیْکَ، وَ فَوَّضْتُ اَمْرِی اِلَیْکَ، وَ اَلْجَاْتُ ظَهْرِی اِلَیْکَ رَغْبَةً وَ رَهْبَةً اِلَیْکَ لَا مَلْجَاَ وَ لَا مَنْجَاَ وَ لَا مَفَرَّ مِنْکَ اِلَّا اِلَیْکَ، آمَنْتُ بِکِتَابِکَ الَّذِی اَنْزَلْتَ وَ بِنَبِیِّکَ الَّذِی

---

۱ – صحیح مسلم ج۱۷ ص۳۳ ح ش٦٨٤٢ .

۲ – پروردگارا! به نام تو پهلویم را بر زمین نهادم و به نام تو آن را از زمین بر می دارم. اگر نفسم را نگه داشتی پس آن را مورد رحمت خویش قرار بده و اگر آن را رها کردی پس آن را مانند بندگان صالحت حفظ کن.

۳ – پروردگارا! مرا از عذاب خود محفوظ دار، روزی که بندگانت را بر می انگیزی.

٤ – حدثنا مُوسَى بنُ إِسْمَاعِيلَ أخبرنا أَبَانُ أخبرنا عَاصِمٌ عن مَعْبَدِ بنِ خَالِدٍ عن سَوَاءٍ عن حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِىِّ صلى الله عليه وسلّم : «أَنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه وسلّم كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْقُدَ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى تَحْتَ خَدِّهِ، ثُمَّ يَقُولُ: اَللَّهُمَّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ، ثَلاَثَ مَرَارٍ». سنن ابی داود ج۱۳ ص۳۸۸ ح ش۵۰٤۱ .

اَرْسَلْتَ»[1]. اگر در آن شب بمیری بر فطرت اسلام مرده‌ای و اگر بخوابی از خواب خیر یابی[2].

در **صحیح مسلم**[3] از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی کسی به رختخواب رود، این دعا را بخواند: «اَللَّهُمَّ اَنْتَ خَلَقْتَ نَفْسِی وَ اَنْتَ تَتَوَفَّاهَا لَکَ مَمَاتُهَا وَ مَحْیَاهَا، اِنْ اَحْیَیْتَهَا فَاحْفَظْهَا وَ اِنْ اَمَتَّهَا فَاغْفِرْ لَهَا، اَللَّهُمَّ اَسْأَلُکَ الْعَافِیَةَ»[4].

در **سنن ترمذی** از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس به رختخواب خود رود و سه بار بگوید: «اَسْتَغْفِرُاللهَ الَّذِی لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ

۱– پروردگارا! همانا من خودم را به تو تسلیم نمودم و روی به سوی تو آوردم و کار خود را به تو سپردم و بر تو تکیه و توکّل کردم در حالی که به رحمتت امیدوار و از عذابت در هراسم، یقیناً هیچ پناهگاه و هیچ نجاتی و هیچ جای فراری از تو جز به خودت نیست. به کتابی که نازل فرمودی و پیامبرت که فرستادی ایمان آوردم.

۲– حدّثنا عُثْمَانُ بْنُ أَبِی شَیْبَةَ وَ إِسْحَقُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ـ وَاللَّفْظُ لِعُثْمَانَ ـ قَالَ إِسْحَقُ : أَخْبَرَنَا. وَ قَالَ عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا جَرِیرٌ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَیْدَةَ . حَدَّثَنِی الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «إِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَکَ فَتَوَضَّأْ وُضُوءَکَ لِلصَّلَاةِ. ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَی شِقِّکَ الْأَیْمَنِ. ثُمَّ قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْلَمْتُ وَجْهِی إِلَیْکَ. وَ فَوَّضْتُ أَمْرِی إِلَیْکَ. وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِی إِلَیْکَ. رَغْبَةً وَ رَهْبَةً إِلَیْکَ. لاَ مَلْجَأَ وَلاَ مَنْجَا مِنْکَ إِلَّا إِلَیْکَ. آمَنْتُ بِکِتَابِکَ الَّذِی أَنْزَلْتَ. وَبِنَبِیِّکَ الَّذِی أَرْسَلْتَ. وَاجْعَلْهُنَّ مِنْ آخِرِ کَلَامِکَ. فَإِنْ مُتَّ مِنْ لَیْلَتِکَ، مُتَّ وَأَنْتَ عَلَی الْفِطْرَةِ». قَالَ: فَرَدَّدْتُهُنَّ لِأَسْتَذْکِرَهُنَّ فَقُلْتُ: آمَنْتُ بِرَسُولِکَ الَّذِی أَرْسَلْتَ. قَالَ: «قُلْ: آمَنْتُ بِنَبِیِّکَ الَّذِی أَرْسَلْتَ». صحیح مسلم ج ۱۷ ص ۲۹ ح ش ۶۸۳۲ .

۳– حدّثنا عُقْبَةُ بْنُ مُکْرَمٍ الْعَمِّیُّ و أَبُو بَکْرِ بْنُ نَافِعٍ . قَالاَ: حَدَّثَنَا غندر حدثنا شُعْبَةُ عَنْ خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللهِ بْنَ الْحَارِثِ یُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ ، أَنَّهُ أَمَرَ رَجُلاً، إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ، قَالَ: «اللَّهُمَّ خَلَقْتَ نَفْسِی وَ أَنْتَ تَوَفَّاهَا. لَکَ مَمَاتُهَا وَ مَحْیَاهَا. إِنْ أَحْیَیْتَهَا فَاحْفَظْهَا، وَ إِنْ أَمَتَّهَا فَاغْفِرْ لَهَا. اَللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْعَافِیَةَ» فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَسَمِعْتَ هذَا مِنْ عُمَرَ؟ فَقَالَ: مِنْ خَیْرٍ مِنْ عُمَرَ، مِنْ رَسُولِ اللهِ. قَالَ ابْنُ نَافِعٍ فِی رِوَایَتِهِ: عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحَارِثِ. وَلَمْ یَذْکُرْ: سَمِعْتُ. صحیح مسلم ج ۱۷ ص ۳۱ ح ش ۶۸۳۸ .

۴– پروردگارا! تو نفس مرا آفریدی و تو آن را فوت می گردانی، مرگ و زندگی آن به دست توست؛ اگر آن را زنده گردانیدی پس آن را حفظ کن و اگر آنرا میراندی آن را بیامرز. پروردگارا! از تو طلب عافیت می کنم.

الْقَيُّوْمُ وَ اَتُوْبُ اِلَيْهِ» حقﷻ گناهان او را اگرچه به اندازه‌ی کف دریا و ریگ عالج[1] و شمار روزهای دنیا باشد، می‌آمرزد[2].

در **صحیحین**[3] از حضرت علیؓ روایت شده است که پیغمبرﷺ به من و فاطمه ـ رضی الله عنها ـ گفت: وقتی به خوابگاه خود می‌روید سی و سه بار «سبحان الله»، «الحمد لله» و «الله اکبر» بگویید و به روایتی سی و چهار بار «سبحان الله» و به روایتی دیگر سی و چهار بار «الله اکبر» بگوید. گویند که حضرت علیؓ فرمود: از زمانی که این اوراد را از آن حضرت شنیدم هیچ وقت آن را ترک نکردم. از وی پرسیدند که شب صفّین[4] نیز ترک نکردی؟ فرمود: در آن شب نیز ترک نکردم.

آیات و سوره‌هایی که خواندن آن هنگام رفتن به رختخواب در روایات اثبات شده است عبارتند از:

۱) خواندن آیة‌الکرسی به روایت ابوهریرهؓ در **صحیحین**.

۲) خواندن «آمن الرسول» تا آخر سوره به روایت ابن مسعود انصاری در **صحیحین**.

۳) خواندن سوره‌ی کافرون به روایت نوفل اشجعیؓ در **سنن ابی‌داود** و **ترمذی**.

٤) خواندن سوره‌ی حشر به روایت انسؓ در کتاب **ابن‌السّنی**. والله اعلم.

۱– عالج موضعی است در مدینه که ریگ بسیار دارد.

۲– حدثنا صَالِحُ بنُ عَبْدِالله ، حدثنا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَن الْوَصَّافِىِّ عَن عَطِيَّةَ عَن أَبى سَعِيدٍ ، رضى الله عنه عَن النبىِّ قال: «مَنْ قَالَ حِينَ يَأْوِى إلى فِرَاشِهِ أَسْتَغْفِرُ الله العظيم الَّذِى لا إلهَ إلَّا هُوَ الحَىُّ القَيُّومُ وَأَتُوبُ إلَيْهِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ غَفَرَ الله لَهُ ذُنُوبَهُ وإنْ كَانَتَ مِثْلَ زَبَدِ البحْرِ، و إنْ كانَتْ عَدَدَ وَرَقِ الشَّجَرِ، و إنْ كَانَتْ عَدَدِ رَمْلِ عَالِجٍ وَ إنْ كَانَتْ عَدَدَ أيَّامِ الدُّنْيَا». قال أبو عيسَى: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ لا نَعْرِفُهُ إلَّا مِنْ هَذَا الوَجْهِ مِنْ حَدِيثِ عُبَيْدِالله بنِ الوَلِيدِ الْوَصَّافِىِّ. سنن ترمذی ج۹ ص۲۷۷ ح ش۳٥۲۸ .

۳– صحیح مسلم ج۱۷ ص٤۰ ح ش٦۸٦٥، مسند امام احمد ج۱ ص۲۳۳ ح ش۱۲۳۳ .

٤– شب صفّین شبی بود که میان وی و حاکم شام جنگی بزرگ اتّفاق افتاد.

خواندن ادعیه هنگام بیدار شدن از خواب

در **صحیح بخاری** از حذیفة بن یمان و ابوذر غفّاری ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است[1] که هرگاه پیغمبرﷺ به رختخواب می‌رفت می گفت: «بِاسْمِکَ اللّٰهُمَّ اَحْیَی وَ اَمُوْتُ»[2]. در روایتی دیگر آمده است که می گفت: «اَللّٰهُمَّ بِاسْمِکَ اَمُوْتُ وَ اَحْیَی» و هنگامی که از خواب بیدار می‌شد می گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَحْیَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَ اِلَیْهِ النُّشُوْرُ»[3].

در کتاب **ابن‌السّنی** با اسناد صحیح از ابوهریره‌ﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود[4]: وقتی یکی از شما بیدار شود باید بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی رَدَّ عَلَی رُوْحِی وَ عَافَانِی فِی جَسَدِی وَ اَذِنَ لِی بِذِکْرِهِ»[5].

در **صحیح بخاری** از عبادة بن صامت‌ﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس در اثنای شب از خواب بیدار شود این دعا را بخواند: «لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ»[6] و پس از آن

۱– صحیح مسلم ج۱۷ ص۳۱ ح ش۶۸۳۷ با اندکی تفاوت، سنن ترمذی ج۹ ص۲۹۴ ح ش۳۵٤۸ .

۲– پروردگارا! با نام تو زنده می شوم و می میرم.

۳– شکر و سپاس خدایی را که ما را زنده گردانید پس از اینکه میراند و ما به سوی او بر انگیخته می شویم.

٤– جامع المسانید و المراسیل ج۱ ص۱٦۲ ح ش۱۰۰۲ .

۵– حمد و سپاس خدای را که روحم را به من برگرداند و جسمم را سالم گرداند و به من اجازه‌ی ذکر کردنش را داد.

٦– هیچ معبودی بجز الله نیست. او یگانه است و شریک ندارد. ملک و پادشاهی از آن اوست و حمد و ستایش مخصوص او و او بر هر امری قادر و توانا است. حمد و سپاس شایسته خداوند است و خداوند از هر چیزی پاک و منزّه است. هیچ خدایی بجز الله نیست و هیچ بر گرداننده ای از بدی و هیچ نیرو و قدرتی بر طاعت نیست مگر به وسیله‌ی خداوندﷻ

بگوید: «اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِیْ». در روایتی آمده است که اگر پس از آن دعا کند، مستجاب می‌شود و اگر وضو گرفته و نماز گزارد آن نماز مورد قبول درگاه حق‌ﷻ واقع می‌گردد[1]. در بعضی روایات «لا اله الاّ الله» که پس از «سبحان الله» مذکور است وارد نشده است.

در **صحیحین** به روایت ابوهریره‌ؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی یکی از شما از خواب برخیزد و وضو بگیرد باید سه بار بینی خود را بیفشاند؛ چون شیطان در سوراخ‌های بینی می‌خوابد. در **موطأ**[2] امام مالک در باب دعا آمده است که امام گفت: به من از ابودرداءؓ خبر رسید که هرگاه در دل شب بیدار می‌شد و از رختخواب برمی‌خاست، می‌گفت: «نَامَتِ الْعُیُوْنُ وَ غَارَتِ النُّجُوْمُ وَ اَنْتَ حَی قَیُّوْمٌ»[3].

اگر بی‌خوابی به وی دست دهد باید بعضی از ادعیه‌ی مأثوره را بخواند. در کتاب **ابن‌السّنی** به روایت زید بن ثابت‌ؓ آمده است که گفت: نزد رسول‌خداﷺ از بی‌خوابی شب شکایت کردم. فرمود: وقتی در رختخواب نشسته‌ای و می‌خواهی بخوابی بگو: «اَللَّهُمَّ غَارَتِ النُّجُوْمُ وَ هَدَاَتِ الْعُیُوْنُ وَ اَنْتَ حَی قَیُّوْمٌ لَا تَاْخُذُکَ

۱– حدَّثَنا صدَقةُ بنُ الفضل أخبرنا الولیدُ عنِ الأَوزاعیِّ قال حدَّثَنی عُمَیرُ بنَ هانیء قال حدثنی جُنادةُ بنَ أبی أمیَّةَ حدَّثَنی عُبادةُ بنُ الصامِتِ عنِ النبیِّ صلی الله علیه وسلّم قال: «مَن تَعارَّ منَ اللیلِ فقال: لا إلهَ إلا اللهُ وحدَهُ لا شریکَ له، له المُلکُ و له الحمدُ، وهوَ علی کلِّ شیءٍ قدیر. الحمدُ للَّهِ و سبحان الله و لا إلهَ إلا اللهُ و اللهُ أکبرُ، و لا حولَ و لا قوَّةَ إلَّا باللهِ. ثم قال: اَللَّهُمَّ اغفِرْ لی ـ أو دَعا ـ استُجیبَ لهُ. فإنْ توضَّأَ قبلَتْ صلاتُه». صحیح بخاری ج۱ ص۳۸٦ ح ش۱۱۳۷.

۲– و حدَّثَنی عَنْ مَالِکٍ، أَنَّهُ بَلَغَهُ، أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ کَانَ یَقُومُ مِنْ جَوْفِ اللَّیْلِ، فَیَقُولُ: نَامَتِ الْعُیُونُ، وَغَارَتِ النُّجُومُ، وَأَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ. مؤطا امام مالک ج۲ ص٤٥ ح ش۵۱۱.

۳– چشمها به خواب رفتند و ستارگان غروب کردند و تو زنده و قائم به ذات خود هستی.

سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ يَا حَى يَا قَيُّوْمُ اَهْدِءْ لَيْلِى وَ اَنِمْ عَيْنِیْ»[1]. راوی می گوید که این کلمات را ورد خود ساختم، حق ﷻ آن اضطراب و بی‌خوابی را از من دور کرد[2].

امام نوّاوی (رح) در کتاب **اذکار**[3] حدیثی مرسل از محمّد بن یحیی بن حبّان روایت کرده است که گفت: بی‌خوابی بر خالد بن ولید ؓ غلبه کرد. شکایت نزد حضرت رسول ﷺ برد. آن حضرت به وی امر کرد که وقتی هنگام خواب فرا رسید بگو: «اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ غَضَبِهِ وَ شَرِّ عِبَادِهِ وَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ اَنْ يَّحْضُرُوْنِ»[4] هیچ ضرری به تو نمی‌رسد.

اظهار خواب نیکو و پنهان کردن خواب پریشان

به اثبات رسیده است که حضرت رسالت ﷺ در خواب وقایع را می‌دید و آن را برای اصحاب بیان می کرد و گاهی خواب خود را تعبیر می‌نمود و به خواب اصحاب گوش فرا می‌داد و آن را تعبیر می کرد. در کتاب **ابن‌السّنی**[5] آمده است که مردی نزد

۱– پروردگارا! ستارگان غروب کردند و چشمها آرام گرفتند و تو زنده و قائم به ذات خود هستی. تو را چرت و خواب نمی گیرد. ای زنده و ای قائم به ذات! مرا آرام گردان و چشمهای مرا بخوابان.

۲– أخبرنا أبو یعلی، حدثنا عمرو بن الحصین، حدثنا ابن علاثة، عن ثور بن یزید، عن خالد بن معدان، قال: سمعت عبد الملک بن مروان بن الحکم، عن أبیه مروان بن الحکم، عن زید بن ثابت، رضی الله عنه قال: «شکوت إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم أرقا أصابنی، فقال: قل: اللهم غارت النجوم، و هدأت العیون، و أنت حی قیوم، لا تأخذک سنة و لا نوم، یا حی یا قیوم، أهدئ لیلی، وأنم عینی فقلتها، فأذهب الله عز وجل عنی ما کنت أجد» عمل الیوم و اللیله ابن السّنی باب ما یقول اذا اصابه الارق.

۳– الاذکار ج۱ ص۹۸ ح ش۲۹۲ .

٤– پناه می برم به کلمات تامّه ی خداوند از غضب او و از شرّ بندگانش و از وسوسه های شیاطین از اینکه بر آن دچار شوم.

۵– روینا فی کتاب ابن السنی، أن النبی قال لمن قال له: رأیت رؤیا، قال: «خَیْراً رأیْتَ، وخَیْراً یَکُونُ» وفی روایة: «خَیْراً تَلْقاهُ، وَشَرّاً تَوَقّاهُ، خَیْراً لَنا، وَشَرّاً علی أعْدائِنا، والحَمْدُ لِلّهِ رَبّ العَالَمِینَ». والله أعلم، الاذکار امام نواوی ج۱ ص۹۹ ح ش۲۹۹ .

پیغمبرﷺ آمد و گفت: خوابی دیده‌ام. آن حضرت فرمود: «خَيْرًا تَلْقَاهُ وَ شَرًّا تُوَقَاهُ خَيْرًا لَنَا وَ شَرًّا لِاَعْدَائِنَا»[1].

در **صحیح بخاری** از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که از پیغمبرﷺ شنیدم که فرمود: وقتی یکی از شما خوابی ببیند که آن را دوست دارد به درستی که برای آن خدایی است پس باید حمد او تعالی را به جای آورد و آن را به مردم بگوید. در روایتی دیگر آمده است که آن خواب را نگوید مگر به دوست خود و اگر خوابی ببیند که برای او ناخوشایند است به درستی که آن از شیطان است، پس باید از شرّ آن خواب به خداوند پناه ببرد و به هیچ احدی آن را نگوید، در این صورت هیچ ضرری به وی نخواهد رساند[2].

در **صحیحین** از ابوقتاده رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: رؤیای صالحه و به عبارتی رؤیای حسنه یعنی خواب نیکو از خدای متعال و خواب پریشان از شیطان است. پس هر کس خواب ناخوشایندی ببیند، زمانی که بیدار شد باید سه بار از

۱– به خیر برسی و از شر محافظت شوی، خیر برای ما و شر برای دشمنان ما.

۲– حدّثنا أبو المغيرةِ حدّثَنا الأوزاعيُّ قال: حدَّثَني يحيى عن عبدِالله بن أبى قَتادةَ عن أبيهِ عن النبيِّ صلى الله عليه وسلّم . وحدّثني سليمانُ بنُ عبدِالرحمنِ حدّثَنا الوَليدُ حدّثَنا الأوزاعيُّ قال: حدّثني يحيى بن أبى كثيرٍ قال: حدّثني عبدُالله بن أبى قَتادةَ عن أبيهِ قال: قال النبيُّ صلى الله عليه و سلّم: «الرؤيا الصالحة من الله، و الحُلُمُ منَ الشيطان فإذا حلَمَ أحدُكم حُلماً يخَفهُ فلْيَبصُق عن يَسارِهِ ولْيَتعوَّذْ باللهِ من شرِّها، فإنها لا تضرُّه». صحيح بخارى ج ۳ ص ۱۱۹۷ ح ش ۳۲۲۲ .

جانب راست نفث[1] کند و از شیطان استعاذه نماید. بنابراین از آن خواب، هیچ ضرری به وی نخواهد رسید[2].

در **صحیح مسلم** به روایت جابرﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی یکی از شما خوابی ناخوشایند ببیند باید سه بار آب دهان خود را به جانب چپ اندازد و سه بار استعاذه کند و پس از آن از پهلویی که بر آن خوابیده است، به پهلوی دیگر بخوابد و به کسی آن خواب را نگوید، هیچ ضرری به وی نخواهد رسید[3].

در کتاب **ابن‌السّنی** روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر یکی از شما خوابی ناخوشایند ببیند باید آب دهان خود را سه بار بیفکند سپس بگوید: «اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُعُوْذُ بِکَ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ وَ سَیِّئَاتِ الْاَحْلَامِ»[4] پس اثر آن خواب از بین می‌رود و هیچ ضرری به وی نمی‌رساند[5].

۱– بعضی از علما گویند که نفث آن بود که به دهن حرکتی کند که نه نفخ بود و نه بزق هم چنانکه افسون خوانان کنند.

امام نوّاوی (رح) گفت که نفث عبارت از دمیدنی است لطیف که آب دهان با آن همراه نباشد.

۲– حدثّنا عَبْدُالله بْنُ مَسْلَمَةَ بْنِ قَعْنَبٍ. حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ (يَعْنِى ابْنَ بِلاَلٍ) عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ. قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ الله يَقُولُ: «الرُّؤْيَا مِنَ الله. وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ. فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفُثْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ. وَلْيَتَعَوَّذْ بِالله مِنْ شَرِّهَا. فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ» فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ لأَرَى الرُّؤْيَا أَثْقَلَ عَلَىَّ مِنْ جَبَلٍ. فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ سَمِعْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ، فَمَا أُبَالِيهَا. صحيح مسلم ج۱۵ ص۱٦ ح ش۵۸۵۲ .

۳– حدثّنا أَبُو بَكْرِ بْنُ خَلَّادٍ الْبَاهِلِىُّ وَأَحْمَدُ بْنُ عَبْدِالله بْنِ الْحَكَمِ. قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ. حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَبْدِ رَبِّهِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِى سَلَمَةَ، قَالَ: إِنْ كُنْتُ لأَرَى الرُّؤْيَا تُمْرِضُنِى. قَالَ فَلَقِيتُ أَبَا قَتَادَةَ. فَقَالَ: وَأَنَا كُنْتُ لأَرَى الرُّؤْيَا فَتُمْرِضُنِى. حَتَّى سَمِعْتُ رَسُولَ الله يَقُولُ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ الله. فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يُحِبُّ فَلاَ يُحَدِّثْ بِهَا إِلَّا مَنْ يُحِبُّ. وَإِنْ رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلْيَتْفِلْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلاثاً، وَلْيَتَعَوَّذْ بِالله مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّهَا. وَلاَ يُحَدِّثْ بِهَا أَحَداً فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ». صحيح مسلم ج۱۵ ص۱٦ ح ش۵۸۵۵ .

٤– پروردگارا! به تو پناه می برم از عمل شیطان و خوابهای بد.

۵– و رويناه فى كتاب ابن السنى، و قال فيه: «إذا رأى أحَدُكُمْ رُؤْيا يَكْرَهُها فَلْيَتْفُلْ عن يساره ثلاث مَرَّاتٍ ثمَّ لِيَقُل: اَللَّهُمَّ إنى أعُوذُ بِكَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ وَسَيِّئَاتِ الأحْلامِ فإنَّها لا تَكُونُ شَيْئاً». الاذكار امام نواوى ج۱ ص۱۰۱ ح ش۲۹۸ ، عمل اليوم و الليله ابن السّنى باب ما يقول اذا رأى فى منامه ما.

فصل دوّم

در آداب لباس پوشیدن

بدان که انتساب مریدان به مشایخ طریقت ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ به سه طریق است: ۱) خرقه (لباس). ۲) تلقین ذکر. ۳) صحبت. شیخ سعید فرغانی ـ قدّس سرّه ـ در کتاب **مناهج العباد** آورده است که شیخ شهاب‌الدّین سهروردی ـ قدّس‌الله تعالی سرّه ـ نسبت خرقه را تا به شیخ جنید ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ رسانیده و پیش از آن اثبات نکرده است و از وی تا به مصطفیﷺ نسبت به صحبت داده است نه به خرقه؛ چون در طریقه‌ی خواجگان نقشبندیّه ـ قَدَّسَ اللهُ تَعَالَی اَسْرَارَهُمُ الْعَلِيَّةَ ـ خرقه پوشانیدن و خرقه پوشیدن شرط نیست و مقیّد شدن به لباس مخصوصی معهود و مشهور نیست، بلکه نسبت جمعیّت باطن و تحصیل آن موقوف بر ملازمت صحبت این عزیزان و رعایت آداب و شرایط خدمت ایشان است، به ناچار در این مختصر که مقصود از جمع و ترتیب آن، ذکر آداب و شرایط صحبت این طایفه‌ی علیّه است از شرایط و آداب خرقه دادن و خرقه گرفتن صحبت نمی‌شود، لیکن ادبی چند در پوشیدن لباسی که با طریقه‌ی سنّت موافق باشد، آورده می‌شود.

پوشیده نماند که بعضی از مشایخ طریقت ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ برای مبتدیان و ارباب خدمت تعیین لباس کرده‌اند همانطور که صاحب **مناهج** (رح) گفته است: پوشیدن فرجی برای جوانان مکروه است بلکه پوشیدن غیر قبا[1] و جبّه‌ی[2] گریبان گرد جایز نیست. مراد از جوانان کسانی هستند که به خدمت فقرا کمر بسته و پای به خدمت ایستاده‌اند.

همچنین فرمود: نزد صوفیان پوشیدن لباس جلو باز برای جوانان خدمتکار کراهیّت دارد؛ زیرا این گونه لباس پوشیدن شعار پیران و ارباب نهایات است و پوشیدن آن برای جوانانی که اهل ارادت و خدمتند، نشانه‌ی کم‌خدمتی و گمانِ رسیدن به درجه‌ی کمال است.

بعضی دیگر از مشایخ ـ رحمهم الله تعالی ـ برای مریدان خرقه‌ی رنگی را به جهت مناسبت با چرکها و تفریق خاطر از محافظت جامه‌ی سفید اختیار کرده‌اند؛ زیرا اشتغال به حفظ و شستن آن، ایشان را از خدمت اصحاب و مواظبت اوراد باز می‌دارد. این طایفه رنگ آبی را از بین رنگهای دیگر برگزیده‌اند؛ با اینکه رنگ سیاه در قبول چرکها مناسب‌تر است. شاید علّت آن، این باشد که یکی از مقتدایان طریقت بر حسب اتّفاق، یک بار رنگ آبی پوشیده باشد و دیگران بر سبیل ارادت و تبرّک، خود را به وی تشبیه نموده باشند و خلف و سلف آن را قبول کرده و رسمی دائمی گشته باشد. اینکه بعضی از مردم در اختیار این رنگ دلیلهای گوناگون آورده‌اند پایه و اساسی ندارد.

---

۱ – قبا: لباسی گشاد که روی پیراهن می پوشند.

۲ – جبّه: جامه ای گشاد که روی لباس پوشند.

بعضی دیگر از بزرگان و مشایخ طریقت و عظمای ایشان ـ قدّس الله تعالی اسرارهم ـ برای مریدان تعیین لباس نکرده‌اند و مریدان با همان لباس و هیأتی که داشته‌اند ملازمت و خدمت کرده‌اند؛ چنانچه روش خواجگان طریقه‌ی نقشبندیه ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ است. صاحب **کشف المحجوب** (رح) فرموده است: بزرگان طریقت در بود و نبود لباس تکلّف نکرده‌اند؛ اگر حق ﷻ به ایشان عبایی داد، پوشیدند و اگر قبایی داد پوشیدند و اگر برهنه نگه داشت، صبر کردند. من این طریقه را پسندیده‌ام و در سفرهای خود همین کرده‌ام.

شیخ‌الاسلام خواجه عبدالله انصاری ـ قدّس سرّه ـ فرموده است: من به اصحاب خود آباد کردن باطن را آموخته‌ام نه خرده‌ی ظاهر و آرایش لباس. خداوند خشنود نمی‌شود از کسانی که این عمل را انجام می‌دهند. ایشان لباس و میان‌بند و سجّاده و مانند آن را آرایش کرده و معانی و صفای باطن را رها نمودند به گونه‌ای که هر کس آنها را دید پنداشت که طریقت همین است و بس. آنان که صاحبان معانی و باطن نیکو و زندگانی‌اند، تحمّل آن را ندارند که خارج از معانی و صفای باطن به چیزی دیگر مشغول شوند. پس از این مقدّمه به بیان آداب لباس پوشیدن می‌پردازیم.

مقیّد نبودن به لباس مخصوص

به اثبات رسیده است که آن حضرت به لباس مخصوصی مقیّد نبود و هر لباسی ـ پیراهن، شلوار، ردا، ازار، لباس مُعلَم[1]، ساره[2]، قبا، جبّه، پوستین، موزه و نعلین ـ

---

۱ – نقش دار و مخطّط.

۲ – پارچه ای که یک سر آن بر میان بندند و یک سر آن بر سر اندازند که به هندی به آن ساری گویند.

می‌پوشید و عمّامه‌ی سفید بر سر می‌گذاشت و علاقه[1] از پشت آویزان می‌کرد و اصحاب را به آن امر کرده و می‌فرمود: بر شما باد عمّامه بستن و آویزان کردن علاقه از پشت سر که آن سیمای ملائکه و علامت ایشان است. گاه تحت الحنک[2] می‌زد و بعضی اوقات عمّامه‌ی بی‌علاقه می‌بست و اکثر اوقات عمّامه بر طاقیه[3] می‌پیچید و گاه بی‌طاقیه می‌بست و گاه بر طاقیه بدون دستار اکتفا می‌کرد.

گاهی آن حضرت عمّامه‌ی سیاه می‌بست همانطور که در روایتی آمده است که روز فتح مکّه عمّامه‌ی سیاه بسته بود و خطبه می‌خواند. بعضی از علما این روایت را چنین تأویل کرده‌اند که عمّامه‌ی ایشان در اصل سیاه نبوده است، بلکه چون آن حضرت در آن روز بالای عمّامه‌اش خُوْد[4] بر سر گذاشته بود و به خاطر حرارت هوا، از خُوْد به عمّامه زنگ چسبیده بود هنگامی که خُوْد را از سر برداشته راوی حدیث گمان برده که دستار سیاه است. اینکه در بعضی روایات ثابت شده است که «عَلَيْهِ عَصَابَةٌ وَ سَمَاءُ» یعنی عمّامه چرک گرفته بود مؤیّد این تأویل است.

بعضی از علما گفته‌اند که طول عمّامه‌ی آن حضرت در ایّام هفته، هفت گز و در روز جمعه و عید دوازده گز بود. گاهی طاقیه‌ی سفید شامی دراز و گاهی طاقیه‌ی آژده بر سر چسبیده مثل کلاه می‌پوشید و طاقیه‌ی دو گوشی داشت که گاه در سفر بر سر می‌نهاد و اکثر اوقات جامه‌های پنبه‌ای و گاه پشمینه، کتان، لباس قرمز و سبز و برد

---

۱ – علاقه عمّامه: یک سر عمّامه است که آن را از پشت آویزان می کنند.

۲ – یک پیچ از عمّامه که از زیر چانه گذرانیده به سر پیچند.

۳ – نوعی کلاه بلند مخروط شکل شبیه کلاه فعلی درویشان.

٤ – کلاه آهنی که هنگام جنگ بر سر می گذاشتند.

مخطّط می‌پوشید و از میان اقمشه[1]، بُرد حبره[2] و بعضی گفته‌اند برد مخطّط را و از میان جامه‌ها، پیراهن را بیشتر دوست می‌داشت و گاه پیراهن دکمه‌دار می‌پوشید و دکمه را نمی‌بست و گاهی پیراهن کوتاه با آستین کوتاه می‌پوشید.

ترک تکلّف در لباس پوشیدن

ثابت شده است که پیغمبرﷺ در پوشیدن لباس تکلّف نمی‌کرد و اکثر اوقات لباس‌های زبر و خشن می‌پوشید و صحابه‌ی کرام﵃ نیز به همان شیوه لباس می‌پوشیدند. صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت کرده است[3] که پیغمبرﷺ دو لباس ضخیم و خشن پوشیده بود. گفتند: یا رسول‌الله! این دو جامه‌ی تو بسیار ضخیم و خشن است وقتی که عرق می‌کنی بر تو سنگین می‌شود؟! هیچ جوابی نداد.

ابوبرده﷜ روایت کرده است که صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ پیراهنی پاره و وصله‌دار و شلواری بیرون آورد و گفت: روح پیغمبر خدا را در این دو جامه قبض کردند[4]. از حضرت عمر فاروق﷜ روایت کرده‌اند که گفت: بهترین جامه‌ها آن است که مؤونت[5] آن سبک‌تر باشد. گویند که وی لباسی داشت که سی وصله بر آن دوخته بود. از حضرت علی﷜ نقل کرده‌اند که پیراهنی به سه درهم خرید و آستین آن را با

۱– اقمشه جمع قماش: پارچه.

۲– برد یمنی.

۳– سنن ترمذی ج٤ ص٣٢٦ ح ش١٢١٠، اما لفظ حدیث با این مقداری تفاوت دارد.

٤– حدثنا أحمدُ بنُ مَنِیعٍ ، حدثنا إسماعیلُ بنُ إبراهیمَ ، حدثنا أیُّوبُ عن حُمَیْدٍ بنِ هِلاَلٍ عن أبی بُرْدَةَ ، قالَ: «أَخْرَجَتْ إلَیْنَا عَائِشَةُ کِسَاءً مُلَبَّداً وإزَاراً غَلِیظًا، فَقَالَتْ: قُبِضَ روح رَسولُ الله فی هذَیْنِ». سنن ترمذی ج٥ ص٣٣٨ ح ش١٧٣٤ .

٥– خرج. یعنی ارزان تر باشد.

سر دست برابر کرده و پوشید و هر پیراهنی که به دست وی می‌رسید، همین کار می‌کرد.

پوشیدن جامه‌ی کوتاه با آستین کوتاه مطابق سنّت

به اثبات رسیده است که آستین پیراهن و جامه‌ی آن حضرتﷺ تا مچ دست و گاهی تا اطراف انگشتان و مایل به فراخی بود و طول پیراهن و شلوار آن حضرت تا نصف ساق و گاهی نزدیک قوزک پا بود. در **صحیح مسلم** به روایت ابن‌عمررضی الله عنه آمده است که گفت: نزد پیغمبرﷺ رفتم و شلوار من بلند بود. آن حضرت فرمود: ای اباعبدالله! شلوار خود را بالا بکش. من شلوار خود را مقداری بالا کشیدم. دوباره فرمود: بیشتر بالا بکش. کمی دیگر بالا کشیدم[1].

عبدالله سلامرضی الله عنه روایت کرده است که عبدالله بن عمر ـ رضی الله عنهما ـ را دیدم که شلوار خود را تا نصف ساق بالا کشیده بود و پیراهن و ردای وی از شلوار کوتاه‌تر و پیراهن وی از ردایش کوتاه‌تر بود[2].

پوشیدن لباس پایین‌تر از قوزک پا مکروه و ممنوع است و در منع آن احادیث صحیح بسیاری وارد شده است. در **صحیح بخاری** به روایت ابوهریرهرضی الله عنه آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: از شلوار آنچه از قوزک پایین‌تر باشد، در آتش است. در **صحیحین** به

۱– حدّثنی أَبُو الطَّاهِرِ. حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ. أَخْبَرَنِی عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِالله بْنِ وَاقِدٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: مَرَرْتُ عَلَى رَسُولِ الله، وَفِی إِزَارِی اسْتِرْخَاءٌ. فَقَالَ: «یَا عَبْدَالله ارْفَعْ إِزَارَکَ» فَرَفَعْتُهُ. ثُمَّ قَالَ «زِدْ» فَزِدْتُ. فَمَا زِلْتُ أَتَحَرَّاهَا بَعْدُ. فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: إِلَى أَیْنَ؟ فَقَالَ: أَنْصَافِ السَّاقَیْنِ. صحیح مسلم ج۱۴ ص۵۱ ح ش۵۴۱۷ .

۲– مسند امام احمد ج۲ ص۲۳۱ ح ش۵۷۱۱ .

روایت ابن‌عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس جامه‌ی خود را از روی کبر و غرور دراز کند حقﷻ در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند.

به صحّت رسیده است که وقتی آن حضرت این حدیث را فرمود، صدّیق اکبرﷺ گفت: یا رسول‌الله! شلوار من دراز می‌شود مگر اینکه در حفظ آن تلاش کنم. آن حضرت به وی گفت: تو از آن گروهی نیستی که آن کار را از روی کبر و فخرفروشی انجام می‌دهند[1].

پوشیدن لباس سفید مطابق سنّت

به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ اغلب لباس سفید می‌پوشید و می‌فرمود: لباس سفید رنگ بپوشید که پاک و تمیزتر است و اموات خود را در آن کفن کنید[2].

ثابت شده است که آن حضرت از لباس سبز رنگ به شگفت می‌آمد و پوشیدن آن را دوست می‌داشت و گاه لباس سیاه می‌پوشید. از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت

---

۱ – حدثّنا محمدُ بن مُقاتلٍ أخبرنَا عبدُالله أخبرَنا موسی بنُ عقبةَ عن سالمِ بن عبدِالله عن عبدِالله بن عمرَ رضی الله عنهما قال: قال رسولُ‌الله صلی الله علیه وسلّم: «مَن جرَّ ثوبَهُ خُیلاءَ لم یَنظر الله إلیه یومَ القیامةِ. فقال أبو بکر: إنَّ أحدَ شِقَّیْ ثَوبی یَسترخی، إلا أن أتعاهَدَ ذلک منه. فقال رسولُ الله صلی الله علیه وسلّم: «إنکَ لستَ تصنعُ ذلک خُیلاء» قال موسی: فقلتُ لسالم أذَکرَ عبدُالله: «مَن جَرَّ إزارَه»؟ قال: لم أسمعْهُ ذکرَ إلا «ثوبه». صحیح بخاری ج۳ ص۱۳۳۹ ح ش۳۵۸۵ .

۲ – حدثنا عبدالله حدثّنی أبی ثنا علی قال: أنا عبدالله بن عثمان بن خثیم عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال : قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم: «البسوا من ثیابکم البیاض فإنها من خیر ثیابکم وکفنوا فیها موتاکم، و إن من خیر أکحالکم الإثمد یجلو البصر و ینبت الشعر». مسند امام احمد ج۱ ص۴۰۹ ح ش۲۲۲۸ .

شده است[1] که گفت: پیغمبرﷺ بُردی سیاه پوشیده بود. گفتم: یا رسول‌الله! سفیدی رنگ تو در سیاهی این لباس چه خوب می‌نماید. گاهی لباس خط‌دار با خط‌های سرخ و سبز و گاه برد مخطّط با خطوط سرخ یا زرد یا سیاه می‌پوشید و مردان را از پوشیدن جامه‌ای که سرخ خالص یا زرد خالص بود، نهی می‌کرد.

در **صحیح مسلم**[2] به روایت ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمده است: دو لباس زرد رنگ پوشیده و نزد پیغمبرﷺ رفتم. آن حضرت فرمود: این لباس کافران است دیگر آن را نپوش. در روایتی دیگر آمده است که فرمود: مادرت، تو را به پوشیدن این لباس امر کرده است؟ گفتم: این لباسها را بشویم تا رنگ آن زایل شود؟ آن حضرت فرمود: بلکه بسوزان. مقصود مبالغه در منع پوشیدن لباس به آن رنگ است نه از بین بردن آن.

پاک و تمیز کردن لباس

باید به حکم خبر صحیح «اَلنَّظَافَةُ مِنَ الْاِيْمَانِ» و به حکم آیه‌ی شریفه: ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ﴾[3] پاکیزگی را در همه چیز به خصوص در لباس رعایت کند و از پوشیدن لباسی که با اوساخ[4] و چربی‌های آلوده، چرکین و بدبو گشته و دیدن آن موجب ناخوشایندی ناظران می‌شود حتماً پرهیز کند. ثابت شده است که پیغمبرﷺ

۱- أخبرنا عمرانُ بنُ موسى بنِ مُجاشعٍ ، حدَّثنا عثمانُ بنُ أبى شيبةَ ، حدثنا يزيدُ بنُ هارونَ ، أخبرنا همَّامُ بنُ يحيى ، عن قتادةَ ، عن مُطَرِّفٍ عن عائشةَ أنَّ النَّبى لَبِسَ بُرْدَةً سوداءَ، فقالت عائشةُ: ما أحْسَنَها عَلَيْكَ يا رسولَ الله، يَشُوبُ بياضُكَ سوادَها، ويَشُوبُ سَوادُها بَيَاضَكَ، فبانَ منها ريحٌ، فألقاها، وكانَ يُعْجِبُهُ الرِّيحُ الطَّيِّبَةُ. صحيح ابن حبان ج٦ ص٨٠ ح ش٦٢٨٣ .

۲- صحیح مسلم ج١٤ ص٤٤ ح ش٥٣٩١ .

۳- و جامه‌ی خویش را پاکیزه دار. مدثر/ ٤

٤- جمع وسخ به معنی چرک.

یکی از اعراب را دید که جامه‌ای چرکین پوشیده بود از سر انکار و کراهت فرمود: آیا این شخص چیزی نمی‌یابد که جامه‌ی خود را با آن بشوید[1]؟!

بزرگان دین ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ فرموده‌اند که در لباس پوشیدن دو شرط واجب است: یکی در همه‌ی احوال و دیگری در اوقات خاص. شرط اوّل که رعایتش در همه‌ی احوال واجب است، حلال بودن آن است. باید لباس از راه حلال حاصل شده باشد که در این مورد اخبار و احادیث صحیح وارد شده است. شرط دوّم که رعایت آن در اوقات خاص واجب است، طهارت است که صحّت نماز بر آن موقوف است و رعایت این شرط در همه‌ی احوال و اوقات از سنن مرضیّه و خصال حمیده‌ی حضرت رسولﷺ و صحابه‌ی کرام ویﷺ بوده است.

ثابت شده است که آن حضرتﷺ اغلب در روزهای جمعه لباس نو می‌پوشید و وقتی لباس نو می‌پوشید، کهنه را به مسکینی می‌داد. در کتاب ابن‌ماجّه و ابن‌السّنی به روایت ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که روزی پیغمبرﷺ جامه‌ای بر تن فاروق رضی الله عنه دید، پرسید: این جامه نو است یا شسته شده؟ گفت: شسته شده است. فرمود: «اِلْبَسْ جَدِیْدًا وَ عِشْ حَمِیْدًا وَ مِتْ شَهِیْدًا»[2].

---

۱ – أخبرنا عبدُالله بنُ محمد بن سَلْم ، حَدَّثَنا عبدُالرحمن بنُ إبراهيم ، قال: حَدَّثَنا الوليدُ بنُ مسلم، قال: حَدَّثَنا الأوزاعيُّ، قال: حدثني حسانُ بنُ عطيَّة، عن محمد بنِ المنكدر عن جابرٍ، قال: أتانا رَسُولُ الله زائراً في منزلنا، فرأى رَجُلا شعثاً فقالَ: «أما كَانَ هذا يَجِدُ ما يُسَكِّنُ بهِ شَعْرَهُ» و رأى رَجُلا عليهِ ثِيَابٌ وَسِخَةٌ فقالَ: «أما كَانَ هذا يَجِدُ مَا يَغْسِلُ بهِ ثَوْبَهُ» صحيح ابن حبان ج۵ ص ۳۰٤ ح ش۵۳۸٦ .

۲ – لباس نو بپوش و خوب زندگانی کن و شهید بمیر .

پوشیدن لباس گرانبها به نیّت اظهار نعمت الهی

رعایت این ادب مخصوص گروهی از ثروتمندان است که پوشیدن لباس فاخر برای ایشان مایه‌ی کبر و فخرفروشی و باعث خودخواهی و نادانی نگردد.

به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ گاهی لباسهای فاخر و گرانبها می‌پوشید، به خصوص در روزهای عید و زمانی که گروه‌هایی از قبایل عرب نزد آن حضرت می‌آمدند و غالباً در جمعه‌ها و عیدها حلّه‌ی سرخ و سبز می‌پوشید و دو لباس خاص برای روز جمعه غیر از لباسهایی که هر روز می‌پوشید در نظر گرفته بود. همچنین آن حضرت جبّه‌ی خسروانی داشت که شکاف‌های آن را فراویز[1] از دیبا کرده بودند.

یک بار یکی از بزرگان حلّه‌ای که به سی و سه شتر خریده بود به رسم هدیه برای آن حضرت فرستاد. آن حضرت یک بار آن را پوشید و زمانی آن حضرت حلّه‌ای به بیست و نه شتر و به روایتی به بیست و هفت اوقیه[2] خرید.

انس بن مالکؓ روایت می‌کند که پادشاه روم مستقه‌ای[3] از سندس به رسم هدیه برای آن حضرت فرستاد، آن حضرت آن را پوشید. صحابه به دلیل زیبایی آن گفتند: یا رسول‌الله! مگر این را از آسمان بر شما فرود آورده‌اند؟ فرمود: چرا در زیبایی این تعجّب می‌کنید. به خدایی که نفس من در قبضه‌ی قدرت اوست، یک مندیل از مندیل‌های سعد بن معاذ در بهشت از این بهتر است. آنگاه آن را به جعفر بن

۱- سجاف - حاشیه.

۲- هر اوقیه چهل درهم است.

۳- پوستینی که آستین دراز دارد.

ابی‌طالبؓ فرستاد. وی آن را پوشید و به خدمت آن حضرت آمد. پیامبر فرمود: من این را به تو ندادم که بپوشی. پرسید: پس چه کنم؟ فرمود: آن را برای برادر خود نجّاشی ـ پادشاه حبشه ـ بفرست. همانطور که آن حضرت لباس فاخر و نرم و لطیف می‌پوشید، دوست داشت که اصحاب وی نیز بپوشند، بلکه به آن امر می‌کرد.

در **شرح السّنه** و **صحیح نسایی** از ابو احوصؓ روایت شده است که پدرم گفت: نزد پیغمبرﷺ رفتم در حالی که لباسی بی‌ارزش و چرکین پوشیده بودم. آن حضرت فرمود: تو را مالی هست؟ گفتم: آری. فرمود: از کدام جنس؟ گفتم: خدای تعالی به من از هر نوع مالی ـ شتر، گاو، گوسفند، اسب و غلام ـ بخشیده است. آن حضرت فرمود: وقتی حق‌ﷻ به تو مالی عطا کرده است دوست دارد که اثر نعمت و کرامت خود را بر ظاهر تو ببیند[1].

در **مسند** امام احمد از ابو رجاء روایت شده است که گفت: عمر بن حصینؓ نزد ما آمد در حالی که جامه‌ای مطرّف[2] از خز یمنی پوشیده بود. حضرت رسولﷺ فرمود: خدای متعال به هر کس که نعمتی داده باشد دوست دارد اثر آن نعمت را در بنده‌ی خود ببیند[3].

---

۱ – و عن أبی الأحوصِ، عن أبیهِ، قال: أتیتُ رسول الله صلی الله علیه وسلّم وعلیَّ ثوبٌ دونٌ، فقال لی: «أَلکَ مالٌ؟» قلت: نعم. قال: «من أیّ المالِ؟» قلتُ: منْ کلِّ المالِ، قد أعطانی اللهُ منَ الإبلِ والبقر والغنم والخیل والرَّقیق. قال: «فإذا آتاکَ اللهُ مالاً فلْیُرَ أثرُ نعمةِ الله علیکَ وکرامتِه». مشکاة المصابیح ج۲ ص٤٧٤ ح ش٤٣٥٢ ، سنن ابی داود ج۱۱ ص۱۱۲ ح ش٤٠٦٣ .

۲ – جامه‌ی مطرّف به لباسی می گویند که در اطراف آن دو علامت باشد و قیمت آن زیاد است.

۳ – حدّثنا عبدالله حدّثنی أبی حدثنا روح حدثنا شعبة عن الفضیل بن فضالة رجل من قیس حدثنا أبو رجاء العطاردی قال: «خرج علینا عمران بن حصین و علیه مطرف من خز لم نره علیه قبل ذلک ولا بعده، فقال: إن رسول الله صلی الله علیه و سلّم قال: من أنعم الله عزّ وجلّ علیه نعمة فإن الله عزّ وجلّ یحب أن یری أثر نعمته علی خلقه». مسند امام احمد ج٥ ص٦٠٧ ح ش١٩٥٥٨ .

بعضی از عزیزان نقل کرده‌اند که حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ می‌فرمودند: امام مالک (رح) دق مصری[1] پوشیده بود. شخصی گمان کرد که پوشیدن این نوع لباس منافی کمال است. امام آگاهی یافته و فرمودند: برای حقﷻ در لباس دق مصری، صدّیقان بسیار و در لباس کهنه، زندیقان بسیار است.

پس طالب صادق باید در پوشیدن لباس فاخر و لطیف نیّت را صحیح گردانده و حال خود را ملاحظه نماید؛ اگر مقصودش از آن اظهار نعمت الهی است نه آرایش تن و نمایش خویش، برای او جایز است و اگر در نفس خود از پوشیدن آن کبر و فخر فروشی احساس کند، برای او جایز نیست. بزرگان طریقت ـ قدّس الله ارواحهم ـ گفته‌اند: پوشیدن لباس لطیف جز برای عالمی که از مهلکه‌های نادانی نفس آزاد شده باشد، صحیح نیست.

خواندن دعا هنگام پوشیدن لباس نو

امام نوَوی (رح) در **اذکار** آورده است: تسمیه[2] هنگام لباس پوشیدن و دیگر اعمال صالح، مستحب است.

در **صحیح ترمذی** از فاروقرضي الله عنه روایت شده است که حضرت رسولﷺ فرمود: هر کس لباسی نو بپوشد سپس بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی کَسَانِی مَا اُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی

---

۱ – نوعی لباس پشمینه که موها از آن آویزان بوده و بسیار قیمتی است.

۲ – بسم الله الرحمن الرحیم گفتن.

وَ اَتَجَمَّلُ بِهِ فِی حَیَاتِی»[1] و پس از آن جامه‌ی کهنه را صدقه دهد، هم در حیات و هم در ممات در حفظ و پناه خدا و در راه خدا باشد[2].

در کتاب ابن‌السّنی به روایت معاذ بن انس ﷺ آمده است که پیغمبر ﷺ فرمود: هر کس لباسی بپوشد سپس این دعا را بخواند: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی کَسَانِی هَذَا وَ رَزَقَنِیْهِ مِنْ غَیْرِ حَوْلٍ مِّنِّی وَ لَا قُوَّةٍ»[3] گناهان گذشته‌ی وی آمرزیده می‌شود[4].

در **مسند** امام حنبل از ابومطر ﷺ روایت شده است که حضرت علی ﷺ جامه‌ای به سه درهم خرید، سپس آن را پوشید و این دعا را خواند: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی رَزَقَنِی مِنَ الرِّیَاشِ مَا اَتَجَمَّلُ بِهِ فِی النَّاسِ وَ اُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی»[5] آنگاه فرمود که از پیغمبر ﷺ نیز چنین شنیدم[6].

۱– حمد و سپاس خدایی را که به من عطا کرد آنچه که بـه وسـیله آن عـورت (شـرمگاه) خـویش را بپوشـانم و بـه وسـیله آن خـود را در زندگی‌ام آراسته و زیبا سازم.

۲– حدثنا یَحْیَی بنُ مُوسَی وَ سُفْیَانُ بنُ وَکِیعٍ ـ المَعْنَی وَاحِدٌ ـ قالاَ: حدثنا یَزِیدُ بنُ هَارُونَ حدثنا الأَصْبَغُ بنُ زَیْدٍ حدثنا أَبو العَلاَءِ عَـن أبـی أُمَامَةَ قالَ: لَبِسَ عُمَرُ بنُ الْخَطَّاب رضی الله عنه ثَوْباً جَدِیداً فقالَ الحَمْدُ لله الَّذی کَسَانِی مَا أُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی، وَأَتَجَمَّلُ بِهِ فی حیَاتِی، ثُمَّ قالَ سَمِعْتُ رَسولَ الله یَقُولُ: «مَنْ لَبِسَ ثَوْباً جَدِیداً فقالَ الْحَمْدُ لله الَّذِی کَسَانِی مَا أُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی وَأَتَجَمَّلُ بِهِ فی حَیَاتِی، ثُمَّ عَمَدَ إِلی الثَّوْبِ الَّذِی أَخْلَقَ فَتَصَدَّقَ بِهِ کانَ فی کَنَفِ الله و فی حِفْظِ الله و فی سِتْرِ الله حَیًّا و مَیِّتاً». سنن ترمذی ج۱۰ ص۵ ح ش۳۷۰۳ .

۳– حمد و سپاس خدایی را که به من این لباس را پوشاند و آن را به من روزی داد بدون هیچ توانایی و قدرت من.

٤– أخبرنا عبدُالله بنُ سعیدٍ یعنی ابنَ یزیدَ المقبریَّ، ثَنَا سعیدٌ هوَ ابنُ أبی أیوبَ، عن أبی مرحومٍ، عنْ سهلِ بنِ معاذِ بنِ أنـسٍ عـنْ أبیـهِ، قالَ: قالَ رسولُ اللهِ صلی الله علیه و سلّم: «مَنْ لبسَ ثوباً فقالَ: الحمدُ للهِ الذی کسانی هذا و رزقنیهِ منْ غیرِ حولٍ منّی ولا قوةٍ غفرَ لهُ مـا تقدَّمَ من ذنبِهِ». سنن دارمی ج۲ ص۲۹۲ ح ش۲٦۸۹ .

۵– سپاس خدایی را که به من پوششی روزی داد که به وسیله آن خود را در میان مردم بیارایم و عورت خویش را با آن بپوشانم.

٦– حدثنا عبدالله حدثّنی سوید بن سعید ثنا مروان الفزاری عن المختار بن نافع حدثّنی أبو مطر البصری و کـان قـد أدرک علیـاً رضـی الله عنه: «أن علیاً اشتری ثوباً بثلاثة دراهم فلما لبسه قال: الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما أتجمل به فی الناس و أواری به عـورتی، ثـم قال: هکذا سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلّم یقول». مسند امام احمد ج۱ ص۲٥٤ ح ش۱۳٦٦ .

در **صحیح ابوداود** و **نسایی** و **ترمذی**[1] به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و سلم جامه‌ی نو می‌پوشید نام آن جامه را می‌برد، مثلاً می‌گفت: «هَذَا قَمِيْصٌ» یا می‌فرمود: «هَذَا رِدَاءٌ» و پس از آن این دعا را می‌خواند: «اَللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ اَنْتَ کَسَوْتَنِيْهِ، اَسْاَلُکَ خَيْرَهُ وَ خَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ ، وَ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ»[2].

در کتاب ابن‌السّنی[3] نیز به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و سلم جامه‌ی نو می‌پوشید ـ چه پیراهن و چه ردا و عمّامه ـ می‌فرمود: «اَللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُکَ مِنْ خَيْرِهِ وَ خَيْرِ مَا هُوَ لَهُ وَ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مَا هُوَ لَهُ»[4].

---

۱ – حدّثنا عبدالله، حدّثنی أبی، حدثنا علی بن إسحاق، أنبانا عبدالله بن المبارک، أنبانا سعید الجریری، عن أبی نضرة، عن أبی سعید الخدری قال: «کان رسول الله صلی الله علیه و سلّم إذا استجد ثوباً سماه باسمه عمامة أو قمیصاً أو رداء، ثم یقول: اَللَّهُمَّ لک الحمد، أنت کسوتنیه، أسألک خیره و خیر ما صنع له، و أعوذ بک من شره و من شر ما صنع له». مسند امام احمد ج۳ ص۴۸۸ ح ش۱۱۲۳۱، سنن ابی داود ج۱۱ ص۶۲ ح ش۴۰۱۹ و سنن ترمذی ج۵ ص۳۸۲ ح ش۱۷۶۸.

۲— پروردگارا! حمد و سپاس مخصوص توست. تو آن را به من پوشانیدی، از تو خیر آن را و خیر آنچه برای آن ساخته شده است را می‌خواهم و پناه می برم به تو از شرّآن و از شرّآنچه برای آن ساخته شده است.

۳ – و روینا فی کتاب ابن السنی عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه، و اسمه سعد ابن مالک بن سنان: «أن النبیّ کان إذا لبس ثوباً (سماه باسمه) قمیصاً أو رداءً أو عمامة یقول: اللَّهُمَّ إنی أسألُکَ منْ خَيْرِهِ وَخَيْرِ مَا هُوَ لَهُ، وَأعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا هُوَ لَهُ» الاذکار امام نواوی ج۱ ص۲۱ ح ش۴۳ و عمل الیوم و اللیله ابن السّنی باب ما یقول اذا لبس ثوبه.

۴— پروردگارا! از تو خیر آن و خیر آنچه برای آن است را می طلبم و از شرّآن و از شرّآنچه برای آن است به تو پناه می برم.

فصل سوّم

در آداب راه رفتن

خواندن دعا هنگام خارج شدن از خانه

در **صحیح مسلم**[1] به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ در حدیث طویل‌الذّیل مذکور است که وقتی اذان صبح را گفتند، پیغمبرﷺ به قصد نماز بیرون آمد و این دعا را خواند: «اَللَّهُمَّ اجْعَلْ فِی قَلْبِی نُوْرًا، وَ فِی لِسَانِی نُوْرًا، وَاجْعَلْ فِی سَمْعِی نُوْرًا، وَاجْعَلْ فِی بَصَرِی نُوْرًا، وَاجْعَلْ فِی خَلْفِی نُوْرًا، وَ مِنْ اَمَامِی نُوْرًا، وَاجْعَلْ مِنْ فَوْقِی نُوْرًا، وَ مِنْ تَحْتِی نُوْرًا، اَللَّهُمَّ اَعْطِنِی نُوْرًا»[2].

۱– حدّثنی عَبْدُ الله بْنُ هَاشِمِ بْنِ حَیَّانَ الْعَبْدِیُّ. حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَـنِ یَعْنِی ابْنَ مَهْدِیَ حَدَّثَنَا سُفْیَانُ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ کهَیْلٍ عَنْ کُرَیْبٍ عَنِ ابْنِ عَبَّـاسٍ، قَالَ: بِتُّ لَیْلَةً عِنْدَ خَالَتِی مَیْمُونَةَ فَقَامَ النَّبِیُّ مِنَ اللَّیْلِ. فَأَتَی حَاجَتَهُ. ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ وَ یَدَیْهِ. ثُمَّ نَامَ. ثُمَّ قَامَ. فَأَتَی الْقِرْبَةَ فَأَطْلَقَ شِنَاقَهَا. ثُـمَّ تَوَضَّأَ وُضُوءاً بَیْنَ الْوُضُوءَیْنِ. وَلَمْ یُکْثِرْ. وَ قَدْ أَبْلَغَ. ثُمَّ قَامَ فَصَلَّی. فَقُمْتُ فَتَمَطَّیْتُ کَرَاهِیَةَ أَنْ یَرَی أَنِّی کُنْتُ أَنْتَبِهُ لَهُ. فَتَوَضَّأْتُ. فَقَـامَ فَـصَلَّی. فَقُمْـتُ عَنْ یَسَارِهِ. فَأَخَذَ بِیَدِی فَأَدَارَنِی عَنْ یَمِینِهِ. فَتَتَامَّتْ صَلاَةُ رَسُولِ الله مِنَ اللَّیْلِ ثَلاَثَ عَشْرَةَ رَکْعَةً. ثُمَّ اضْطَجَعَ. فَنَامَ حَتَّی نَفَخَ. وَ کَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ. فَأَتَاهُ بِلاَلٌ فَآذَنَهُ بِالصَّلاَةِ. فَقَامَ فَصَلَّی وَلَمْ یَتَوَضَّأْ. وَ کَانَ فِی دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِی قَلْبِی نُوراً، وَفِی بَـصَرِی نُـوراً، وَفِـی سَـمْعِی نُـوراً، وَعَـنْ یَمِینِی نُوراً، وَعَنْ یَسَارِی نُوراً، وَفَوْقِی نُوراً، وَتَحْتِی نُوراً، وَأَمَامِی نُوراً، وَخَلْفِی نُوراً، وَعَظِّمْ لِی نُوراً». قَالَ کُرَیْبٌ: وَسَبْعاً فِی التَّابُوتِ. فَلَقِیتُ بَعْضَ وَلَدِ الْعَبَّاسِ فَحَدَّثَنِی بِهِنَّ. فَذَکَرَ عَصَبِی وَلَحْمِی وَدَمِی وَشَعْرِی وَبَشَرِی. وَذَکَرَ خَصْلَتَیْنِ. صحیح مسلم ج۶ ص۳۷ ح ش۱۷۳۸.

۲– پروردگارا! در قلب و زبان و گوش و چشمم ودر پشت سر و پیش رویم و در بالای سر و زیرپایم نوری قرار بـده. پروردگـارا! بـه مـن نـوری عطا کن.

در **سنن ابوداود** و **ترمذی** و **نسایی** و غیر آن آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس از خانه‌ی خود بیرون آید و این کلمات را بر زبان آورد: «بِسْمِ اللهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ»[1] ملائکه به او می گویند: خواسته‌ی تو انجام شد و تو از هر گونه آسیبی حفظ شدی و شیطان از تو دور گردید[2]. در کتاب ابن‌ماجّه و ابن‌السّنی از ابوهریره‌ﷺ روایت شده است[3] که هرگاه پیغمبرﷺ از خانه‌ی خود بیرون می‌آمد می‌فرمود: «بِسْمِ اللهِ، اَلتُّكْلَانُ عَلَى اللهِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ»[4].

در **شرعة الاسلام** آمده است که اگر کسی از خانه خارج شود باید بگوید: «بِسْمِ اللهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ اَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الذِّلَّةِ وَالضَّلَالَةِ وَالظُّلْمِ وَ الْجَهْلِ»[5] و پس از آن آیةالکرسی را بخواند و وقتی به خانه برمی گردد نیز آیةالکرسی را بخواند.

---

۱ – به نام خدا، برخدا توکّل نمودم، هیچ گرداننده ای از گناه و هیچ نیرو و قوّتی بر طاعت نیست مگر به وسیله‌ی خداوند متعال.

۲ – أخبرنا محمود بن غیلان ، قال: ثنا وکیع ، قال: حدثنا سفیان عن منصور عن الشعبی عن أم سلمة ، أن النبیّ کان إذا خرج من بیته، قال: «بسم الله توکلت علی الله ، اللهم إنا نعوذ بک من أن نزلّ، أو نضلّ، أو نظلم أو نُظلم، أو نُجهل أو یجهل علینا». رواه زبید عن الشعبی عن النبی مرسلاً. سنن نسائی ج٦ ص٢٦ ح ش٩٨١٩ ، سنن ابی داود ج١٣ ص٤٣٧ ح ش٥٠٩٠ و سنن ترمذی ج٩ ص٣١٠ ح ش٣٥٥٧ .

۳ – حدّثنا يَعْقُوبُ بْنُ حُمَيْدِ بْنِ كَاسِبٍ . حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ حُسَيْنٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ سُهَيْلِ بْنِ أَبِى صَالِحٍ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ، أَنَّ النَّبِىَّ كَانَ، إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ، قَالَ: «بِسْمِ اللهِ، لاَ حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ. التُّكْلاَنُ عَلَى اللهِ». سنن ابن ماجه ج٢ ص١٢٧٨ ح ش٣٩٦٩ ، الاذکار امام نواوی ج١ ص٢٥ ح ش٥٦ .

٤ – به نام خدا، تکیه و اعتماد بر خداوند است. هیچ برگرداننده ای از گناه و هیچ قوّت و نیرویی بر طاعت نیست مگر به وسیله‌ی خداوند متعال.

٥ – به نام خدا، بر خداوند توکّل نمودم. هیچ برگرداننده ای از گناه و هیچ قوّت و نیرویی بر طاعت نیست مگر به وسیله خداوند متعال. پناه می‌برم به خداوند از خواری و گمراهی و ظلم و نادانی.

خواندن دعا هنگام خارج شدن از خانه و نگاه کردن به آسمان

در **اذکار**[1] امام نوّاوی (رح) مذکور است که از جمله‌ی مستحبّات است که وقتی کسی از خانه خارج شود و به آسمان نظر افکند چه در روز و چه در شب، این آیات را بخواند: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَـٰذَا بَـٰطِلٗا سُبۡحَـٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾[2] تا آخر آیات.

در **صحیحین** به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ ثابت شده است که هرگاه پیغمبرﷺ نظر مبارک را به طرف آسمان می‌انداخت آیات مذکور را می‌خواند[3]. در **صحیح ترمذی** و **مسند دارمی**[4] از طلحة بن عبیداللهﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ وقتی ماه نو را می‌دید این دعا را می‌خواند: «اَللَّهُمَّ اَهِلَّهُ عَلَيْنَا بِالْيُمْنِ وَ الْاِيْمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْاِسْلَامِ، رَبِّى وَ رَبُّكَ اللهُ»[5].

۱- اذکار امام نواوی ج۱ ص۳۲۰ .

۲- آل عمران/ ۱۹۱

۳- حدثنا عبدالله حدثّني أبی ثنا الفضل بن دکین ثنا إسماعیل بن مسلم العبدی ثنا أبو المتوکل عن ابن عباس: «أنه بات عند نبی الله صلی الله علیه وسلّم ذات لیلة، فقام نبی الله صلی الله علیه وسلّم من اللیل فخرج فنظر إلی السماء، ثم تلا هذه الآیة التی فی آل عمران {إن فی خلق السموات والأرض} حتی بلغ {سبحانک فقنا عذاب النار} ثم رجع إلی البیت فتسوک و توضأ ثم قام فصلی ثم اضطجع ثم قام فخرج فنظر إلی السماء، ثم تلا هذه الآیة ثم رجع فتسوک و توضأ ثم قام فصلی». مسند امام احمد ج۱ ص۵۷۷ ح ش ۳۲۷٤.

٤- حدثنا مُحمَّدُ بنُ بَشَّارٍ، حدثنا أبُو عامِرٍ العَقَدِيُّ، حدثنا سُلَيْمَانُ بنُ سُفْيَانَ المَدَنِيُّ حدثّني بِلاَلُ بنُ يَحْيَى بنِ طَلْحَةَ بنِ عُبَيْدِالله عَن أَبِيهِ عَن جَدِّهِ طَلْحَةَ بنِ عُبَيْدِالله: «أنَّ النبيَّ كانَ إذَا رَأَى الْهِلاَلَ قالَ: اللَّهُمَّ أَهْلِلْهُ عَلَيْنَا بالْيُمْنِ وَالإيمَانِ و السَّلاَمَةِ وَالإسْلاَمِ. رَبِّي ورَبُّكَ الله». قال أبو عيسَى: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ. سنن ترمذی ج۹ ص۳۳۲ ح ش۳۵۸٦ و سنن دارمی ج۲ ص٤ ح ش۱٦۹٤ .

۵- پروردگارا! هلال ماه را با مبارکی و ایمان و سلامت و آرامی بر ما کامل گردان. پروردگار من و تو الله است.

در **مسند دارمی**[1] از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که پیغمبرﷺ وقتی ماه نو را می‌دید می‌فرمود: «اَللّهُ اَکْبَرُ، اَللَّهُمَّ اَهِلَّهُ بِالْاَمْنِ وَ الْاِیْمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْاِسْلَامِ وَ التَّوْفِیْقِ لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَی، رَبُّنَا وَ رَبُّکَ اللّهُ»[2].

در **سنن ابوداود**[3] حدیثی مرسل به روایت ابوقتاده‌ﷺ آمده است که وقتی پیغمبرﷺ ماه نو را می‌دید سه بار می‌گفت: «هِلَالُ خَیْرٍ وَ رُشْدٍ ، هِلَالُ خَیْرٍ وَ رُشْدٍ، هِلَالُ خَیْرٍ وَ رُشْدٍ، آمَنْتُ بِاللهِ الَّذِی خَلَقَکَ»[4] و پس از آن می گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی ذَهَبَ بِشَهْرٍ کَذَا وَ جَاءَ بِشَهْرٍ کَذَا»[5].

باید وقتی ماه طلوع می کند و نظر وی بر آن می‌افتد بگوید: «اَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّ هَذَا الْغَاسِقِ»[6]. در کتاب ابن‌السّنی از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت شده است[7] که گفت: پیغمبرﷺ دست مرا گرفته بود که ناگهان ماه طلوع کرد. پس آن حضرت به من فرمود: «تَعَوَّذِی بِاللهِ مِنْ شَرِّ هَذَا الْغَاسِقِ اِذَا وَقَبَ»[8].

---

۱ – أخبرنا سعیدُ بنُ سلیمانَ عنْ عبدِالرحمنِ بنِ عثمانَ بنِ إبراهیمَ، حدّثنی أبی عنْ أبیهِ و عمّهِ، عن ابنِ عمرَ، قالَ: کانَ رسولُ اللهِ صلی الله علیه و سلّم إذا رأَی الهلالَ قالَ: «اللهُ أکبر اللَّهمَّ أَهِلَّهُ علینَا بالأمنِ و الإیمانِ و السلامةِ و الإسلامِ و التوفیقِ لما یحبُّ ربُّنَا و یرضَی. ربُّنَا و ربُّکَ اللهُ». سنن دارمی ج۲ ص۳ ح ش۱۶۹۳ .

۲ – خداوند بزرگ است. پروردگارا! هلال ماه را با امنیّت، ایمان، سلامتی، آرامش و توفیق به آنچه تو دوست داری و راضی می شوی بر ما کامل گردان. پروردگار ما و تو الله است.

۳ – سنن ابی داود ج۱۳ ص۴۳۵ ح ش۵۰۸۷ .

٤ – این ماه خیر و هدایت است، این ماه خیر و هدایت است، این ماه خیر و هدایت است. ایمان آوردم به پروردگاری که تو را آفرید.

۵ – شکر و سپاس خدای را که ماهی را این چنین برد و ماهی را اینچنین آورد.

٦ – پناه می‌برم به خدا از شرّ ماه.

۷ – مسند امام احمد ج۷ ص۹۱ ح ش۲۳۹۳۰، مسند ابی یلعی ج۷ ص٤۱۷ ح ش٤٤٤۳ .

۸ – پناه ببر به خداوندﷻ از شرّ ماه وقتی که تاریک می شود (خسوف می شود).

در کتاب ابن‌السّنی به روایت ابن‌مسعودﷺ آمده است که گفت: ما از جانب پیغمبرﷺ مأمور شدیم که وقتی ستاره‌ای بجهد آن را با نگاه خود دنبال نکنیم، بلکه در آن هنگام این کلمات را بگوییم: «مَاشَاءَ اللهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ»[1].

با اعتدال راه رفتن

هنگام راه رفتن نباید خیلی آهسته راه برود همانطور که متکبّران راه می‌روند؛ زیرا این‌گونه راه رفتن، دلیل افسردگی و مرده دلی است و نیز خیلی تند و متردّد و پریشان حال راه نرود، آن گونه که بی‌خردان و سبک سران راه می‌روند؛ زیرا آن علامت نادانی و ابلهی است.

به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ وقتی راه می‌رفت با حرکت تمام و سرعت اندک راه می‌رفت که این نوع راه رفتن را «مشی هون» خوانند. همانطور که خداوندﷻ فرموده است: ﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنًا﴾[2] مفسّران در معنی آن گفته‌اند: یعنی با آرامش و وقار و بدون کبر و خودپسندی.

این نوع راه رفتن خاصّ آن حضرت بود و با وجود آرامش و وقار در راه رفتن چنان می‌نمود که گویا از بالا فرود می‌آید و گویا زمین در زیر قدم وی در نور دیده می‌شود.

۱– روینا فی کتاب ابن السنی ، عن ابن مسعود رضی الله عنه، قال : أُمِرْنا أن لا نُتبع أبصارنا الکوکب إذا انقضَّ، و أن نقول عند ذلک: ما شاء الله لا قوّة إلا باللهِ. الاذکار امام نواوی ج۱ ص۱۸۰ ح ش۵۲۰ .

۲– و بندگان رحمان کسانی اند که آرام روی زمین راه می روند. فرقان/ ۶۳

پوشیده یا برهنه بودن هر دو پا و حفظ کفش و نعل از نجاست

در راه رفتن شرط ادب این است که هر دو پا پوشیده و یا هر دو برهنه باشد و بدون عذر با یک کفش و یا یک نعل و یا یک موزه[1] راه رفتن، از جمله‌ی مکروهات است. در **صحیح مسلم** به روایت جابر بن عبدالله ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: با یک کفش راه نرو[2]. ثابت شده است که آن حضرتﷺ گاه با کفش و گاه پای برهنه راه می‌رفتند.

باید هنگام راه رفتن تا می‌تواند کفش و نعل و موزه‌ی خود را از نهادن بر نجاسات حفظ کند. صاحب **کشف‌المحجوب**ﷺ فرموده است که وقتی سالک در روز روشن این ادب را رعایت کند، حقﷻ به برکت آن در شب تاریک، نعل و کفش وی را از آلوده شدن به نجاست حفظ می‌کند.

ترک ننگ و عار از تنها رفتن

باید در راه رفتن مقیّد به این نباشد که بعضی از خادمان یا مردان با وی همراه باشند. ابودرداءﷺ فرموده است: بنده از حقﷻ دور می‌شود، اگر در باطن وی این نیاز پیدا شود که در پی او کسی بیاید و برود.

---

۱ – نوعی کفش که وقت وضو بر آن مسح کنند.

۲ – وحدثّنا إِسْحَقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ إِسْحَقُ : أَخْبَرَنَا. وَقَالَ ابْنُ حَاتِمٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ. أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ. أَخْبَرَنِى أَبُو الزُّبَيْرِ أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ، يُحَدِّثُ أَنَّ النَّبِیَّ قَالَ: «لاَ تَمْشِ فِی نَعْلٍ وَاحِدٍ. وَلَا تَحْتَبِ فِی إِزَارٍ وَاحِدٍ. وَلاَ تَأْكُلْ بِشِمَالِكَ. وَلاَ تَشْتَمِلِ الصَّمَّاءَ. وَلاَ تَضَعْ إِحْدَى رِجْلَيْكَ عَلَى الأُخْرَى، إِذَا اسْتَلْقَيْتَ». صحیح مسلم ج ۱۴ ص ۶۴ ح ش ۵۴۵۷ .

ابوامّامه‌ی باهلی‌ﷺ روایت کرده است که روزی پشت سر حضرت رسولﷺ راه می‌رفتیم، وقتی صدای کفشهای ما را شنید ایستاد و فرمود: شما جلوی من راه بروید. گفتیم: یا رسول‌الله! در جلوی شما راه برویم؟ فرمود: آری من صدای کفش شما را از پشت سر خود شنیدم، ترسیدم که چیزی از کبر در دل من پدید آید[1].

به صحّت رسیده است که آن حضرتﷺ اصحاب را جلو می‌فرستاد و خود از عقب ایشان راه می‌رفت و می‌فرمود: پشت سر مرا برای ملائکه خالی بگذارید.

پهلو خالی نکردن از برادران در راه‌ها

شرط ادب آن است که وقتی با یکی از برادران مؤمن در جای تنگی قرار گیرد، پهلوی خود را از پهلوی وی تهی نسازد و تن خود را به خاطر حفظ لباس و پاکی آن ـ به گمان اینکه شاید لباس آن شخص ناپاک و آلوده به نجاستی باشد ـ نکشد؛ زیرا همه‌ی مسلمانان پاک و جامه‌های ایشان پاکیزه است، لیکن اگر کفر و بی‌دینی کسی یا ناپاکی لباسِ شخصی آشکار شود، پرهیز از وی لازم است.

باز کردن راه بر مسلمانان

باید راه را برای برادر مسلمان خود باز کند و وقتی در راه تنگی به هم برسند با نرمی و ملایمت از کنار او بگذرد؛ زیرا این کار موجب زیاد شدن محبّت و الفت می گردد، امّا اگر کسی از دین بیگانه در جای تنگی به او برسد برخلاف این عمل کند.

---

۱ – عن أَبی أُمامَةَ رضِی اللهُ عنْه: «أَنَّ النَّبیَّ خَرَجَ إِلی الْبَقِیعِ فتَبعَهُ أَصْحابُهُ، فوَقَفَ وَأَمَرَهُمْ أَنْ یَتَقدَّمُوا ثُمَّ مَشى خَلْفَهُمْ، فَسُئِلَ عَنْ ذٰلِک؟ فقَالَ: إنی سَمِعْتُ خفْقَ نِعَالِکُمْ فأَشْفَقْتُ أَنْ یقَعَ فِی نفْسِی شَیْءٌ مِنَ الْکِبْرِ». جامع المسانید و المراسیل ج۱۷ ص۱۲۶ ح ش۹۴۲۵ .

در **صحیح مسلم**[1] به روایت ابوهریرهﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: در سلام کردن بر یهود و نصاری پیشقدم نشوید و وقتی با یکی از آنها در راهی ملاقات نمودید، راه را بر آنان تنگ سازید، یعنی به تعظیم ایشان راه را باز نکنید؛ زیرا این عمل موجب قطع الفت و محبّت می گردد.

راه رفتن از روی مراقبه، ذکر و آگاهی

در کتاب ابن‌السّنی[2] به روایت ابوهریرهﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس هنگام راه رفتن خداوند را ذکر نکند، موجب نقصان و حسرت او می گردد؛ بنابراین وقتی شخص قدم در راه می‌نهد، باید مراقب حال خود باشد و سر را پایین افکنده و نظر بر قدم دوخته و از روی شعور، ذکر و آگاهی راه برود و به اطراف خود توجّه نکند و جز بر جلو نظر نیندازد و به پشت سر جز به ضرورت نگاه نکند.

یکی از اصطلاحات سلسله‌ی خواجگان نقشبندیّه ـ قدّس الله تعالی اسرارهم ـ نظر بر قدم است؛ یعنی سالک در رفت و آمد باید به پشت پای خود نگاه کند تا نظرش پراکنده نشود و در جای نامناسب نیفتد.

---

۱ – حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِى الدَّرَاوَرْدِىَّ عَنْ سُهَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ «لاَ تَبْدَؤُا الْيَهُودَ وَلاَ النَّصَارَى بِالسَّلاَمِ. فَإِذَا لَقِيتُمْ أَحَدَهُمْ فِى طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُ إِلَى أَضْيَقِهِ». صحیح مسلم ج١٤ ص١٢١ ح ش٥٦١٥ .

۲ – عمل اليوم و الليله ابن السّنى باب ذكر الله عزوجل فى الطريق. سنن نسائى الكبرى ج٦ ص١٠٨ ح ش١٠١٤١ .

رعایت ادب و تواضع هنگام راه رفتن

شرط ادب آن است که هنگام راه رفتن با ادب و متواضع باشد، به خصوص در بازارها و جاهایی که شلوغ است.

یکی از بزرگان نقل کرده است که حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ می‌فرمودند که خاطر تأثیر عظیم دارد. در بازارها و اماکن عمومی باید با ادب و خشوع و خضوع بسیار راه برود تا نزد خاطری ناخوشایند نگردد؛ زیرا بعضی از خاطرها از آن قبیل هستند که هر چه حکم کند همه‌ی دلها بپذیرند. ناپسند یکی ناپسند همه، محبوب یکی محبوب همه، عزّت و احترام به یک دل، دربرگیرنده‌ی عزّت و احترام همه‌ی دلها است. باید همیشه بکوشد تا به سبب رفتار یا سخنی، نزد دلی مکروه و ناخوشایند نگردد؛ بنابراین در اماکن شلوغ نباید بی‌ادبانه به کسی تنه بزند، پای کسی را لَگَد کند و به میان دو کس که همراه یکدیگر راه می‌روند یا با هم سخن می گویند درآید؛ به خصوص میان زنان که بسیار ناپسند است و زنان باید از گوشه و کنار راه بروند و اگر در وسط راه باشند، بر مردان لازم است که از ایشان دوری کنند.

احترام به پیران هنگام همراهی با ایشان

وقتی با پیران و بزرگان همراه است باید از عقب ایشان حرکت کند و تا حدّی که امکان دارد، ایشان را گرامی بدارد و در هنگام راه رفتن، قدم در جای پای ایشان ننهد؛ زیرا بزرگان آن را از قبیل بی‌ادبی شمرده‌اند. از حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ نقل شده است که می‌فرمودند: وقتی در هرات بودم بیرون

دروازه‌ی ملک، پیری بود که کلاه می‌دوخت. وی سخنان گهرباری داشت، روزی از وی دو سخن شنیدم که خالی از حکمت نبود. پس از آن به خاطر آن دو سخن، در هیچ راهی قدم خود را جلوتر از قدم ایشان نگذاشتم.

احترام به اصحاب هنگام همراهی با آنان و اجتناب از کبر و فخر فروشی

هرگاه کسی با جمعی از نزدیکان و برادران همراه باشد، نباید به نیّت مقتدایی و پیشوایی یا تکبّر قصد پیشروی کند و یا به دلیل تواضع بیش از حد، میل به عقب رفتن نماید؛ زیرا آن مذموم و مکروه است، بلکه اگر جلوتر قدم می‌گذارد، باید قصدش خدمت و رعایت شفقّت باشد و اگر عقب‌تر راه می‌رود، غرضش ملاحظه‌ی ادب و احترام باشد.

از یکی از عزیزان شنیده شده است که حضرت قطب‌الکبرا و غوث العظما مولانا محمد کاشغری ـ قدّس الله تعالی روحه ـ می‌فرمودند: یاران ما باید در راه رفتن، همچون ماهی در آب باشند؛ یعنی ملاحظه‌ی تقدیم و تأخیر و پس و پیش نکنند.

ترک احوال پرسی و گفتگو با مردم هنگام راه رفتن

هنگام راه رفتن، نباید با یاران و آشنایان احوال پرسی کند و اگر کسی بر وی سلام کرد به صورت نیکو جواب داده و بگذرد و برای پرس و جو و گفتگو وسط راه توقّف نکند و اگر صحبت کردن با آن شخص لازم بود، از وسط راه به یک سو رفته و گفتگو کند.

شیخ بزرگ، **محی‌الدّین بن عربی** ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ در کتاب **تدبیرات الهیّه** آورده است: برای طالب صادق جایز نیست که در حین راه رفتن از کسی بپرسد که حالت چطور است یا از کجا می‌آیی و به کجا می‌روی همانطور که عادت عموم مردم است، لیکن اگر در مجلسی چند نفر از دوستان با هم بنشینند، جایز است که از حال یکدیگر بپرسند؛ زیرا موجب زیاد شدن الفت و محبّت می‌شود.

شرط ادب این است که وقتی با جمعی از برادران همراه است و آنان به همراهی وی مقیّد هستند، در اثنای راه جهت سخن گفتن با کسی و یا انجام دادن کاری ـ هر چند ضرورت باشد ـ توقّف نکند و همراهان خود را در انتظار نگذارد؛ زیرا آن ستم بر همراهان است، مگر اینکه به یقین بداند که آنان از درنگ کردن وی، ناراحت نمی‌شوند.

دور کردن سنگ و خار و غیره از وسط راه

باید به حکم «اِمَاطَةُ الْاَذَی عَنِ الطَّرِیْقِ»[1] سنگ و خار و هر چیزی که سبب آزار کسی می شود از میان راه به گوشه‌ای بیندازد و اگر نجاست یا مرداری باشد، آن را از نظر مسلمانان دور گرداند، تا موجب آزار آنها نگردد و اگر در رهگذر عمومی بینی بیفشاند یا بلغمی از دهان بیفکند، باید آن را با خاک بپوشاند تا نظر کسی به آن نیفتد.

آب دهان خود را نباید در پیش روی و به جانب راست بیفکند، بلکه باید به طرف چپ یا پشت سر بیندازد و اگر خانه‌ی کعبه به جانب چپ باشد، آب دهان را به پشت سر افکند و اگر در پشت سر باشد، به طرف چپ بیندازد.

---

۱ – دور ساختن اذیت از راه.

کمک کردن به ضعیفان و مظلومان در راه

بدانکه از شرایط کلّی در راه، کمک به مسلمین و امداد مظلومین است. اگر ببیند که نابینایی در راه در خطر است، باید به وی کمک کند و با دست راست، دست چپ وی را بگیرد و او را به مقصد رساند و اگر ضعیفی را دید که بار سنگینی را حمل می‌کند، بار او را بردارد و به مقصدش برساند.

اگر بار کسی از الاغ افتاده باشد، وی را در بار کردن یاری نماید و اگر خود باری حمل می‌کرد و خواست که کمی استراحت کند، از وسط راه به گوشه‌ای رفته و راه را بر مسلمانان تنگ نکند.

اگر کوزه یا کاسه‌ی کنیزکی یا طفلی شکسته باشد و ایشان را به سبب آن گریان و ترسان ببیند، عوض آن را بخرد و ایشان را خوشحال گرداند و اگر دید ظالمی بر مظلومی ستم می‌کند، به قدر قوّت و امکان، با دست و زبان او را منع کند. امثال این امور در شهر و بازار بسیار است که اهل طریق باید آن را رعایت کنند.

خواندن ادعیه هنگام دیدن چیز ناپسندی در راه

وقتی در راه چیز ناخوشایندی ببیند که طبع وی آن را نمی‌پسندد، باید بگوید: «اَللَّهُمَّ لَا یَأْتِی بِالْحَسَنَاتِ وَ لَا یَدْفَعُ السَّیِّئَاتِ اِلَّا اَنْتَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ»[1].

۱– پروردگارا! هیچ کسی جز تو باعث نیکی ها و از بین برنده‌ی بدیها نیست، هیچ برگرداننده ای از بدیها و هیچ نیرو و توانی بر طاعت نیست مگر به وسیله خداوند.

در کتاب ابن‌ماجّه و ابن‌السّنی با اسناد معتبر از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت شده است که پیامبرﷺ هرگاه چیز خوشایندی می‌دید می‌گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ»[1] و هرگاه چیز ناخوشایندی می‌دید که نمی‌پسندید می‌گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلَـی كُلِّ حَالٍ». حاکم ابوعبدالله(رح) گفته است که این حدیث صحیح‌الاسناد است[2].

وقتی در راه یا در جایی دیگر جنازه‌ای ببیند، باید بگوید: «سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِی لَا يَمُوْتُ»[3] و اگر کسی را ببیند که به مرض یا بلایی مبتلاست، باید دعای عافیت را بخواند.

در **سنن ترمذی** به روایت ابوهریره‌رضی الله عنه آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس مبتلایی را ببیند و این دعا را بخواند: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَافَانِی مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ فَضَّلَنِی عَلَى كَثِيْرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيْلًا»[4] آن بلا به وی نمی‌رسد و به روایتی دیگر: تا زنده است از آن بلا در عافیت باشد[5].

۱– شکر و سپاس خدایی را که با نعمت او نیکویی کامل می گردد.

۲– حدثّنا هِشَامُ بْنُ خَالِدٍ الأَزْرَق، أَبُو مَرْوَانَ. حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ. حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمنِ، عَنْ أُمِّهِ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللهِ، إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ». وَإِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ». سنن ابن ماجه ج۲ ص۱۲۵۰ ح ش۳۸۸۶ .

۳– پاک و منزّه است زنده ای که نمی میرد.

٤– شکر و سپاس خدایی را که مرا از آنچه تو را به آن مبتلا نمودعافیت و سلامتی بخشید ومرا بربسیاری ازکسان برتری داد.

۵– حدثنا مُحمَّدُ بنُ عَبْدِالله بنِ بَزِيعٍ، حدثنا عَبْدُ الوارِثِ بنُ سَعِيدٍ عَن عَمْرِو بنِ دِينَارٍ مَوْلَى آلِ الزُّبَيْرِ عَن سَالِمِ بنِ عَبْدِالله بنِ عُمَرَ عَن ابنِ عُمَرَ عَن عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ «مَنْ رأى صَاحِبَ بَلاَءٍ فقَالَ الْحَمدُ لله الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلاَكَ بِهِ وَفَضَّلَنِي عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خلَقَ تَفْضِيلاً. إلَّا عُوفِيَ مِنْ ذَلِكَ البَلاَءِ كَائِناً مَا كَانَ مَا عَاشَ». سنن ترمذی ج۹ ص۳۱۵ ح ش۳۵٦۳ .

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است که علما ـ چه از اصحاب ما و چه از غیر ایشان ـ معتقدند که بهتر است این ذکر را پنهان بخوانند به گونه‌ای که مبتلا نشنود تا مبادا وی ناراحت شود، امّا اگر آن شخص کسی باشد که به بلای فسق مبتلا باشد جهت آگاه کردن و منع وی، بهتر است بلند خوانده شود و این وقتی است که از بلند خواندن، ضرر مالی یا جسمی یا حیثیتی بر وی عارض نشود، در غیر این صورت بهتر است که آنجا نیز پنهان خوانده شود.

خواندن ادعیه در بازارها و اماکن پرجمعیّت

هنگامی که به بازار و محلّ تجمّع مردم وارد می‌شود، باید این عبارت را بر زبان آورد: «لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَه لَا شَرِيْكَ لَه، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِيْ وَ يُمِيْتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ»[1].

در **سنن ترمذی**[2] و غیر آن از فاروق رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس به بازار وارد شده و این کلمات را بخواند، خداوند متعال برای وی هزاران هزار حسنه می‌نویسد و از وی هزاران هزار گناه محو می‌کند و او را هزاران هزار درجه بالا

---

۱ – هیچ معبودی جز او نیست، یگانه است و شریک ندارد، ملک و ستایش از آن او است، زنده می کند و می میراند. هر نوع خیر و برکت در دست او است و او بر هر چیز توانا است.

۲ – حدثنا أحمدُ بنُ مَنِيعٍ، حدثنا يَزِيدُ بنُ هَارُونَ قالَ حدثنا أزْهَرُ بنُ سِنَانٍ، أخبرنا مُحمَّدُ بنُ واسعٍ قالَ قَدِمْتُ مَكَّةَ فَلَقِيَنِى أَخِى سالِمُ بنُ عبْدِالله بنِ عُمَرَ فَحَدثنى عَن أَبِيهِ عَن جَدِّهِ، أنَّ رَسُولَ الله قالَ: «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فقالَ لا إلَهَ إلَّا الله وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ بِيَدِهِ الخَيرُ و هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِير» كَتَبَ الله لَهُ أَلْفَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَمَحى عَنْهُ أَلْفَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ و رَفَعَ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ دَرَجَةٍ». قال أبو عيسَى: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ و قَدْ رَواهُ عَمْرُو بنُ دِينَارٍ، و هو قَهْرَمانُ آلِ الزُّبَيْرِ عَن سالِمِ بنِ عَبْدِالله هَذَا الحديثَ نَحْوَهُ. سنن ترمذی ج۹ ص۳۱۲ ح ش۳۵۵۹.

می‌برد. حاکم ابوعبدالله در **مستدرک**، این حدیث را با اسناد خود، امّا با چیزی اضافه آورده است و آن، این است که برای وی دو خانه در بهشت بنا کنند. در اصل صد و چهل و پنج از **نوادر الاصول** این حدیث به روایت ابن‌عمر ـ رضی الله عنهما ـ مذکور است.

امام(رح) فرمود: محمّد بن واسع ـ قدّس سرّه ـ که یکی از راویان حدیث مذکور است چنین حکایت می‌کند: به خراسان رفتم و با قتیبة بن مسلم(رح) ـ که از بزرگان وقت بود ـ ملاقات کردم و به وی گفتم: برای تو هدیه‌ای آورده‌ام و آنگاه این حدیث را برای او خواندم. بلافاصله برخاست و بر اسب خود سوار شد و به بازار رفت و این کلمات را خواند و برگشت.

حاکم ابوعبدالله با اسناد خود از بریده‌ﷺ روایت کرده است[1] که پیغمبرﷺ هرگاه به بازار می آمد این دعا را می‌خواند: «بِسْمِ اللهِ اَللَّهُمَّ اِنِّی اَسْاَلُکَ خَیْرَ هَذِهِ السُّوْقِ وَ خَیْرَ مَا فِیْهَا وَ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّهَا وَ شَرِّ مَا فِیْهَا، اَللَّهُمَّ اِنِّی اَعُوْذُ مِنْ اَنْ اُصِیْبَ فِیْهَا یَمِیْنًا فَاجِرَةً اَوْ صَفْقَةً خَاسِرَةً»[2].

ننشستن بر سر راهها

شرط ادب این است که بر سر راهها ننشیند، مگر اینکه نیّت و قصد درستی داشته باشد. در **صحیحین** به روایت ابوسعید خدریﷺ آمده است که پیغمبرﷺ به اصحاب خود فرمود: از نشستن بر سر راهها بپرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! ما

---

۱ – المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری ج۱ ص۷۲۲ ح ش۲۰۱٤.

۲ – به نام خدا، پروردگارا! من از تو خیر این بازار و خیر آنچه در آن است می طلبم و به تو از شرّآن و شرّآنچه در آن است پناه می برم. معبودا! من به تو پناه می برم از اینکه در این بازار به قسم دروغ یا معامله‌ای زیان آور دچار گردم.

چاره‌ای جز نشستن بر سر راهها نداریم؛ چون کارهایمان را انجام می‌دهیم. فرمود: اگر از نشستن چاره‌ای ندارید، حقّ آن را به جای آورید. گفتند: یا رسول‌الله! حقّ آن چیست؟ فرمود: حفظ کردن چشم از نگاه به نامحرم، دور کردن آنچه سبب آزار و اذیّت مسلمانان می‌شود، جواب دادن سلام و امر به معروف و نهی از منکر[1]. در روایتی دیگر در **شرح‌السّنه** در ادامه‌ی این حدیث آمده است: راهنمایی کردن گمشده و کمک به بار افتاده.

در **صحیح مسلم** به روایت زید بن سهیل رضی الله عنه چنین آمده است: ما با جمعی از یاران جلوی درِ خانه‌ای نشسته و با یکدیگر سخن می گفتیم. ناگاه پیغمبر ﷺ ما را دید و فرمود: شما را چه شده که بر سر راه نشسته‌اید؟ از نشستن و صحبت کردن بر سر راهها بپرهیزید. گفتیم: اینجا به نیّت بد ننشسته‌ایم، بلکه نشسته‌ایم تا با یکدیگر سخن بگوییم. فرمود: اگر نشسته‌اید پس حقّ آن را بجای آورید. پرسیدیم: حقّ آن چیست؟ فرمود: نگاه نکردن به نامحرم، جواب سلام دادن و سخنان نیکو گفتن[2]. در روایتی آمده است که یکی از حقوق راه، یاری کردن مظلومان است.

۱– حدّثنا سُوَيْدُ بْنُ سَعِيدٍ. حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ مَيْسَرَةَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ، عَنِ النَّبِىِّ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَ الْجُلُوسَ بِالطُّرُقَاتِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ الله مَا لَنَا بُدٌّ مِنْ مَجَالِسِنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا. قَالَ رَسُولُ الله صلى الله عليه وسلم: «إِذَا أَبَيْتُمْ إِلا الْمَجْلِسَ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهُ». قَالُوا: وَمَا حَقُّهُ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الأَذَى، وَرَدُّ السَّلاَمِ، وَالأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْىُ عَنِ الْمُنْكَرِ». صحيح مسلم ج**١٤** ص**١١٧** ح ش**٥٦٠٢**، صحيح بخارى ج**٢** ص**٨٦٩** ح ش**٢٤٢٢** .

۲– حدّثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِى شَيْبَةَ. حَدَّثَنَا عَفَّانُ. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ. حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ حَكِيمٍ عَنْ إِسْحَقَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِى طَلْحَةَ عَنْ أَبِيهِ. قَالَ: قَالَ أَبُوطَلْحَةَ: كُنَّا قُعُوداً بِالأَفْنِيَةِ نَتَحَدَّثُ. فَجَاءَ رَسُولُ الله فَقَامَ عَلَيْنَا. فَقَالَ: «مَا لَكُمْ وَلِمَجَالِسِ الصُّعُدَاتِ؟ اجْتَنِبُوا مَجَالِسَ الصُّعُدَاتِ» فَقُلْنَا: إِنَّمَا قَعَدْنَا لِغَيْرِ مَا بَأْسٍ. قَعَدْنَا نَتَذَاكَرُ وَنَتَحَدَّثُ. قَالَ: «إِمَّا لَا. فَأَدُّوا حَقَّهَا: غَضُّ الْبَصَرِ، وَرَدُّ السَّلاَمِ، وَحُسْنُ الْكَلاَمِ». صحيح مسلم ج**١٤** ص**١١٧** ح ش**٥٦٠١** .

فصل چهارم

در آداب سواری کردن

خواندن دعا هنگام سوار شدن بر مرکب

هنگامی که بر مرکب سوار می‌شود باید این آیات را بخواند: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ﴾[1] .

در **صحیح ترمذی** و **نسایی** و غیر آن با اسناد صحیح از علی بن ربیعه‌ رضی الله عنه روایت شده است که گفت: علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه را هنگام سوار شدن بر مرکب دیدم. وقتی پای در رکاب نهاد «بسم الله» و زمانی که بر پشت مرکب نشست «الحمد لله» گفت و پس از آن آیه‌ی مذکور را خواند، آنگاه سه بار «الحمد لله» و «الله اکبر» گفته و این دعا را

۱- پاک و منزّه خدایی است که اینها را به زیر فرمان ما درآورد و گرنه ما بر آنها توانایی نداشتیم و ما بسوی پروردگارمان باز می گردیم. زخرف/ ۱۳ و ۱٤

خواند: «سُبْحَانَکَ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْلِی فَاِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ»[1] سپس خندید. حاضران پرسیدند: یا امیرالمؤمنین! سبب خنده چه بود؟ گفت: پیغمبرﷺ را دیدم که این اعمال را انجام داد و پس از آن خندید. از ایشان پرسیدم: یا رسول‌الله! سبب خنده چه بود؟ گفت: پروردگار تو از بنده‌ی خود خشنود می‌شود هنگامی که می‌گوید: «رَبِّ اغْفِرْلِی ذُنُوْبِی» و می‌داند که آمرزنده‌ای جز او نیست[2].

خواندن آیات هنگام سوار شدن بر چهارپای سرکش و نشستن در کشتی

امام نوّاوی (رح) در **اذکار**[3] چنین آورده است: هرگاه کسی بر چهارپای سرکش سوار شود و بخواهد آن را رام گرداند، باید این آیات را در گوش او بخواند: ﴿أَفَغَيۡرَ

۱– پروردگارا! تو پاک و منزّهی. همانا من بر نفس خود ظلم نمودم پس گناهان مرا ببخشای، بدرستی که کسی جز تو آمرزنده‌ی گناهان نیست.

۲– أنبأ محمد بن قدامة قال: حدثنی جریرٌ عن منصورٍ عن أبی إسحاق عن علی بن ربیعة الأسدی، قال: رأیتُ علیًّا أتی بدابةٍ فلما وضع رجله فی الرکاب قال: بسم الله، فلما استوی علیها قال: الحمد لله {الذی سخَّر لنا هذا و ما کنا له مقرنین وإنّا إلی ربنا لمنقلبون}، ثم کبَّر ثلاثاً و حمد الله ثلاثاً ثم قال: لا إله إلا أنت سبحانک إنی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی إنه لا یغفر الذنوب إلا أنت فقال: إنّ رسول الله قال یوماً مثل ما قلتُ ثم استضحک فقلت: بِمَ استضحکت یا رسول الله؟ قال: یعجب ربنا من قول عبده سبحانک إنی ظلمت نفسی فاغفر ذنوبی إنه لا یغفر الذنوب إلا أنت، قال: «علم عبدی أن له رباً یغفر الذنوب». سنن نسائی ج۵ ص۲٤۸ ح ش۸۷۰۷ ، سنن ترمذی ج۹ ص۳۲۹ ح ش۳۵۸۲ .

۳– الاذکار ج۱ ص۲۲٤ ح ش٦۳۳ .

دِينِ ٱللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُۥٓ أَسْلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾[1].

در کتاب ابن‌السّنی[2] از ابوعبدالله یونس بن عبید بن دینار بصری ـ تابعی مشهور (رح) ـ روایت شده است که گفت: اگر کسی آیه‌ی مذکور را در گوش چهار پای سرکش بخواند، به اذن خداوند آرام می‌گیرد و رام می‌شود و اگر کسی هنگام سوار شدن بر کشتی این آیه را بخواند از غرق شدن در امان می‌ماند ـ ان شاءالله ـ.

سلام کردن شخص سواره بر پیاده

شخص سواره باید بر پیاده سلام کند اگر چه سواره، کهنسال و صاحب جاه و جلال بوده و پیاده ،خردسال و فقیر باشد و این از جمله سنن مرضیّه است. این مطلب در فصل دوّم از باب اوّل که مشتمل بر آداب سلام است بیان شد.

احتیاط کردن سواره در اماکن پر جمعیّت

سواره باید در اماکن پر جمعیّت و شلوغ مواظب باشد که از وی و مرکب او آزار و اذیّتی به مردم نرسد؛ بنابراین هنگامی که به بازار و اماکن شلوغ وارد می‌شود، باید افسار را کشیده و از وسط راه براند نه از کنار و مردم را با نرمی و ملایمت و با روش پسندیده آگاه سازد تا راه را برای او باز کنند. البتّه نباید در آن محل با سرعت حرکت

---

۱ – آیا جز دین خدا را می جویند؟ ولی آنان که در آسمانها و زمینند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند و به سوی او باز گردانده می شوند. آل عمران/ ۸۳

۲ – عمل الیوم و اللیله ابن السّنی باب ما یقول علی الدابة الصعبة.

کرده و عجله نماید؛ هر چند کار ضروری داشته باشد، به خصوص در گذرگاههای تنگ و کوچه‌های پر گل و لای که محلّ عبور مردم باشد؛ بلکه باید بیشتر مواظب باشد تا از رفت و آمد مرکب وی، لباس کسی آلوده و کثیف نشود.

رعایت حال بندگان و خدمتکاران هنگام سوار بودن بر مرکب

شرط ادب است که سواره حال بندگان و خدمتکارانی که در رکاب وی حرکت می‌کنند را رعایت کند و چنان تند نراند که پیاده‌ها را به دویدن وا دارد و اگر مقصد دور و دراز باشد، خدمتکاران را پیاده نگذارد؛ زیرا مخالف سنّت و جوانمردی است. اگر نتوانست برای خادم مرکبی جداگانه فراهم نماید، باید در راه با او مدارا کند و گهگاه به بهانه‌ای توقّف نماید تا پیاده استراحت کند و گاه وی را به روش سنّت پشت سر خود سوار کند و اگر اسب توانایی حمل دو نفر را ندارد، گاهی خود پیاده شود و پیاده را سوار کند.

رعایت حال مرکب

باید هنگام راندن مرکب در صورت خسته شدن تازیانه، چوب و افسار بر سر و روی آن نزند و تا حد امکان نرمی و مدارا کند. در **شفای** قاضی عیاض (رح) آمده است که روزی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ بر شتر سرکش سوار بود و خواست که آن را بزند. پیغمبرﷺ فرمود: بر تو لازم است که با آن مدارا کنی.

هنگامی که بر پشت مرکب نشسته است نباید بخوابد یا چرت بزند، بلکه باید مراعات گرسنگی و تشنگی مرکب را بکند و در سرما و گرما آن را محافظت نماید و اگر راه دور باشد، گاه گاه فرود آمده و مقداری پیاده برود تا مرکب استراحت کند. در احادیث آمده است که پیغمبرﷺ در سفر هنگامی که نماز صبح را ادا می‌کرد، افسار مرکب را گرفته و چند قدمی پیاده می‌رفت.

ندا کردن ملائکه هنگام گریختن مرکب

اگر ناگهان در بیابان مرکب وی از بند رها شده و فرار کند، باید صاحب مرکب دو بار به این روش ندا دهد: «یَا عِبَادَ اللهِ اِحْبِسُوْا»[1] تا آن مرکب بر جای خود قرار گیرد. امام نوّاوی (رح) آورده است: در کتاب ابن‌السّنی از عبدالله بن مسعودؓ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر در صحرا ستور یکی از شما از بند رها شود باید این‌گونه ندا کند: «یَا عِبَادَاللهِ اِحْبِسُوْا، یَا عِبَادَاللهِ اِحْبِسُوْا» به درستی که عدّه‌ای از بند گان خدا بر روی زمین هستند که ستور وی را نگاه می‌دارند[2].

امام نوّاوی (رح) فرمود: یکی از استادان بزرگ من حکایت می‌کرد که مرکب من در بیابانی رها شده و گریخت و من طبق این حدیث ملائکه را ندا کردم،

---

۱ – ای بند گان خدا او را نگه دارید.

۲ – روینا فی کتاب ابن السنی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن رسول الله قال: «إذا انْفَلَتَتْ دابَّةُ أحَدِكُمْ بأرْضِ فَلاةٍ فَلْيُنادِ: يا عِبادَ اللهِ احْبِسُوا، يا عِبادَ اللهِ احْبِسُوا، فإنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فی الأرضِ حاضِراً سَيَحْبِسُهُ» قلت: حکی لی بعض شیوخنا الکبار فی العلم، أنه انفلتت له دابة أظنها بغلة، وکان یعرف هذا الحدیث، فقاله، فحبسها الله علیهم فی الحال، وکنت أنا مرَّةً مع جماعة، فانفلتت منها بهیمة و عجزوا عنها، فقلته، فوقفت فی الحال بغیر سبب سوی هذا الکلام. الاذکار ج۱ ص۲۲۳ ح ش۶۳۲ .

بلافاصله آن حیوان بر جای خود ایستاد. گمان می‌برم که آن حیوان استری (قاطر) بود. همچنین امام فرمود: یک بار با جماعتی در سفر همراه بودم. ناگاه یکی از چهار پایان ایشان از بند رها شد و گریخت و مردم از گرفتن آن عاجز شدند. من به طور پنهانی ندا کردم، بلافاصله بر جای خود ایستاد آنگاه دویدند و آن را به قید در آوردند.

باب سوّم

در آداب و شرایط اهل صحبت

فصل اوّل

در آداب صحبت مشایخ طریقت به حسب ظاهر

ابتدا به بیان شروط و سپس محذورات آن می‌پردازیم.

با ادب و تواضع در مجلس شیخ نشستن

هنگامی که به مجلس شیخ وارد می‌شود، باید پایین‌ترین جا را برای نشستن برگزیند و ادّعای تقدّم و برتری بر اصحاب را هرگز در سر نپروراند. وقتی باطن وی از این‌گونه ادّعاها پاک باشد، هر جا که بنشیند جایز است. اگر یکی از برادران بنا بر تواضع و فروتنی، او را بر خود مقدّم دارد مراعات وی را قبول کند و در تأخّر مبالغه نکند و اگر شیخ او را بر خود یا بر بعضی از اصحاب بزرگ خود به تقدّم امر کند، بدون درنگ اطاعت نموده و آنجا که اشاره کند، بنشیند هر چند که وی لیاقت و شایستگی آن را نداشته باشد. باید همیشه در مجلس شیخ، بلکه همه جا بر دو زانوی ادب نشسته و اعضای خود را از حرکات اضافی باز دارد.

اطاعت از اوامر و نواهی شیخ

باید به هر کاری که شیخ او امر می‌کند، عمل نماید؛ هر چند بنا بر ضعف اراده و سستی عقیده گمان ببرد که آن امر خطا است، لیکن با دل و جان بپذیرد و با کم‌نظری خود آن را تأویل نکند؛ زیرا سعادت عظمی و کرامت کبری وابسته به فرمانبرداری از شیخ و خدمتگزاری به او است.

باید دانست که مشایخ اهل ارشاد چون به درجه‌ی کمال و مرتبه‌ی تکمیل رسیده‌اند و آئینه‌ی صفات حضرت رسالتﷺ به حکم آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ﴾[1] گشته‌اند، هر چه بر زبان مبارک ایشان از اوامر و نواهی جاری شود، محض خیر و عین ثواب خواهد بود و فساد و خطا را به هیچ وجه در آن راه نیست؛ بنابراین هر کس با کم‌نظری خویش سخنان آنان را تأویل کند، اگر چه به ظاهر درست باشد لیکن در حقیقت خطا خواهد بود.

گوش فرا دادن به کلام شیخ

باید پیوسته در مجلس منتظر و مراقب باشد تا آنچه را که بر زبان شیخ از اوامر و نواهی و مواعظ و نصایح جاری می‌شود بلافاصله انجام دهد و از آن فایده گیرد. باید زبان شیخ را واسطه‌ی کلام الهی بشناسد و یقین بداند که او به حق گویا است نه به هوای خود. آنگاه از خداوند متعال با زبان استمداد صلاح کار خود را بجوید که در این صورت حقﷻ نیز متناسب با استعداد او از مظهر شیخ به وی خطاب می‌کند و راه

۱- و از روی هوی و هوس سخن نمی گوید. نجم/ ۳

را به او نشان می‌دهد. بنابراین هنگام صحبت کردن شیخ، باید خود را آماده‌ی شنیدن کلام الهی ساخته و با تمام وجود، متوجّه آن جناب باشد و آن چه از اوامر و نواهی و حکم و فواید بر زبان شیخ جاری می‌شود را در دل و جان جای داده و به انجام آن قیام نماید.

خوردن باقیمانده‌ی غذای شیخ به طور کامل

شیخ محی‌الدّین بن عربی ـ قدّس سرّه ـ در کتاب **تدبیرات الهیه** فرموده است: وقتی شیخ باقیمانده‌ی غذای خود را به یکی از مریدان بدهد، باید مرید آن را به طور کامل بخورد و هیچ یک از اصحاب را در خوردن آن شریک نسازد؛ زیرا ممکن است به حسب مقتضای وقت، از برکت خوردن شیخ، برکت یا حالتی با آن طعام آمیخته شده باشد و در اجزای او سرایت کرده و شیخ دریافتن آن را مخصوص وی گردانیده باشد؛ از این رو اگر دیگری را در آن شریک کند، آن برکت و حالت که موقوف بر خوردن آن طعام به طور کامل است به وی نمی‌رسد و از فیض تعلیم بی‌بهره می‌ماند.

مؤیّد قول حضرت شیخ ـ قدّس‌سرّه ـ روایتی است که امام یافعی (رح) در کتاب **مرآةالجنان** به نقل از ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ آورده است که گفت: من و خالد بن ولید با حضرت رسولﷺ بر امّ‌المؤمنین، میمونه بنت حارث ـ رضی الله عنها ـ که خاله‌ی من و خاله‌ی خالد بود وارد شدیم و او کاسه‌ای شیر آورد. آن حضرت مقداری از آن نوشید آنگاه بقیه‌ی آن را به من که در جانب راست ایشان نشسته بودم داد و فرمود: آن را بخور و اگر خواستی مقداری از آن را به خالد بده. من گفتم: یا

رسول‌اللهﷺ! من پس خورده‌ی شما را به کسی نمی‌بخشم. آنگاه آنچه باقی مانده بود را به طور کامل نوشیدم[1].

رعایت حال شیخ در صحبت

هرگاه مرید صادق بخواهد که با شیخ درباره‌ی امور دینی یا دنیوی سخنی بگوید باید نخست از حال شیخ جویا شود که آیا مجال شنیدن کلام وی را دارد یا نه و با عجله شروع به گفت و گو نکند و پس از تفحّص کامل وقتی مجال مکالمه یافت به حکم «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ»[2] با عبارتی کوتاه و مفید مقصود خود را بیان کند.

بلند نکردن صدا در حضور شیخ

هنگام سخن گفتن در حضور شیخ نباید صدای خود را بلند کند؛ چون بلند کردن صدا در حضور بزرگان موجب ترک ادب است.

به اثبات رسیده است که وقتی اصحابﷺ در مجلس حضرت رسولﷺ در امر مهمّی شروع به گفت و گو کردند و صدای خود را بلند نمودند، خداوند متعال با

۱- حدثنا عبدالله حدثّنی أبی ثنا إسماعیل أنا علی بن زید قال: حدثّنی عمر بن أبی رملة عن ابن عباس قال: دخلت أنا و خالد بن الولید مع رسول الله صلی الله علیه وسلّم علی میمونة بنت الحارث، فقالت: ألا نطعمکم من هدیة أهدتها لنا أم غفیق؟ قال: فجیء بضبّین مشویّین، فتبرق رسول الله صلی الله علیه و سلّم، فقال له خالد: کأنک تقذره؟ قال: أجل، قالت: ألا أسقیکم من لبن أهدته لنا؟ فقال: بلی، قال: فجیء بإناء من لبن، فشرب رسول الله صلی الله علیه وسلّم و أنا عن یمینه و خالد عن شماله فقال لی: الشربة لک، و إن شئت آثرت بها خالداً، فقلت: ما کنت لأوثر بسؤرک علی أحد، فقال: من أطعمه الله طعاماً فلیقل: اللهم بارک لنا فیه، و أطعمنا خیراً منه، و من سقاه الله لبناً فلیقل: اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه فإنه لیس شیء یجزیء مکان الطعام والشراب غیر اللبن». مسند امام احمد ج۱ ص۳۷۲ ح ش۱۹۸۷، سنن ترمذی ج۹ ص۳۳۷ ح ش۳۵۹۱ .

۲- بهترین کلام آن است که اندک باشد و به مقصود راهنمایی کند.

این آیه به آنان ادب آموخت: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرْفَعُوٓاْ أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ﴾[1] پس از نزول این آیه، اصحاب در حضور پیامبر اکرمﷺ چنان آهسته سخن می‌گفتند که به سختی فهمیده می‌شد آنگاه این آیه در شأن ایشان فرود آمد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَٰتَهُمْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمْتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ﴾[2].

بیهوده سؤال نکردن از شیخ

باید در مجلس شیخ سکوت اختیار کند و از ایشان درباره‌ی امور بی‌فایده سؤال نکند، مثلاً وقتی شیخ قصد رفتن به جایی می‌کند، نپرسد که کجا می‌روید و اگر از جایی می‌آید، تفحّص نکند که از کجا می‌آیید و اگر در جایی ایستاده است استفسار نکند که چرا ایستاده‌اید. پرسیدن چنین سؤالات بیهوده‌ای موجب بی‌ادبی و بی‌حرمتی است و طالب صادق و مرید مخلص باید از اینگونه سؤالات بپرهیزد.

سپردن اختیار خود به شیخ در تمام امور

بعضی از بزرگان گفته‌اند: مرید نباید به هیچ امری از امور دینی و دنیوی ـ کلّی یا جزئی ـ بدون اجازه و اراده‌ی شیخ اقدام نماید؛ بلکه بدون اجازه و مصلحت او

۱– ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر مکنید. حجرات/۲

۲– آنان که صدای خود را نزد پیغمبر خدا پایین نموده و آهسته بر می آورند، کسانی هستند که خداوند دلهایشان را برای پرهیزگاری پاکیزه و ناب داشته است. حجرات/۳

چیزی نخورد، نیاشامد، نپوشد و ... . همچنین در جمیع طاعات و عبادات باید از شیخ اجازه بگیرد و این یک اصل کلّی در طریق و ارادت است.

امّا منهیّات که به شرح زیر می‌باشد:

مشورت نکردن با شیخ در امور روزمرّه زندگی

حضرت شیخ محی‌الدّین بن عربی ـ قدّس‌سرّه ـ در **تدبیرات الهیّه** چنین آورده است: مرید نباید در امور روزمرّه‌ی زندگی و امور عرفی و رسمی با شیخ مشورت کند و از شیخ اجازه بگیرد؛ زیرا این عمل نقیض اصل است. اصل در ارادت این است که خودسرانه به هیچ کاری اقدام ننماید و خواسته‌ی خود را به طور کلّی در خواسته‌ی شیخ گم کند.

اگر در کاری با شیخ مشورت کند و شیخ به وی اجازه دهد، باید هر آیینه به آن کار اقدام نماید؛ زیرا به صلاح او نیست که بر خلاف اصل کاری کند و اگر اجازه ندهد باید از آن دوری کند. این روش اقویا و ارباب تجرید از اهل ارادت است. امّا اگر این قوّت را نداشته و از متأهّلان بوده و به بعضی قیود ضروری مبتلا باشد، باید در امور روزمرّه‌ی زندگی با شیخ مشورت نکند و از او اجازه نخواهد تا مخالفتی از وی صادر نشود.

خودسرانه تدبیر نکردن امور

اگر شیخ در امری از امور دنیوی با وی مشورت کند، اختیار و اراده و مصلحت شیخ را به خود شیخ عرضه کند و هرگز رأی و تدبیر خود را در آن امر داخل نکند؛

زیرا مشورت کردن شیخ با وی به این جهت نیست که به عقل و تدبیر وی احتیاجی دارد و در رأی و فهم خود قصوری می‌بیند، بلکه بنا بر مصلحتی از مصالح خیر و امتثال فرمان ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾[1] خواهد بود. امّا اگر شیخ در مشورت کردن با وی مبالغه کند آنچه به ذهنش می‌رسد عرضه کند؛ زیرا در این حالت، سکوت موجب بی‌ادبی است.

در اخبار صحیح وارد شده است که بعضی از بزرگان صحابه‌ﷺ بعد از مشورت پیغمبرﷺ با ایشان در امور تصرّف می‌نموده‌اند و آنحضرت به قول ایشان عمل می‌کرد.

ترک بی‌ادبی

هرگز سر زده بر خلوت شیخ وارد نشود و تا او را نطلبیده نزد وی نرود؛ چرا که آن نهایت بی‌ادبی و بی‌حرمتی است. در جایی که شیخ دائم می‌نشیند، ننشسته و کلاه و کفش و لباس او را نپوشد و اگر در راهی از عقب شیخ راه می‌رود قدم بر جای پای او نگذارد.

نخوابیدن در محل خواب و استراحت شیخ

در خانه‌ای که شیخ می‌خوابد و استراحت می‌کند، نباید بخوابد مگر به امر شیخ. حضرت شیخ محی‌الدّین ـ قدّس سرّه ـ در **تدبیرات الهیّه** فرموده است: بر مرید

---

۱ – و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. آل عمران / ۱۵۹

جایز نیست که در یک خانه با شیخ بخوابد و اگر شیخ وی را به آن امر کند باید دورترین محل از شیخ را برای خواب اختیار کند و اگر شیخ او را نزدیک خود جای دهد، فرمان او را اطاعت کرده و آنجا بخوابد؛ لیکن از خواب سنگین بپرهیزد و آماده به خدمت باشد.

ترک شوخی و مزاح با شیخ یا در حضور شیخ

شرط ادب آن است که شوخی و مزاح با شیخ را ـ در گفتار و کردار ـ کنار بگذارد و اگر شیخ با وی شوخی و مزاح کرد، در مقابل آن کمال ادب و تواضع را پیشه کند و در باطن خود هیبت و اجلال شیخ را زیاد گرداند تا پرده‌ی حیا و وقار و تمکین از میان ایشان برداشته نشود و راه رسیدن فیض بر او مسدود نگردد. در حضور شیخ با اصحاب مزاح و گفت و گو نکند و با هیچ یک به طور صریح یا کنایه کلامی نگوید و اشاره‌ای نکند؛ زیرا این اعمال نشانه‌ی بی‌ادبی بوده و بر طالب صادق دوری از آن واجب و لازم است.

اظهار فضل و کمال نکردن در حضور شیخ

مرید صادق باید هنگام صحبت با شیخ، مراقب نفس خود باشد تا مبادا دچار خودخواهی و خودپرستی گردد و در حضور شیخ اظهار علم و معرفت کند و بدین وسیله از نسبت ارادت و تواضع دور افتد و از حقیقت شنیدن کلام شیخ بی‌بهره ماند.

سؤال نکردن درباره ی علوم مختلف از شیخ

حضرت شیخ محی‌الدّین ـ قدّس سرّه ـ فرموده است: مرید نباید از شیخ سؤال کند مگر به ضرورت و باید در سؤال کردن حدّ و اندازه را رعایت کند و جز از حالی که بر او پوشیده است نپرسد و از سؤال اضافی بپرهیزد؛ چون در آن فایده‌ای نیست بلکه در آن ضرر متصوّر است، همانطور که خداوند ﷻ در قرآن کریم از آن نهی فرموده است: ﴿لَا تَسْـَٔلُوا۟ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾[1].

پس کمال ادب چنین اقتضا می‌کند که در حضور شیخ، ساکت و منتظر بنشیند تا وقتی که شیخ به آنچه صلاح او است زبان بگشاید؛ زیرا شیخ هنگام حضور طالبان و صادقان، باطن خود را به جناب احدیّت می‌گرداند و از حضرت حق سبحانه و تعالی مناسب زمین استعداد ایشان باران کفایت و هدایت می‌جوید و هر چه از حضرت حق سبحانه و تعالی به او الهام می‌گردد، به اصحاب خود می‌رساند.

بر حذر بودن از مکر شیخ

سالک باید بداند که برای مشایخ طریق ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ با طالبان و مریدان در گفتار و کردار مکرها است؛ بنابراین بر طالب صادق و مرید مخلص واجب است که در حضور و غیبت شیخ، مراقب نفس و اعضای خود باشد تا حرکتی که موجب بی‌ادبی است از او صادر نشود.

---

۱ – از مسائلی سؤال مکنید که اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بدحال کنند. مائده/۱۰۱

اگر از مرید رفتاری که منافی ادب است سر زند و شیخ او را به سبب آن ملامت نکند، یقین بداند که با وی مکر کرده و دانسته است که از این مرید کاری حاصل نمی‌شود؛ به این دلیل او را بر آن بی‌ادبی ملامت نکرده و هیچ تنبیه و توبیخی ننموده و وی را در آن گمراهی و ضلالت فرو گذاشته است. امّا اگر لغزشی از او صادر شود و وی را ملامت نموده و مؤاخذه کند، پس بر او بشارت است به قبول و فتوح و رضا و وصول به مراتب عظمی.

فصل دوّم

در آداب صحبت مشایخ به حسب معنی

اگر چه آداب فصل گذشته نیز در کسب فیض از باطن مشایخ تأثیر دارد، لیکن مراعات این آداب در حصول مقصود تأثیر کاملتر و تمام‌تری دارد. این فصل نیز دارای شروط و منهیّاتی است که نخست به ذکر شروط و سپس منهیّات آن می‌پردازیم.

اعتقاد به تفرّد شیخ در تربیت و ارشاد

مرید صادق باید چنین معتقد باشد که شیخ او، مربّی شایسته و مرشد مطلق اوست و غیر وی هیچ احدی شایستگی ارشاد و راهنمایی و توانایی رفع اشکال و عقده‌گشایی را ندارد. سعادت دینی و دنیوی و کرامت صوری و معنوی بسته به متابعت و ملازمت اوست و محرومیّت ابدی و خسران سرمدی موقوف به جدایی و دوری از اوست. مردود او، مردود حقّ و مقبول او مقبول مطلق است، ولی اگر بر خلاف این اعتقاد داشته باشد و دیگری را در طریق ارشاد مقابل او یا کاملتر از او

تصوّر نماید، رابطه‌ی الفت و محبّت ضعیف می‌شود و به این سبب گفتار و کردار و تصرّفات شیخ در باطن او تأثیری نمی‌گذارد؛ زیرا تأثیر گفتار و کردار شیخ در باطن مرید به واسطه‌ی غلبه‌ی محبّت و ارادت است.

اعتقاد به اطّلاع شیخ بر حال خود در پنهان و آشکار

سالک باید بداند که شیخ هیچگاه از او غافل نیست و همیشه به حسب باطن مراقب اوست و هر خطا و لغزشی که از وی سر زند بر آن آگاه است؛ بنابراین باید همیشه از اِشراف و اطّلاع باطن شیخ هراسان باشد و در پنهان و آشکار از ارتکاب امری که مناسب حضور شیخ نباشد، بپرهیزد تا موجب سدّ ابواب فتوح نشود و نباید بر حسن خلق و کمال عفو شیخ، اعتماد کند؛ چرا که بشریّت در همه احوال از هیچ کس زایل نمی‌شود.

صدق نیّت در خدمت به شیخ و مأیوس نشدن از زجر و سیاست او

باید با خود چنین قرار بگذارد که گشایش کارهای من از ملازمت و صحبت شیخ می‌تواند باشد و بس؛ یا بر خاک آستانه‌ی وی جان تسلیم کنم یا به مقصود برسم. علامت صدق این نیّت، آن است که اگر شیخ او را از خود براند، از در خانقاه وی روی اخلاص برنگرداند و سر تسلیم و نیاز بر آستانه‌ی ارادت وی نهد؛ چون مشایخ طریقت ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ در تفحّص احوال مریدان و تحقیق صدق و ارادت ایشان امتحانات مختلفی انجام می‌دهند و تا زمانی که مرید صادق در

امتحانات مشایخ اهل ارشاد ثابت قدم نباشد، شایسته‌ی تصرّفات و فیوضات باطنی ایشان نمی گردد.

با آرامش و وقار و ادب در مجلس شیخ نشستن

هنگامی که مرید در مجلس صحبت شیخ می‌نشیند باید مراقب حرکات و سکنات خود باشد و از حرکات اضافی خودداری کند.

در **شفای** قاضی عیاض (رح) از خارجة بن زید رضی الله عنه نقل شده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مجلس با وقارترین مردم بود و از حرکات اضافه‌ی دست و پا خودداری می کرد[1].

یکی از بزرگان فرموده است: طالب صادق در وقت نشستن در مجلس شیخ و هنگام توجّه و مراقبه و فیض گرفتن از باطن او، اصلاً نباید حرکت کند و تا جایی که امکان دارد خود را نگاه دارد و شمرده نفس بکشد؛ زیرا حفظ کردن اعضا از حرکات اضافه، کمک بزرگی در تحصیل جمعیّت و گرفتن فیض از باطن شیخ است.

دوام توجّه به شیخ

باید همیشه متوجّه و منتظر شیخ باشد و لحظه‌ای از توجّه به وی غافل نشود؛ زیرا این دوام توجّه در فیض گرفتن از باطن شیخ تأثیر زیادی دارد.

---

۱ – حدثنا عبدالرحمن بن محمد بن سلام، حدثنا حجاج بن محمد، عن عبد الرحمن بن أبی الزناد ، عن عمر بن عبد العزيز بن وهيب، سمعت خارجة بن زيد ، يقول: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم «أوقر الناس فی مجلسه لا يكاد يخرج شيئا من أطرافه». مراسیل ابی داود باب الادب.

حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ می‌فرمودند: توجّه مرید باید همیشه در میان دو ابروی پیر باشد و پیر را در همه‌ی اوقات آگاه بر خود بداند و در حضور و غیبت همیشه در ارتباط با وی باشد؛ چرا که طریق رابطه با شیخ، نزدیکترین طرق و نتیجه‌ی آن از ذکر، مراقبه و توجّه تمامتر و کاملتر است و آنچه از طریق رابطه حاصل شود، از هیچ طریق دیگری حاصل نمی‌شود.

وقتی مرید از روی ادب و تعظیم ـ به شرایطی که در طریق رابطه مقرّر کرده‌اند ـ همیشه در ارتباط با شیخ و متوجّه او باشد، بزودی هیبت و بزرگی پیر باطن او را تصرّف می‌کند و هرچه مناسب حضور حضرت او نیست، از باطن مرید رخت می‌بندد تا جایی که احوال پیر بر مرید ظاهر می‌شود و صفات باطن وی بر آئینه‌ی استعداد مرید منعکس می‌گردد و آنچه در طول هزار سال با مجاهده و ریاضت میسّر نمی‌شود در زمان اندکی برای مرید حاصل می‌شود.

مراعات اوقات قبض[1] و بسط[2] شیخ

باید دانست که اوقات و احوال مشایخ طریقت و ارباب حقیقت به حسب اختلاف ظهور تجلّیات[3] متقابله و صفات متضاد، مختلف و متفاوت است؛ بنابراین باید در زمان قبض، از صحبت با ایشان بپرهیزد و در زمان بسط، صحبت را لازم گیرد و خود را در اختیار ایشان قرار دهد.

۱- گرفتگی

۲- خوشحالی

۳- ظهور انوار ذات و صفات

حضرت خواجه‌ی بزرگ، خواجه بهاءالحقّ و الدّین ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ فرموده‌اند: شناخت اوقات و احوال اهل‌الله کاری بزرگ است؛ چون هرکس به سعادتی رسید به سبب این شناخت رسید. از عنایات حق ﷻ نسبت به این ضعیف آن بود که اوقات ایشان را در می‌یافتم، از این رو در زمان قبض ایشان، حادثه‌ای اتّفاق می‌افتاد که از ایشان دور می‌شدم و در هنگام بسط ایشان، موقعیّتی حاصل می‌شد که به ایشان نزدیک می‌گشتم. پس اگر طالب صادق صاحب عقل و درایت بوده و ملاحضه‌ی زمان قبض و بسط ایشان کند و در وقت بسط، خود را بر بال اقبال ایشان ببندد، ممکن است که در یک لحظه از فیض باطن ایشان آن قدر فتح و پیروزی مترتّب شود که در طول یک عمر برای نوع بشر میسّر نباشد.

پنهان نمودن اسرار شیخ و آشکار کردن اسرار خود بر وی

هر حالی ـ از احوال و واقعات و خوارق عادات و غیره ـ که شیخ آن را پنهان می‌کند ولی مرید با زیرکی و فراست خود بر آن اطّلاع می‌یابد یا شیخ او را بر آن مطّلع می‌گرداند و محرم راز خود می‌سازد نباید آن را فاش سازد و از شیخ نیز اجازه‌ی فاش کردن آن را نطلبد؛ چون ممکن است شیخ در مخفی کردن آن حال، مصلحتی دینی یا دنیوی را در نظر گرفته باشد که علم و ادراک مرید به حقیقت آن نرسد و از فاش کردن آن راز، فسادی به وجود آید و بدین سبب وی از نظر شیخ بیفتد و طریق

فیض گرفتن از باطن شیخ بر وی مسدود شده و از این رو مطرود[1] حق و مردود مطلق گردد.

طالب صادق نباید هیچ سرّی از اسرار خود را از شیخ پنهان کند بلکه هر کرامت و موهبتی که حق تعالی به وی ارزانی می‌دارد باید به طور صریح یا کنایه به شیخ بگوید؛ زیرا مخفی کردن اسرار از شیخ، سبب عقیده به خود می‌شود و با آن عقیده طریق فتوح و استمداد از شیخ و فیض گرفتن از باطن وی مسدود می گردد، ولی اگر شیخ را بر آن آگاه سازد آن عقیده از بین رفته و طریق فیض رساندن و فیض گرفتن میان شیخ و وی گشوده می‌شود.

رجوع کردن به علم شیخ در کشف وقایع و حلّ دقایق

در کشف واقعات و حالات ـ در خواب یا بیداری ـ باید به علم شیخ رجوع نماید و خودسرانه به صحّت آن حکم نکند و بر آن جازم نشود؛ زیرا ممکن است که منشأ آن واقعه، ارادتی پوشیده در نفس مرید باشد و علم او بدان نرسد و زمانی که بر صحّتش حکم می کند از آن خللی به وجود آید و راههای فیض بر او مسدود گردد؛ بنابراین باید آن را بر شیخ عرضه کند و شیخ با وسعت علم خود بر آن حکم نماید و اگر صحّتی داشت پس از حکم شیخ، از روی یقین آن را قبول کند.

---

۱ – رانده شده

امّا منهیّات به شرح زیر است:

ترک صحبت با منکران شیخ

باید با منکران شیخ مطلقاً صحبت و همنشینی نکند و به هذیان و بیهوده‌گویی‌های ایشان گوش فرا ندهد؛ زیرا اگر طالب صادق در اوایل ارادت باشد و هنوز قاعده‌ی محبّت و اخلاص استحکام نیافته باشد، ممکن است با شنیدن بعضی سخنان واهی و بیهوده، عقیده‌ی وی نسبت به شیخ سست گردد و راه فیض بر وی بسته شود و موجب ضرر و زیان در دو جهان و مایه‌ی محرومیّت جاودانی گردد.

زیاد نگاه نکردن به صورت شیخ

باید به صورت شیخ خیره نشود و از بسیار نگاه کردن به صورت وی بپرهیزد تا باعث جرأت و گستاخی وی نشود و هیبت و تأثیر شیخ در دل وی باقی بماند و راه فیض گرفتن باز باشد.

شیخ سعیدالدّین فرغانی ـ قدّس سرّه ـ در کتاب **منهاج‌العباد** آورده است: مرید به دلیل نهایت حیا و هیبت نباید به صورت شیخ، سیر نگاه کند و نتیجه‌ی این ادب آن است که اگر بر مرید از شطح[1] و انبساط و ترک ادب نسبت به حق ﷻ چیزی باز شود از آن محفوظ ماند.

۱– سخنی خلاف شرع یا کلماتی که ظاهر آن خلاف شرع است.

زیاد صحبت نکردن با شیخ

باید به حسب ظاهر با شیخ زیاد صحبت نکند تا بزرگی و حشمت شیخ در نظرش کم نگردد.

شیخ محی‌الدّین ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ در **تدبیرات الهیه** چنین آورده است: مرید نباید زیاد با شیخ صحبت کند و اگر صحبت کند به نیّت ازدیاد انس و الفت نباشد، بلکه با نیّت آموختن آداب طریقت و تحصیل جمعیّت و تزکیه باطن خود باشد؛ زیرا اگر طالب صادق به نیّت انس و الفت با شیخ صحبت کند، راه بر وی دراز شده و طریق فیض بر او مسدود گشته و بر شیخ معالجه و تدبیر وی دشوار می‌شود.

ترک مراقبه در حضور شیخ

وقتی در مجلس شیخ می‌نشیند نباید خودسرانه به مراقبه یا عمل دیگری مشغول شود، بلکه همیشه از روی تواضع متوجّه باطن پیر بوده و منتظر آن باشد که فیض از دل مبارک به وی برسد؛ زیرا آنچه از ذکر و مراقبه می‌طلبد در صحبت پیر و توجّه به وی به طور کامل و بدون زحمت و مشقّت میسّر است.

طلب نکردن کشف وقایع

شیخ محی‌الدّین ـ قدّس سرّه ـ در **تدبیرات الهیّه** آورده است: اگر برای مرید کاری پیش آید ـ صورتاً و معنیاً ـ باید آن را بر شیخ عرضه کند، لیکن از او درباره‌ی کشف آن واقعه سؤال نکند و در طلب رفع آن اشکال عجله ننماید؛ زیرا شیخ بنا بر مصلحت و

با توجّه به وقت و حال مرید به آشکار یا پنهان کردن آن اقدام خواهد نمود و این طلب از جانب مرید کنجکاوی بی‌مورد بوده که موجب آزار شیخ و مانع بخشش و فیض از باطن شیخ می گردد.

ترک منهیّات در حضور شیخ

مرید باید با وجود مواظبت بر صحبت شیخ و ملازمت مجلس او، از اعمال زشت و بی‌ارزش دوری گزیده و از ارتکاب گناهان کبیره و پافشاری بر گناهان صغیره خود را محفوظ دارد و اگر به این اعمال آلوده گشته است هرگز در مجلس این طایفه حاضر نگردد؛ چون این بزرگواران از قلبها آگاهند و به حکم «اِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَاِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُوْرِ اللهِ»[1] بر افعال ظاهری و احوال باطنی مردم آگاهی دارند و از اخلاق و اوصاف اغلب مردم بنا بر صفای فطرت متأثّر می‌شوند و این تأثّر در رد یا قبول مردم خصوصاً مریدان اثرات بسیار دارد. گاه به اختیار مقبول ابد می‌شود و گاه مردود سرمد.

پرهیز از رفتاری که باعث رنجیدن شیخ می‌شود

باید مواظب باشد تا از گفتار و کردار وی در باطن شیخ کدورتی حاصل نشود؛ زیرا آن موجب بدبختی دنیا و آخرت وی می گردد، پس لازم است که همیشه مراعات خاطر شیخ کند و در کسب رضای او بکوشد تا به این وسیله خاطر شیخ متوجّه و

۱- از دانایی و هوشیاری مؤمن بپرهیزید؛ زیرا او به واسطه نور خدا می بیند. رواه البخاری فی تاریخه

متعلّق به وی شود و سعادت ابدی بر آن توجّه و تعلّق مترتّب گردد و از آن بترسد که خاطر شیخ از وی باز گردد؛ چرا که شقاوت و خسران ابدی دامنگیر وی خواهد شد.

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیا هستش ورق

اعتراض نکردن بر گفتار و کردار شیخ

در مقابل گفتار و کردار شیخ، باید زبان و دل خود را از اعتراض و چون و چرا حفظ کند؛ زیرا اعتراض، راه عبور فیض میان او و شیخ را به کلّی مسدود می‌گرداند. در این معنی گفته‌اند: «مَنْ قَالَ لِأُسْتَاذِهِ: لِمَ، لَا يُفْلِحُ اَبَدًا»[1]. بنابراین مرید صادق نباید به هیچ وجه ـ ظاهراً و باطناً ـ بر گفتار و کردار و تصرّفات شیخ اعتراض کند و هرگاه بر وی چیزی از افعال و احوال شیخ، مشکل شد و وجه تأویل و صحّت آن بر وی پوشیده ماند، قصّه‌ی موسی و خضر ـ علیهماالسلام ـ را یاد کند که چگونه حضرت موسی ـ علیه السلام ـ با وجود رتبه‌ی نبوّت و کمال علم و میل فراوان به صحبت خضر بعضی از کارهای او را انکار کرد، ولی پس از کشف اسرار و بیان حکمت آن، از انکار به اقرار بازگشت. پس هرچه از تصرّفات که علم او بدان راه نیابد، به کمی علم و کوتاهی فهم خود نسبت دهد نه به فساد آن تصرّف، تا از سستی ارادت و محبّت که موجب کاهش فیض رساندن و فیض گرفتن است خلاص و نجات یابد.

---

۱ – هر کس به استاد خود بگوید چرا، هرگز رستگاری نیابد.

حضرت قطب الاولیا، خواجه محمد پارسا ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ در **قدسیّه** آورده است: اعتراض بر اهل الله نهایت بی‌ادبی و محلّ خطر است. خواجه‌ی ما می‌فرمودند: برای هر گناهی که نسبت به این طایفه انجام شود تدبیر است؛ امّا اعتراض به ایشان تدبیری ندارد.

در صحبت اولیای الهی مواظب احوال خود بودن بی‌نهایت دشوار است؛ زیرا ولایت ایشان، بر حال آنان غالب است و کسی وصف ایشان را نمی‌شناسد. اگر نسبت به این طایفه ـ در ظاهر یا باطن ـ چیزی از انکار یا اعتراض بگذرد خطر عظیم دارد. چون حال ایشان همچون آتش در خاکستر پنهان است و نفی کننده همچون کسی است که بدون آگاهی قدم بر آنجا می‌نهد.

به پیش جسم چو خاکسترم میا گستاخ

که هست در تک او آتشی و دریایی

اگر چه در بعضی کتب و رسایل این طایفه، پس از بیان آداب مریدی، آداب شیخی را نیز بیان کرده‌اند و در آن باب، شرایط و قواعدی آورده‌اند؛ لیکن در این رساله به ذکر آن پرداخته نشده است؛ زیرا اگر کسی به درجه‌ی ارشاد و شیخی برسد و به تعلیم طالبان و تصرّف در باطن مریدان با استعداد از پیشگاه پروردگار مأمور و ماذون گردد، هرآینه به علم خاص از نزد حق سبحانه و تعالی مخصوص و مشرّف خواهد شد ـ چنانچه مضمون آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمًا﴾[1] به آن اشاره دارد ـ تا با نور

۱– و از جانب خویش بدو علم فراوانی داده بودیم. کهف / ٦٥

آن علم لدنّی، گمراهان وادی جهل و نقصان را به سر منزل معرفت و کمال برساند و تشنه لبان صحرای فراق و محرومیّت را به سرچشمه‌ی قرب و وصال بکشاند.

استاد تو عشق است چو آنجا برسی

او خود به زبان حال گوید که چه کن

فصل سوّم

در بیان اوصاف و افعالی که برای اهل صحبت لازم است

خالص کردن نیّت در صحبت

طالب صادق باید ابتدا نیّت خود را از انفاق و ریا خالص گرداند؛ زیرا صحبتی که بنای آن بر قاعده‌ی واهی[1] و علّت بی‌اساس نهاده شده باشد، وقتی آن قاعده خراب شود و آن علّت روی به زوال آورد، صحبت نیز پایان می‌گردد و در عاقبت به وحشت و جدایی می‌انجامد و ثمره‌ی صحبت در خاتمه‌ی آن پدیدار می‌شود. اگر خاتمه به جدایی انجامد هر تلاشی که در ابتدا انجام داده است، ضایع می‌گردد و اگر به انقراض حیات منجر شود، هر کوششی که در این راه انجام داده مشکور است. نتایج و فواید صحبت ظاهر نمی‌شود مگر به حسن خاتمه و حسن خاتمه موقوف بر اخلاص خاتمه است؛ بنابراین بر ارباب صحبت لازم است که ابتدا باطن‌های خود را

---

۱ – بی اساس

از شوایب[1] علل و موجبات خلل پاکیزه سازند و از حق‌ﷻ برکت صحبت و حسن خاتمه را بخواهند تا از بلای زوال آن محفوظ بمانند و توفیق و عنایت الهی شامل حال آنان گردد.

دوام طهارت در هنگام صحبت و دیگر اوقات

طالب صادق باید در تمام اوقات، خصوصاً در زمان صحبت بر حفظ وضو مداومت ورزد؛ زیرا بنا بر امر «دُمْ عَلَی الطَّهَارَةِ تَوَسَّعْ عَلَیْکَ الرِّزْقُ»[2] دوام طهارت در فراخی رزق ظاهر و باطن ـ که جمعیّت دل است ـ تأثیر بسیار دارد.

هرگاه در صحبت احساس خستگی و ملالت نماید و آن به صورت چُرت بر وی غلبه کند، باید برخیزد و دوباره وضو گیرد تا با نور آن، ظلمت و تاریکی این، از بین برود و پس از وضو در صورتی که بداند صحبت طولانی خواهد بود دو رکعت نماز گزارد، اما اگر بیم آن رود که زود تمام خواهد شد، باید نماز را ترک کرده و زود به صحبت بازگردد؛ زیرا ترک نوافل به دلیل دریافت صحبت جایز است. بزرگان گفته‌اند: وقتی صحبت بر پا شود باید اصحاب، نوافل را در خانه ادا کنند نه در محلّ صحبت.

۱– عیب، شک و گمان.

۲– بر طهارت و پاکی مداومت ورز، روزی تو زیاد می شود.

تمیز و معطّر بودن بدن و لباس

بنا بر موافقت شریعت و متابعت سنّت، باید لباس و بدن وی همیشه خوش بو و پاکیزه باشد و بوی بد که موجب ناخوشایندی اصحاب و سبب کدورت مزاج دوستان است، از او و لباسش پیدا نگردد.

به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ بوی خوش را دوست داشت و خود بسیار استعمال می کرد و اصحاب را به آن امر می‌فرمود و می گفت: من از دنیای شما، زنان و بوی خوش را دوست دارم و روشنی چشم من در نماز است[۱].

ثابت شده است که آن حضرت برای عطر ظرف مخصوصی داشت و هرگز بوی خوش را رد نمی‌کرد، اما بوی نامطبوع را هرگز دوست نمی‌داشت. صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت می کند: یک بار برای پیغمبرﷺ جامه‌ای از پشم دوختم، آن را پوشید؛ امّا هنگامی که عرق کرد و بوی پشم به مشام آن حضرت رسید، بلافاصله آن را از تن مبارک در آورد و دیگر نپوشید[۲].

امام محمّد علی حکیم ترمذی ـ قدّس سرّه ـ در اصل بیست و نهم از کتاب **نوادر الاصول** در اثنای ایراد حدیث آورده است[۳] که پیغمبرﷺ به بعضی از اصحاب

۱– سنن بیهقی ج۱۰ ص۲۳۶ ح ش۱۳۱۶۱۸ .

۲– حدثنا عبدالله، حدثنی أبی، حدثنا یزید أخبرنا همام، عن قتادة، عن مطرِّف، عن عائشة قالت: جعل للنّبی صلی الله علیه وسلّم بردة سوداء من صوف، فذکر بیاض النبیّ صلی الله علیه وسلّم وسوادها، فلما عرق وجد منها ریح الصّوف فقذفها. قال: وأحسبه قد قالت: کان یعجبه الریح الطَّیبة. مسند امام احمد ج۷ ص۲۰۸ ح ش۲٤۷۲۲ .

۳– قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وسلم: «قُصُّوا أَظَافِیرَکُمْ وَادْفِنُوا قُلاَمَاتِکُمْ، وَنَقُّوا بِرَاجِمَکُمْ، وَنَظِفُوا لِثَّاتِکُمْ مِنَ الطَّعَامِ، وَاسْتَاکُوا، وَلاَ تَدْخُلُوا عَلَیَّ قُلْماً بُخْراً» الْحکیم عن عبدالله بن بسرٍ رضیَ اللهُ عنهُ. جامع المسانید و المراسیل ج۵ ص۳۵۷ ح ش۱۵۳۱۲ .

خود فرمود: «لَاتَدْخُلُوْا عَلَى قُخَرًا بُخْرًا»[1]. همچنین ثابت شده است که می‌فرمود: هر کس از گیاهان بدبو (گیاهانی که بوی نامطبوع دارد مثل سیر و پیاز و گندنا) بخورد باید از ما دوری جوید یا در خانه‌ی خود بنشیند و در روایتی دیگر آمده است: یا به گورستان بقیع برود[2].

در **صحیح مسلم**[3] از فاروقﷺ روایت شده است که روز جمعه در اثنای خطبه فرمود: ای مردم دو گیاهی که نزد من خبیث است نخورید و آن پیاز و سیر است. به تحقیق که من پیغمبرﷺ را دیده‌ام که وقتی از کسی بوی آن دو گیاه را استشمام می‌کرد به او می‌فرمود که از مسجد به سوی گورستان بقیع برود. بنابراین اگر کسی بخواهد آن را بخورد، باید ابتدا بوی بد آن را با پختن از بین ببرد. از این رو بر اهل صحبت لازم است که همیشه در از بین بردن بوهای بد بکوشند تا سبب ناخوشی و کدورت اصحاب نگردد.

حریص بودن بر صحبت اصحاب

باید بر مداومت و ملازمت صحبت چنان حریص و تشنه باشد که اگر ساعتی و یا لحظه‌ای از آن دولت محروم شـود، همچون ماهی‌ای باشـد که از آب دور افتاده است

۱– با دندانهای زرد و چرکین و دهانهای بو گرفته از بخارهای بدبو که از درون شما بر می‌آید نزد من نیایید.

۲– وحدّثنی مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ. حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ سَعِیدٍ عَنِ ابْنِ جُرَیْجٍ. قَالَ أَخْبَرَنِی عَطَاءُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِالله، عَنِ النَّبیِّ، قَالَ: «مَنْ أَکَلَ مِنْ هذِهِ الْبَقْلَةِ، الثُّومِ (وَقَالَ مَرَّةً: مَنْ أَکَلَ الْبَصَلَ وَالثُّومَ وَالْکُرَّاثَ) فَلاَ یَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا. فَإِنَّ الْمَلاَئِکَةَ تَتَأَذَّی مِمَّا یَتَأَذَّی مِنْهُ بَنُو آدَمَ».
صحیح مسلم ج۵ ص۴۱ ح ش۱۲۰۶ .

۳– صحیح مسلم ج۵ ص۴۳ ح ش۱۲۱۰ .

و علامت قبول اثر صحبت، حرص و طمع بر صحبت است.

نباید بدون ضرورت صحبت را ترک کند و اگر بنا بر امری ضروری، جدایی صوری واقع شود، پریشان و متردّد بوده و همیشه طالب وصول به صحبت باشد.

حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ می‌فرمودند: روزی خدمت مولانا نظام الدّین خاموش (رح) نشسته بودم، در خاطرم گذشت که بیرون روم. ایشان فرمودند: اگر در بیرون کاری وجود دارد که بهتر از این صحبت است خیر و مبارک باشد و اگر نیست باری در این صحبت، صورت عصمتی است که چشم از نظر کردن به نامحرم و گوش از شنیدن بیهوده فارغ است.

سیّد الطایفه جنید ـ قدّس سرّه ـ فرمود: اگر بر من ثابت می‌شد که دو رکعت نماز نافله برای من بهتر از صحبت است، هرگز به صحبت نمی‌آمدم. بزرگان گفته‌اند: وقتی صحبت برگزار شد، ترک نوافل و قیام به صحبت اولی است؛ پس در آن هنگام باید بر ادای فرایض و سنن مؤکّده اکتفا نمود.

در **شفای** قاضی عیاض (رح) مذکور است: اگر پیغمبرﷺ در حال نماز گزاردن بود و یکی از اصحاب نزد ایشان می‌آمد، آن حضرت نماز را کوتاه می‌کرد و با او صحبت می‌نمود و حاجت او را می‌پرسید و وقتی از صحبت با وی فارغ می‌شد به نماز باز می‌گشت. در میان مشایخ ترکستان مثل است که گویند: نماز را قضا هست، ولی صحبت را قضا نیست.

روزی در مسجد جامع نزد پیر روشن ضمیر که معروف به پیر «خِلَط» بود[1]، با جمعی از برادران نشسته بودیم و پیر شروع به سخن گفتن نموده بود، ناگهان بانگ اذان ظهر بلند شد. بعضی از حاضران بی‌ادبانه سخن وی قطع کرده و به تجدید وضو برخاستند، وی گفت: این بیت را از حضرت خواجه ـ قدّس سرّه ـ شنیده‌ام که روزی با خود زمزمه می کردند:

نماز را به حقیقت قضا بود لیکن   زمان صحبت ما را قضا نخواهد بود [2]

حلقه زدن اصحاب هنگام صحبت

باید بنا بر نکته‌ی «اَفْضَلُ الْاَشْکَالِ شَکْلُ الْمُسْتَدِیْرِ»[3] نشستن یاران هنگام صحبت به شکل دایره باشد؛ چون در اخبار آمده است که صحابه‌ی کرام‌ﷺ هنگام صحبت به شکل دایره می‌نشستند.

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** خود حدیث صحیحی به روایت ابن‌عمر ـ رضی الله عنهما ـ آورده است که پیغمبرﷺ فرمود: «اِذَا مَرَرْتُمْ بِرِیَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوْا، قَالُوْا: وَ مَا رِیَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: حِلَقُ الذِّکْرِ»[4] «هنگامی که به روضه‌های بهشت رسیدید

---

۱ – ایشان ملازمت حضرت قطب الاولیا خواجه محمّد پارسا ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ را بسیار کرده و سالهای زیادی در صحبت و خدمت ثمره‌ی شجره‌ی ولایت ایشان ـ خواجه ابونصر (رح) ـ به سر برده بود و نسبت از آن خانواده‌ی بزرگوار داشت.

۲ – منظور این است که به خاطر صحبت اگر نوافل قضا شود ایرادی ندارد نه این که نماز فرض یا سنّت مؤکّده قضاشود.

۳ – بهترین شکلها شکل دایره است.

٤ – الاذکار امام نواوی ج۱ ص۹ ح ش٤، مسند امام احمد ج۳ ص٦۱۹ ح ش۱۲۲٦۸ ، رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ، اَبْوَابُ الدَّعَوَاتِ ، ج۲، ص۱۸۹.

بچرید؛ یعنی فایده گیرید. گفتند: یا رسول‌الله! روضه‌های بهشت چیست؟ فرمود: حلقه‌های ذکر است».

در **نهایه جزری** آمده است: حِلَق به کسر حا و فتح لام جمع حَلقَه است، مثل قِصَع که جمع قَصْعَه است و آن (حلقه) عبارت از جمعی است که در یک مکان به شکل دایره حلقه بزنند. بنابراین لفظ حِلَق که در این حدیث واقع شده است از این خبر می‌دهد که وقتی جمعی از یاران برای ذکر و یاد حق‌ﷻ به صحبت با یکدیگر می‌نشینند، باید نشستن آنها به صورت حلقه باشد. فایده‌ی اینگونه نشستن این است که همه‌ی اهل مجلس روی در روی یکدیگر هستند و نظر بر یکدیگر دارند و در این صورت بالا و پایین مجلس مشخص نیست تا کسی به آن ممتاز شود؛ لیکن اگر بزرگی در مجلس باشد باید همه‌ی اصحاب روی به جانب او بنشینند و اگر او مجلس صحبت را به صورت گرد یا غیر آن در آورد، حکم از آن وی است.

اگر دو کس با هم صحبت کنند باید روبروی هم بنشینند و اگر کسی تنها باشد باید رو به قبله بنشیند.

ننشستن در وسط حلقه‌ی اصحاب

وقتی یاران به صورت حلقه نشسته باشند، نباید کسی در میان حلقه بنشیند؛ چون مکروه و ممنوع است، مگر بنا بر ضرورتی مانند اینکه با کسی سخنی داشته باشد یا خدمتی به جای آورد.

در **صحیح ترمذی** و **ابوداود**[1] از حذیفة بن یمان‌ﷺ ثابت شده است که گفت: بر زبان محمّدﷺ ملعون است کسی که در وسط حلقه‌ی اصحاب بنشیند. در روایت ابی‌مِجْلَزﷺ آمده است: مردی در وسط حلقه‌ی اصحاب نشست. حذیفهﷺ گفت: ملعون است بر زبان محمّدﷺ و به روایتی دیگر: لعنت کرده است خدای تعالی بر زبان محمّدﷺ کسی را که در وسط حلقه بنشیند.

این منع به دو دلیل است: یکی اینکه آن شخص خود را به عزّت و شرف از سایر اصحاب مخصوص و ممتاز می‌گرداند و آن امتیاز موجب کبر و فخر فروشی می‌شود. دیگر اینکه بعضی را از دیدن بعضی مانع می‌گردد.

از روی ادب و حرمت در مجلس نشستن و باز کردن جا برای اهل صحبت

طالب صادق در مجلس اصحاب جهت تعظیم خداوندﷻ و احترام به بندگانش باید همیشه بر هیأت تشهّد بنشیند و پهلوی هر شخصی که می‌نشیند، زانو از زانوی او جلوتر یا عقب‌تر نگذارد و جا را بر همنشین خود تنگ نکند و میان دو شخص که نزدیک هم نشسته‌اند، بدون رضایت ایشان ننشیند. در **صحیح ترمذی** و **ابوداود** به روایت ابن‌عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: بر مرد حلال نیست میان دو شخصی را که پهلوی هم نشسته‌اند جدا کند مگر با اجازه‌ی خودشان[2].

---

۱ – حدثنا مُوسَى بنُ إِسْمَاعِيلَ أخبرنا أَبَانُ أخبرنا قَتَادَةُ حدثّنى أَبُو مْجلزٍ عن حُذَيْفَةَ: «أَنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه وسلّم لَعَنَ مَنْ جَلَسَ وَسْطَ الْحَلْقَةِ». سنن ابی داود ج۱۳ ص۱۷۳ ح ش۴۸۲۲ ، سنن ترمذی ج۸ ص۲۲ ح ش۲۸۲۹ .

۲ – حدثنا سُلَيْمانُ بنُ دَاوُدَ المَهْرِيُّ أنبأنا ابنُ وَهْبٍ أخبرنِى أُسَامَةُ بنُ زَيْدٍ اللَّيْثِيُّ عن عَمْرِو بنِ شُعَيْبٍ عن أَبِيهِ عن عَبْدِالله بنِ عَمْرٍو عن، رَسُولِ الله صلى الله عليه وسلّم قالَ: «لا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ اثْنَيْنِ إِلَّا بِإِذْنِهِمَا». سنن ابی داود ج۱۳ ص۱۹۴ ح ش۴۸۴۱ ، سنن ترمذی ج۸ ص۲۲ ح ش۲۸۲۸ .

باید در مجلس از همه پایین‌تر بنشیند و خود را از همه کمتر ببیند و بر خود خواری و انکسار را لازم گیرد. در **شفای** قاضی عیاض (رح) مذکور است که حسن‌بن علی ـ رضی الله عنهما ـ فرمود: از پدر خود پرسیدم که حضور پیغمبرﷺ در مجلس چگونه بود؟ فرمود: در هیچ مجلسی ننشست و از هیچ مجلسی بر نخاست مگر با یاد حق‌ﷻ و وقتی به مجلس قومی وارد می‌شد در آخر مجلس می‌نشست و به اصحاب به این روش امر می‌کرد.

نشستن به شیوه‌ی افراد متواضع

در **صحیح ابوداود** از عمرو بن شرید ـ رضی الله عنهما ـ چنین آمده است: از پدر خود شنیدم که گفت: پیغمبرﷺ بر من گذشت و من به این وضع نشسته بودم که دست چپ را از پشت نهاده و بر آن تکیه کرده بودم. آن حضرت فرمود: آیا به شیوه‌ی طایفه‌ای که حق‌ﷻ بر ایشان غضب کرده است ـ یعنی متکبّران ـ می‌نشینی؟

پوشیده نماند که اگر کسی گاهی به صورت احتبا و یا مربع[1] بنشیند جایز است و مخالف سنّت نیست. به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ با اصحاب خود از روی تواضع نشست و برخاست می‌کرد و بیشتر اوقات به طریق احتبا می‌نشست؛ یعنی زانوهای مبارک را بالا آورده و دستها را به دور ساق می‌بست.

در **شفای** قاضی عیاض (رح) مذکور است که آن حضرتﷺ اغلب به طریق احتبا می‌نشست و گاه بر چیزی تکیه می‌کرد و گاه به پشت می‌خوابید و یک پای

۱- چهار زانو نشستن

مبارک را بر پای دیگر می‌افکند. همچنین در **شفا** مذکور است که گاهی پیغمبرﷺ در مسجد از روی وقار و تواضع به صورت مربّع می‌نشست.

در **سنن ابوداود** و غیر آن به روایت صحیح از جابر بن سمره‌ﷺ ثابت شده است که وقتی پیغمبرﷺ نماز بامداد را بجا می‌آورد، در جای خود تا طلوع آفتاب به شکل مربّع می‌نشست[1].

بلند شدن به احترام اصحاب هنگام ورود و خروج ایشان

بین ائمّه‌ی اسلام در قیام و عدم قیام اختلاف است. بعضی معتقدند که قیام به سبب تعظیم مکروه است و حدیثی که در **صحیحین**[2] به روایت ابوسعید خدری‌ﷺ آمده است که وقتی یهود بنی قریظه به حکم سعد بن معاذﷺ از حصار خود فرود آمدند، پیغمبرﷺ شخصی را برای طلب سعد بن معاذ ـ که در غزوه‌ی احزاب به دلیل اصابت تیری بر شاهرگ وی مجروح و بیمار شده بود ـ به مدینه فرستاد. وی را بر الاغی سوار کرده و آوردند. هنگامی که نزدیک مجلس آن حضرت رسید، به اصحاب

۱– حدثنا عُثْمانُ بنُ أَبی شَیْبَةَ أخبرنا أَبُو دَاوُدَ الْحَفْرِیُّ أخبرنا سُفْیَانُ الثَّوْرِیُّ عن سِمَاکِ بنِ حَرْبٍ عن جَابِرِ بنِ سَمْرَةَ ، قالَ: « کَانَ النَّبیُّ صلی الله علیه وسلّم إِذَا صَلَّی الْفَجْرَ تَرَبَّعَ فی مَجْلِسِهِ حَتَّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ حَسْنَاءَ. سنن ابی داود ج۱۳ ص۱۹۷ ح ش۴۸۴۶ .

۲– حدّثنا سلیمانُ بنُ حَرَبٍ حدّثنا شُعبةُ عن سعدِ بنِ إبراهیمَ عن أبی أُمامةَ هوَ ابنُ سهلِ بنِ حُنَیفٍ عن أبی سعیدٍ الخُدریِّ رضیَ الله عنه قال: «لما نزَلَتْ بنو قُرَیظَةَ علی حکم سعدٍ هو ابنُ مُعاذٍ بَعثَ رسولُ الله صلی الله علیه وسلّم ـ وکان قریباً منه ـ فجاءَ علی حمارٍ، فلما دَنا قال رسولُ اللهِ صلی الله علیه وسلّم: قوموا إلی سیّدِکم، فجاء فجلسَ إلی رسولِ الله صلی الله علیه وسلّم، فقال له: إنَّ هؤلاء نزلوا علی حُکمکَ. قال: فإنی أحکُم أن تُقتَلَ المقاتِلةُ، و أن تُسبی الذُّرّیة. قال: لقد حکمتَ فیهم بحُکمِ المَلِک». صحیح بخاری ج۳ ص۱۱۰۶ ح ش۲۹۷۶ .

خود فرمود: «قُوْمُوْا اِلَی سَیِّدِکُمْ»[1] یا فرمود: «قُوْمُوْا لِسَیِّدِکُمْ»[2]. جمعی از قبیله‌ی اویس برخاستند و وی را پایین آوردند. آنان این حدیث را چنین تأویل کرده‌اند که این امر به برخاستن به خاطر تعظیم و احترام نبوده، بلکه به دلیل این بوده است که به او در پایین آمدن از مرکب کمک کنند؛ چون حرکت، برای او ضرر داشت. امّا برخاستن به دلیل تعظیم و احترام مکروه و ممنوع است. تمسّک این گروه از علما حدیثی است که در **سنن ابوداود** به روایت ابوامّامه‌ﷺ آمده است که پیغمبرﷺ عصا به دست گرفته و بیرون آمد. پس ما به تعظیم آن حضرت برخاستیم، فرمود: برنخیزید همچنانکه عجم‌ها برای تعظیم یکدیگر برمی‌خیزند[3].

بعضی دیگر از علما می‌گویند: برخاستن برای برادر مؤمن به جهت تعظیم و احترام وی جایز و بلکه مستحب است. امام نوّاوی (رح) در **اذکار**[4] آورده است: احترام گذاشتن به کسی با برخاستن در مقابل او به شرطی که در او فضیلتی ظاهری مانند علم، صلاح، تقوا، شرف و امثال آن باشد، مختار ما و از جمله مستحبّات است

۱– به سوی آقا و سرور خود برخیزید.

۲– برای آقا و سرور خود برخیزید.

۳– حدثنا أَبُو بَكْرِ بنُ أَبِی شَيْبَةَ حدثنا عَبْدُ الله بنُ نُمَيْرٍ عن أَبِی الْعَنْبَسِ عن مسعرٍ عن أَبِی الْعَدَبَّسِ عن أَبِی مَرْزُوقٍ عن أَبِی غَالِبٍ عن أَبِی أُمَامَةَ، قال: «خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ الله صلی الله عليه وسلّم مُتَوَكِّئًا عَلَی عَصًا، فقُمْنَا إِلَيْهِ، فقَالَ: لاتَقُومُوا كَمَا تَقُومُ الأعَاجِمُ يُعَظِّمُ بَعْضُ بَعْضاً». سنن ابی داود ج۱٤ ص۱٤۳ ح ش۵۲۲۵ .

٤– وأما إكرام الداخل بالقيام، فالذی نختاره أنه مستحب لمن كان فيه فضيلة ظاهرة من علم أو صلاح أو شرف أو ولاية مصحوبة بصيانة، أو له ولادة أو رحم مع سن ونحو ذلک، ويكون هذا القيام للبرِّ والإكرام والاحترام، لا للرياء والإعظام، وعلی هذا الذی اخترناه استمر عمل السلف والخلف، وقد جمعت فی ذلک جزءاً جمعت فيه الأحاديث والآثار وأقوال السلف وأفعالهم الدالة علی ما ذكرتُه، ذكرتُ فيه ما خالفها، وأوضحتُ الجواب عنه، فمن أشكل عليه من ذلک شیء ورغب فی مطالعة ذلک الجزء رجوتُ أن يزول إشكاله إن شاء الله تعالی، والله أعلم. الاذكار امام نواوی ج۱ ص۲٦۸ .

و این قیام باید به جهت اکرام باشد نه از روی ریا و اعظام. عمل ائمّه‌ی سلف و خلف بر این مذهب که ما آن را اختیار کرده‌ایم استمرار یافته است.

قاضی عیاض (رح) در **شفا** آورده است: قیامی که از آن نهی شده قیامی است که جمعی برای کسی برخیزند و تا زمانی که او ننشسته است آن جمع به تعظیم وی ایستاده باشند.

این طبقه از علما که معتقد به استحباب قیام به جهت اکرام هستند، آن حدیث حسن و صحیحی را که در **مسند ترمذی**[1] به روایت انس‌ رضی الله عنه آمده که گفته است: «هیچکس نزد صحابه محبوبتر از پیغمبرﷺ نبود، با این وجود وقتی آن حضرت را می‌دیدند در مقابل او قیام نمی‌کردند؛ زیرا می‌دانستند که ایشان آن را نمی‌پسندد» چنین تأویل کرده‌اند که نپسندیدن آن حضرت سببی دیگر دارد و آن، این است که می‌خواست حشمت و تکلّف از میان اصحاب او برداشته شود؛ زیرا اگر دلها از محبّت پر باشد، احتیاجی نیست که با تکلّف آن را اظهار کنند، پس منع به دلیل رفع تکلّف بوده است نه اینکه قیام به جهت احترام، امری مذموم و فعلی مکروه باشد. این مطلب با روایت ابوهریره‌ رضی الله عنه اثبات شده آنجا که گفته است: پیغمبرﷺ با ما در مسجد می‌نشست و سخن می گفت و وقتی بر می‌خاست ما نیز به تعظیم او بر می‌خاستیم و می‌ایستادیم تا وقتی که ایشان به خانه‌ی یکی از همسران خود وارد می‌شد[2].

۱- سنن ترمذی ج۸ ص۲۳ ح ش۲۸۳۰ .

۲- حدثنا هَارُونُ بنُ عَبْدِالله أخبرنا أَبُو عَامِرٍ مُحَمَّدُ بنُ هِلاَلٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ يُحَدِّثُ قال: قال أَبُوهُرَيْرَةَ وَهُوَ يُحَدِّثُنَا: «كَانَ رَسُولُ الله صلى الله عليه وسلّم يَجْلِسُ مَعَنَا في المَسْجِدِ يُحَدِّثُنَا، فإِذَا قَامَ قُمْنَا قِيَاماً حَتَّى نَرَاهُ قَدْ دَخَلَ بَعْضَ بُيُوتِ أَزْوَاجِهِ، الحديث. سنن ابی داود ج۱۳ ص۱۳۲ ح ش٤۷۷۱ .

حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله سرّه ـ فرموده‌اند: بزرگان صوفیّه ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ گفته‌اند: اگر کسی بر جمعی وارد شود، شایسته است که در مقابل او برنخیزند به شرط اینکه وی احساس تحقیر نکند و رنجیده خاطر نگردد. ترک قیام دو شرط دیگر نیز دارد: یکی اینکه علّت آن کسالت و تنبلی نباشد، دوم اینکه از روی تکبّر و غرور نباشد؛ ولی اگر ترک قیام به سبب کسالت یا تکبّر باشد، باید برخیزد و با این عمل صفات ناپسند تنبلی و تکبّر را از خود دور کند. همچنین اگر علّت قیام، آن باشد که مردم او را کاهل و متکبّر نگویند، این نیز مذموم بوده و ترک قیام در این صورت بهتر است.

بنابراین علّت قیام فقط باید تعظیم و احترام به برادر مؤمن و دلجویی و طلب رضایت وی و موافقت مؤمنین باشد و آنچه نقل شده است که صحابه کرام و بعضی از امامان گذشته‌ﷺ برای یکدیگر قیام نمی‌کردند، به دلیل این بوده که ترک قیام نزد ایشان سبب رنجش خاطر نمی‌شده و علت ترک آن کسالت و تکبّر هم نبوده است، بلکه این سخن حضرت رسالتﷺ بوده است که فرموده‌اند: من و پرهیزکاران امّت من از تکلّف بیزاریم.

رعایت ادب در تمام اوقات نسبت به اصحاب و غیر ایشان

باید همیشه ظاهر و باطن خود را در صحبت و خلوت به مکارم اخلاقی آراسته سازد و از گفتار و کردار ناپسند و بی‌ادبانه در همه‌ی احوال دوری گزینند و از رفتار

نامعقول که موجب کدورت و ناخوشایندی اهل صحبت شود تا جایی که می‌تواند پرهیز نماید.

بعضی از بزرگان گفته‌اند که وقتی دوستی میان چند نفر ایجاد گردد شروط ادب ساقط می‌گردد، مقصود آنان این است که حشمت و شوکت از میان یاران برداشته می‌شود نه اینکه نسبت به یکدیگر بی‌ادب می‌شوند.

بزرگان دین گفته‌اند: اگر شخص حتّی در یکی از آداب صوری یا معنوی سستی ورزد، هرگز به مقصود نخواهد رسید. صاحب **کشف‌المحجوب** گفته است: ترک کننده‌ی ادب به هیچ وجه به مرتبه‌ی ولایت نمی‌رسد.

تقدیم و تعظیم صاحبان فضیلت و کمال در مجلس

وقتی بر فضل و کمال یکی از اصحاب اطّلاع یابد و بداند که وی در صفات کمال غالب و راجح است، باید تقدیم او را بر خود واجب و لازم بداند. همچنین باید همه را بهتر از خود دانسته و خود را از همه کمتر ببیند و فضل و رحمت حق را شامل حال آنان بداند و نسبت به ایشان کمال ادب و حرمت را مراعات کند.

در **شفای** قاضی عیاض ذکر شده است که هرگز کسی ندید که پیغمبرﷺ پای مبارک را پیش اصحاب دراز کرده باشد و هر کس بر وی وارد می‌شد آن حضرت او را گرامی می‌داشت و اکثر اوقات، ردای خود را پهن می‌کرد تا آن شخص روی آن بنشیند و بالشی که زیر سر داشت به او می‌داد. اگر کسی نزد ایشان می‌آمد آن حضرت

اصرار می‌کرد که روی آن بنشیند، هر چند آن شخص از نشستن ابا می‌کرد و صحابه را به دلیل تعظیم و دلجویی از ایشان به کنیه و نامی که محبوب ایشان بود می‌خواند.

حفظ مرتبه‌ی هر یک از اصحاب

باید با هر یک از اصحاب بر حسب مرتبه و درجه‌ی ایشان رفتار کند، بزرگان و پیران را همانند پدر دانسته و با ایشان با حرمت و خدمت معاشرت کند؛ به تحقیق که صحبت با پیران مثل خدمت است و آن را صحبت به مجاز گویند.

از ابومنصور مغربی (رح) پرسیدند که با شیخ خود ابوعثمان مغربی ـ قدّس سرّه ـ چه مدّت صحبت داشتی؟ گفت: من با وی هرگز صحبت نداشته‌ام فقط خدمت وی را کرده‌ام. باید اصحاب را برادران خویش دانسته و با ایشان با ملایمت و مهربانی رفتار نموده و به مقتضای وقت و حال، با آنان زندگی کند. باید جوانان و کوچکترها را به منزله‌ی فرزندان خود بداند و با ایشان از راه شفقّت و تأدیب و ارشاد و دلالت به آنچه صلاح ایشان در آن است و زجر و سیاست بر آنچه موجب فساد حال ایشان می‌گردد، همنشینی کند و از صحبت و همنشینی با ساده‌رویان صاحب جمال، پرهیز نماید؛ چون در آن آفات بسیار نهفته است و اگر بنا بر ضرورتی با ایشان همنشینی نمود، باید چشم و دل خود را حفظ کند و با ایشان از روی ادب و متانت معاشرت کند و هرگز با گشاده‌رویی و ملایمت با ایشان همنشینی نکند.

بزرگان گفته‌اند: رغبت خردسالان به صحبت بزرگان، نشانه‌ی عقل و زیرکی و توفیق سعادت ایشان و میل بزرگان به صحبت خردسالان، علامت جهل و حماقت و گمراهی ایشان است.

تعظیم و نیکی بر اهل تواضع

اگر یکی از اصحاب نسبت به وی تواضع و احسانی به جای آورد باید در مقابل آن به او نیکی کند. حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ فرموده است: طریقه‌ی خواجگان ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ این است که اگر کسی نسبت به ایشان ادب و تواضع به جای آورد آن را به بهترین شیوه پاسخ می‌دهند. اگر بزرگی به ملازمت خواجه‌ی بزرگ، خواجه بهاءالدّین ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ می‌آمد، ایشان نیز به خانه‌ی وی می‌رفتند. مضمون آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ﴾[1] خبر دهنده از این معنی است.

اگر یکی از اصحاب چیز ناخوشایندی را از او دور کند، باید در مقابل آن، برای او دعای خیر کند. در کتاب **ابن‌السّنی** به روایت سعید بن مسیّب (رح) آمده است[2] که ابوایّوب انصاری ﷺ چیزی از محاسن شریف پیغمبر ﷺ برداشت. آن حضرت فرمود: «مَسَحَ اللهُ یَا اَبَا اَیُّوْبَ مَا تَکْرَهُ»[3].

---

۱ – هرگاه شما را درودی دادند به گونه ای زیباتر و بهتر از آن پاسخ گویید. نساء/ ۸٦

۲ – قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و سلم: «مَسَحَ اللهُ عَنْکَ یَا أَبَا أَیُّوبَ مَا تَکْرَهُ» ابن السنی فی عملِ یومٍ و لیلةٍ عن أَبی أَیُّوبٍ رضَی اللهُ عنهُ. جامع المسانید و المراسیل ج٦ ص ٤٥٤ ح ش۱۹۸۸۰ .

۳ – ای ابو ایوب! خداوند آنچه را که تو ناپسند می شماری پاک گرداند.

در روایتی دیگر از سعید (رح) آمده است[1] که ابوایّوب ﷺ چیزی از آن حضرت برداشت و محاسن در این روایت ذکر نشده است، پس آن حضرت فرمود: «لَایَکُنْ بِکَ السُّوْءُ یَا اَبَا اَیُّوبَ لَایَکُنْ بِکَ السُّوْءُ»[2]. همچنین در کتاب مذکور از عبدالله بن بکر باهلی ﷺ روایت شده است که فاروق ﷺ از محاسن شخصی یا از سر او چیزی برداشت، آن شخص گفت: خداوند بدیها را از تو دور گرداند. فاروق ﷺ گفت: بدی از ما آن روزی دور شد که مسلمان شدیم.

هر گاه کسی از تو چیزی بردارد باید بگویی: «اَخَذْتَ بِذَاکَ خَیْراً»[3]. زمخشری در کتاب **ربیع الابرار** آورده است: شخصی دست خود را به جانب سر فاروق ﷺ دراز کرد و چیزی از عمّامه‌ی وی برداشت و او ندانست که چه بود و آن شخص را دعای خیر کرد. دوباره آن شخص دست خود را دراز کرد که چیزی بردارد، فاروق ﷺ به وی گفت: اگر از کسی چیزی برداری، باید ابتدا آن را به او نشان دهی سپس دور افکنی.

رعایت بعضی آداب هنگام عطسه زدن در مجلس

سنّت آن است که شخص هنگام عطسه زدن، دست یا آستین جامه‌ی خود یا چیزی دیگر را بر دهان نهد تا اگر چیزی از دهان یا بینی بیرون آید، به این وسیله

۱- أخبرنی أحمد بن محمد بن سلمة العنزی، ثنا عثمان بن سعید الدارمی، ثنا مسلم بن إبراهیم، ثنا یحیی بن العلاء، عن یحیی بن سعید، عن سعید بن المسیب، عن أبی أیوب أنه أخذ من لحیة رسول الله شیئاً، فقال: «لا یَکُنْ بِکَ السّوءُ یا أَبا أَیّوب». المستدرک علی الصحیحین ج۳ ص۵۲۲ ح ش۵۹۹۶ .

۲- ای ابو ایوب! با تو بدی نماند. بدی با تو نباشد.

۳- به سبب آن، خیر ببینی.

پوشیده ماند و موجب ناخوشایندی حاضران و کدورت ناظران نشود و همچنین باید هنگام عطسه زدن صدای خود را پایین آورد.

در کتاب **ابن‌السّنی** از امّ سلمه ـ رضی الله عنها ـ روایت شده است که گفت: از پیغمبرﷺ شنیدم که فرمود: عطسه‌ی شدید از شیطان است. همچنین در کتاب مذکور از عبیدالله بن زبیرؓ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: خداوند متعال بلند کردن صدا هنگام عطسه زدن را مکروه می‌دارد[1].

در **سنن ابوداود** و **صحیح ترمذی** از ابوهریرهؓ روایت شده است که هرگاه پیغمبرﷺ عطسه می‌زد، دست مبارک یا جامه‌ی خود را بر دهان می‌نهاد و با آن صدای خود را پایین می‌آورد.

حمد گفتن عطسه زننده

از جمله‌ی مستحبّات این است که شخص هنگام عطسه زدن بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ» و اگر «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ» بگوید احسن است و اگر «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» بگوید افضل است.

۱– (إذا عطس أحدكم) أى هم بالعطاس (فليضع) ندباً (كفيه) أو كفه الواحدة إن كان أقطع أو أشل (على وجهه) فإنه لا يـأمن أن يبـدو من فضلات دماغه ما يكرهه الرائى فيتأذى برؤيته، و هذا نوع من الأدب بين الجلساء (وليخفض) نـدباً (صـوته) بالعطـاس فـإن الله يكره رفع الصوت به والتثاؤب كما يأتى فى خبر أبى داود فى خبر. إن التثاؤب الرفيع و العطس الشديد من الشيطان. والحـديث يفـسر بعضه بعضاً. كنز العمال ج۱ ص۴۰۳ ح ش۷۵۵ .

در **صحیح ابوداود**[1] با سند عالی ثابت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی یکی از شما عطسه زند باید بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ». در **صحیح ترمذی** از ابن‌عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که مردی نزد وی عطسه زد و گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُوْلِ اللهِ»[2]، ابن‌عمر گفت: من نیز چنین می گویم، امّا این چیزی نیست که پیغمبرﷺ ما را تعلیم داده باشد؛ آن حضرت ما را چنین تعلیم داده است که پس از عطسه زدن «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» بگوییم[3].

امام طیبی (رح) گفته است: مستحب آن است که عطسه زننده حمد را با صدای بلند بگوید. علما گفته‌اند: به اندازه‌ای بلند بگوید که همنشین وی بشنود. امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است: امام مالک درباره‌ی اینکه اگر کسی در نماز عطسه زند باید حمد بگوید یا نه، سه قول دارد: ۱) حمد بگوید به گونه‌ای که غیر او کسی آن را نشنود و این قول، مختار ما و ابن عربی است. ۲) حمد را به دل بگوید نه به زبان. ۳) نه به دل بگوید و نه به زبان[4].

۱– حدثنا مُوسَى بن إسْمَاعِيلَ أخبرنا عَبْدُ العَزِيزِ بنُ عَبْدِالله ابنِ أَبِى سَلَمَةَ عنْ عَبْدِالله بنِ دِينَارٍ عنْ أَبِى صَالِحٍ عن أَبِى هُرَيْرَةَ عن النَّبِىِّ صلى الله عليه وسلّم قالَ: «إذَا عَطَسَ أَحَدُكُم فَلْيَقُلْ الْحَمدُ لله عَلَى كلِّ حَالٍ، ولْيَقُلْ أَخُوهُ أَوْ صَاحِبُهُ: يَرْحَمُكَ الله، وَيَقُولُ هُوَ: يَهْدِيكُم الله وَيُصْلِحُ بَالَكُم». سنن ابى داود ج۱۳ ص۳۷٤ ح ش۵۰۲۹ .

۲– شکر و سپاس مخصوص خداوند است و سلام بر رسول خدا.

۳– حدثنا حُمَيْدُ بنُ مَسْعَدَةَ ، أخبرنا زِيَادُ بنُ الرَّبِيعِ، أخبرنا حَضْرَمِىٌّ مَوْلَى من آلِ الْجَارُودِ عن نَافِعٍ: «أَنَّ رَجُلاً عَطَسَ إلَى جَنْبِ ابنِ عُمَرَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لله وَالسَّلاَمُ عَلَى رَسُولِ الله، فقال ابنُ عُمَرَ: وَأَنَا أَقُولُ الْحَمْدُ لله وَالسَّلاَمُ عَلَى رَسُولِ الله، وَلَيْسَ هَكَذَا عَلَّمَنَا رَسُولُ الله. عَلّمْنَا أَنْ نَقُولَ الْحَمْدُ لله عَلَى كُلِّ حالٍ». سنن ترمذی ج۸ ص٦ ح ش۲۸۱۱ .

٤– طبق مذهب حنفی، در بحر الرائق به نقل از کتاب خلاصه آمده است: شایسته است که آن شخص در دل خود بدون حرکت دادن زبانش حمد را بگوید، لیکن سکوت بهتر است.

تشمیت عاطس[1]

وقتی کسی حمد عطسه زننده را بشنود باید بگوید: «یَرْحَمُکَ اللهُ یا یَرْحَمُکُمُ اللهُ یا رَحِمَکَ اللهُ یا رَحِمَکُمُ اللهُ» و مستحب است که عطسه زننده به دعا کننده بگوید: «یَهْدِیْکُمُ اللهُ وَ یُصْلِحُ بَالَکُمْ»[2] یا بگوید: «یَغْفِرُ اللهَ لَنَا وَ لَکُمْ».

در **موطأ**[3] امام مالک (رح) آمده است که ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ گفت: هرگاه کسی عطسه زند و به او «یَرْحَمُکَ اللهُ» گویند، در مقابل آن بگوید: «یَرْحَمُنَا اللهُ وَ اِیَّاکُمْ وَ یَغْفِرُ اللهُ لَنَا وَ اِیَّاکُمْ»[4]. پوشیده نماند که همه‌ی اینها سنّت است نه واجب، همانطور که مذهب بزرگان و ائمّه‌ی سلف است.

امام نوّاوی (رح) فرموده است: اصحاب برآنند که دعای خیر کردن برای عطسه زننده پس از حمد گفتن وی، سنّت کفایی است و اگر یکی از حاضران بگوید از دیگران ساقط می‌شود؛ لیکن افضل آن است که همه‌ی حاضران بگویند، بنا بر ظاهر قول پیغمبرﷺ که در حدیث فرموده است: «حَقًّا عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ اَنْ یَقُوْلَ لَهُ یَرْحَمُکَ اللهُ»[5].

۱– یعنی دعای خیر کردن برای عطسه زننده بعد از حمد گفتن وی است.

۲– خداوند شما را هدایت کند و امور شما را اصلاح نماید.

۳– و حدّثنی مَالکُ عَنْ نَافِعٍ أَنَّ عَبْدَ الله بْنَ عُمَرَ کَانَ إِذَا عَطَسَ، فَقِیلَ لَهُ: یَرْحَمُکَ الله. قَالَ: یَرْحَمُنَا الله وَ إِیَّاکُمْ، وَیَغْفِرُ لَنَا وَلَکُمْ. موطأ امام مالک ج٤ ص٣٦٥ ح ش١٧٨٠.

٤– خداوند ما و شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد و ما و شما را بیامرزد.

٥– روینا فی «صحیح البخاری» عن أبی هریرة رضی الله عنه عن النبی قال: «إنَّ الله تعالی یُحِبُّ العُطَاسَ، و یَکْرَهُ التَّثاؤبَ، فإذا عَطَسَ أحَدُکُمْ وَحَمِدَ اللهَ تعالی، کان حَقًّا علی کُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أنْ یَقُولَ لهُ: یَرْحَمُکَ اللهُ. و أمَّا التَّثاوبُ، فإنَّمَا هُوَ مِنَ الشّیْطانِ، فإذا تَثاءَبَ أحَدُکُمْ، فَلْیَرُدَّهُ ما اسْتَطَاعَ، فإن أحَدَکُمْ إذا تثاءب ضَحِکَ مِنْهُ الشّیْطَانُ». قلت: قال العلماء: معناه: أن العطاس سببه محمود، وهو خِفَّة الجسم التی تکون لِقِلة الأخلاط وتخفیف الغذاء، و هو أمر مندوب إلیه، لأنه یضعف الشهوة ویسهل الطاعة، و التثاؤب بضد ذلک، والله أعلم. الاذکار امام نواوی ج١ ص٢٦٩ ح ش٧٧٥، ریاض الصالحین ص٥٥٤.

میان اصحاب امام مالک(رح) درباره‌ی وجوب آن اختلاف است؛ قاضی عبدالوهّاب از مجتهدان مذهب وی بر سنّت کفایی بودن آن معتقد است، چنانچه مذهب جمهور علما است؛ لیکن ابن‌عربی و بعضی دیگر از مجتهدان مذهب امام مالک به وجوب آن معتقد هستند و می‌گویند که دعا کردن برای عطسه زننده بر هر فردی از افراد حاضر واجب است، به شرطی که عطسه زننده حمد گفته باشد و او شنیده باشد[1].

دعا نکردن برای عطسه زننده هنگامی که او حمد نگوید

در **صحیح مسلم**[2] ثابت شده که پیغمبرﷺ فرموده است: اگر عطسه زننده حمد خدا بگوید، به وی «يَرْحَمُكَ اللهُ» بگویید و اگر حمد نگوید «يَرْحَمُكَ اللهُ» نگویید. در **صحیحین**[3] به روایت انس رضی الله عنه آمده است: شخصی در حضور پیغمبرﷺ عطسه زد و آن حضرت به او «يَرْحَمُكَ اللهُ» گفت. دیگری عطسه زد و به وی هیچ نگفت. آن شخص گفت: یا رسول‌الله! برای او دعا کردی و برای من هیچ نگفتی. آن حضرت فرمود: او حمد خدا گفت و تو نگفتی.

۱– طبق مذهب حنفی، تشمیت عاطس واجب است اگر حمد گفته باشد پس تا سه مرتبه تشمیت بگوید و بعد از سه مرتبه مختار است کذا فی السراجیه. هندیه ج۵ ص ۳۲٦. و در بعضی از کتب مطلقاً سنت خوانده است.

۲– صحیح مسلم ج۱۸ ص۹٦ ح ش۷٤۳۷.

۳– صحیح مسلم ج۱۸ ص۹٦ ح ش۷٤۳۷.

مکحول (رح) ـ که از علمای تابعین است ـ چنین می گوید: در مسجد کنار ابن‌عمر ـ رضی الله عنهما ـ نشسته بودم، شخصی از گوشه‌ی مسجد عطسه زد، ابن‌عمر گفت: «يَرْحَمُكَ اللهُ» و او گفت: «حَمِدْتُ اللهَ».

علما بر این اتّفاق نظر دارند که اگر کسی عطسه زند و حمد خدا بگوید به گونه‌ای که بعضی بشنوند و بعضی دیگر نشنوند، هر کس بشنود باید تشمیت کند، امّا کسانی که حمد عطسه زننده را نشنوند، ولی تشمیت دیگران را بشنوند در آن اختلاف است که ایشان نیز تشمیت کنند یا خیر؟ مختار این است که نیازی به تشمیت نیست، لیکن ابن‌عربی می گوید: بعضی از علما برآنند که اگر وی حمد عطسه زننده را نشنیده باشد امّا از تشمیت دیگران بداند که او حمد گفته است بهتر آن است که وی نیز تشمیت کند.

آگاه کردن عطسه زننده بر حمد گفتن

امام نوآوی (رح) آورده است: مستحب است که اگر عطسه زننده حمد خدای نگوید، یکی از حاضران مجلس او را آگاه کند. امام خطاوی (رح) در کتاب **معالم‌السّنن** از امام بزرگ، ابراهیم نخعی (رح) نقل کرده است که وی فرمود: امثال این تنبیهات (آگاه کردنها) از قبیل نصیحت و امر به معروف است. ابن‌عربی (رح) بر آن است که این آگاهی جایز نیست؛ لیکن امام نوآوی (رح) معتقد است که منع ابن‌عربی در این مورد خطا است، بلکه آگاه کردن از جمله‌ی مستحبّات است.

بعضی از علما برآنند که اگر عطسه زننده در مجلس، حمد را ترک کند باید حاضران حمد گویند و به این صورت او را آگاه کنند، ولی بعضی دیگر بر آنند که نباید حمد گفت؛ زیرا اگر آگاه کردن وی به این صورت جایز می‌بود، پیغمبرﷺ به آن اقدام می‌کرد.

پوشیده نماند که اگر عطسه زننده به جای حمد، لفظ دیگری بگوید مستحقّ تشمیت نمی‌گردد. در **سنن ابوداود** و **صحیح ترمذی** از سالم بن عبدالله صحابیؓ روایت شده است که شخصی در مجلس پیغمبرﷺ عطسه زد و گفت: «السّلام علیکم»، آن حضرت فرمود: «عَلَیْکَ وَ عَلَی اُمِّکَ» و پس از آن فرمود: هرگاه یکی از شما عطسه زند باید حمد خدا گوید و کسی که حمد او را می‌شنود «یَرْحَمُکَ اللهُ» گوید و عطسه زننده نیز به دعا کننده «یَغْفِرُ اللهُ لَنَا وَ لَکُمْ» گوید[1].

در این قول که آن حضرت در جواب سلام آن عطسه زننده فرمود: «عَلَیْکَ وَ عَلَی اُمِّکَ» دو نکته نهفته است: ۱) گوشزدی است بر عطسه زننده به اینکه سلام او در این محل بی موقع است چنانکه کسی بر مادر او سلام گوید. ۲- آگاه کردن اوست به اینکه این ادب بی‌سوادان و کسانی است که تربیت مردان نیافته‌اند و در کنار مادران، ادب زمانه را کسب کرده‌اند.

۱- حدثنا مَحْمُودُ بنُ غَیْلاَنَ، أخبرنا أَبُو أَحْمَدَ الزبیری، أخبرنا سُفْیَانُ عن مَنْصُورٍ، عن هِلاَلِ بن یَسَافٍ، عن سَالِمِ بنِ عُبَیْدٍ: «أَنَّهُ کَانَ مَعَ الْقَوْمِ فی سَفَرٍ، فَعَطَسَ رَجُلٌ مِنَ القَوْمِ فقَالَ: السَّلاَمُ عَلَیْکُمْ، فقَالَ: عَلَیْکَ وَعَلی أُمِّکَ. فَکَأَنَّ الرَّجُلَ وَجَدَ فِی نَفْسِهِ، فقَالَ: أَمَا إِنِّی لَمْ أَقُلْ إلا مَا قالَ النبیّ عَطَسَ رَجُلٌ عِنْدَ النبیّ فَقَالَ السَّلاَمُ عَلَیْکُمْ، فقَالَ النبیّ: «عَلَیْکَ وَعَلَی أُمِّکَ، إذَا عَطَسَ أَحَدکُمْ فَلْیَقُلْ: الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِینَ، وَلْیَقُلْ لَهُ مَنْ یَرُدُّ عَلَیْهِ: یَرْحَمُکَ الله، وَلْیَقُلْ: یَغْفِرُ الله لی وَلَکُمْ». سنن ترمذی ج۸ ص۹ ح ش۲۸۱۳ .

ترک تشمیت مزکوم[1]

بین علما در اینکه وقتی عطسه و حمد تکرار شود چه باید کرد اختلاف است. ابن‌عربی (رح) می‌گوید: بعضی از علما برآنند که همنشین عطسه زننده در بار دوم به او بگوید تو سرما خورده‌ای. این قول بنا بر آن حدیثی است که در **صحیح مسلم** به روایت سلمة بن اکوع‌رضی الله عنه آمده است که گفت: در مجلس پیغمبرﷺ شخصی عطسه زد، آن حضرت فرمود: «يَرْحَمُكَ اللهُ» بار دوم نیز عطسه زد و آن حضرت فرمود: این مرد سرما خورده است[2]. بعضی از علما بر آنند که این کلام را باید در بار سوم بگوید و این قول بنا بر آن حدیثی است که در **سنن ابوداود** و **ترمذی**[3] آمده است که آن صحابی در بار دوم و سوم عطسه زد و آن حضرت پس از تشمیت فرمود: این مرد سرما خورده است.

بعضی از علما بر آنند که باید این کلام را در مرتبه‌ی چهارم بگوید و این قول بنا بر آن حدیثی است که در کتاب ابن‌السّنی[4] به روایت ابوهریره‌رضی الله عنه آمده است که گفت:

۱- کسی که زکام گرفته باشد، سرما خوردگی.

۲- حدثّنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ نُمَيْرٍ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ. حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ إِيَاسِ بْنِ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ، عَنْ أَبِيهِ.ح وَحَدَّثَنَا إِسْحَـقُ بْـنُ إِبْرَاهِيمَ وَاللَّفْظُ لَهُ. حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ، هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ. حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ بْنُ عَمَّارٍ. حَدَّثَنِي إِيَاسُ بْـنُ سَلَمَةَ بْـنِ الأَكْـوَعِ أَنَّ أَبَـاهُ، حَدَّثَـهُ أَنَّـهُ سَمِعَ النَّبِيَّ وَعَطَسَ رَجُلٌ عِنْدَهُ فَقَالَ لَهُ: «يَرْحَمُكَ اللهُ» ثُمَّ عَطَسَ أُخْرَى فَقَـالَ لَـهُ رَسُـولُ اللهِ صـلى الله عليـه وسـلم: «الرَّجُـلُ مَزْكُـومٌ». صحيح مسلم ج۱۸ ص۹۷ ح ش۷۴۳۸ .

۳- سُوَيْدُ بن نصر، أخبرنا عَبْدُالله، أَخْبَرَنَا عِكْرِمَةُ بنُ عَمَّار، عن إياسِ بن سَلَمَةَ، عن أبيه، قال: «عَطَسَ رَجُلٌ عِنْـدَ رَسُـولُ الله وَأَنَـا شـاهِدٌ، فَقَالَ رَسُولُ الله: «يَرْحَمُكَ الله، ثمَّ عَطَسَ الثَّانِيَةَ و الثالثة. فَقَالَ رَسُولُ الله: «هَذَا رَجُلٌ مَزْكُومٌ». سنن ترمذی ج۸ ص۱۲ ح ش۲۸۱۸ .

٤- يزيد بن هارون قال حدثنا محمد بن إسحاق عن محمد بن جعفر بن الزبير أن رجلاً عطس عند النبى صلى الله عليه وسلم فـشمته، ثـم عطس فشمته، ثم عطس الرابعة فقال له النبى صلى الله عليه وسلم: «إِنَّكَ مَضْنُوكٌ فَامْتَخِطْهُ». مـصنف ابـن ابـى شـيبه ج٦ ص۱۶۹ ح ش۲۱۷۲۶ ، عمل اليوم و الليله ابن السّنى باب النهى عن ان يشمت الرجل.

از پیغمبرﷺ شنیدم که فرمود: وقتی یکی از شما عطسه زند باید همنشین وی تشمیت کند، ولی اگر عطسه‌ی وی از سه مرتبه بیشتر شود، او سرما خورده است و به تشمیت وی نیازی نیست. ابن‌السّنی می‌گوید: از رجال اسناد این حدیث، فقط یک شخص پیش من شناخته شده نیست و بقیّه‌ی اسناد آن صحیح است.

ابن‌عربی (رح) می‌گوید: بهتر این است که در مرتبه‌ی سوم آن کلام را بگوید و مقصود از این گفتن آن است که به او بفهماند که پس از این، نیازی به تشمیت وی نیست؛ چون این مرض سرما خوردگی است. اگر کسی سؤال کند که تشمیت، دعایی برای عطسه زننده است و اگر عطسه زننده مریض باشد پس به دعا محتاج‌تر است؟ در جواب می‌گوییم: آری دعا کردن برای وی مستحب است، لیکن نه دعای عطسه، بلکه شایسته است که برای وی دعای سلامت و عافیت و امثال آن کنند و این نوع دعا در تشمیت عطسه زننده دخلی ندارد.

خدمت به همه‌ی اصحاب با شوق و رغبت

هرگاه خدمتی در صحبت پیش آید به انجام آن مبادرت ورزد و بر دیگران در آن خدمت سبقت جوید و بعضی از اصحاب را به خدمت ممتاز و مخصوص نگرداند؛ بلکه به حکم تعلیم الهی که به داود نبی‌عليه‌السلام فرمود: «يَا دَاوُدُ اِذَا رَاَيْتَ لِي طَالِبًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا»[1] باید به هر کسی که اثری از آثار حق‌تعالی در او مشاهده نمود، با صدق و اخلاص خدمت کند و مال و جان خود را در راه خدمت به او ببخشد و دیگری را

۱- ای داوود! اگر کسی را دیدی که طالب ما است تو خادم او باش. شعب الایمان امام بیهقی ج۷ ص۱۹۰ ح ش۹۹۵۵.

با خود در آن کار شریک نسازد. یکی از بزرگان فرمود: دور باش از تبعیض در خدمت؛ زیرا ظاهراً کسانی که بتوان آنان را به خدمت مخصوص گرداند باقی نمانده‌اند، پس به همه خدمت کن تا مقصود حاصل شود.

بعضی از بزرگان گفته‌اند: هر کس در خدمت به یاران و برادران خود کوتاهی ورزد، چنان خوار می‌شود که هرگز نمی‌تواند از آن نجات یابد. حضرت ولایت‌پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ فرموده‌اند: هر کسی را بهر کاری آفریده‌اند و من نیز برای خدمت خلق شده‌ام؛ زیرا خدمت مورد علاقه‌ی من است و به هر کس که امیدوار باشم خدمت می‌کنم و این بیت را می‌خواندند:

همّت، تو را به کنگره‌ی کبریا کشد

آن سقف گاه را به از این نردبان مخواه

فرمودند که من چنین می‌خوانم: خدمت تو را به کنگره‌ی کبریا کشد.

طمع نداشتن به خدمت اصحاب

طالب صادق تا می‌تواند هیچ یک از برادران و غیر ایشان را به خدمت خود امر نکند؛ بلکه خود به دیگران خدمت کند. از انس بن مالک‌ رضی الله عنه به صحّت رسیده است که گفت: ده سال در ملازمت و خدمت پیغمبر ﷺ بودم، هرگز در هیچ سفر و حضری با وی برای خدمت به او هم صحبت نشدم مگر اینکه خدمت او به من، زیادتر از خدمت من به او بود.

از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ پرسیدند: رفتار پیغمبرﷺ در خانه چگونه بود؟ فرمود: آن حضرت خوشحال و گشاده‌رو بود و در خانه همچون عموم مردم رفتار می‌کرد و کارهای خانه را انجام می‌داد. خانه جارو می‌کرد، به دست مبارک خود، وصله بر جامه می‌دوخت، کفشها را وصله دوزی می‌کرد، دلو[1] آب را پیوند می‌زد، به شتران و گوسفندان آب و علف می‌داد، گوسفندان را می‌دوشید، با خادم طعام می‌خورد و او را در کارها یاری می‌کرد، وقتی خادم خسته می‌شد، خود از بازار خرید می‌کرد و به خانه می‌آورد، به اهل خانه خدمت می‌کرد و مشکلات ضعیفان و بیوه زنان را حلّ می‌کرد، به کسی اعتراض نمی‌کرد و از کسی روی نمی‌گرداند و با غنی و فقیر مصافحه می‌کرد[2].

انس بن مالکرضی الله عنه می‌گوید: در مدّت ده سالی که به پیغمبرﷺ خدمت کردم در سفر و حضر اگر کاری انجام می‌دادم، هرگز نمی‌گفت که چرا آن را انجام دادی و اگر در انجام کاری کوتاهی می‌کردم هرگز به سبب آن مرا ملامت نمی‌کرد[3].

۱– ظرف بزرگی که با آن از چاه آب می کشند.

۲– حدثنا عبدالله، حدثنی أبی، حدثنا عفان قال: حدثنا مهدی، حدثنا هشام بن عروة، عن أبیه، عن عائشة، أنها سُئلت: ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلّم یعمل فی بیته؟ قالت: کان یخیط ثوبه، ویخصف نعله، ویعمل ما یعمل الرجال فی بیوتهم. مسند امام احمد ج۷ ص۱۷۵ ح ش ۲٤٥۱۰ ، مسند ابی یعلی و صحیح ابن حبان.

۳– حدّثنا یَعقوبُ بنُ إبراهیمَ بنِ کثیرٍ: حدَّثَنا ابنُ عُلَیَّةَ: حدَّثَنا عبدُ العزیزِ: عن أنسٍ رضی الله عنه قال: «قَدِمَ رسول الله صلی الله علیه وسلّم المدینةَ لیسَ لهُ خادِمٌ، فأخذَ أبو طلحةَ بیدِی فانطَلَقَ بی إلی رسول الله صلی الله علیه وسلّم فقال: یا رسولَ الله إن أنساً غُلامٌ کیِّسٌ فَلْیَخدُمْکَ، قال: فخدَمتهُ فی السفَرِ و الحضَرِ، ما قال لی لشیءٍ صَنَعتهُ لمَ صَنعتَ هذا هکذا ؟، ولا لشیء لم أصْنَعْهُ لمَ لم تصنعْ هذا هکذا ؟». صحیح بخاری ج۳ ص۱۰۱۸ ح ش۲۷۰۹، صحیح مسلم ج۱٥ ص٥۹ ح ش٥۹٦٦ .

انجام کارهای ناخوشایند

علامت صدق نیّت و خلوص باطن در صحبت این است که هر چه کارهای پست و زبون پیش آید به انجام آن قیام نماید و از اقدام به آن ننگ و عار نداشته باشد و به دلیل حفظ نام و آبرو حتّی لحظه‌ای به ترک آن فکر نکند. حضرت خواجه‌ی بزرگ، خواجه بهاءالحقّ و الدّین ـ قدّس الله سرّه ـ فرموده‌اند: در اوایل ارادت، مستراح‌های مدارس بخارا را تمیز کرده و با زنبر[1] حمل می‌کردم، وقتی این کار خود را به درویشی گفتم، به من گفت: کار آسانی کرده‌ای که با زنبر کشیده‌ای، من تمیز کرده و با طشت بر سر حمل می‌کردم.

ابو عمرو بن نجید (رح) ـ که از بزرگان مشایخ است ـ حکایت می‌کرد که وقتی در مکّه بودم مشایخ حرم که در صدر همه‌ی آنها ابوعمرو زجّاجی بود دور هم حلقه می‌زدند. اگر کاری پیش می‌آمد وی امر می‌کرد و انجام آن را به او واگذار می‌کردند. وی پیوسته می‌گفت که من سی سال خلای (مستراح) جنید ـ قدّس الله سرّه ـ را با دست خود پاک کردم و به آن افتخار می‌کرد. از وی نقل کرده‌اند که می‌گفت: در ابتدای ارادت که به خدمت شیخ جنید درآمده بودم و مدّت طولانی نزد وی بودم، وی را از شغلی که داشت فارغ نمی‌یافتم به گونه‌ای که در طول مدّتی که نزد وی بودم به من نگاه نمی‌کرد و با من سخنی نمی‌گفت تا اینکه یک روز که منزل از اصحاب خالی بود برخاستم و لباسم را بیرون آوردم و مستراح را از نجاست پاک ساخته و طهارت خانه را تمیز کردم و شیخ به مراقبه مشغول بود. وقتی از آن کار فارغ شدم، سر

---

۱ – ظرفی که با آن خاک یا بار سنگین حمل می کنند.

برآورد و اثر غبار را بر سر و صورت من دید و برایم دعای خیر کرد و سه بار فرمود: اَحْسَنت اَحسَنْت. بر تو باد مثل این خدمتها.

منّت ننهادن بر اصحاب به سبب خدمت کردن به آنها

نشانه‌ی صدق و اخلاص در خدمت این است که علاوه بر رعایت شرایط و آداب خدمت، نیاز و فروتنی و تواضع وی نسبت به آنهایی که در خدمتشان است زیاد شود و این خدمت باعث گستاخی وی به مشایخ، بزرگان، نزدیکان و برادران نشود و موجب منّت نهادن بر اصحاب و دوستان نگردد، بلکه هزار منّت دیگر بر خود نهد که او را به خدمت گزاری قبول کرده‌اند و سبب فراغت خاطر این طایفه شده است.

شیخ رکن‌الدّین علاءالدّوله ـ قدّس الله سرّه ـ درویشی را برای خدمت به حضرت عزیزان، خواجه علی رامتینی که از بزرگان طبقه‌ی خواجگان است ـ قدّس الله تعالی اسرارهم ـ به بخارا فرستاد و او چند مسئله از آن حضرت پرسید؛ از آن جمله این بود که شما و ما خدمت این ره و رونده[1] را می‌کنیم و با وجود اینکه شما در سفر تکلّف نمی‌کنید ولی ما تکلّف می‌کنیم، مردم از شما تعریف می‌کنند و از ما در شکایتند، علّت آن چیست؟ حضرت عزیزان (رح) در جواب شیخ فرمود: خدمت کنندگان منّت نهنده بسیارند و خدمت کنندگان منّت دارنده کم. بکوشید که از خدمت کنندگان منّت دارنده باشید تا کسی از شما شکایت نکند.

۱– رونده: سالک

خوش‌رفتاری با آشنا و بیگانه

در **صحیح مسلم**[1] از ابوذر غفّاری رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: از کار نیک چیزی را حقیر نشمارید، اگرچه آن فقط گشاده‌رویی با برادر مؤمن باشد. در **شفای** قاضی عیاض (رح) مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از همه‌ی مردم خوش‌اخلاقتر بود و خوش‌رویی و خوش‌خلقی او به همه‌ی مردم می‌رسید. عبدالله بن حارث رضی الله عنه روایت کرده است که کسی خنده‌روتر از رسول خدا صلی الله علیه و سلم ندیدم[2].

جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه روایت می‌کند که هرگز پیغمبر صلی الله علیه و سلم را ندیدم مگر اینکه لبخند بر لبانش بود. آن حضرت با اصحاب خود و با کودکان بازی می‌کرد و دعوت آزاد، غلام، کنیز و مسکین را قبول می‌نمود.

پوشیده نماند که طایفه‌ی صوفیه ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ بنا بر کمال حسن متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باید با خلق خدا چه آشنا و چه بیگانه با خوشرویی برخورد نمایند و همواره با گشاده‌رویی زندگی کنند و با خاصّ و عام و اهل و نااهل و دوست و دشمن، به دلیل طلب سلامتی و حفظ آبروی خود نه از روی ریا و نفاق خوش رفتار باشند و با انسانهای شرور، با نرمی و ملایمت برخورد کنند؛ هر چند که از روی محبّت و صمیم قلب نباشد.

---

۱ – حدّثنی أَبُو غَسَّانَ الْمِسْمَعِیُّ. حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ. حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ یَعْنِی الْخَزَّازَ عَنْ أَبِی عِمْرَانَ الْجَوْنِیِّ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الصَّامِتِ عَنْ أَبِی ذَرٍّ، قَالَ: قَالَ لِی النَّبِی صلی الله علیه و سلم: «لاَ تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَیْئاً، وَلَوْ أَنْ تَلْقَی أَخَاکَ بِوَجْهٍ طَلْقٍ». صحیح مسلم ج۱۶ ص۱۵۱ ح ش۶۶۴۲.

۲ – امالی ابن بشران مجلس۴۵.

به صحّت رسیده است که صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ فرمود: روزی مردی به در خانه آمد و من در خدمت پیامبرﷺ بودم، پس اجازه خواست که وارد شود، آن حضرت صدای او را شناخت و فرمود: «بِئْسَ اِبْنُ الْعَشِیْرَةِ»[1] و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: «بِئْسَ رَجُلُ الْعَشِیْرَةِ» و به روایتی «بِئْسَ اَخُوالْعَشِیْرَةِ وَ بِئْسَ اَخُو الْقَوْمِ وَ اِبْنُ الْعَشِیْرَةِ»[2]. پس از آن به وی اجازه‌ی ورود داد. وقتی وارد شد آن حضرت با گشاده‌رویی و خوش‌رویی با او ملاقات کرد و من از آن بسیار متعجّب شدم. هنگامی که آن مرد بیرون رفت درباره‌ی آن از حضرت سؤال کردم، فرمود: ای عایشه به درستی که بدترین مردم کسی است که مردم او را از ترس زبان بد او گرامی دارند؛ یعنی علّت خوش‌رویی من با وی این بود که وی مردی بد زبان است و من به این صورت، زبان او را از فحش گفتن کوتاه کردم[3].

موافقت با اصحاب در امور مشروع

شیخ جنید ـ قدّس الله تعالی روحه ـ گفته است: موافقت با یاران از شفقت بر ایشان بهتر است. پیر هری ـ قدّس الله سرّه ـ فرموده است: فرمانبرداری بهتر از حرمت

---

۱ – چه بد فرزندی است فرزند عشیره.

۲ – چه بد است برادر عشیره و چه بد است برادر قوم و چه بد است فرزند عشیره.

۳ – حدثنا عبدالله، حدثنی أبی، حدثنا أبو عامر و شریح ـ یعنی: ابن النعمان ـ، قالا: حدثنا فلیح، عبدالله بن عبدالرحمن بن معمر، عن أبی یونس مولی عائشة، عن عائشة قالت: استأذن رجل علی النبیّ صلی الله علیه و سلّم فقال: «بِئْسَ ابْنُ العَشِیرَةِ» فلما دخل هش له رسول الله صلی الله علیه وسلّم وانبسط إلیه، ثم خرج فاستأذن رجل آخر، فقال النبیّ صلی الله علیه وسلّم: «نِعْمَ ابْنُ العَشِیرَةِ» فلما دخل لم ینبسط إلیه کما انبسط إلی الآخر ولم یهش له کما هش، فلما خرج قلت: یا رسول الله، استأذن فلان فقلت له ما قلت، ثم هششت له وانبسطت إلیه، و قلت لفلان ما قلت و لم أرک صنعت به ما صنعت للآخر؟ فقال: «یا عائشةُ إنَّ مِنْ شِرارِ النَّاسِ مَنِ اتَّقَی لِفَحْشِهِ». مسند امام احمد ج۷ ص۲۲۷ ح ش۲٤۸٥٦، سنن ترمذی ج٦ ص۱۰۱ ح ش۲۰۰۲ .

نگه داشتن است. حضرت خواجه بهاءالدّین ـ قدّس الله سرّه ـ فرموده‌اند: ارادت، تسلیم و بی‌اختیاری کار بزرگی است. در صفت ارادت سخن بسیار است، مختار ما آن است که گفته‌اند: «اَلْاِرَادَةُ تَرْکُ الْاِرَادَةِ»[1]، بنابراین طالب صادق هنگام صحبت با یاران تا جایی که ممکن و مقدور است به امور ظاهری و کارهای مهمّ رسمی اقدام نکند؛ بلکه اراده و اختیار اصحاب را بر اراده و اختیار خود ترجیح دهد.

صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت کرده است که هیچکس خوش‌خلق‌تر از پیامبرﷺ نبود، با یاران در همه‌ی احوال موافق بود؛ اگر ذکر دینی می‌کردند، وی نیز ذکر دینی می‌کرد و اگر یاد آخرت می‌کردند، وی نیز یاد آخرت می‌کرد و اگر ذکر طعام و شراب می‌شد، وی نیز با ایشان موافقت می‌نمود، از هر چه اصحاب تعجّب می‌کردند، وی نیز تعجّب می‌کرد و بر هرچه ایشان می‌خندیدند وی خاموش بود یا تبسّم می‌نمود.

ایثار

ایثار که یکی از آداب کلّی در صحبت است، به این معنی است که همه‌ی خواسته‌های اصحاب را بر خواسته‌های ـ فوری و مهلت دار ـ خود ترجیح دهد و آنچه در توان او از فواید و بهره‌ها است به برادران خود ببخشد، اگر چه خود به آن محتاج‌تر باشد، تا در زمره‌ی صحابه‌ی کرام‌ ﷺ به عموم این آیه: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾[2] داخل شود.

۱– اراده ترک کردن اراده است.

۲– حشر/ ۹

صاحب **کشف المحجوب** ـ قدّس سرّه ـ می‌گوید: از شیخ ابوالقاسم گرگانی ـ قدّس الله تعالی روحه ـ پرسیدم که شرط صحبت چیست؟ فرمود: اینکه در صحبت به دنبال بهره‌ی خود نباشی؛ چرا که همه‌ی آفات صحبت از آن برمی‌خیزد و هرکس در صحبت، بهره‌ی خود را بجوید تنهایی برای او بهتر از صحبت است. بنابراین طالب صادق باید خود را در صحبت به هیچ ملکی و حظّی اختصاص ندهد مگر بنا بر ضرورت شرعی.

ابراهیم بن شیبان ـ از اصحاب ابراهیم خواص ـ گفته است: با کسی که برای خود ملکی ثابت کند و بگوید این کفش من است و آن کفش تو، صحبت و همنشینی نکن. این کلام اشاره به کمال صفت ایثار و اتّحاد دارد. ابو احمد قلانسی که از نزدیکان جنید ـ قدّس الله سرّهما ـ است می‌گوید: روزی در میان قومی هنگامی که گفتم شلوار من، همه از من دوری کردند به این دلیل که به آنها گفته بودم: آنِ من.

بزرگان گفته‌اند: در میان صوفیان این بی‌ادبی است که بگویی شلوار من یا کفش من، بلکه از آداب این طایفه این است که خود را در میان یاران، مالک چیزی نبیند مگر به ضرورت شرع. پس باید به برادران طریق، اجازه‌ی تصرّف در هر چیزی که به او تعلّق دارد را بدهد و آن را به خود اختصاص نداده، بلکه ایشان را با خود در مالکیّت آن مساوی بداند؛ مگر در چیزهایی که حق سبحانه و تعالی حرام کرده است.

تقسیم هدیه میان اصحاب

وقتی هدیه‌ای برای شخصی برسد، اگر چه مخصوص او باشد باید به حکم «اَلْهَدَایَا مُشْتَرِكَةٌ» اصحاب را در آن شریک دانسته و به هر یک از برادران از آن سهمی بدهد. در اصل بیست و هفتم از کتاب **نوادر الاصول** به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ ذکر شده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی برای یکی از شما هدیه‌ای آورده شود، همنشینان وی در آن هدیه با او شریک هستند[1].

امام محمّد علی حکیم ترمذی(رح) در شرح حدیث مذکور فرموده است: همنشین شخص، کسی است که همیشه با وی مصاحبت و همنشینی داشته باشد و در امور موجود، کمک‌رسان و معاون وی بوده و هم‌راز و هم‌کاسه و صاحب مشورت وی باشد و از کثرت با هم بودن حکم یک شخص را گرفته باشند؛ لیکن اگر شخص گهگاهی با کسی صحبت دارد و با او طعامی یا شربتی می‌خورد و گاهی با یکدیگر سرّی می‌گویند یا مشورتی می‌کنند، ایشان همنشین یکدیگر نیستند. در قرآن مجید اشاره‌ای به این معنی شده است آنجا که می‌فرماید: ﴿وَٱلصَّاحِبِ بِٱلْجَنْبِ﴾[2].

زید بن اسلمؓ در تفسیر آیه‌ی مذکور فرموده است: صاحب بالجنب عبارت است از همنشین تو در حضر و همدم تو در سفر و همسر تو که هم خانه و هم خوابه‌ی توست. امّا همنشین تو در حضر کسی است که صاحب سرّ تو و سبب راحتی تو است

---

۱ – إذا أتى أحدكم بهدية فجلساؤه شركاؤه فيها. الحكيم عن ابن عباس. كنز العمال ج۱ ص۱۱۱۹ ح ش۱۵۰۹۸، جامع المسانيد و المراسيل ج۱ ص۲۸۷ ح ش۱۹۵۲.

۲ – و همدمان (در حضر و همراهان و همکاران). نساء/ ۳٦

هنگامی که غمها و دردهای خود را به او می گویی و رفیق تو در سفر کسی است که موافق و کمک رسان تو در امور باشد و کار و بار را بر تو سبک گرداند و در مشکلات سفر مونس و مددکار تو باشد، امّا آنکه همسر توست در بسیاری از امور مهم مددکار تو بوده و برای آماده کردن غذا و لباس و اسباب معاشرت در خدمت توست. پس این سه طایفه نسبت به تو صاحب بالجنب هستند و ایشان بر تو حقوقی ثابت دارند که ادای آن شرعاً و عقلاً مقتضای مروّت و فتوّت است.

بخشش خطاهای اصحاب

اگر ناگاه بر خطا و عیب یکی از اصحاب اطّلاع یابد، باید تظاهر کند که آن را نمی‌داند و نزد خود عذری برای آن خطا تصوّر نماید؛ مگر در امر نامشروع که خود را به غفلت زدن به هیچ وجه جایز نیست. از بزرگی پرسیدند که با چه کسی صحبت و همنشینی کنیم؟ فرمود: با کسی که اگر آنچه در دل دارید و فقط حق‌ﷻ به آن آگاه است به او بگویید، از شما نرنجد و جدا نشود.

شیخ‌الاسلام، خواجه عبدالله انصاری ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ فرموده است: قبول و صحبت پس از دیدن عیب درست می‌آید؛ چون انسان معصوم نیست و از او گناه و خطا سر می‌زند. اگر هنگامی که نیکی می‌بینی صحبت سازی ولی وقتی که عیبی سر می‌زند جدا شوی، آن صحبت، صحبت نیست. صحبت حقیقی پس از شناخت عیب است، مگر عیب دینی و بدعت که چشم پوشیدن از آن، خیانت در دین محسوب می‌شود. همچنین ایشان فرموده‌اند: از شرایط صحبت این است که حقّ

صحبت را ادا کنی و حقّ خود را طلب نکنی و عیب خود ببینی و به عیب دیگران توجّه نکنی.

حضرت خواجه بهاءالحق و الدّین ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ فرموده‌اند: اگر به عیب یار نگاه کنیم بدون یار می‌مانیم، کسی نیست که از صفت خوبی خالی باشد.

حاصل دریا نه همه دُر بود   یک هنر از آدمیی پر بود

دوری گزیدن از عاصی و مأیوس

اگر یکی از برادران به فسقی یا فسادی مبتلا شود و از جاده‌ی شریعت و طریقت منحرف گردد، باید از مصاحبت و همنشینی با وی دوری کنند تا وقتی که به راه راست درآید و توبه کند. امام خطابی (رح) گفته است: دوری از اهل عصیان تا وقتی که آن صفت از ایشان زایل شود و توبه‌ی ایشان ظاهر گردد، لازم است. از کعب بن مالکؓ ثابت شده است که گفت: چون از غزوه‌ی تبوک باز ماندم، پیغمبرﷺ پنجاه روز از صحبت و همنشینی با من و کسانی که تخلّف کرده بودند خودداری نمود و اصحاب را نیز به این امر واداشت.

امام بخاری (رح) در این‌باره مبالغه کرده و فرموده است: از عاصی باید پنجاه شبانه روز جدایی نمود تا وقتی که توبه‌ی وی آشکار شود. اگر کسی ـ نعوذ بالله ـ مرتکب گناه کبیره‌ای شود و امیدی به رهایی وی از آن مهلکه نباشد، باید از صحبت و همنشینی با وی دوری نماید. بزرگان دین ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ در این باره اختلاف دارند که آیا در چنین حالتی باید از وی بیزاری جست یا نه؟ بعضی گفته‌اند

که باید به موافقت حق‌تعالی او را دشمن خود دانست؛ زیرا صاحب گناه کبیره دشمن حق‌تعالی است، بنابراین باید به طور کلّی از او و عملش بیزار شد و او را از دایره‌ی صحبت خارج کرد و مهجور و مطرود گردانید.

بعضی دیگر گفته‌اند که باید از عمل وی بیزاری کرد نه از خود وی، همانطور که حق‌تعالی به حضرت رسول‌ﷺ فرموده است: ﴿فَإِنۡ عَصَوۡكَ فَقُلۡ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تَعۡمَلُونَ﴾[1]. مذهب اهل تحقیق در این‌باره این است که اگر امید بازگشت و توبه‌ی وی نباشد و این معنی با قراین و نشانه‌ها آشکار شود، باید او را دشمن خود دانسته و از او و عملش بیزاری کنند و در مجلس خود راه ندهند، اما اگر امیدی به بازگشت وی باشد و این معنی با دلایل آشکار شود، باید از عمل وی بیزاری جویند نه از خود وی و او را از حوزه‌ی صحبت خود نرانند.

نصیحت کردن برادران

اگر ناگاه از همنشین خود امری مکروه و عملی ناپسند ببیند، باید در زایل کردن آن بکوشد و به حکم «اَلْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ»[2] کار ناپسند را در خلوت به وی بگوید نه در مجلس تا منجر به رسوایی وی نشود و در نصیحت کردن، اصرار و پافشاری نکند، بلکه میانه‌روی در پیش گیرد.

۱– و اگر آنان از فرمان تو سرکشی کردند،بگو: من از کار شما بیزارم، شعراء/ ۲۱۶

۲– مؤمن آیینه مؤمن است.

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است: مستحب است که وقتی یکی یا جمعی را نصیحت می‌کند، زیاده‌روی نکند و سخن را بر شنونده طولانی نسازد؛ چون خستگی شنوندگان موجب از بین رفتن هیبت و جلال علم از دلهای ایشان می‌شود و ممکن است که کراهت و کدورت از شنیدن کلام در باطن ایشان پدید آید و از آن به فساد کشیده شوند.

امام(رح) از ابن شهاب زهری(رح) چنین نقل کرده است: وقتی مجلس نصیحت و موعظه طولانی شود، شیطان را در آن نصیبی است، پس باید به حکم «خَيْرُ الْاُمُوْرِ اَوْسَطُهَا» در نصیحت برادران و موعظه‌ی ایشان، میانه‌روی کند و آنان را به آنچه مناسب طریقه‌ی اولیاست، راهنمایی نموده و از هر چه مخالف آن طریق است، دور گرداند تا بدین سبب حقّ صحبت را ادا کرده باشد. این کن و مکن را در عرف صوفیّه ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ نقار گویند.

ابومحمّد رویم ـ قدّس سرّه ـ فرموده است: «اَلصُّوْفِيَّةُ بِخَيْرٍ مَا تَنَاقَرُوْا فَاِذَا اصْطَلَحُوْا هَلَكُوْا» یعنی صوفیان در تصوّف نیک باشند مادامی که با یکدیگر نقار کنند، یعنی حقوق صحبت و دقایق طریقت را با جدّیّت از یکدیگر مطالبه نمایند، امّا اگر به علت خوشی نفس و طلب حظّ عاجل و انس ظاهر با یکدیگر خوش رفتاری کرده و حقوق طریقت و دقایق صحبت را ترک کنند، از مقام تصوّف به مقام عامّه‌ی خلق افتند و هلاک شوند.

قبول نصیحت

اگر عزیزی از روی شفقت و مهربانی او را نصیحت کند، باید با کمال میل آن را قبول نموده، بلکه از آن هزار منّت بر جان خود نهد؛ زیرا هیچ نعمت و سعادتی بالاتر از آن نیست که شخص را از عیب نهانی او و زشتی بعضی صفات که در نفس او پوشیده است آگاه سازند تا در زایل کردن آن بکوشد و آن زنگار را از آیینه‌ی باطن بزداید و هر کس نصیحت عزیزان را با دل و جان قبول نکند، بدرستی که در صدق و ارادت وی قصور و سستی راه یافته است.

طالب صادق باید نصیحت بزرگان را به حسب حقیقت عنایتی از جانب پروردگار بداند که زبانی را جهت اصلاح و تربیت او مأمور گردانده است، از این رو به شکر گزاری آن قیام نماید و به اوامر آن ناصح گوش فرا داده و در عمل به آن بکوشد.

ختم صحبت به ذکر و صلوات

مجلس صحبت باید با ذکر الهی و درود بر حضرت رسالت پناهیﷺ تمام شود. در **صحیح ابوداود** به روایت ابوهریرهؓ درباره ذکر خداوند آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هیچ قومی از مجلسی که در آن ذکر خدا نکرده باشند برنخیزند، مگر اینکه از مردار الاغی برخیزند[1].

۱– حدثنا مُحَمَّدُ بنُ الصَّبَّاحِ الْبَزَّازُ أخبرنا إسْمَاعِيلُ بنُ زَكَرِيَّا عن سُهَيْلِ بنِ أَبى صَالحٍ عن أَبيهِ عن أَبى هُرَيْرَةَ، قال قالَ رَسُولُ الله صلى الله عليه و سلّم: «مَا مِنْ قَوْمٍ يَقُومُونَ مِنْ مَجْلِسٍ لا يَذْكُرونَ الله فِيهِ إلَّا قَامُوا عنْ مِثْلِ جِيفَةِ حِمَارٍ و كَانَ لَهُمْ حَسْرَةً». سنن ابى داود ج ۱۳ ص ۲۰۲ ح ش ٤٨٥١ .

در **سنن ترمذی**[1] و غیر آن از ابوهریره ﷺ حدیثی حسن و صحیح روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس در مجلسی که در آن سخن بسیار گفته شود بنشیند و بگوید: «سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُکَ وَ اَتُوْبُ اِلَیْکَ»[2] تمام لغزشهایی که در آن مجلس از او سر زده است آمرزیده می‌شود.

امام حاکم ابوعبدالله در کتاب **مستدرک** از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ حدیثی صحیح روایت کرده است که روزی پیغمبرﷺ هنگامی که از مجلس برمی‌خاست کلمات مذکور را بر زبان راند، شخصی گفت: یا رسول‌اللهﷺ این کلمات را پیش از این از شما نشنیدیم. آن حضرتﷺ فرمود: این کفّاره‌ی آن لغزشهایی است که در مجلس از شخص سرزده است[3].

۱– حدثنا أَبُو عُبَيْدَةَ بنُ أَبی السَّفَرِ الكُوفِیُّ واسْمُهُ: أَحْمَدُ بنُ عَبْدِالله الهَمْدَانیُّ حدثنا الحَجَّاجُ بنُ مُحمَّدٍ قَالَ قَالَ ابنُ جُرَيْجٍ أَخْبَرَنی مُوسَی بنُ عُقْبَةَ عَن سُهَيْلِ بنِ أبی صَالِحٍ عَن أَبِيهِ عَن أَبی هُرَيْرَةَ، قَالَ قَالَ رَسُولُ الله «مَنْ جَلَس فی مَجْلِسٍ فَكَثُرَ فيهِ لَغَطُهُ؟ فَقَالَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ ذَلِکَ: سُبْحَانَکَ اللّهُمَّ وَبِحَمْدِکَ أَشْهَدُ أن لاَ إلَهَ إلّا أنْتَ، أَسْتَغْفِرُکَ وَأَتُوبُ إِلَيْکَ إلّا غُفِرَ لَهُ مَا كَانَ فی مَجْلِسِهِ ذَلِکَ». سنن ترمذی ج۹ ص۳۱۶ ح ش۳۵٦۵.

۲– پروردگارا! تو پاک و منزهی گواهی می دهم که هیچ خدایی جز تو نیست از تو طلب بخشش می کنم و به سوی تو باز می گردم.

۳– فأخبرناه أبو الطيب أحمد بن محمد بن الحسن الماديلی، ثنا أبو أحمد محمد بن عبد الوهاب الفراء، ثنا يعلی بن عبيد، ثنا حجاج بن دينار، عن أبی الهاشم، عن أبی العالية، عن أبی برزة الأسلمی رضی الله عنه قال: كان رسول الله بآخره إذا طال المجلس قال: «سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِکَ أَشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُکَ وَأَتوبُ إِلَيْکَ»، فقال بعضنا: يا رسول الله إن هذا القول ما كنا نسمعه منک، قال: «هذا كَفّارَةُ ما يَكونُ فی الْمَجْلِسِ». المستدرک علی الصحيحين ج۱ ص۷۲۰ ح ش۲۰۰۷.

امام نوّاوی (رح) در **اذکار**[1] از کتاب **حلیةالاولیا** نقل کرده است که حضرت علیؓ فرمود: هر کس بخواهد که با پیمانه‌ی ثواب بیشتر سنجیده شود باید در آخر مجلس بگوید: ﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[2].

درباره‌ی درود بر حضرت رسالت پناهیﷺ در **صحیح ترمذی** با اسناد حسن از ابوهریرهؓ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر قومی از مجلسی که در آن ذکر خدای متعال نکرده و درود بر من نفرستاده باشند برخیزند، دچار گناه و نقصان شده‌اند، پس اگر خدا بخواهد آنان را عذاب می‌دهد و اگر بخواهد عفو می‌کند[3]. از جابرؓ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر جمعی در مجلسی بنشینند و در پایان متفرّق شوند بدون اینکه بر من صلوات بفرستند، مثل این است که بر چیزی بدبو نشسته باشند[4].

۱– و روینا فی «حلیة الأولیاء» عن علی رضی الله عنه قال: من أحبَّ أن یکتال بالمکیال الأوفی فلیقل فی آخر مجلسه أو حین یقوم: ﴿سبحان ربِّک رب العزَّة عما یصفون، و سلام علی المرسلین، و الحمد لله ربّ العالمین﴾. الاذکار امام نوّاوی ج**۱** ص**۲۹۹** ح ش**۸۸۹** .

۲– صافات / ۱۸۰ – ۱۸۲

۳– حدثنا مُحمَّدُ بنُ بَشَّارٍ ، حدثنا عَبْدُ الرَّحْمنِ بنُ مَهْدِیّ حدثنا سُفْیَانُ عَن صَالِحٍ مَوْلَی التَّوْأَمَةِ عَن أَبی هُرَیْرَةَ، رضی الله عنه عَن النبیِّ قال: «مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِساً لَمْ یَذْکُرُوا الله فِیهِ وَلَمْ یُصَلُّوا عَلَی نَبِیِّهِمْ إلَّا کانَ عَلَیْهِمْ تِرَةً فإِنْ شَاءَ عَذَّبَهمْ وَإنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُمْ» سنن ترمذی ج**۹** ص**۲٦۲** ح ش**۳۵۱۱** .

٤– أخبرنا أحمد بن عبدالله بن علی بن سوید بن منجوف، قال: حدثنا أبو داود عن یزید بن إبراهیم عن أبی الزبیر عن جابر ، أن رسول الله قال: «ما جلس قوم مجلساً فتفرقوا عن غیر صلاة علی النبی إلا تفرقوا (علی) أنتن من ریح الجیفة». سنن النسائی الکبری ج**٦** ص**۲۰** ح ش**۹۷۹۰** .

در **شفای** قاضی عیاض (رح) از ابن حاتم از عامر بن شفیق از ابووائل روایت شده است که گفت: عبدالله بن مسعودﷺ را ندیدم که از مجلسی برخیزد مگر اینکه حمد می‌گفت و صلوات و سلام می‌فرستاد و دعا می‌کرد. در اخبار وارد شده است که صلوات فرستادن بر حضرت رسولﷺ در آخر هر مجلسی کفّاره‌ی هر لغو و لهوی است که در آن مجلس واقع شده باشد. از سفیان ثوری (رح) روایت شده است که گفت: اگر کسی از مجلسی برخیزد، باید به این صورت صلوات بفرستد: «صَلَّی اللهُ وَ مَلَائِکَتُهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی اَنْبِیَائِهِ»[1].

۱- درود خدا و فرشتگانش بر محمدﷺ و پیامبران خدا باد.

فصل چهارم

در ذکر احوالی که اهل صحبت باید از آن اجتناب کنند

ترک صحبت اضداد

باید به حکم آیه‌ی کریمه‌ی ﴿فَأَعۡرِضۡ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكۡرِنَا﴾[1] از صحبت گروهی که ایشان را از این طایفه نمی‌شمارند روی گرداند. حضرت شیخ محی‌الدّین ـ قدّس سرّه ـ در **تدبیرات الهیّه** آورده است: زیان‌مندترین چیز برای مرید صحبت اضداد است و بر وی واجب است که اگر فردی از اهل این طریق نیابد که با او صحبت دارد، خلوت و عزلت اختیار کند و اگر احیاناً با یکی از اضداد همنشینی کرد، باید در آن وقت مراقب نفس خود باشد و به دل با وی هم صحبت نشود، بلکه بکوشد به هر حیله و بهانه‌ای که می‌تواند خود را از صحبت وی برهاند.

حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ روزی به بعضی از اصحاب خود فرمودند: شما به حفظ و نگاه‌داشت نسبت خواجگان ـ قدّس الله تعالی

---

۱ – از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می کند. نجم/ ۲۹

ارواحهم ـ اهمیّتی نمی‌دهید، در حالی که پرهیز و دوری از صحبت اجنبی و کسانی که با ایشان هم نسبت نیستند خیلی مهم است. شدّت و غیرت شما در حفظ نسبت باید به اندازه‌ای باشد که افرادی که با این نسبت بیگانه‌اند نتوانند نزد شما وارد شوند و اگر وارد شوند، نتوانند بنشینند. نشستن شما با یکدیگر به گونه‌ای باشد که کسی که با شما مناسبت دارد از همنشینی با شما متأثّر گردد و کسی که مناسبت ندارد، نتواند نزد شما آرام گیرد، بنابراین بکوشید که او را از خود دور سازید. اشتغال شما چنان باشد که هیچ اجنبی نتواند در صحبت شما بنشیند و سخن رسمی و یا عرفی بگوید. وسعت حوصله در این مرتبه که هر کس آنچه بخواهد نزد شما بیابد هیچ معنی ندارد. خود را متنزل ساختن به مرتبه‌ی هرکس بدون مصلحت کلّی، تضییع وقت است.

همچنین آن حضرت فرموده‌اند: اگر صد نفر بر امری مجتمع بنشینند و یک فرد در میان ایشان باشد که باطن او مشغول امور دنیوی باشد، تفرقه‌ی او بر همه‌ی افراد غالب می گردد. بارها این رباعی را از ایشان شنیده‌ام که در خلال مجالس جهت منع از صحبت اضداد می خواندند:

با هر که نشستی و نشد جمع دلت	وز تو نرهید زحمت آب و گلت
از صحبت وی اگر تبرّی نکنی	هرگز نکند روح عزیزان بحلت

خمیازه نکشیدن در مجلس صحبت

به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ فرمود: خمیازه‌ی زیاد از شیطان است[۱]. حق‌ﷻ عطسه را دوست دارد ولی خمیازه را ناپسند می‌داند[۲]. در **صحیح بخاری** به روایت ابوهریرهؓ آمده است[۳] که آن حضرتﷺ فرمود: حق‌ﷻ عطسه را دوست دارد و خمیازه را دشمن. وقتی یکی از شما عطسه زند باید «الحمد لله» بگوید و هر که حمد وی را بشنود «یرحمک الله» بگوید، امّا خمیازه از شیطان است. وقتی در یکی از شما آن صفت پیدا شود، باید به هر روشی که می‌تواند آن را دفع کند؛ زیرا شیطان از خمیازه‌ی شما می‌خندد. در **صحیح مسلم** آمده است که وقتی یکی از شما خمیازه کشد و بگوید «ها» شیطان از آن عمل به خنده می‌آید[۴].

امام خطابی (رح) می گوید: علّت اینکه خداوند عطسه را دوست دارد این است که موجب دفع بخارهای غلیظ معده و در نتیجه سبب صفای قوّه‌ی ادراک می گردد و بقای آن موجب امراض و عوارض بسیار است و علّت کراهت خمیازه این است که منشأ آن، پر بودن معده از غذا، سنگینی نفس و طبیعت است که موجب غفلت،

۱– حدّثنا عاصمُ بن علیٍ حدَّثنا ابنُ أبی ذئبٍ عن سعیدٍ المقبریُّ عن أبیه عن أبی هریرةَ رضیَ اللهُ عنه عن النبیِّﷺ قـال: «التثـاؤبُ مـنَ الـشیطان، فإذا تثاءبَ أحدُکم فلْیرُدَّهُ ما استطاع، فإنَّ أحدکم إذا قال ها ضحِکَ الشیطان». صحیح بخاری ج۳ ص۱۱۹۶ ح ش۳۲۱۹ .

۲– حدّثنا وکیع قال: ثنا أبو معشر عن سعید المقبری عن أبی هریرة قال: إن الله یکره التثاؤب و یحب العطاس فی الصلاة. مصنف ابن ابـی شـیبه ج۲ ص۳۱۸ ح ش۷۹۷۲ .

۳– حدثنا الْحَسَنُ بنُ عَلِیٍ الْخَلَّالُ، أَخْبَرَنَا یَزِیدُ بنُ هَارونَ، أَخْبَرَنَا ابنُ أَبی ذِئْبٍ عن سَعِیدِ بنِ أَبی سَعِیدٍ المَقْبُرِیِّ، عن أَبِیهِ، عـن أَبـی هُرَیْـرَةَ قـالَ: قالَ رَسُولُ الله: «إِنَّ الله یُحِبُّ الْعُطَاسَ وَیَکْرَهُ التَّثَاؤُبَ، فَإِذَا عَطَسَ أَحَدُکُمْ فَقَالَ الْحَمْدُ لله، فَحَقٌ عَلَی کُلِّ مَنْ سَمِعَهُ أَنْ یَقُولَ یَرْحَمُکَ الله. وأَمَّا التَّثَاؤُبُ، فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُکُمْ فَلیُرُدَّهُ ما اسْتَطَاعَ وَلاَ یَقُولُ هَاه هَاه، فَإِنَما ذَلِکَ مِنَ الشَّیْطَانِ یَضْحَکُ مِنْهُ». سنن ترمـذی ج۸ ص۱٦ ح ش۲۸۲۳ و دردیگر کتب حدیث نیز موجود است.

٤– سنن ترمذی ج۸ ص۱٦ ح ش۲۸۲۳ .

تنبلی و کندی فهم و درک می‌شود و همه‌ی اینها صفاتی هستند که حق ﷻ آن را ناپسند دانسته و محبوب شیطان است. با روایات صحیح ثابت شده است که هرگز هیچ پیغمبری خمیازه نکشیده است.

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است: سنّت است که شخص تا جایی که می‌تواند در دفع خمیازه بکوشد و اگر خمیازه بر او غالب شد دست یا آستین خود را بر دهان نهد؛ زیرا مشاهده‌ی آن موجب سرایت آن صفت به دیگران می‌شود و در عرب مَثَل است که می گویند: «اَعْدَی مِنَ الثُّؤَبَاءِ»[1].

در **صحیح مسلم** به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که پیغمبر ﷺ فرمود: وقتی خمیازه بر یکی از شما غالب شد، باید دست خود را بر دهان نهد؛ چون شیطان در آن هنگام به دهان وی وارد می‌شود[2]. امام نوّاوی (رح) فرموده است: دست بر دهان نهادن هنگام خمیازه کشیدن، مستحب است خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز.

چُرت نزدن در مجلس صحبت

خوابیدن و چرت زدن در مجلس صحبت دلیل آشکاری است بر اینکه شخص از آثار و برکات صحبت اصلاً متأثّر نشده، بلکه آن صحبت به سبب عدم مناسبت، موجب خستگی و ملال وی شده و آن خستگی به صورت چرت زدن ظاهر گشته است.

---

۱ – سرایت کننده‌تر از خمیازه.

۲ – حدّثنی أَبُو غَسّانَ المِسْمَعِیُّ، مَالِکُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ . حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضّلِ . حَدَّثَنَا سُهَیْلُ بْنُ أَبِی صَالِحٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنًا لأَبِی سَعِیدٍ الْخدْرِیِّ یُحَدِّثُ أَبِی عَنْ أَبِیهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه وسلم: «إِذَا تَثَاوَبَ أَحَدُکُمْ، فَلْیُمْسِکْ بِیَدِهِ عَلَی فِیهِ. فَإِنَّ الشَّیْطَانَ یَدْخُلُ». صحیح مسلم ج۱۸ ص۹۸ ح ش۷٤٤۰ .

روزی در مجلس حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ شخصی چرت می‌زد، او را سرزنش کرده و فرمودند: خواب تو از چهار حالت خارج نیست: یا حقیقت خواب است به دلیل اینکه شب نخوابیده‌ای؛ یا اینکه طبع تو میلی به این صحبت ندارد و این مجلس موجب خستگی آن شده است؛ یا اینکه می‌خواهی حال خود را بدینگونه بپوشانی و یا اینکه در بحر جمعیّت غرق شده‌ای و از نگه‌داشتن احوال ظاهری خود عاجز گشته‌ای. اگر به سبب بیداری بسیار خواب بر تو غلبه کرده، نشستن به این طریق ضرورت نیست، باید جایی خوابید و اگر طبیعت تو به این صحبت میلی ندارد که هیچ و اگر احوال خود را بدینگونه می‌خواهی بپوشانی، پس مبتدی هستی و بر تو لازم است که بکوشی تا ملکه حاصل کنی؛ زیرا محلّ آن نیست که در مقام ستر باشی و اگر می‌گویی که مرا استغراقی است و خود را نمی‌توانم کنترل کنم، چنین نیست اشتباه کرده‌ای.

ترک امتیاز خود در توجّه و مراقبه و سعی در اخفای این نسبت

بزرگان سلسله‌ی شریف نقشبندیه ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ در معنی پوشیدن و اخفا از جمیع سلسله‌ها ممتازند و به حفظ این معنی اهمیّت می‌دهند، به گونه‌ای که ابتدای تلقین ایشان، ستر و اخفاست.

حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ می‌فرمودند که شیخ محی‌الدّین بن عربی ـ قدّس سرّه ـ فرموده‌اند: ارباب فقر و سلوک اگرچه از اشراف قوم باشند، امّا مثل ملامتیّه باید طریقه و نسبت خود را با مطالعه‌ی کتب و گفت و گو

در علوم دینی بپوشانند در صورتی که استعداد و صلاحیّت آن را داشته باشند و گرنه به امری از امور دنیوی مانند خرید و فروش و دیگر مکاسب مشغول شده و نسبت خود را پنهان کنند و خود را به تنهایی و عدم اشتغال موسوم نگردانند.

نویسنده‌ی این حروف مشاهده کرده است که اگر کسی در مجلس آن حضرت ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ خود را به توجّه و مراقبه و حبس نفس از سایر اصحاب ممتاز می گردانید یا سر خود را پایین می‌انداخت و یا گردن خود را کج می کرد، آن حضرت بسیار مکروه می‌داشتند و از آن منع می کردند. روزی به طالب علمی که در مجلس شریف ایشان گردن کج کرده و چشم بر هم نهاده بود گفت: همراه مولانا نظام‌الدّین خاموش (رح) روز جمعه در مسجد جامع تاشکند بودیم. نزدیک ما شخصی مراقبه کرده و گردن کج ساخته بود، مولانا از آن حالت آزرده خاطر گشته و فرمودند: می‌بینم که از وی دود برمی‌خیزد و بالا می‌رود.

بعضی عزیزان از حضرت ولایت پناهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ نقل کرده‌اند که می‌فرمود: عزیزانی که ما دیده‌ایم سرخ و زرد شدن نمی‌دانستند و خود را چون تیر راست می‌ساختند و به غیر احوال نداشتند ایشان را در نسبت خود انغماس[1] تمام بود و می‌فرمودند که در میان اصحاب خواجه بهاءالدین ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ محافظت بین دو نَفَس مهم بوده است.

---

۱ – به آب فرو رفتن. غوطه خوردن.

سخن نگفتن هنگام صحبت کردن دیگران

وقتی یکی از برادران سخن می گوید، باید سایر اصحاب، خاموش و متوجّه وی باشند تا هنگامی که سخن وی تمام شود و اگر در آن سخن یکی مخاطب باشد، باید حاضر و ناظر متکلّم بوده و به جانب دیگر توجّه نکند؛ زیرا آن موجب آزار خاطر متکلّم می گردد. البته باید یاران در آن مجلس با سخن گفتن یا برخاستن، کلام وی را قطع نکنند؛ چون آن نهایت بی‌ادبی و بی‌مروّتی و مخالف سنّت است.

در **شفای** قاضی عیاض (رح) ذکر شده است که وقتی پیغمبرﷺ سخنی می گفت، همه‌ی اصحاب سرهایشان را پایین می‌انداختند، گویا بر سرهای ایشان مرغی نشسته است که اگر حرکت کنند آن مرغ پرواز می کند[1].

در **مرات الجنان** یافعی (رح) به روایت حضرت علیؓ ذکر شده است که وقتی پیغمبرﷺ سخن آغاز می کرد، همه‌ی اصحاب سرها را پایین می‌انداختند، گویا بر سرهای ایشان مرغی نشسته است و چون آن حضرت خاموش می‌شد، اصحاب شروع به سخن گفتن می‌کردند و وقتی یکی از اصحاب سخن می گفت، دیگران گوش می‌کردند تا وقتی که سخن وی تمام می‌شد. همچنین زمانی که یکی از اصحاب سخن می گفت، آن حضرت سخن او را با کلام یا با قیام قطع نمی کرد تا وقتی که سخن آن صحابی تمام می‌شد و پس از آن، حضرت سخن می گفت یا

۱– أنبأنا إسماعيل بن مسعودٍ (قال) حدثنا خالدٌ قال حدثنا شعبة أنَّ زياد بن علاقة حدثهم قال: سمعت أسامة بن شريك، يقول: أتيت رسول الله فإذا أصحابه عنده كأنَّ على رؤوسهم الطير. سنن النسائى الكبرى ج۳ ص٤٤٥ ح ش۵۸٤۳ .

برمی‌خاست. در کلام حکما آمده است که ابله‌ترین مردم کسی است که سخن دیگران را با سخن خود قطع کند و چندان صبر نکند که دیگران از سخن فارغ شوند.

افراط نکردن در سکوت

علما ـ رحمهم الله ـ گفته‌اند: سکوت بسیار به اندازه‌ای که یک روز تمام به طول انجامد، مکروه و ممنوع است. در **صحیح بخاری** از قیس بن ابی‌حازمؓ روایت شده است که ابوبکر صدّیقؓ بر زنی از احمس که زینب نام داشت وارد شد و دید که سخن نمی گوید. پرسید: این زن را چه شده که سخن نمی گوید؟ گفتند: قصد کرده است که امروز خاموش باشد. صدّیقؓ به وی گفت: سخن گوی که این سکوت حلال نیست و از اعمال اهل جاهلیّت است. پس زن به سخن در آمد[1].

در **سنن ابوداود**ؓ آمده است: حضرت رسولﷺ هرگز روزی را تا شب خاموش نبوده است. در **معالم السّنن** امام خطابی (رح) در شرح این حدیث ذکر شده است که از جمله رسوم جاهلیّت این بود که روزی تا شب سخن نمی گفتند و گاه اتّفاق می‌افتاد که یکی از ایشان در خانه‌ای معتکف می‌شد و یک شبانه‌روز سخن نمی گفت تا اینکه اسلام ظهور کرد و آن رسم را از بین برد و آنان را به ذکر و حدیث خیر مأمور گرداند.

---

۱ – حدثّنا أبو النعمانِ حدثّنا أبو عَوانةَ عن بيانٍ أبی بِشرٍ عن قيس بن أبی حازمٍ قال: «دخلَ أبو بكرٍ علی امرأةٍ من أحمسَ يقال لها زينبُ، فرآها لا تكلَّمُ، فقال: مالها لا تَكلَّمُ؟ قالوا: حَجَّتْ مُصمتةً. قال لها: تَكلَّمی، فإنَّ هذا لا يحلُّ، هذا من عَملِ الجاهلية. فتكلمتْ فقالت: مَن أنت؟ قال: امرؤ منَ المهاجرين، قالت: أیُّ المهاجرين؟ قال: من قريش. قالت: من أیِّ قريشٍ أنت؟ قال: إنک لَسَؤول، أنا أبو بكر. قالت: ما بقاؤنا علی هذا الأمر الصالح الذی جاء اللهُ به بعدَ الجاهلية؟ قال: بقاؤكم عليه ما استقامَت بكم أئمتُكم. قالت: وما الأئمة؟ قال: أما كان لقومک رؤوسٌ وأشراف يأمرونهم فيُطيعونهم؟ قالت: بلی. قال: فهم أولئک علی الناس». صحيح بخاری ج۳ ص۱۳۹۳ ح ش۳۷٤۷.

در **شعب الایمان** امام محی‌السّنه بیهقی (رح) از ابن عمران بن حطّان﷛ روایت شده است که گفت: ابوذر غفّاری﷛ را دیدم که در مسجد تنها نشسته و گلیم سیاه در خود پیچیده است. گفتم: ای ابوذر! چرا تنها نشسته‌ای؟ گفت: از پیغمبرﷺ شنیدم که تنها نشستن بهتر از همنشین بد و همنشین نیک بهتر از تنهایی و سخن نیک گفتن بهتر از خاموشی و خاموشی بهتر از سخن بد گفتن است[1].

صاحب **کشف المحجوب** (رح) می‌گوید: کلام بر دو گونه است: یکی حق و دیگری باطل. سکوت نیز بر دو گونه است: یکی دربرگیرنده‌ی حصول مقصود و دیگری دربرگیرنده‌ی غفلت از مقصود. بنابراین باید به کلام و سکوت شخص توجّه کرد؛ اگر کلامش حق و از حق باشد، آن کلام از سکوت بهتر و اگر باطل باشد، سکوت از آن کلام بهتر است، اگر چنانچه سکوتش به سبب رسیدن به مقصود بوده و باعث بر آن حضور دل و مشاهده سِرّ باشد، آن سکوت از کلام بهتر و اگر از غفلت و حجاب باشد کلام بهتر از آن است.

ترک زیاده گویی

یکی از اصول طریقت، کم گفتن است. به صحّت رسیده است[2] که پیغمبرﷺ اکثر اوقات، سکوت اختیار می‌کرد و جز به قدر حاجت سخن نمی‌گفت. در **شفای**

۱– و حدثنا أبو عبدالله الحافظ نا أبو بکر أحمد بن سلمان الفقیه نا محمد بن الهیثم القاضی نا الهیثم بن جمیل الأنطاکی نا شریک عن أبی المحجل عن صدقه بن أبی عمران عن عمران بن حطان قال لقیت ابا ذر فوجدته فی المسجد مختبئا بکساء اسود وحده فقال: یا اباذر ما هذه الوحدة ؟فقال : سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الوحدة خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح خیر من الوحدة و املاء الخیر خیر من السکوت و السکوت خیر من إملاء الشر. شعب الایمان بیهقی ج٤ ص٢٥٦ ح ش٤٩٩٣ .

۲– شعب الایمان ج٢ ص١٥٤ ح ش١٤٣٠ .

قاضی عیاض (رح) مذکور است که پیغمبرﷺ اندوه بسیار و فکر دائمی داشت. جز در هنگام نیاز، سخن نمی‌گفت و خاموشی وی طولانی بود.

در **مرآت‌الجنان** امام یافعی (رح) به روایت هند بن ابی‌هاله‌رضی‌الله‌عنه آمده است: پیغمبرﷺ کثیر الحزن و دائم‌الفکر بود، راحتی نداشت و سکوتش طولانی بود، بدون حاجت سخن نمی‌گفت و مقصود را در اندک عبارتی ادا می‌کرد و از طولانی کردن سخن که موجب خستگی و ملال دیگران می‌شود پرهیز می‌نمود، سخنانش جامع و پر فایده و عین حکمت و محض نصیحت بود.

در **صحیحین** از ابوهریره‌رضی‌الله‌عنه روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید سخن خیر بگوید و گرنه خاموش باشد[1]. امام نوّاوی (رح) گفته است که این حدیث صحیح، نص آشکار است در اینکه سزاوار نیست که شخص سخن بگوید مگر هنگامی که بداند آن سخن دربرگیرنده‌ی خیر بوده و گفتن آن به صلاح او و شنونده است.

امام شافعی (رح) فرموده است: شخص باید قبل از تکلّم ابتدا در آن سخن تأمّل نماید؛ اگر مصلحت گفتن بر او ظاهر شود، سخن بگوید امّا اگر در مصلحت آن به شک افتد، ساکت باشد تا وقتی که آن شک از بین برود، آنگاه سخن بگوید.

در **صحیح ترمذی** از ابن عمر ـ رضی الله تعالی عنهما ـ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: غیر ذکر خدا سخن بسیار نگویید؛ زیرا بسیار سخن گفتن، دل را

۱– حدثّنی حَرْمَلَةُ بْنُ يَحْيَى: أَنْبَأَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِی يُونُسُ. عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَبِی سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمنِ عَنْ أَبِی هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللهِ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ». صحیح مسلم ج۲ ص۱۶ ح ش۱۳۶ .

سخت می‌کند و به درستی که دورترین مردم از خدای تعالی کسانی هستند که دلهایشان سخت است[1]. شیخ سعیدالدّین فرغانی (رح) در کتاب **منهاج‌العباد** آورده است: سخن بسیار گفتن موجب پریشانی خاطر می‌شود و اگر خاطر پریشان باشد آن را پریشان‌تر می‌سازد.

خواجگان سلسله‌ی نقشبندیه ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ بر آنند که هر چه سکوت بیشتر باشد، نسبت حضور و آگاهی به جانب حقﷻ قوی‌تر می‌شود. حضرت ولایت پناهی عبیداللّهی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ می‌فرمودند: قبل از رسیدن به مقام تمکین، بدون ضرورت نباید سخن گفت؛ همچنانکه خنده‌ی بسیار دل را می‌میراند، سخن گفتن بسیار نیز موجب مرگ دل است.

مقام تمکین عبارت است از اینکه نسبت حضور و آگاهی به جناب الهی وصف ذاتی دل شده باشد که به هیچ وجه زایل نشود، همچنانکه نور باصره و قوّت سامعه وصف ذاتی باصره و سامعه است، وقتی حضور و آگاهی به این اندازه باشد، سخن گفتن جایز است و گرنه دربرگیرنده‌ی غفلت است و غفلت، موجب مرگ دل.

بزرگان طریقت ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ فرموده‌اند: سخن گفتن وقتی جایز است که متکلّم، به درجه‌ای رسیده باشد که زبان او نایب دل و دل، نایب حقﷻ شده باشد؛ بنابراین برای طالب صادقی که به مقام نگاه داشت نسبت آگاهی رسیده، بهتر این است که در غالب احوال خاموشی اختیار کند.

---

۱ – حَدَّثَنا أَبو عَبْدِالله محمَّدُ بنُ أَبی ثَلْجٍ الْبَغْدَادِیُّ صَاحِبُ أَحْمَدَ بنِ حَنْبَلٍ، حدثنا عَلِیُّ بنُ حَفْصٍ، أخبرنا إِبْرَهِیمُ بنُ عبدِالله بنِ حاطِبٍ، عن عبدِالله بنِ دِینَارٍ، عن ابنِ عُمَرَ، قال: قال رَسُولُ الله: «لا تُکْثِرِ الْکَلامَ بِغَیْرِ ذِکْرِ الله، فَإِنَّ کَثْرَةَ الْکَلامِ بِغَیْرِ ذِکْرِ الله قَسْوَةٌ لِلْقَلْبِ، وَإِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ الله الْقَلْبُ الْقَاسِی». سنن ترمذی ج۷ ص۱۱۷ ح ش۲٤۵۵ .

تکلّف نکردن در ادای کلام

شخص هنگام سخن گفتن باید از شیوه‌ی تکلّف و تصنّع و سجع و مبالغه در ادای حروف از مخارج و آوردن لغات ناآشنا و الفاظ نامأنوس و زیاده‌روی در کلام بپرهیزد؛ زیرا همه‌ی اینها مکروه و مذموم است.

در **سنن ترمذی** از جابرﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: به درستی که محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین شما به مجلس من در روز قیامت کسانی هستند که اخلاق ایشان بهتر است و دشمن‌ترین شما نزد من و دورترین شما از مجلس من در روز قیامت «ثَرْ ثَارُوْنَ وَ مُتَشَدِّقُوْنَ وَ مُتَفَيْهِقُوْنَ» هستند. صحابه گفتند: ای رسول‌خدا! «ثَرْ ثَارُوْنَ وَ مُتَشَدِّقُوْنَ» را می‌دانیم «مُتَفَيْهِقُوْنَ» چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمود: متکبّران[1].

بعضی از علما در شرح حدیث مذکور گفته‌اند: «مُتَفَيْهِقُوْنَ» متکبّرانی هستند که سخن را متکبّرانه ادا می‌کنند و «ثَرْ ثَارُوْنَ» جماعتی هستند که سخن بسیار می‌گویند و شنوندگان را خسته می‌کنند و «متشدّقون» گروهی هستند که به خاطر تکلّف و تعظیم کلام خود، با تمام دهان سخن می‌گویند و به خاطر اظهار فصاحت و بلاغت، سخن خود را طولانی می‌کنند.

۱- حَدَّثَنا أَحمدُ بنُ الْحَسَنِ بنِ خِرَاشٍ الْبَغْدَادِی حدثنا حَبَّانُ بنُ هِلاَلٍ، حدثنا مُبَارَکُ بنُ فَضَالَةَ حدثنی عَبْدُ رَبِّهِ بنُ سَعِيدٍ عن محمَّدِ بنِ الْمُنْكَدِرِ عن جابرٍ، أَنَّ رَسُولَ الله قال: «إنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَیَّ وَ أَقْرَبِكُمْ مِنِّی مَجْلِساً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَاسِنَكُمْ أَخْلاَقاً، و إِنَّ مِنْ أَبْغَضِكُمْ إِلَیَّ وَ أَبْعَدِكُمْ مِنِّی يَوْمَ الْقِيَامَةَ الثَّرْثَارُونَ وَ الْمُتَشَدِّقُونَ وَ الْمُتَفَيْهِقُونَ، قَالُوا: يا رسولَ الله قَدْ عَلِمْنَا الثَّرْثَارِينَ وَ الْمُتَشَدِّقِينَ فَما الْمُتَفَيْهِقُونَ؟ قال الْمُتَكَبِّرُونَ». قال أبوعِيسَى: وفی البابِ عن أَبِی هُرَيْرَةَ. وهذا حديثٌ حسنٌ غريبٌ من هذا الْوَجْهِ. سنن ترمذی ج۶ ص۱۲۶ ح ش**۲۰۲۵** .

پوشیده نماند که با تمام دهان سخن گفتن سنّت است؛ لیکن نه به دلیل تعظیم کلام خود، بلکه به دلیل تفهیم شنونده. همچنین سنّت است که شخص هنگام تکلّم از سخن مبهم و نامفهوم بپرهیزد و پوشیده و پنهان سخن نگوید. به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ با تمام دهان سخن می گفت و از سخن مبهم پرهیز می کرد و پنهان و پوشیده سخن نمی گفت، بلکه سخنان وی جامع و پرفایده بود و هرگز زبان خود را به سخنان بی‌فایده نمی گشود و سخن را با سرعت و عجله بیان نمی کرد؛ بلکه سخن را شمرده ادا می کرد، به گونه‌ای که اگر کسی می‌خواست کلمات و حروف آن حضرت را بشمارد، ممکن بود[1].

در **سنن ابوداود** از صدّیقه ـ رضی الله تعالی عنها ـ آمده است که گفت: پیغمبرﷺ شمرده سخن می گفت، هر کس آن را می‌شنید، درمی‌یافت[2]. در **صحیح بخاری** از انس رضی الله عنه روایت شده است که وقتی پیغمبرﷺ سخنی می گفت، گاه آن را سه بار تکرار می کرد تا حاضران آن را دریابند و حفظ کنند.

در **شفای** قاضی عیاض (رح) آمده است: پیغمبرﷺ با تمام دهان سخن می گفت. معانی بسیار را با عباراتی اندک بیان می کرد. شمرده سخن می گفت و در

---

۱ – حدثنا مُحمَّدُ بنُ مَنْصُورٍ الطُّوسِيُّ أخبرنا سُفْيَانُ بنُ عُيَيْنَةَ عن الزُّهْرِيِّ عن عُرْوَةَ ، قالَ: «جَلَسَ أبُو هُرَيْرَةَ إلَى جَنْبِ حُجْرَةِ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي فَجَعَلَ يَقُولُ: اسْمَعِي يَارَبَّةَ الْحُجْرَةِ مَرَّتَيْنِ، فلَمَّا قَضَتْ صَلاتَهَا قَالَتْ: ألاَ تَعْجَبُ إلَى هذاَ وَحَدِيثِهِ إنْ كَانَ رَسُولُ الله صلى الله عليه وسلّم لَيُحَدِّثُ الحديث لَوْ شَاءَ الْعَادُّ أنْ يُحْصِيَهُ أحْصَاهُ». سنن ابی داود ج۱۰ ص۸۷ ح ش۳٦٥٥ .

۲ – حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بنُ مَسْعَدَةَ حدثنا حُمَيْدُ بنُ الأسْوَدِ عَنْ أُسَامَةَ بنِ زَيْدٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ، قالَتْ: «مَا كَانَ رَسُولُ الله يَسْرُدُ سَرْدَكُمْ هَذَا وَلَكِنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِكَلاَمٍ يُبَيِّنُهُ فَصْلٌ يَحْفَظُهُ مَنْ جَلَسَ إلَيْهِ» قال أبو عيسى: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صحيحٌ لاَ نَعْرِفُهُ إلَّا مِنْ حَدِيثِ الزُّهْرِيِّ وَقَدْ رَوَاهُ يُونُسُ بنُ يَزِيد عَنِ الزُّهْرِيِّ. سنن ترمذی ج۱۰ ص۹٥ ح ش۳۷۹۲ .

کلام وی زیادت و نقصانی وجود نداشت. هنگام سخن گفتن با کف دست مبارک اشاره می‌کرد و گاهی در اثنای سخن، کف دست راست را بر بطن ابهام چپ می‌زد.

سخن نگفتن درباره‌ی تصوّف

باید از سخن گفتن درباره‌ی حقایق ارجمندی که مناسب حال و مقام وی نیست بپرهیزد. بزرگان گفته‌اند: سخن گفتن درباره‌ی علم توحید شرک است. پیر هرات ـ قدّس سرّه ـ فرمود: هر کس بتواند در تمام اوقات درباره‌ی علم تصوّف سخن بگوید ریا است. باید درباره‌ی زندگانی سخن گفت و زمانی باید از آن سخن گفت که در سکوت از خدا بترسی. کلام این طایفه همچون کلام دیگران نیست. اگر درباره‌ی زندگانی نباشد به زندقه و اباحت منجر می‌شود. باید وقتی متفرّق هستی از جمع و توحید سخن نگویی، امّا وقتی خود نیستی، تو را با تفرقه چه کار؟

اگر بنا بر مقتضای وقت و حال چیزی از سخنان این طایفه به میان آید، باید به اندازه‌ی عقل و فهم شنونده، سخن بگوید که در آن خفا و دقتی باشد، در غیر این صورت آن را به زبان نیاورد؛ زیرا هر سخنی که شنونده از آن مقصود گوینده را در نیابد فایده‌ای بر آن مترتّب نمی‌شود، بلکه امکان ضررهای کلّی دارد و ممکن است که عقیده شنونده به این طایفه با سخنان ایشان فاسد گردد یا در اعتقاد وی کوتاهی و خللی به وجود آید که به کفر و زندقه بیانجامد.

شیخ جنید (رح) در آخر نامه‌ای که به ابوبکر واسطی (رح) نوشته بود، گفت: علما و حکما، رحمتی از طرف خداوندﷻ برای خلق هستند. هنگام سخن گفتن

چنان کن که برای خلق رحمت و برای خود بلا باشی. از حال خویش بیرون آی و با حال آنها در آمیز. وقتی با آنها سخن می گویی به قدر ظرفیّت و حالشان سخن بگوی و درباره‌ی موضوعی سخن بگو که ایشان را بر آن می‌یابی ﴿وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا﴾[1].

شرط ادب این است که شنونده وقتی سخنی از حقایق این طایفه می‌شنود و عقل وی از ادراک آن قاصر است، عقیده‌ی خود را در حقّ این طایفه فاسد نگرداند و بر سخنان غامض و پوشیده انکار و اعتراض نکند و قصور و نقصان را از فهم و درک خود ببیند و کلام ایشان را حق دانسته و بدون فکر، خطّ بطلان بر صفحه‌ی حالشان نکشد.

ترک جنگ و جدال

اگر اهل صحبت در کارهای روزمره با یکدیگر نزاع کنند، از یکدیگر دوری ننمایند، مگر اینکه فسق یا بدعتی مشاهده شود که در این صورت کنار آمدن با آن، نهایت ضعف ایمان و اسلام است.

در **صحیحین** به روایت ابوهریره‌رضی الله عنه آمده است که پیغمبرصلی الله علیه وسلم فرمود: از هم جدا نشوید، به یکدیگر پشت نکنید، با هم دشمنی نورزید و بر یکدیگر حسودی نکنید. حلال نیست که مسلمانی بیشتر از سه روز از برادر مؤمن خود جدایی کند[2]. در **صحیح ترمذی** به روایت ابوهریره‌رضی الله عنه آمده است: برای هیچ مسلمانی حلال نیست که

۱– و با گفتار رسایی که به درونشان رسوخ کند، با آنان سخن بگوی. نساء / ۶۳

۲– حدّثنی یَحْیَی بْنُ یَحْیَی. قَالَ: قَرأْتُ عَلَی مَالِكٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ: «لاَ تَبَاغَضُوا وَلَا تَحَاسَدُوا وَلاَ تَدَابَرُوا وَكُونُوا عِبَادَ الله إِخْوَاناً وَلاَ يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثٍ». صحیح مسلم ج۱٦ ص۹۸ ح ش٦٤٧٨ .

بیشتر از سه روز از برادر مؤمن خود جدا باشد و اگر کسی از برادر مؤمن خود بیش از سه روز دوری گزیند و در آن حال بمیرد به آتش وارد می‌شود[1].

علما گفته‌اند: آن نهیی که از جدایی بیش از سه روز واقع شده، نسبت به برادران مؤمن است که به سبب امری از امور دنیوی با هم نزاع کنند و از یکدیگر جدایی نمایند که این جدایی تا سه روز جایز و بیشتر از آن حرام است؛ امّا جدایی پدر از فرزند و پیر از مرید و استاد از شاگرد و شوهر از زن و امثال آن بیشتر از سه روز جایز بوده و برای آن حدّ معیّنی نیست.

به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ یک ماه کامل از صحبت همسران خود دوری کرد و به خانه هیچ یک نرفت و در بالاخانه‌ی مسجد به سر می‌برد. همچنین به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ با بعضی از اصحاب که از غزوه‌ی تبوک کناره‌گیری کرده بودند، زبان از صحبت بست و از ایشان روی گردانید و اصحاب را نیز از همنشینی و ارتباط با ایشان منع کرد و آن حالت تا پنجاه شبانه روز ادامه داشت.

زمخشری در کتاب **ربیع الابرار** آورده است که وقتی عبدالله بن عمر ـ رضی الله تعالی عنهما ـ از پسر خود امر نامشروعی مشاهده کرد تا آخر عمر با وی سخن نگفت و او را نزد خود راه نداد. در **صحیح مسلم** به روایت جابرؓ آمده است که پیامبرﷺ فرمود: شیطان از اینکه نماز گزاران در جزیره‌ی عرب وی را بپرستند و از او فرمان

---

۱ – حدثنا مُحَمَّدُ بنُ الصَّبَّاحِ الْبَزَّازُ أخبرنا يَزِيدُ بنُ هَارُونَ أخبرنا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عن مَنْصُورٍ عن أَبِي حَازِمٍ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ، قالَ قالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و سلّم: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ، فَمَنْ هَجَرَ فَوْقَ ثَلَاثٍ فَمَاتَ دَخَلَ النَّارَ». سنن ابی داود ج۱۳ ص۲۵۸ ح ش۴۹۱۰ .

ببرند ناامید شده لیکن از جنگ افکندن میان ایشان و جدا کردن آنها از یکدیگر و تغییر دادن دلهای ایشان نسبت به یکدیگر ناامید نیست[1].

اگر میان دو تن از یاران به سبب خواسته‌های نفسانی و وسوسه‌های شیطانی ماجرایی واقع شود، نشانه‌ی طالب صادق این است که تقویت و یاری نفس خود را ترک کند، بلکه خود را متّهم ساخته و در قهر نفس و اظهار حق، سعی بلیغ به جای آورد. اگر نفس بر صاحب وی غلبه کند باید او با رفق و ملایمت و مدارا که از صفت دل است با او برخورد کند تا ظلمت نفس آن شخص در برابر نور دل وی نابود شود. اگر وی نیز در برابر صاحب غضب با صفات نفس خود برخورد کند، مناظره آغاز شده و فتنه برپا می‌گردد و از آن رهگذر کدورتهای بسیاری به وجود می‌آید که از بین بردن آن بی‌نهایت دشوار است؛ بنابراین اگر بر یکی از اصحاب، غضب غالب شود و آتش قهر وی شعله‌ور گردد باید به وضو گرفتن و استعاذه کردن بپردازد و در خاموش کردن آن شعله بکوشد و آن آتش را به وجهی که می‌تواند فرو بنشاند.

نشانه‌ی طالب صادق این است که اگر ـ نعوذ بالله ـ غضبی بر وی عارض شود و نفس بر وی غلبه کند، پس از آن به خطای خود اعتراف کرده و با زاری و مسکنت به عذرخواهی از صاحب خود پرداخته و از خداوند متعال طلب بخشش کند و مستحسن این است که صاحب او نیز معذرت او را قبول کند و از تقصیر وی در گذرد و با دلی پاک از کدورت با یکدیگر همنشینی کنند. اگر چه بعضی از مشایخ طریقت

---

١ – حدثّنا عُثْمَانُ بْنُ أَبِی شَيْبَةَ وَ إِسْحَقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ إِسْحَقُ: أَخْبَرَنَا. وَقَالَ عُثْمَانُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنِ الأَعْمَشِ عَنْ أَبِی سُفْيَانَ عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِیَّ يَقُولُ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَيِسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِی جَزِيرَةِ الْعَرَبِ. وَلَكِنْ فِی التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ». صحیح مسلم ج۱۷ ص۱۳۰ ح ش۷۰۵۲.

ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ گفته‌اند که باید مجرم را در صف کفشها سر برهنه نگه دارند و وی را مؤاخذه و مطالبه نموده و از وی تعهّد بگیرند؛ لیکن در طریقه‌ی خواجگان ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ این شرط نیست، بلکه با تواضعی که از روی صدق و اخلاص نماید، مغفرت و مرحمت حاصل می‌شود و احتیاج به آن مبالغه‌ها نیست.

به ناچار به ذکر شرایط و آدابی که در بعضی کتابها بیان شده است نمی‌پردازیم و به طور خلاصه می گوییم که این طایفه خاندان کرم‌اند، اگر از کسی جرم و یا بی‌ادبی نسبت به ایشان واقع شود خود عذر آن می‌خواهند و وی را از آن عصبانیّت و غضب بیرون می‌آورند.

پیش جوش و لطف بی حدّ تو شاه   توبه کردن از گناه آمد گناه

مبالغه نکردن در مدح اصحاب

بدان که مدح برادران مؤمن و مبالغه نمودن در آن، در نزد آنها مکروه و ممنوع است. در **صحیح بخاری** ثابت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: در مدح من با سخنانی که دروغ است مبالغه نکنید همانطور که نصاری در حق مسیح بن مریم کردند؛ در وصف وی چنان مبالغه نمودند که وی را به خدایی ستودند، پس وقتی مرا وصف می کنید بگویید: بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست[1].

---

۱ – حدّثنا الحُمیدیُّ حدَّثَنا سفیانُ قال: سمعتُ الزُّهریَّ یقول: أخبرنی عُبَیدُ الله بن عبدِالله عن ابنِ عباسٍ سمعَ عمرَ رضیَ الله عنه یقولُ علی المنبرِ: «سمعت النبیَّ صلی الله علیه و سلّم یقول: لا تُطْرونی کما أطرَتِ النصارَی ابنَ مریمَ، فإنما أنا عبده، فقولوا: عبدِالله و رسوله». صحیح بخاری ج۳ ص۱۲۷۰ ح ش۳۳۷۲ .

در **صحیح مسلم** آمده است که پیامبرﷺ فرمود: اگر مدّاحان شما را به صفاتی ستایش کنند که شما به آن متّصف نباشید، خاک بر روی ایشان بپاشید[1]. بعضی از شارحان حدیث می گویند: مقصود از پاشیدن خاک بر روی آنان، این است که ایشان را ناامید گردانده و به آنان عطا و جایزه ندهید. بعضی دیگر می گویند: مقصود از آن، منع کردن مادح[2] از امثال آن سخنان و مغرور و فریفته نشدن به آن مدح است؛ زیرا وی به نفس خود و به صفات ذمیمهای که بر نفس او غالب است داناتر از مدح کننده است، ولی بعضی از بزرگان به ظاهر حدیث عمل کرده و هنگام ستودن مادح، مقداری خاک بر روی وی پاشیدهاند.

در **صحیح مسلم**[3] ثابت شده است که مردی، ذیالنّورین‌ﷺ را مدح می گفت، مقداد بن اسود‌ﷺ آنجا بود و خواست مقداری سنگ‌ریزه بر روی او بپاشد، عثمان‌ﷺ به او گفت: تو را چه شده است؟ مقداد‌ﷺ به او گفت: پیغمبرﷺ فرمود: «اِذَا رَاَیْتُمُ الْمَدَّاحِیْنَ فَاحْثُوْا فِیْ وُجُوْهِهِمُ التُّرَابَ»[4].

در **صحیحین** از ابوموسی اشعری‌ﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ شنید که مردی، شخصی را مدح می‌کرد و در آن مبالغه می‌نمود، آن حضرتﷺ فرمود: آن

۱– و حدثّنا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنّی وَ مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ (وَاللَّفْظُ لِابْنِ الْمُثَنّی) قَالاَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ. حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ، أَنَّ رَجُلاً جَعَلَ یَمْدَحُ عُثْمَانَ. فَعَمِدَ الْمِقْدَادُ. فَجَثَا عَلَی رُکْبَتَیْهِ، وَکَانَ رَجُلاً ضَخْماً، فَجَعَلَ یَحْثُو فِی وَجْهِهِ الْحَصْبَاءَ. فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ: مَا شَأْنُکَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «إِذَا رَأَیْتُم الْمَدَّاحِینَ، فَاحْثُوا فِی وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ». صحیح مسلم ج۱۸ ص۱۰۲ ح ش۷٤۵۵ .

۲– مدّاح، مدح گوینده

۳– صحیح مسلم ج۱۸ ص۱۰۲ ح ش۷٤۵۵ .

٤– هنگامی که مدّاحان را دیدید در چهره ی آنان خاک بپاشید.

مرد را هلاک ساختید و به روایتی آنکه پشت این مرد را قطع کردید؛ یعنی ضایع کردید[1].

در **شرعةالاسلام** آمده است: اگر شخصی نزد کسی او را مدح کند، باید ممدوح[2] در روی او این دعا را بخواند: «اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِیْ خَیْرًا مِمَّا یَظُنُّوْنَ وَ اغْفِرْ لِیْ مَا لَا یَعْلَمُوْنَ وَ لَا تُؤَاخِذْنِیْ مِمَّا یَقُوْلُوْنَ فَاِنَّكَ تَعْلَمُ وَ هُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ»[3]. اگر شخصی بپرسد: چگونه است که حضرت رسالتﷺ را با شعر و غیر آن مدح می‌کردند و آن حضرت گوش می‌کرد و به شاعر جایزه می‌داد، بلکه دعای خیر نیز در حقّ او می‌کرد، همانطور که در حقّ حسّان بن ثابتﷺ فرموده است: «اَللَّهُمَّ اَیِّدْهُ بِرُوْحِ الْقُدُسِ»[4].

در جواب می گوییم: زیرا هرچه مدح آن حضرت بود همه راست و درست بود، بلکه مناقب و خصایص ایشان زیادتر از آن است که بتوان آن را برشمرد و به رشته‌ی تحریر درآورد، با وجود این می گفت: مرا بر برادرم یونس بن متی‌ عليه السلام برتری ندهید[5].

۱– حدثّنی أَبُو جَعْفَرٍ، مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ. حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّاءَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِى بُرْدَةَ، عَنْ أَبِى مُوسَى، قَالَ: سَمِعَ النَّبِىُّ رَجُلاً يُثْنِى عَلَى رَجُلٍ، وَيُطْرِيهِ فِى الْمِدْحَةِ. فَقَالَ: «لَقَدْ أَهْلَكْتُمْ، أَوْ قَطَعْتُمْ، ظَهْرَ الرَّجُلِ». صحيح مسلم ج۱۸ ص۱۰۲ ح ش۷۴۵۳ .

۲– کسی که از او مدح شده است.

۳– پروردگارا مرا برتر از آنچه گمان می کنند قرار بده و بر من ببخش آنچه را نمی دانند و مرا به آنچه آنان می گویند مؤاخذه مکن بدرستی که تو می دانی و آنان نمی دانند.

٤– پروردگارا او را با روح القدس یاری فرما. حدَّثَنا أبو اليمانِ الحَكمُ بنُ نافعٍ قال: أخبرَنا شُعيبٌ عنِ الزُّهرىِّ قال: أخبرَنى أبو سَلمةَ بنُ عبدِ الرحمنِ بنِ عَوفٍ أنه سمِعَ حَسّانَ بنَ ثابتٍ الأنصارىَّ يَستشهِدُ أَبا هريرةَ: أنشُدُكَ اللهَ هل سمعتَ النبىَّ صلى الله عليه و سلّم يقولُ: «يا حسّانُ أَجِبْ عن رسولِ اللهِ صلى الله عليه وسلّم، اللهمَّ أَيِّدْهُ برُوحِ القُدُسِ» قال أبو هريرة: نعم. صحيح بخارى ج۱ ص۱۷۲ ح ش٤٤٨ .

۵– حدّثنا مسدَّد حدثنا يحيى عن سفيانَ قال: حدَّثنى الأعمشُ. حدثنا أبو نُعَيم حدَّثَنا سفيانُ عنِ الأعمشِ عن أبى وائلٍ عن عبدِ اللهِ رضىَ اللهُ عنه عنِ النبى صلى الله عليه وسلّم قال: «لا يَقولنَّ أحدُكم إنى خيرٌ من يونسَ» زاد مسدَّد «يونسَ بن متى». صحيح بخارى ج۳ ص۱۲۵۳ ح ش۳۳٤۲ .

بنابراین اگر شخصی، کسی را با صفتی که در او است مدح گوید و در آن مبالغه نکند، این مدح جایز است؛ بلکه به مدح کننده به سبب آن ثواب و پاداش داده می‌شود.

در **اذکار** امام نوّاوی (رح) مذکور است که مدح دیگران با صفات نیکی که در ایشان است مانند علم، شجاعت، کرم، سخاوت و امثال آن، چه در حضور و چه در غیبت ایشان جایز است، مگر اینکه مدح کننده به دروغ سخن بگوید که در این صورت حرام است؛ از این حیث که دروغ است نه از این جهت که مدح است. مدحی که در آن دروغی نباشد مستحب است به شرطی که در آن مصلحتی نهفته باشد و موجب فساد نگردد، همچون اینکه ممدوح به فتنه افتد یا مغرور شود.

در استحباب مدح گفتن در حضور ممدوح و کراهت آن احادیث صحیحی وارد شده است که با هم تعارض دارند. علما گفته‌اند: جمع میان این احادیث اینگونه است که اگر در آن ممدوح، کمال ایمان و حسن یقین و ریاضت نفس و معرفت تامّه وجود داشته باشد به حدّی که از شنیدن آن مدح، فریفته و مغرور نشود و از نفس وی عُجب و کبری سر نزند، گفتن آن مدح در نزد وی حرام نیست؛ امّا اگر از شنیدن آن مدح در باطن وی تغییری حاصل شود و دچار کبر و غرور گردد، گفتن آن برای مدح کننده و شنیدن آن برای ممدوح، حرام است.

ترک مزاح بسیار

طالب صادق باید در جدّیت و مزاح حدّ اعتدال را رعایت کند و از افراط و تفریط در آن دو صفت بپرهیزد؛ یعنی در جدّیت به حدّی نباشد که موجب رنجش و

ملال همنشینان نیکو صفت شود و در مزاح به جایی نکشد که سبب طغیان نفس و جلب همنشینان بد گردد.

امام شافعی (رح) می‌فرماید: گرفتگی و بداخلاقی با مردم موجب دشمنی ایشان و گشادگی و خوشرویی با ایشان سبب جذب همنشینان بد می‌شود، پس میان منقبض و منبسط باش؛ زیرا انقباض و جدّ به صورت دائمی موجب ملال و کراهت و کدورت می‌شود و در نهایت به جدایی در صحبت منجر می‌گردد، همانطور که خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾[1]. شوخی دائمی نیز سبب گستاخی و بی‌ادبی اصحاب با یکدیگر و رفع هیبت و آبرو و وقار شخص و سبب کراهت و کدورت گشته و در نهایت به جدایی در صحبت منجر می‌شود؛ بنابراین رعایت اعتدال در انقباض و انبساط سبب التیام اصحاب و انتظام صحبت است.

پوشیده نماند که مبتدی‌هایی که هنوز از تصرّفات احکام و آثار نفوس به کلّی خلاص نشده و از کشاکش طبایع و وساوس شیاطین به طور کلّی رهایی نیافته‌اند، انقباض و جدّیت دائمی بر محافظت نسبت آگاهی به جانب الهی برای ایشان اهمّ و اولی است. مرتعش (رح) می‌گوید: این مذهبی است که همه‌ی آن کلام جدّی است پس آن را با سخنان هزل و بیهوده در نیامیزید. امّا برای منتهیانی که از بند خواسته‌های نفوس و طبایع آزاد گشته و به وجود موهوب حقّانی مشرّف شده‌اند، مزاح و شوخی به وجهی که مشروع و مسنون است هیچ مانعی ندارد، بلکه به حسب اقتضای وقت،

۱- و اگر درشت خوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می شدند. آل عمران / ۱۵۹

اشتغال به مطایبه و مزاح از مستحبّات است؛ زیرا گاهی بر ایشان به سبب تواتر بارقات نور و تعاقب تجلّیات ظهور حق‌ﷻ صدمه و شکستگی عارض می‌شود که قوای بشری یا صفاتی به آن وافی نیست، پس اگر در آن وقت کسی ایشان را لحظه‌ای به مطایبه و مزاح مشغول دارد و از آن حالت باز آورد موجب راحتی و آسایش ایشان و نتایج خیر می‌شود.

پیر هرات ـ قدّس سرّه ـ فرموده است: وقت آن است که کسی مرا به هزل و غفلت ساعتی مشغول دارد تا از باری که بر من نهاده شده اندکی برآسایم، طمع دارم که از همه جرم‌ها آزادی یابد. از ابوزرعة رازی ـ که از بزرگان اصحاب شبلی (رح) است ـ پرسیدند که چرا شوخی و مزاح می‌کنی؟ گفت: من هیچ مایه‌ای ندارم غیر از اینکه درویشان از سخن من می‌خندند.

علمای اسلام گفته‌اند: مزاح سنّتی مرضیّه است؛ لیکن استمرار بر آن مکروه و ممنوع است.

در احادیث صحیح وارد شده است که پیامبرﷺ گاهی به خاطر مصلحتی دینی مثل خوشحال کردن مخاطب و انس و الفت با او و زیاد شدن محبّت و مودّت وی مزاح می‌کرد. از عبدالله بن حارث بن جزءؓ روایت شده است که گفت: کسی را ندیدم که بیشتر از پیامبرﷺ مزاح کند؛ لیکن مزاح او همه حق بود[1]. روزی صحابه

---

۱ – حدثنا أبوالفضل العباس ابن الشیخ أبی العباس السقانی رحمه الله، قال: أخبرنا الشیخ الإمام الحافظ أبو بکر أحمد بن محمد التمیمی، قال: أخبرنا أبو محمد عبدالله بن محمد بن حیان الأصفهانی، أخبرنا ابن أبی عاصم، نا هشام بن عمار، نا عبدالله بن یزید، نا ابن لهیعة، عن عبیدالله بن المغیرة، قال: سمعت عبدالله بن الحارث بن جزء، یقول: ما رأیت أحدا أکثر مزاحا من رسول الله صلی الله علیه وسلم و لا أکثر تبسما منه، و إن کان لیسنو أهل الصبی إلی مزاحه. اخلاق النبی نوشته ابی الشیخ الصبهانی.

گفتند: ای رسول‌خدا! به درستی که شما با ما مزاح می‌کنید و حال آنکه مزاح مناسب منسب شریف شما نیست. آن حضرتﷺ فرمود: «اِنِّی لَا اَقُولُ اِلَّاحَقًّا»[1].

صدّیقه ـ رضی الله تعالی عنها ـ می‌گوید: پیغمبرﷺ بسیار مزاح می‌کرد و می‌فرمود: خدای تعالی مزاح راست را مؤاخذه نمی‌کند[2]. امّا درباره‌ی آنچه از آن حضرت روایت شده که فرمود: «با برادر مؤمن خود مجادله و مزاح نکن»[3] علما گفته‌اند که مقصود رسول‌خداﷺ مزاحی است که در آن افراط باشد و شخص بر آن مداومت کند؛ زیرا مزاح بسیار موجب زیاد شدن خنده، سختی قلب و غفلت از ذکر حقﷻ و اغلب منجر به تحقیر برادر مؤمن می‌شود و آبرو و هیبت و وقار او را از بین می‌برد، امّا مزاحی که از این امور خالی باشد، جایز بلکه مستحب است به شرطی که گهگاه واقع شود و حق و صادق باشد؛ بنابراین بهتر این است که در آن افراط نکنند و در آنچه می گویند و می‌شنوند احتیاط کنند.

در **شعب‌الایمان** امام بیهقی (رح) به روایت ابوهریرهؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر کسی سخنی گوید فقط به این دلیل که مردم را بخنداند، به سبب آن از مرتبه‌ی خود به اندازه‌ای که فاصله آن بیشتر از فاصله‌ی بین آسمان و زمین است تنزّل

۱– من جز حق چیزی نمی گویم. حدّثنا عبدالله، حدَّثنی أبی، حدثنا یونس، حدثنا لیث، عن محمد، عن سعید بن أبی سعید بن أبی سعید، عن أبی هریرة، عن رسول الله صلی الله علیه وسلّم أنه قال: «إلا إنی لا أقول إلا حقاً، قال بعض أصحابه: فإنک تداعبنا یا رسول الله؟ فقال: إنی لا أقول إلا حقاً». مسند امام احمد ج۳ ص۱۰ ح ش۸٤۲۹ .

۲– قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه وسلم: «إِنَّ اللهَ لَا یُؤَاخِذُ الْمَزَّاحَ الصَّادِقَ فِی مُزَاحِهِ» (ابن عساکر) عن عائشة رضیَ اللهُ عنهَا. جامع المسانید و المراسیل ج۲ ص۲۹۵ ح ش۵۵۰۱ .

۳– حدَّثنا زِیَادُ بن أُیُّوبَ البَغْدَادِیُّ، حدثنا المُحَارِبیُّ، عن اللیث وَهُوَ ابنُ أَبِی سُلَیْمٍ عن عَبْدِالمَلِکِ عن عِکْرِمَةَ عن ابنِ عَبَّاسٍ، عن النبیِّ قالَ: «لاَ تُمَارِ أَخَاکَ وَلاَ تُمَازِحْهُ وَلاَ تَعدْهُ مَوْعِداً فَتُخْلِفَهُ» سنن ترمذی ج٦ ص۱۰۰ ح ش۲۰۰۱ .

می‌کند، بدرستی کسی که از زبان خود می‌لغزد دشوارتر از کسی است که از قدم خود می‌لغزد[1].

در **مسند امام احمد و ابوداود و دارمی**[2] روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: وای بر کسی که سخن دروغ بگوید تا با آن مردم را بخنداند، وای بر او، وای بر او. علما گفته‌اند: این حدیث دلیلی است بر اینکه اگر با سخنان راست حاضران را بخنداند هیچ باکی نیست. به صحّت رسیده است که اسید بن حضیرؓ اصحاب را در حضور آن حضرت می‌خندانید. همچنین ثابت شده است که اصحاب در حضور آن حضرت مزاح و شوخی می‌کردند و آن حضرت تبسّم می‌نمود.

وقتی صهیب رومیؓ یک چشمش درد می‌کرد و خرما می‌خورد آن حضرت فرمود: ای صهیب! خرما می‌خوری در حالی که چشمت درد می‌کند. گفت: ای رسول‌خدا! با آن طرفی می‌خورم که درد نمی‌کند. آن حضرت از این سخن چنان خندید که دندانهای پیشین آن حضرتﷺ پیدا بود[3].

۱– أخبرنا أبو الحسین بن أبی علی الحافظ نا أبو العباس الأصم نا أبو عتبة نا بقیة نا إسماعیل قال سمعت یحیی بن عبید الله التیمی یقول سمعت أبی یقول سمعت أبا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیقول الکلمة لا یقولها الا لیضحک بها أهل المجلس یهوی بها أبعد ما بین السماء والأرض وان الرجل لیزل علی لسانه أشد ما یزل علی قدمیه. شعب‌الایمان ج٤ ص **۲۱۳** ح ش**۴۸۳۲** .

۲– حدثنا مُسَدَّدٌ بنُ مُسَرْهَدٍ أخبرنا یَحْیَی عنْ بَهْزِ بن حَکِیم قالَ حدَّثَنی أَبی عنْ أَبیهِ، قالَ سَمِعْتُ رَسُولَ الله صلی الله علیه وسلّم یَقُولُ: «وَیْلٌ لِلَّذِی یُحَدِّثُ فَیَکْذِبُ لِیُضْحِکَ بِهِ الْقَوْمَ، وَیْلٌ لَهُ، وَیْلٌ لَهُ». مسند امام احمد ج**۵** ص **۶۲۷** ح ش **۱۹۶۶۸**، سنن ابی داود ج**۱۳** ص **۳۳٤** ح ش٤٩٨٦ و سنن دارمی ج**۲** ص**۲۹۶** ح ش **۲۷۰۱** .

۳– حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْمَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ سُوَیْدٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُجَمِّعٍ، عَنْ عَبْدِالْحَمِیدِ بْنِ زِیَادِ بْنِ صُهَیْبٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ صُهَیْبٍ، قَالَ: قَدِمْتُ عَلَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وسلم، فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ وَهُوَ فِی مَنْزِلِ کُلْثُومِ بْنِ الْهَدْمِ وَبَیْنَ أَیْدِیهِمْ تَمْرٌ یَأْکُلُونَهُ، وَکُنْتُ رَمِداً مِنْ إِحْدَی الْعَیْنَیْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم: لاَ تَأْکُلُ التَّمْرَ عَلَی عَیْنِکَ، فَقُلْتُ: أَنَا آکُلُ مِنْ شِقِّ عَیْنِی الصَّحِیحَةِ فَضَحِکَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم حَتَّی بَدَتْ نَوَاجِذُهُ. وَهَذَا الْحَدِیثُ لاَ نَعْلَمُ أَحَداً یَرْوِیهِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه وسلم إِلَّا صُهَیْبٌ. مسند البزار ج ٦ ص **۲۸** ح ش **۲۰۹۵**، سنن الکبری للبیهقی ج١٤ ص**۳۵۰** ح ش**۱۹۹۷٤**.

از جمله مزاح‌های آن حضرت این است که یکبار به انس بن مالکؓ گفت: «يَا ذَا الْأُذُنَيْنِ»[1]. به صحّت رسیده است که زنی نزد آن حضرتﷺ آمد و گفت: ای رسول‌خدا! شوهرم تو را می‌خواند. فرمود: شوهر تو کیست؟ آیا او همان کسی است که در چشم او سفیدی است؟ گفت: در چشم وی سفیدی نیست. آن حضرتﷺ فرمود: در چشم او سفیدی است. آن زن گفت: نه والله. آن حضرت تبسّم فرمود و گفت: هیچ کس نیست مگر اینکه در چشم وی سفیدی است؛ یعنی آن سفیدی که سیاهی چشم را احاطه کرده است[2].

به صحّت رسیده است که مردی بادیه نشین به نام زاهرؓ وقتی به شهر می‌آمد برای آن حضرت از ادویه‌ی بادیه چیزی به رسم هدیه می‌آورد و هنگام رفتن، آن حضرت به وی می‌فرمود: به درستی که زاهر، بادیه نشین ماست و ما بلده نشین وی. او به حسب ظاهر مردی بد چهره بود و آن حضرت او را بسیار دوست می‌داشت. روزی آن حضرت به وی رسید در حالی که وی مشغول خرید و فروش بود. پس از پشت او را در آغوش مبارک خود گرفت، زاهر آن حضرت را نمی‌دید و نمی‌دانست که کیست، گفت: کیست؟ مرا رها کن. آنگاه باز نگریست و دانست که آن حضرت

۱- ای صاحب دو گوش. حدثنا إِبْرَاهِيمُ بنُ مَهْدِيَ أخبرنا شَرِيكٌ عنْ عَاصِمٍ عن أنَسٍ، قال: «قَالَ لِيَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و سلّم يَا ذَا الأُذُنَيْنِ». سنن ابی داود ج۱۳ ص۳٤٦ ح ش ٤۹۹۸.

۲- (إن الله لا يؤاخذ المزَّاح) أی الكثير المزاح الملاطف بالقول و الفعل المازح (الصادق فی مزاحه) أی الذی لا يشوب مزاحه بكذب أو بهتان بل يخرجه على ضرب من التورية و نحوها كقول المصطفى صلى اللّه عليه و سلم لا يدخل الجنة عجوز و ذلک الذی فی عينه بياض و نحو ذلک. (ابن عساكر) فی تاريخه (عن عائشة) قضية كلام المصنف أنه لم يره مخرجاً لأحد من المشاهير الذين وضع لهم الرموز مع أن الديلمی خرجه مسنداً باللفظ المزبور من حديث عائشة رضی الله تعالى عنها. فيض القدير ج۲ ص۲۷۹ ح ش۱۸۳۷.

است، برای تیمّن و تبرّک پشت خود را دوباره به سینه‌ی آن حضرت چسبانید، آن حضرت فرمود: چه کسی این بنده را می‌خرد؟ زاهر گفت: ای رسول‌خدا! والله که مرا بی‌ارزش خواهی یافت. آن حضرت فرمود: امّا تو نزد حقﷻ بی‌ارزش نیستی و به روایتی دیگر: تو نزد حقﷻ گران بهایی[۱].

ثابت شده است که وقتی آن حضرت با امام ابومحمّد حسن بن علی ـ رضی الله عنهما ـ در زمان طفولیّت وی گشاده‌رویی و خوشرویی می‌کرد، گاهی زبان مبارک خود را از دهان بیرون می‌آورد و او وقتی سرخی زبان آن حضرت را می‌دید خوشحال می‌شد و می‌خندید.

ترک غیبت کردن و غیبت شنیدن

هنگامی که ذکر یکی از برادرانی که به واسطه‌ی خطایی از دولت صحبت دور شده و از شرف خدمت محروم گردیده به میان آید، باید با خیر و خوبی از او یاد کنند و حقّ صحبت گذشته را فرو نگذارند تا به غیبت که در صحبت بدترین صفت است، مبتلا نشوند. پوشیده نماند که به حکم آیه‌ی کریمه ﴿وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًا﴾[۲]

۱– حدّثنا عبدالله، حدّثنی أبی، حدثنا عبدالرزاق، حدثنا معمر، عن ثابت البنانی، عن أنس «أن رجلاً من أهل البادية كان اسمه زاهراً كان يهدی للنبی صلی الله عليه وسلّم الهدية من البادية، فيجهزه رسول الله صلی الله عليه وسلّم إذا أراد أن يخرج، فقال النبی صلی الله عليه و سلّم: إن زاهراً باديتنا و نحن حاضروه ، و كان النبی صلی الله عليه و سلّم يحبه، و كان رجلاً دميماً، فأتاه النبی صلی الله عليه و سلّم يوماً و هو يبيع متاعه، فاحتضنه من خلفه و هو لا يبصره، فقال الرجل: أرسلنی من هذا، فالتفت فعرف النبی صلی الله عليه وسلّم فجعل لا يألو ما ألصق ظهره بصدر النبی صلی الله عليه وسلّم حين عرفه، و جعل النبی صلی الله عليه و سلّم يقول: من يشتری العبد؟ فقال: يا رسول الله إذاً والله تجدنی كاسداً، فقال: النبی صلی الله عليه وسلّم: لكن عند الله لست بكاسد، أو قال: لكن عند الله أنت غال». مسند امام احمد ج۳ ص۶۳۸ ح ش۱۲۳۵۶ و صحیح ابن حبان، سنن بیهقی و غیره روایت کرده اند.

۲– و یکی از دیگری غیبت ننماید، حجرات/ ۱۲

ترک غیبت فرض و ارتکاب به آن حرام است. احادیث صحیح و اخبار ثابت بسیاری در نهی از آن وارد شده است.

در **شعب‌الایمان** امام بیهقی (رح) به اسناد صحیح از ابوسعید خدری و جابر انصاری ـ رضی الله تعالی عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: «اَلْغَيْبَةُ اَشَدُّ مِنَ الزِّنَا»[1] اصحاب گفتند: ای رسول‌خدا! چگونه غیبت سخت‌تر از زنا است؟ آن حضرت فرمود: اگر شخصی مرتکب زنا شود و به حق‌ﷻ باز گردد، حق‌ﷻ توبه‌ی او را می‌پذیرد و به روایتی: وی را می‌آمرزد، لیکن صاحب غیبت آمرزیده نمی‌شود تا وقتی که مغتاب‌له[2] او را ببخشد[3]. همچنین در کتاب مذکور آمده است که برای صاحب زنا توبه است ولی برای صاحب غیبت توبه نیست[4].

امام حجّة‌الاسلام (رح) فرموده است: اجماع همه‌ی مؤمنان بر این است که غیبت، ذکر کسی است به آنچه که ناپسند می‌دارد. در **صحیح مسلم** به روایت ابوهریره‌ؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: آیا می‌دانید که غیبت کردن چیست؟

---

۱ – غیبت سخت تر از زنا است.

۲ – کسی که از او غیبت شده.

۳ – أخبرنا أبو عبدالله الحافظ أنا أحمد بن إسحاق بن إبراهيم الصيدلانى نا أبو يعقوب إسماعيل بن عبد الله الصنابحى أنا أبو محمد عبدالله بن المبارک نا إبراهيم بن إسحاق الأنصارى الغسيل البغدادى نا الحسن بن قزعة الباهلى نا أسباط بن محمد قال ونا أبو رجاء الخرسانى عن عباد بن كثير عن سعيد عن الجريرى وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ أنا أبو بكر محمد بن القاسم بن أبى حية البطائى نا أحمد بن عمرو بن معقل نا محمد بن خداش نا أسباط بن محمد نا أبو رجاء الخرسانى عن عباد بن كثير عن الجريرى عن أبى نضرة عن أبى سعد وجابر بن عبد الله قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الغيبة أشد من الزنى قالوا يا رسول الله وكيف الغيبة أشد من الزنى قال إن الرجل ليزنى فيتوب فيتوب الله عليه وفى رواية حمزة فيتوب فيغفر له وإن صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفرها له صاحبه ليس فى رواية إسحاق ذكر جابر بن عبد الله ذكره عن أبى سعيد وحده. شعب‌الايمان ج۵ ص۳۰۵ ح ش۶۷۴۱ .

۴– شعب‌الایمان ج۵ ص۳۰۶ ح ش۶۷۴۲ .

صحابه گفتند: خدا و رسول او داناترند. فرمود: یاد کردن برادر مؤمن است به چیزی که ناپسند می‌دارد؛ یعنی در زمان غیبت او چیزی بگویند که اگر آن را بشنود آزرده خاطر و غمگین شود.

یکی از اصحاب گفت: ای رسول‌خدا! چه می گویید، یعنی در حقّ برادر مؤمن خود چیزی بگوییم که واقع شده باشد؟ آن حضرت فرمود: اگر آنچه در حقّ وی می گویید واقع شده باشد به تحقیق که غیبت او را کرده‌اید و اگر واقع نشده باشد پس به تحقیق که به وی بهتان زده‌اید[1].

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است: غیبت، ذکر کردن کسی است به چیزی که ناپسند می‌دارد، خواه آن چیز در بدن او باشد؛ چنانکه بگویی فلانی کور، کل، کوتاه، دراز یا ... است و خواه در دین او باشد مانند اینکه بگویی فلانی فاسق، خائن، تارک نماز، تارک زکات، عاصی در حق پدر و مادر و یا امثال این است و خواه در دنیای او باشد؛ چنانکه بگویی فلانی بی‌ادب، مردم آزار، حق نشناس، پر گوی، پر خور و یا مانند این است و خواه درباره‌ی پدر و مادر او باشد؛ چنانکه بگویی پدر فلانی کفش دوز، دوره گرد یا رفتگر است و مادرش درم خریده، بدکاره و یا ... است و خواه در اخلاق و صفات او باشد؛ همچون اینکه بگویی فلانی بد اخلاق، متکبّر، ریا کار، سبک سر، عاجز، ضعیف دل و یا امثال این است و خواه آن چیز در قبا و

۱- حدّثنا یَحْیَی بْنُ أَیُّوبَ وَشِیبة و ابْنُ حُجْرٍ قَالُوا: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ عَنِ الْعَلاَءِ عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الْغِیبَةُ؟» قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: ذِکْرُکَ أَخَاکَ بِمَا یَکْرَهُ» قِیلَ: أَفَرَأَیْتَ إِنْ کَانَ فِی أَخِی مَا أَقُولُ؟ قَالَ: إِن کَانَ فِیهِ مَا تَقُولُ، فَقَدِ اغْتَبْتَهُ. وَإِنْ لَمْ یَکُنْ فِیهِ، فَقَدْ بَهَتَّهُ». صحیح مسلم ج۱۶ ص ۱۲۱ ح ش۶۵۴۵ .

عمّامه‌ی او باشد؛ چنانکه بگویی دستار یا جامه‌ی فلان کس چرکین است، آستین او فراخ است، دامنش دراز است و یا . . . و خواه آن چیز در فرزند او باشد یا زوجه یا خادم و کنیز و یا مملوک و یا رفتن و آمدن و یا حرکت و سکون او و آنچه به طریقی تعلّق به او دارد. بنابراین آنچه در غیاب کسی گفته شود به گونه‌ای که اگر روبروی او بگویند از آن آزرده خاطر شود، غیبت بوده و دوری از آن واجب و لازم است.

همانطور که غیبت کردن حرام است، غیبت شنیدن نیز حرام و ممنوع است و بر شنونده واجب است که غیبت کننده را منع کند در صورتی که بداند از آن منع، ضرری بدنی یا مالی به وی نمی‌رسد در غیر اینصورت باید به دل انکار کند یا از آن مجلس خارج شود. اگر قادر به قطع آن سخن است باید موضوع صحبت را عوض کند و اگر با وجود قدرت بر منع آن کوتاهی ورزد، گنه‌کار است و اگر به زبان منع کند، ولی قلباً مایل به شنیدن آن باشد به عقیده‌ی امام حجّةالاسلام رحمه الله از گناه بیرون نیامده است و اگر قادر به منع نبوده و مجال جدا شدن نیز نباشد باید به زبان یا به دل مشغول به ذکر یا امر دیگری از امور دینی شود و در آن امر به تفکّر بپردازد تا غیبت را نشنود و اگر در این حال بی‌اختیار چیزی از غیبت به گوش وی برسد معذور است و در آن برای او گناهی نیست.

امام نوّاوی (رح) در **حلیة الابرار** و **ریاض الصّالحین** در باب غیبت آورده است: غیبت کردن در شش صورت جایز است:

۱) دادخواهی مظلوم از دست ظالم پیش سلطان، حاکم، قاضی، محتسب یا جمعی که بر دفع ظلم وی قادر باشند و باید از ظالم این گونه غیبت کند که فلانی به

من این ستم را کرده و این ظلم به جای آورده و یا این وجه از من به ناحق گرفته است و باید غیر از ظلم او چیزی نگوید.

۲) کمک گرفتن برای از بین بردن عمل ناپسند و گفتن آن عمل به گروهی که قادر به نهی کردن شخص از آن عمل باشند و باید اینگونه بگوید که فلانی این عمل ناپسند را انجام می‌دهد، او را منع کنید، امّا بیشتر از آن چیزی نگوید. باید قصد او از گفتن آن از بین بردن آن عمل و شفقّت بر حال برادر مؤمن باشد نه آزار و اذیّت و ریختن آبرو و نابود شدن مال او؛ چرا که این عمل حرام است.

۳) فتوا گرفتن است بدینگونه که به مفتی بگوید فلانی به من با انجام این عمل ظلم کرده است، آیا او از نظر شرعی حقّ انجام این عمل را دارد یا نه و طریق خلاصی من از وی چگونه است و من چگونه می‌توانم حقّ خود را از وی بستانم؟ امثال این سخنان در صورت نیاز جایز است. اگرچه بردن نام شخص نیز نزد مفتی جایز است، ولی رسم مروّت این است که نام شخص را نبرد، بلکه به مفتی اینگونه بگوید که چه می گویی در حقّ کسی که این ظلم را کرده یا این کار انجام داده است؛ زیرا با گفتن این سخنان، غرض حاصل می‌شود بدون ذکر نام آن شخص.

٤) بر حذر داشتن و آگاه کردن مسلمانان از شرّ بعضی از مردم است و این به چند صورت می‌تواند باشد: اوّل بد گویی کردن از راویان حدیث موضوع و شاهدان دروغ است و این به اجماع مسلمین جایز بوده، بلکه هنگام نیاز واجب است.

دوّم اینکه وقتی کسی با وی درباره‌ی شخصی مشورت کند و بگوید که می‌خواهم فلانی را داماد خود گردانم یا شریک خود کنم یا با او معامله کنم یا امانت

به وی سپارم، در این باره نظر تو چیست؟ در این صورت باید از عیبهای وی آنچه به یقین می‌داند مثل خیانت، فریبکاری، عهد شکنی و غیر آن بدون کم و زیاد به مشورت کننده بگوید و باید قصد وی در این امر، این باشد که ناگاه به مسلمانی ضرر و زیانی نرسد نه اینکه بخواهد عیب مسلمانی را فاش کند؛ زیرا این کار حرام است.

سوّم اینکه اگر ببیند کسی برده‌ای را می‌فروشد که به دزدی یا نوشیدن شراب یا زنا یا غیر آن معروف و مشهور است باید خریدار را از آن آگاه نموده و عیب آن غلام را اعلام کند.

چهارم اینکه اگر ببیند فاسق یا مبتدعی نزد فقیه یا عالمی می‌رود و از وی علم فرا می‌گیرد و آن عالم از عیب وی خبر ندارد و از آن ضرر دینی پیدا می‌شود جایز است که به عالم، عیب شاگرد وی را بگوید و او را از آن آگاه گرداند و اگر آگاه کننده در ضمن این عمل، حسد یا غرضی داشته باشد آن تنبیه و اعلام برای او حرام است.

۵) غیبت کردن از مبتدع و یا فاسقی است که فسق و بدعت خود را آشکار می‌کند، همچون کسی که آشکارا شراب می‌خورد و قمار بازی می‌کند یا به زور مال مسلمانان را می‌گیرد و در آن خیانت می‌کند و امور باطل را بدون ترس و بیم انجام می‌دهد؛ بنابراین ذکر او به آن چیزی که خود ظاهر می‌کند و از افشای آن باکی ندارد جایز است، ولی غیبت کردن وی به چیزی که خود مشاهده نکرده و برای او خوب معلوم نشده است به مجرّد گمان و قیاس، حرام است.

٦) شناساندن شخص با القاب زشت است. اگر شخصی به لقبی مثل احول، اعمش، اعور، اعمی، اصم، اعرج[1] و غیر آن معروف و مشهور شده باشد، تعریف کردن وی با آن لقب جایز است، لیکن گفتن آن لقب به وی به سبب اظهار نقصان و عیب، حرام است و اگر تعریف آن به غیر آن لقب ممکن باشد بهتر است این کار را بکند.

در گوشی سخن نگفتن

در مجلس اصحاب نباید با همدیگر در گوشی گفتگو کنند و با یکدیگر سخن نهفته بگویند؛ زیرا آن از جمله معایب کلّی در مجلس است. به صحّت رسیده است[2] که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی در مجلس صحبت، سه نفر باشید دو نفر به هم راز نگویید. همچنین در صحبت اصحاب سخن گفتن به زبانی که بعضی از اهل صحبت آن را بدانند و بعضی ندانند، مکروه و ممنوع بوده و از قبیل راز گفتن با یکدیگر محسوب می‌شود. در صحبت برادران اشاره کردن با چشم و ابرو مکروه است و اشاره‌ی چشم را خیانت عین گفته‌اند. بر طالب صادق پرهیز از چنین اعمالی که شیوه‌ی اوباش و اراذل است واجب و لازم است.

۱– احول: لوچ و دور بین. اعمش: آنکه بینایی اش ضعیف باشد و از چشمش آب بریزد. اعور: مردی که یک چشمش کور شده باشد. اعمی: کور، نابینا[دو چشم کور]. اصمّ: کر، ناشنوا. اعرج: لنگ، شل

۲– حدثّنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِی شَيْبَةَ وَهَنَّادُ بْنُ السَّرِیِّ قَالاَ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ عَنْ مَنْصُورٍ. ح وَحَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَعُثْمَانُ بْنُ أَبِی شَيْبَةَ وَ إِسْحَقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ـ وَاللَّفْظُ لِزُهَيْرٍ ـ قَالَ إِسْحَقُ: أَخْبَرَنَا. وَقَالَ الآخَرَانِ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِی وَائِلٍ عَنْ عَبْدِالله، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله «إِذَا كُنْتُمْ ثَلاَثَةً فَلاَ يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الآخَرِ. حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ. مِنْ أَجْلِ أَنْ يُحْزِنَهُ». صحیح مسلم ج۱۴ ص۱۳۸ ح ش۵۶۵۰.

امام شهاب‌الدّین توره پشتی (رح) در کتاب **معتمد فی المعتقد** آورده است که پیغمبرﷺ روز فتح مکّه خون چند نفر را مباح کرده بود که در حرم هر جا آنان را ببینند به قتل برسانند، اگر چه دست بر پرده‌ی خانه‌ی کعبه زده باشند. یکی از آن افراد عبدالله بن سعد ابی‌سرح بود که برادر رضاعی امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه محسوب می‌شد. روزی عثمان رضی الله عنه دست او را گرفته و نزد آن حضرتﷺ آورد و چند بار از آن حضرت خواست که دست به وی دهد و بیعت کند. آن حضرت خاموش بود. پس از مبالغه‌ی بسیار، بیعت او را قبول کرد. آنگاه روی به اصحاب کرد و گفت: من به این دلیل خاموش بودم که شاید یکی از شما برخیزد و گردنش را بزند. یکی از انصار گفت: چرا با چشم اشاره نکردید تا من خونش را می‌ریختم؟ آن حضرت فرمود: شایسته نیست برای پیغمبری که نظر وی در برگیرنده‌ی خیانتی باشد[۱].

پوشیده نماند که اگر در مجلس مهمانی، میزبان و خادم درباره‌ی ترتیب طعام با یکدیگر در گوشی سخن گویند و یا اشاره‌ی چشمی از آنان واقع شود جایز بوده و از قبیل راز گویی و خیانت چشم محسوب نمی‌شود. اگر بنا بر ضرورتی دو نفر در

۱– حدثنا عُثْمانُ بنُ أَبِی شَیْبَةَ حدثنا أَحْمَدُ بنُ الْمُفَضَّلِ حدَّثَنا أَسْباطُ بنُ نَصْرٍ قال زَعَمَ السُّدِّیُّ عن مُصْعَبِ بنِ سَعْدٍ عن سَعْدٍ، قالَ: «لمَّا کَانَ یَوْمُ فَتْحِ مَکَّةَ آمَنَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و سلّم یَعْنی النَّاسَ إلَّا أَرْبَعَةَ نَفَرٍ وَامْرَأَتَیْنِ وَسَمَّاهُمْ وَابنَ أبی سَرْحٍ فَذَکَرَ الْحَدِیثَ قَالَ وَأَمَّا ابنُ أَبی سَرْحٍ فَإنَّهُ اخْتَبَأَ عِنْدَ عُثْمَانَ بنِ عَفَّانَ فَلَمَّا دَعا رَسُولُ الله صلی الله علیه وسلّم النَّاسَ إلَی الْبَیْعَةِ جَاءَ بِهِ حَتَّی أَوْقَفَهُ عَلَی رَسُولِ الله صلی الله علیه وسلّم فقالَ یَا نَبیَّ الله بَایِعْ عَبْدَ الله، فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إلَیْهِ ثَلاثاً، کُلُّ ذلِکَ یَأْبَی، فَبَایَعَهُ بَعْدَ ثَلاثٍ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَا کَانَ فِیکُم رَجُلٌ رَشِیدٌ یَقُومُ إلَی هذَ حَیْثُ رَآنی کَفَفْتُ یَدِی عن بَیْعَتِهِ، فَیَقْتُلُهُ، فَقَالُوا مَا نَدْرِی یَا رَسُولَ الله مَا فی نَفْسِکَ أَلاَ أَوْمَأْتَ إلَیْنَا بِعَیْنِکَ؟ قالَ إنَّهُ لاَ یَنْبَغِی لِنَبیٍّ أَنْ تَکُونَ لَهُ خَائِنَةُ الأعْیُنِ». قَالَ أَبُو دَاوُدَ: وَکَانَ عَبْدُ الله أَخَا عُثْمَانَ مِنَ الرَّضَاعَةِ وکَانَ الْوَلِیدُ بنُ عُقْبَةَ أَخَا عُثْمَانَ لاِمِّهِ وَضَرَبَهُ عُثْمَانُ الْحَدَّ إذْ شَرِبَ الْخَمْرَ. سنن ابی داود ج۷ ص۳۴۵ ح ش۲۶۸۴ .

مجلس یا بدون ضرورت در غیر مجلس آهسته سخن بگویند، اصحاب به سخنان آنان گوش فرا ندهند و در صدد شنیدن آن برنیایند که آن مکروه است.

در **صحیح بخاری** به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله تعالی عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمودند: هر کس به گفتگوی قومی گوش فرا دهد در صورتی که آنان از شنیدن وی کراهت دارند یا از وی می‌گریزند تا سخن ایشان را نشنود، روز قیامت سرب گداخته شده به آتش دوزخ در سوراخ گوش وی ریزند[1]. در اصل دوم از کتاب **نوادر الاصول** به روایت ابن عمر ـ رضی الله تعالی عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: نباید شخصی میان دو نفر که با هم رازی می‌گویند بنشیند مگر با اجازه‌ی ایشان[2].

امام محمّد علی حکیم ـ قدّس سرّه ـ در شرح حدیث مذکور فرموده است که این قول مخصوص به دو نفر نیست؛ بلکه اگر جمعی باشند که رازی به یکدیگر می‌گویند جایز نیست که کسی بدون اجازه‌ی آنان به میان ایشان در آید، اگر چه از جمله‌ی دوستان و یاران ایشان باشد. اگر قومی جهت گفتن رازی دور هم جمع شوند مثل این است که به وطن یا پناهی در آمده‌اند؛ بنابراین همانطور که هنگام وارد شدن به

---

۱ – حدثنا عبد الله حدثّنی أبی ثنا إسماعیل ثنا أیوب عن عکرمة عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلّم قال: «من صوّر صورة کُلف یوم القیامة أن ینفخ فیها، وعذب ولن ینفخ فیها ومن تحلم کُلف یوم القیامة أن یعقد شعیرتین ـ أو قال: بین شعیرتین ـ وعذب ولن یعقد بینهما، و من استمع إلی حدیث قوم یکرهونه صَبّ فی أذنیه الآنک یوم القیامة». قال إسماعیل: یعنی الرصاص. مسند امام احمد ج۱ ص۵۹۳ ح ش۳۳۸۱ .

۲ – حدثنا عبدالله، حدثنی أبی، حدثنا نوح، أخبرنا عبدالله، عن نافع أخبرنا عبدالله عن سعید المَقْبُرِیّ قال: رأیت ابنَ عمر یناجی رجلاً، فدخل رجل بینهما، فضرب صدرَه، وقال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم: «إِذَا تَنَاجَی اثْنَانِ فَلا یَدْخُلْ بَیْنَهُمَا الثَالِثُ إِلا بِإِذْنِهِمَا».
مسند امام احمد ج۲ ص۳۰۱ ح ش ۶۲۰۹ .

خانه‌های ایشان اجازه خواستن واجب است، برای نشستن در میان ایشان نیز لازم است اجازه بگیرد.

اگر کسی جایی نشسته باشد بدون اجازه بر وی وارد شدن جایز است؛ به این دلیل که او در آن زمان با کسی راز و سرّی در میان ندارد که اطّلاع غیر بر آن موجب آزار و اذیّت وی شود، لیکن مقتضای پرهیزگاری این است که وقت و حال او را رعایت کند؛ چون ممکن است که او در آن زمان با حق ﷻ راز و سِرّی داشته باشد که تنهایی را ترجیح دهد و با آمدن کسی وقت وی از دست برود.

عبدالله ابن مبارک (رح) روایت کرده است که حاتم بن عبدالله اشجعی گفت: من و سفیان ثوری نزد ابوحنیفه‌ی یمانی که از بزرگان زمان بود، رفتیم. او را دیدیم که جایی تنها بر روی خاک نشسته است. نزد او آمدیم و سلام کردیم. آنگاه سفیان گفت: ای ابوحنیفه اجازه می‌دهی که نزد تو بنشینیم. گفت: نه. من و سفیان بازگشتیم و ننشستیم و سفیان گفت: این مرد هرگز خوش ندارد که مردم نزد او بنشینند.

باب چهارم

در آداب مصاحبت و مباشرت زن و شوهر و استحمام

فصل اوّل

آدابی که مرد باید آن را نسبت به همسر خود رعایت کند

برگزیدن زن صالح

وقتی مرد به امر ازدواج روی می آورد باید زنی دین‌دار و عفیف انتخاب کند و هرگز به جهت مال و جمال، عفّت و صلاح را نادیده نگیرد. از مرتضی علیؓ چنین نقل شده است: «خِيَارُ نِسَائِكُمْ اَلْعَفِيْفَةُ فِيْ فَرْجِهَا اَلْمُطِيْعَةُ لِزَوْجِهَا»[1]. در مذهب امام شافعی (رح) مستحب است که پیش از نکاح، آن زن را یک مرتبه ببیند؛ چون آن نظر موجب افزایش رغبت و الفت می‌شود و باید زن بِکر[2] و عالی‌نسب برگزینند نه زن بیوه و فرو مایه.

در **صحیح مسلم** به روایت جابرؓ آمده است که پیغمبرﷺ از من پرسید: کدخدا شدی یا جابر؟ گفتم: آری. فرمود: بکری انتخاب کردی یا بیوه‌ای؟ گفتم: بیوه‌ای

۱- بهترین زنان شما کسی است که پاک دامن و فرمان بردار شوهر خود باشد.

۲- دوشیزه.

برگزیدم یا رسول‌الله. فرمود: چرا بکری انتخاب نکردی تا تو با وی بازی کنی و وی با تو بازی کند و به روایتی دیگر: تو وی را بخندانی و او تو را بخنداند؟[۱]

در **شرعة‌الاسلام** آمده است که اگر مردی خواست زنی اختیار کند، سزاوار است که آن زن در چهار چیز از مرد فروتر و در چهار چیز برتر باشد. به عبارتی زن باید از نظر سن، قد و قامت، مال و نسب از مرد پایین‌تر باشد؛ زیرا در این صورت مرد از برتری جویی و منّت نهادن زن به دور است، امّا از نظر جمال، ادب ظاهر، حسن خلق و عفّت و صلاح باید از مرد برتر باشد. پوشیده نماند که برای زن هیچ صفتی بالاتر از عفّت و طهارت نیست و مرد وقتی زن را دارای این صفت یابد، باید نهایت شفقّت و مهربانی نسبت به ایشان به جای آورد و برای برطرف نمودن خواسته‌ها و حاجات مباح ایشان تلاش نماید.

اجتناب از برگزیدن شش نوع زن

۱) عقیم یعنی زن نازا؛ زیرا غرض اصلی از ازدواج، زاد و ولد است که در این صورت آن غرض حاصل نمی‌شود. بزرگان گفته‌اند: زن سیاه بد شکل که زاینده باشد بهتر از خوب‌روی عقیم است.

---

۱ – حدثّنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى و أَبُو الرَّبِيعِ الزَّهْرَانِيُّ: قَالَ يَحْيَى: أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِالله؛ أَنَّ عَبْدَ الله هَلَكَ وَتَرَكَ تِسْعَ بَنَاتٍ (أَوْ قَالَ سَبْعَ) فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً ثَيِّباً. فَقَالَ لِى رَسُولُ الله «يَا جَابِرُ! تَزَوَّجْتَ؟» قَالَ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «فَبِكْرٌ أَمْ ثَيِّبٌ؟» قَالَ قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبٌ، يَا رَسُولَ الله! قَالَ: «فَهَلَّا جَارِيَةً تُلاَعِبُهَا وَتُلاَعِبُكَ» (أَوْ قَالَ: تُضَاحِكُهَا و تُضَاحِكُكَ) قَالَ قُلْتُ لَهُ: إِنَّ عَبْدَ الله هَلَكَ وَ تَرَكَ تِسْعَ بَنَاتٍ (أَوْ سَبْعَ) وَإِنِّى كَرِهْتُ أَنْ آتِيَهُنَّ أَوْ أَجِيئَهُنَّ بِمِثْلِهِنَّ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَجِيءَ بِامْرَأَةٍ تَقُومُ عَلَيْهِنَّ وَتُصْلِحُهُنَّ. قَالَ: «فَبَارَكَ اللهُ لَكَ» أَوْ قَالَ لِى خَيْراً. وَفِى رِوَايَةِ أَبِى الرَّبِيعِ «تُلاَعِبُهَا وَتُلاَعِبُكَ وَتُضَاحِكُهَا وَتُضَاحِكُكَ». صحيح مسلم ج۱۰ ص۴۵ ح ش۳۵۹۳ .

۲) حنّانه: زنی است که با مال شوهر حاضر بر فرزندان شوهر سابق و بر خویشاوندان خود بذل و بخشش می‌کند و از اتلاف و اسراف مال وی باکی ندارد.

۳) منّانه: زنی است که به جهت مال و جاه و نسب خود بر شوهرش منّت نهاده و بر وی تکبّر می‌کند.

٤) انّانه: زنی است که پیش از این در خانه‌ی شوهر سابق خود در ناز و نعمت بوده و هر وقت که آن را یاد می‌کند، به سبب از دست دادن آن ناله و فریاد می‌کند.

٥) کیّه القفا: زنی است که به دلیل سیرت ناپسندیده و ترک عفت او هر کسی با بدگویی و غیبت، داغی بر او و شوهرش می‌نهد.

٦) خضراء الدمن[1]: زنی است که ظاهرش خوب اما باطنش ناپاک بوده و غالباً سلیطه و بد فعل و بد خوی است.

زینهار از قرین بد زنهار «وَ قِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ»[2]

حسن معاشرت با همسر

مرد باید به موجب آیه‌ی ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾[3] با همسر خود به نیکی زندگی کند و با خوشرویی با وی معاشرت کند.

در **صحیح ترمذی** و **سنن نسایی** از صدّیقه ـ رضی الله تعالی عنها ـ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: کامل‌ترین مؤمنان از نظر ایمان کسی است که اخلاقش بهتر

۱- سبزه ای که از روی تَل سرگین دمیده باشد.

۲- خدایا مارا از آتش جهنّم نجات ده!

۳- و با زنان خود بطور شایسته معاشرت کنید، نساء/ ۱۹

و لطفش بر اهلش بیشتر باشد[1]. در **صراط مستقیم** فیروز آبادی به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ با ازواج طاهرات با ملایمت رفتار می‌کرد و اگر بعضی از ایشان امر بچگانه‌ای درخواست می‌نمود در صورتی که در آن ممنوعیّتی نبود، آن را برآورده می‌کرد و از نهایت لطف و اخلاق نیکو با صدّیقه ـ رضی الله تعالی عنها ـ در سن خردسالی ـ چنانکه عادت کودکان است ـ بازی می‌کرد.

صبر در مقابل تندخویی همسر

مرد باید در مقابل تندخویی و خشونت همسر خود صبر پیشه کند و بر همنشینی وی شکیبایی ورزد و آن را از جانب حق‌ﷻ وسیله‌ای جهت تزکیه‌ی اخلاق و تصفیه‌ی احوال خویش بداند. اگر سخن یا رفتاری بر خلاف عقل و عرف از او صادر شود، او را مؤاخذه نکند و از لغزشها و خطاهای وی که از نظر شرعی اشکالی بر آن وارد نیست درگذرد و همیشه از روی نرمی و بردباری با او رفتار کند.

در **صحیحین**[2] به روایت ابوهریره‌رضی الله عنه آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: در حق زنان وصیّت بپذیرید؛ زیرا زن از استخوان پهلو آفریده شده است، به درستی که اگر بخواهید آن کجی‌ای را که در دندانه‌ی پهلو واقع شده است راست گردانید، خواهد

۱– حدثنا أبُو كُرَيْبٍ محمد بن العلاء حدثنا عَبْدَةُ بنُ سُلَيمَانَ عنْ مُحَمَّدِ بنِ عَمْرٍو. حدثنا أبُو سَلَمةَ عنْ أبِى هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنينَ إيمَاناً أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً. وَخِيَارُكُمْ خِيَارُكُمْ لِنِسَائِهِمْ خُلُقاً» قال و فِى البَابِ عنْ عَائِشَةَ و ابنِ عَبَّاسٍ. حدِيثُ أبِى هُرَيْرَةَ هذا حديثٌ حسنٌ صحيحٌ. سنن ترمذی ج۴ ص۲۵۵ ح ش۱۱۵۸ و سنن نسائی ج۵ ص۳۶۴ ح ش۹۰۶۴ .

۲– حدّثنا أبو كُرَيبٍ وموسى بن حِزامٍ قالا: حدّثَنا حسينُ بن عليٍّ عن زائدةَ عن مَيسَرَةَ الأشْجَعيِّ عن أبى حازمٍ عن أبى هريرةَ رضىَ الله عنه قال: قال رسولُ الله صلى الله عليه وسلّم: «استَوصوا بالنساءِ، فإن المرأَةَ خُلِقتْ من ضِلَعٍ، وإن أعْوَجَ شىءٍ فى الضلَعِ أعلاه، فإن ذهبتَ تقيمه كَسَرْتَه، و إن تركتَه لم يَزَلْ أعْوَجَ، فاستوصوا بالنساء». صحيح بخارى ج۳ ص۱۲۱۱ ح ش۳۲۶۱، صحيح مسلم ج۱۰ ص۴۹ ح ش۳۶۰۲ .

شکست و اگر آن را به حال خود رها کنید کج خواهد ماند، پس در حق زنان وصیّت پذیرید؛ یعنی با آنها نرمی و مدارا کنید.

اگر بی‌اختیار بر مرد غضبی عارض شود، نباید بدون دلیل شرعی زن را بزند یا او را دشنام دهد و یا از رختخواب وی دوری جوید و یا سخن طلاق و فراق بر زبان راند؛ چرا که آن موجب از بین رفتن الفت و محبّت می‌شود. اگر بر زن غضبی غالب شود باید مرد کف دست راست را بر پشت وی بزند و بگوید: «اَیُّهَا الرِّجْسُ النَّجِسُ الْخَبِیْثُ اُخْرُجْ مِنْ جَسَدِ الطَّیِّبِ»[1] تا شیطانی که در پوست وی در آمده و وی را به غضب واداشته است بیرون رود.

افزایش نفقه بر همسر و فرزندان

از جمله حقوق زن بر مرد این است که به حدّ کافی به وی نفقه دهد و او را در تنگی معیشت نگذارد و در تأمین طعام، لباس و آنچه مایحتاج خانه است تا جایی که می‌تواند تلاش کند و اگر بنا بر ضرورتی در تحصیل نفقه و لباس به بعضی شبهات مبتلا گردد، حلال را در تأمین طعام و شبهه را در وجه لباس صرف کند.

سیاست

باید در ضبط و مراقبت رفتار و کردار زن کوتاهی نکند و از کمال حسن خلق و ملایمت طبع، تابع هوای وی نشود و او را در اموال خود فرصت تصرّف و تسلّط ندهد.

۱- ای پلید ناپاک نجس، از جسد پاک بیرون شو.

در مطایبه و شوخی با وی افراط نورزد به گونه‌ای که حشمت[1] و وقار و هیبت از میان ایشان برداشته شود و کار به بی‌حرمتی و بی‌ادبی انجامد. اگر از او رفتاری بر خلاف شرع و سنّت صادر شود، وی را مؤاخذه کند و زجر و تأدیب نماید تا زبون و رام گردد و آن روز که او را زجر و تأدیب کرده است، نباید به مقام معذرت و مباشرت در آید تا فایده سیاست، باطل نشود و آن مهابت و هیبت بر جای بماند. باید در پیش همسر و فرزندان خود سخن بسیار نگوید؛ زیرا این عمل به ابهّت و حشمت وی می‌افزاید.

غیرت

شایسته است که نسبت به همسر و فرزندان خود بی‌نهایت غیور باشد و شرط غیرت این است که به نامحرم اجازه ورود به حریم خانه خود را ندهد و اهل خود را از حضور در مجالس وعظ، عروسی‌ها، مصیبتها و اماکنی که زنان و مردان در آن یکجا جمع شوند، منع کند. اگر امکان غسل در خانه فراهم است مانع رفتن او به حمّام عمومی شود. از زیبایی همسر خود و صفات نیکوی وی پیش یاران و محرمان هرگز چیزی اظهار نکند.

تأدیب همسر

برای تأدیب همسر خود ابتدا او را نصیحت کند؛ اگر بی‌فایده بود از رختخواب وی دوری جوید که این عمل تا مدّت یک ماه جایز است، چنانچه از پیغمبرﷺ واقع

۱- شرم، حیا.

شده است. اگر این روش نیز فایده نداشت و کار وی به فساد انجامید، او را بزنند، امّا نه چنان زدنی که اثر زدن بر عضوی از اعضایش آشکار شود یا عضوی از وی بشکند. وقتی روی به صلاح آورد، او را ببخشد و بر وی شفقت و مهربانی کند.

تعلیم مسائل دینی

باید به تعلیم مسائلی که دانستن آن ضروری است اهتمام ورزد؛ زیرا به حکم آیه‌ی ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾[1] بر مرد متأهل واجب است که به اهل خود فرایض، سنن، آداب ایمان و اسلام، احکام طهارت، غسل، نماز، روزه، حیض، نفاس و آنچه دانستن آن واجب است را بیاموزد و اگر کسی به همسر خود این مسائل را تعلیم ندهد، بر زن واجب است که بدون اجازه‌ی شوهر به قصد آموختن آن مسائل از خانه بیرون آید و نزد علمای پرهیزگار برود و آنچه ضرورت وقت است از ایشان فرا گیرد.

رعایت برابری و مساوات میان همسران

این ادب مخصوص آن گروه از مردان است که دو زن یا بیشتر دارند. در **شرعةالاسلام** آمده است که سزاوار است بر سر زن صالح خود زن دیگری به جهت مال یا جمال اختیار نکند و اگر اختیار کرد، شرط است که اگر آن زن بکر باشد، در آمیزش اول هفت شبانه روز پیش وی توقّف کند و پس از آن، اعتدال را میان ایشان

۱- ای مؤمنان خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ بر کنار دارید، تحریم/ ٦

رعایت کند و اگر آن زن بیوه باشد، سه شبانه روز پیش وی توقّف کند و بعد از آن، نوبت را رعایت کند.

در احادیث وارد شده است که پیغمبرﷺ میان امّهات مؤمنین نوبت را رعایت می‌کرد و می‌گفت: خدایا این رعایت نوبت امری است که من قادر بر محافظت آن هستم و مرا بر آنچه قادر نیستم مؤاخذه نکن، یعنی در محبّت نسبت به بعضی از زنان بی‌اختیارم؛ زیرا آن کار دل است و کسی را در آن اختیاری نیست. وقتی دو تن از همسران کسی در یک مکان حاضر باشند و یا چنان نزدیک باشند که صدای یکدیگر را بشنوند، مکروه است که با یکی از ایشان مباشرت کند.

فصل دوّم

آدابی که زن باید آن را نسبت به شوهر خود رعایت کند

عصمت و عفّت

از صفات پسندیده‌ی زن صالح این است که بدون اجازه‌ی شوهر، قدم از خانه بیرون ننهد و حتّی به خانه‌ی پدر و مادرش نرود، اگر چه یکی از ایشان در شرف مرگ باشد و به مجلس تعزیه‌ی کسی قدم ننهد؛ اگرچه خویش و نزدیک وی باشد و به خانه‌ی خویشان و همسایگان و آشنایان نرود و ایشان را بدون اجازه‌ی شوهر به خانه نیاورد و مهمان‌داری نکند و بدون آگاهی وی در اموالش تصرّف ننماید و از خیانت و ترک امانت دوری کند.

خدمت به شوهر

از جمله حقوق مرد بر زن این است که در انجام کارهای داخل خانه از جمله تمیز کردن خانه، شستن لباسها، پختن غذا و . . . کوتاهی نکند و آنچه شوهر از اسباب

و مایحتاج وی می‌آورد آن را نگاه داشته و به اندازه‌ی نیاز مصرف کند و از اتلاف و اسراف بپرهیزد.

رعایت حسن خلق و ادب و تواضع

زن باید نهایت ادب و تواضع را نسبت به شوهر خویش به جای آورد و اگر غم و دردی بر اثر مشکلات و حوادث روزگار بر وی عارض شود با عبارات دل‌انگیز و کلمات نشاط‌آور، بار غم و اندوه را از خاطر وی بردارد و غم و خستگی را از آیینه‌ی دل وی بزداید تا از حق ﷻ جزای جمیل و اجر جزیل یابد.

گویند که در زمان پیغمبر ﷺ زنی بود که هرگاه شوهرش به خانه می‌آمد به وی می‌گفت: خوش آمدی سرور من و اهل بیت من. پس از آن لباس و کفشهای وی را می‌گرفت و غبار از سر و صورت او دور می‌کرد و اگر وی را غمگین می‌یافت، می‌گفت: چه چیز تو را اندوهگین کرده است؟ اگر اندوه تو برای آخرت است، خدای تعالی تو را بر آن جزای خیر دهد و اگر از جهت دنیاست مهمّ تو را کفایت کند. این خبر به آن حضرت ﷺ رسید. شوهر وی را طلبید و فرمود: از جانب من به وی سلام برسان و به او خبر ده که نصف پاداش شهدا برای او حاصل است.

فرمان‌برداری از شوهر

باید بر هر امر و حکمی که از وی صادر می‌شود، به اندازه‌ی توانایی‌اش ایستادگی کند و هر وقت که شوهر هوس مباشرت کند، از فرمان وی سرپیچی

نکنـد که در این مورد از حضرت رسالت مآبﷺ تهدید بسیار و وعید تمام وارد گشته است.

ترک شکایت

زن از شوهر و زندگی خود، نباید پیش کسی اظهار شکایت کند و شوهر را با تکالیف مالایطاق[1] رنجیده خاطر گرداند، بلکه باید به دادهی حقﷻ راضی و شاکر باشد و از دشنام و طعن و لعن ـ که عادت ذمیمهی زنان است ـ اجتناب نماید؛ چرا که در احادیث صحیح اینگونه زنان [نفرین کننده]، وعید و تهدید بسیار شده اند.

موافقت با هوو

این ادب مخصوص جماعتی از زنان است که دارای هوو هستند. کمال ایمان اقتضا می‌کند که زن با هووی خود طریق محبّت و مودّت پیش گیرد و اگر از طرف مقابل مخالفت و تعصّبی ظاهر شود، وی در برابر آن موافقت و تلطّف پیشه کند و بر آزار و اذیّت وی صبر و شکیبایی ورزد تا به برکت این صفت و میمنت این خصلت، غبار وحشت و کدورت از میان ایشان برداشته شود و موجب ملالت و آزردگی شوهر نگردد.

به صحّت رسیده است که امّ المؤمنین سوده ـ رضی الله تعالی عنها ـ وقتی به کهنسالی رسید، نوبت خود را به صدّیقه ـ رضی الله تعالی عنها ـ داد.

۱– آنچه طاقت ندارد.

رعایت عهد و وفای شوهر اول

این ادب مخصوص گروهی از زنان است که شوهرشان پیش از آنها وفات کرده باشد.

در **شرعةالاسلام** آمده است که از جمله‌ی مستحبّات این است که زن بعد از وفات شوهرش به عقد مرد دیگری در نیاید و به شوهر نخستین خود وفادار بماند تا روز قیامت با آن شوهر مرافق و مصاحب گردد؛ زیرا در حدیث وارد شده است که پیغمبرﷺ فرمود: زن در بهشت همراه شوهر آخر خود خواهد بود.

فصل سوّم

در آداب مباشرت به روش سنّت

نماز گزاردن و دعا کردن در ملاقات اوّل

وقتی مرد و زن نخستین بار با یکدیگر آمیزش کنند باید هر یک از ایشان پیش از معانقه[1] و همبستری دو رکعت نماز بگزارد، آنگاه مرد موی پیشانی زن را بگیرد و این دعا را بخواند: «اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِیْ فِیْ اَهْلِیْ وَ بَارِكْ لِاَهْلِیْ فِیَّ، اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِیْ مِنْهُمْ وَارْزُقْهُمْ مِنِّیْ، اَللّٰهُمَّ اجْمَعْ بَیْنَنَا مَا جَمَعْتَ فِیْ خَیْرٍ وَ فَرِّقْ بَیْنَنَا مَا فَرَّقْتَ فِیْ خَیْرٍ اَللّٰهُمَّ اجْمَعْ شَمْلَنَا وَافْتَحْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَیْرُ الْفَاتِحِیْنَ»[2].

۱- در آغوش گرفتن

۲- پروردگارا! برای من در خانواده ام و برای خانواده ام در من برکت بده. پروردگارا! به من از ایشان و به ایشان از من روزی بده. در بین ما جمع کن آنچه را که در خیر جمع نموده ای و در بین ما پراکنده کن آنچه را که در خیر پراکندی. پروردگارا! جمع ما را جمع گردان و بین ما و خویشان ما را به حق بگشا و تو بهترین گشایندگانی.

تقدیم تقبیل[1] و معانقه بر مباشرت

باید پیش از شروع مباشرت به آماده سازی مقدّمات بپردازد و با اهل خود به سخنان حلاوت آمیز، کلمات شهوت‌انگیز، بوسه، آغوش گرفتن و بازی اقدام نماید و پیش از این مقدمات، به مباشرت نپردازد که از آن نهی شده و مخالف طریقه‌ی سنّت است. بزرگان گفته‌اند: همبستری قبل از مزاح و معانقه جفا بر زن است.

در **شرعةالاسلام** آمده است که محل مباشرت باید از آدمی و سایر حیوانات خالی باشد و هیچ جنبنده‌ای آنجا حاضر نباشد و گفته‌اند که در اول و نیمه ماه نباید مباشرت کرد؛ زیرا در آن اوقات جن بسیار در اطراف بنی‌آدم می گردند و هجوم ایشان در آن محل بیشتر است.

جمع کردن حواس و پوشاندن چشمها

باید در هنگام مباشرت، هیچ سخنی نگوید و حواس خود را کاملاً جمع گرداند و دل و سِرّ خود را به جانب حق ﷻ حاضر و ناظر دارد تا پریشانی حال او در نطفه سرایت نکند و فرزندی ناشایسته از او به وجود نیاید.

باید رو به قبله نباشد و اصلاً به عورت همسر خود نگاه نکند، بلکه باید چشمان خود را ببندد و پوششی بر سر و صورت خود بیندازد؛ زیرا نگاه کردن به عورت همسر مخالف سنّت و ادب و حرمت است. از امّ سلمه ـ رضی الله تعالی عنها ـ نقل

۱- بوسه

شده است[1] که وقتی پیغمبرﷺ با یکی از ازواج طاهرات مباشرت می‌داشت، چشمهای مبارک خویش را بر هم می‌نهاد و جامه‌ای بر سر می‌پوشانید و به زن می گفت: «عَلَیْكِ بِالسَّكِیْنَةِ وَ الْوَقَارِ»[2].

تسمیه[3] و استعاذه[4] هنگام مباشرت

باید قبل از مباشرت استعاذه نموده و با بسم الله شروع کند و از دعاهایی که در این باب مقرّر شده است بخواند. امام محمّد علی حکیم ترمذی ـ قدّس سرّه ـ در اصل هفتاد و هفتم از **نوادرالاصول** به اسناد خود از انس بن مالکؓ روایت کرده است[5] که پیغمبرﷺ فرمود: شیطان از مشارکت با بنده‌ی مؤمن در خوردن، آشامیدن، لباس پوشیدن و جمیع امور ممنوع است مادامی که بسم الله بگوید، ولی اگر ترک

۱– (کان إذا اجتلی النساء) أی کشف عنهن لإرادة جماعهن یقال جلوت واجتلیت السیف ونحوه کشفت صداه وجلی الخبر للناس جلاء بالفتح والمد وضح وانکشف وجلوت العروس واجتلیتها مثله (أقعی) أی قعد علی ألییه مفضیاً بهما إلی الأرض ناصباً فخذیه کما یقعی الأسد (وقبل) المرأة التی قعد لها یرید جماعها وأخذوا منه أنه یسن مؤکداً تقدیم المداعبة والتقبیل ومص اللسان علی الجماع وکرهوا خلافه وقد جاء فی خبر رواه الدیلمی عن أنس مرفوعاً "ثلاثة من الجفاء أن یؤاخی الرجل الرجل فلا یعرف له اسماً و لا کنیة و أن یهیئ الرجل لأخیه طعاماً فلا یجیبه وأن یکون بین الرجل وأهله وقاعاً من غیر أن یرسل رسوله المزاح والقبل لا یقع أحدکم علی أهله مثل البهیمة علی البهیمة" وروی الخطیب عن أم سلمة أنه کان یغطی رأسه و یخفض صوته و یقول للمرأة علیک بالسکینة. فیض القدیر ج۵ ص۹۰ ح ش۶۵۳۶ .

۲– بر خود آرامش و متانت را لازم بگیر.

۳– بسم الله گفتن.

۴– اعوذ بالله گفتن.

۵– قال الحکیم: الشیطان ممنوع من مشارکة المؤمن فی مطعمه و مشربه و ملبسه و سائر أموره مادام یسمی الله علی کل حال فإذا ترک التسمیة وجد فرصة فشارکه حتی فی ضحکه. فیض القدیر ج۲ ص۲۱۴ ح ش۱۶۹۱ .

تسمیه کند، شیطان فرصت می‌یابد و با وی در آن امر مشارکت می‌کند تا حدّی که در همبستری با همسر او با وی شریک می‌شود.

از مجاهد (رح) روایت شده است که گفت: وقتی مردی با همسر خود مباشرت کند و در اول امر بسم الله نگوید، شیاطین بر احلیل[1] وی می‌پیچند و با وی در آن مباشرت شرکت می‌کنند. در کتاب **ابن‌السّنی**[2] به روایت انس ﷺ روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرمود: میان چشم جن و عورات بنی آدم پرده است، وقتی مرد مسلمان بخواهد که جامه از تن بیرون کند باید بگوید: «بِسْمِ اللهِ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ».

در **صحیحین** به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله تعالی عنهما ـ از طرق مختلف ثابت شده است که پیغمبر ﷺ فرمود: اگر یکی از شما هنگام مباشرت با اهل خود بگوید: «بِسْمِ اللهِ اَللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَ جَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا»[3] شیطان به فرزندی که از آن دو حاصل شود، ضرری نخواهد رساند[4]. در **روایت بخاری** آمده است که شیطان هرگز به او ضرر نمی‌رساند. باید در حین انزال به دل نه به زبان بگوید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾[5].

۱– ذکر. آلت تناسلی مرد.

۲– عمل الیوم و اللیله ابن السّنی باب ما یقول اذا خلع ثوبا لغسل او . . .

۳– به نام خدا پروردگارا شیطان را از ما و آنچه که تو به ما روزی می کنی دور فرما.

٤– حدَّثَنا علیُّ بنُ عبدِالله قال: حدَّثَنا جَریرٌ عن مَنصورٍ عن سالمِ بن أبی الجَعْدِ عن کُرَیبٍ عن ابنِ عبّاسٍ یَبلُغُ بـه النبـیَّ صـلی الله علیـه و سلّم قال: «لو أَنَّ أحدَکُم إِذا أتی أهلَهُ قال: بسمِ اللهِ، اللهمَّ جَنِّبْنا الشیطانَ وَ جَنِّبِ الشیطانَ ما رَزَقتَنا، فقُضِیَ بینهما وَلَدٌ لم یَضُرُّهُ». صحیح بخاری ج۱ ص٦٥ ح ش١٤١، صحیح مسلم ج۱۰ ص۵ ح ش۳٤۸۸ .

۵– و خدا است که از آب (منی) انسانها را آفریده است و ایشان را به ذُکور و إناث تبدیل کرده است، فرقان/ ٥٤

بیرون نیاوردن آلت هنگام انزال و وضو گرفتن بعد از مباشرت

پس از انزال باید مدّتی صبر کند و بلافاصله آلت خود را بیرون نیاورد تا نطفه کاملاً در رحم قرار گیرد و همسر وی نیز حظ کامل یابد و اگر به اراده خداوند از آن نطفه فرزندی به وجود آید، کامل باشد، ولی اگر زود بیرون آورد و بعضی از آن نطفه ضایع شود، ممکن است فرزندی که از آن به وجود می‌آید ناقص باشد.

پس از مباشرت باید بول کند تا رهگذر احلیل از قطرات منی پاک شود و بعد از آن، آلت خود را بشوید و وضو گیرد. سپس کمی بخوابد تا نیرو و قوّت از دست رفته به بدنش باز گردد.

در **صحیحین** به روایت ابن عمر ـ رضی الله تعالی عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: پس از مباشرت وضو گیر و عضو خود را بشو، سپس بخواب[1]. یعنی اگر شب به مباشرت پرداختی و خواستی که غسل نکنی و بخوابی، ابتدا وضو گیر و عضو مخصوص را بشوی سپس تا وقتی که غسل خواهی کرد، بخواب.

وضو گرفتن بعد از مباشرت و پیش از غسل

باید بعد از مباشرت اگر در وقت نماز فرصتی باشد، عضو مخصوص را بشوید و وضو گیرد و جُنُب به خواب نرود؛ زیرا آن مکروه و ممنوع است. به صحّت رسیده

۱– وحدّثنی یَحْیَی بْنُ یَحْیَی قَالَ: قَرَأْتُ عَلَی مَالِکٍ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ دِینَارٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: ذَکَرَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لِرَسُولِ اللهِ أَنَّهُ تُصِیبُهُ جَنَابَةٌ مِنَ اللَّیْلِ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم: «تَوَضَّأْ، وَاغْسِلْ ذَکَرَکَ، ثُمَّ نَمْ». صحیح مسلم ج۳ ص۱۷۶ ح ش۶۵۶ ، صحیح بخاری ج۱ ص۱۰۹ ح ش۲۹۰ .

است که پیغمبرﷺ در اول شب مباشرت می‌کرد و غسل می‌نمود و آنگاه می‌خوابید و گاه پس از مباشرت وضو می‌گرفت و می‌خوابید سپس در آخر شب غسل می‌کرد[1].

در **صحیح مسلم**[2] به روایت ابی‌سعید خدری‌ﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی یکی از شما با اهل خود مباشرت کند سپس اراده نماید که دوباره به مباشرت بپردازد، باید وضو گیرد و عضو خود را بشوید. در آخر این حدیث در بعضی از کتب آمده است: «فَاِنَّهُ اَنْشَطُ لِلْعَوْدِ» یعنی این شستن عضو پس از مباشرت اول و پیش از مباشرت دوم نشاط انگیزتر برای برگشتن به مباشرت است. امام بغوی (رح) گفت: این شستن به سبب تنظیف و تطهیر مستحب است.

در **صحاح احادیث** از انس بن مالک‌ﷺ به ثبوت رسیده است: بسیار اتّفاق می‌افتاد که پیغمبرﷺ در یک شب یا در یک روز با مجموع حرمهای نه‌گانه مباشرت می‌کرد و اکتفا به یک غسل می‌نمود و گاهی پس از هر مباشرت غسل می‌کرد[3]. بعضی از محرمان از آن حضرت پرسیدند که چرا برای همه یک غسل نمی‌کنی؟ فرمود: این روش پاکیزه‌تر و بهتر است.

۱- حدثنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْن صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِى قَيْسٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ، عَنْ وِتْرِ رَسُولِ اللهِ. فَذَكَرَ الْحَدِيثَ. قُلْتُ: كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ فِى الْجَنَابَةِ؟ أَكَانَ يَغْتَسِلُ قَبْلَ أَنْ يَنَامَ أَمْ يَنَامُ قَبْلَ أَنْ يَغْتَسِلَ؟ قَالَتْ: كُلُّ ذلِكَ قَدْ كَانَ يَفْعَلُ، رُبَّمَا اغْتَسَلَ فَنَامَ، وَ رُبَّمَا تَوَضَّأَ فَنَامَ. قُلْتُ: الْحَمْدُ للهِ الَّذِى جَعَلَ فِى الأَمْرِ سَعَةً. صحیح مسلم ج۳ ص۱۷۷ ح ش۶۵۷ .

۲- صحیح مسلم ج۳ ص۱۷۷ ح ش۶۵۹ .

۳- و حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى شُعَيْبٍ الْحَرَّانِىُّ: حَدَّثَنَا مِسْكِينُ يَعْنِى ابْنَ بُكَيْرٍ الْحَذَّاءَ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ النَّبِىَّ كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ بِغُسْلٍ وَاحِدٍ. صحیح مسلم ج۳ ص۱۷۷ ح ش۶۶۰ .

در **شفای** قاضی عیاض (رح) حدیث مذکور به روایت سلمی ـ رضی الله تعالی عنها ـ که کنیزک آزاد شده‌ی آن حضرت بود روایت شده و در آن ذکر شده است که آن حضرتﷺ پس از هر مباشرت و پیش از آنکه به دیگری برسد طهارت می‌کرد و می‌فرمود که این پاکیزه‌تر و بهتر است.

در **صحیح نسایی** به روایت انسؓ ثابت شده است[1] که به آن حضرتﷺ در امر مباشرت قوّت سی مرد از اقویا عطا شده بود و در روایت دیگر آمده است که قوّت چهل مرد، بنابراین برای او حلال بود که هر تعداد زنی که می‌خواهد به نکاح خود در آورد نُه تا و یا زیادتر از آن. در **شفای** قاضی عیاض (رح) از انسؓ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: مرا به چهار چیز بر مردمان فضیلت داده‌اند: به سخاوت، شجاعت، کثرت جماع و قوت بطش.

ترک مباشرت در ایّام حیض و نفاس

باید در غیر ایّام طهر با همسر خود مجامعت نکند و وقتی زن حایض است از مباشرت با وی اجتناب نماید؛ زیرا آن عمل از جمله مکروهات و منهیّات است و اگر نعوذ بالله به سبب طغیان نفس خبیث آن عمل قبیح از وی سر زند، کفّاره و صدقه بر وی لازم می‌شود. بدینگونه که اگر در هنگام مباشرت، خون کاملاً سرخ بوده باشد،

---

۱ – أخبرنا أبو طاهر نا أبو بکر نا محمد ابن منصور الجواز المکی نا معاذ یعنی ابن هشام حدثنی أبی عن قتادة عن أنس ابن مالک : «أن النبی صلی الله علیه وسلّم کان یدور علی نسائه فی الساعة من اللیل والنهار بغسل واحد، وهن إحدی عشرة قال: فقلت: لأنس وهل کان یطیق ذلک قال: کنا نتحدث أنه أعطی قوة ثلاثین رجلا» صحیح ابن خزیمه ج۱ ص۱۱۵ ح ش۲۳۲ .

باید یک مثقال زر خالص تمام عیار صدقه بدهد و اگر خون به زردی مایل باشد نیم مثقال زر صدقه دهد[1].

۱– طبق مذهب حنفی: کسی که در ایام حیض با همسرش نزدیکی کند بر آن شخص توبه و استغفار لازم می شود و این از لحاظ حکم است امّا مستحب است که دیناری یا نصف دیناری صدقه دهد . فتاوای تاتارخانیه به نقل از ولوالجیه .

فصل چهارم

در آداب حمّام رفتن

حمّام رفتن شرایط و آدابی دارد که بعضی از آن واجب، بعضی مستحب و بعضی مستحسن است. پوشیده نماند که نزد ائمّه‌ی اهل حدیث به صحّت رسیده است که حضرت رسولﷺ هرگز به حمّام نرفته بلکه هرگز حمّام ندیده و حمّامی که در مکّه به حمّام نبی مشهور است در حقیقت موضعی است که آن حضرت یکبار در آنجا غسل کرده‌اند و بعدها در آن مکان بنایی بر پا شده است[1]. امّا در کتب بعضی از علمای حنفی آمده است که آن حضرت حمّام را دیده بلکه به حمّام نیز رفته است.

امام محمّد علی حکیم ترمذی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ در اصل صد و سی و دوم از کتاب **نوادر الاصول** به اسناد خود از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت کرده است که پیغمبرﷺ فرمود: خوب خانه‌ای است خانه حمّام که مرد مسلمان به آن وارد می‌شود و این خوبی از این جهت است که وقتی مؤمن به آنجا وارد می‌شود از حق سبحانه و تعالی بهشت

---

۱ – منظور این است که پیامبر به حمام های عمومی نرفته اند.

می‌خواهد و به حق ﷻ از آتش دوزخ پناه می‌برد و بد خانه‌ای است حجله‌ی عروسی که مرد مسلمان به آن داخل می‌شود و این بدی به این دلیل است که رغبت وی را به دنیا می‌افزاید و آخرت را بر وی فراموش می گرداند[1].

حدیث مذکور در کتاب **ابن‌السّنی** با اندک تفاوتی ذکر گردیده، امّا وی اسناد آن را ضعیف دانسته است. در **شرعةالاسلام** نیز آمده است که حضرت رسول ﷺ به مردان اجازه‌ی حمّام رفتن داده است؛ زیرا حرارت آن به یاد آورنده‌ی آتش دوزخ است و رفتن زنان را به حمّام مکروه داشته؛ زیرا در ضمن آن فتنه‌ها و آفت‌ها مندرج است.

اگر چه آداب و شرایط حمّام رفتن در هیچ کتابی ذکر نگردیده مگر ادب ستر عورت چنانچه بعد از این بیان خواهد شد؛ لیکن آنچه در این باره لازم است ذکر خواهیم کرد. و بِاللهِ التَّوفیقُ.

حمّام رفتن دارای پنج ادب است:

با پای چپ وارد شدن و یاد کردن بهشت و دوزخ

هنگام ورود به حمّام، باید با پای چپ داخل شود و با پای راست بیرون آید؛ زیرا حمّام حکم طهارت خانه را دارد و به همین دلیل نماز خواندن و سلام کردن در حمّام

---

۱ – قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و سلم: «نِعْمَ الْبَیْتُ یَدْخُلُهُ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ الْحَمَّامُ، وَذٰلِکَ أَنَّهُ إِذَا دَخَلَهُ سَأَلَ اللهَ الْجَنَّةَ وَاسْتَعَاذَ بِاللهِ مِنَ النَّارِ، وَ بِئْسَ الْبَیْتُ یَدْخُلُهُ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ بَیْتُ الْعَرُوسِ وَذٰلِکَ یُرَغِّبُهُ فِی الدُّنْیَا وَیُنْسِیهِ الآخِرَةَ» الْحکیم وابن السنی فی عمل یومٍ ولیلةٍ وابن عساکر عن أَبی هُرَیْرَةَ رضَیَ اللهُ عنهُ. جامع المسانید و المراسیل ج۷ ص۴۹۳ ح ش۲۳۸۷۵ .

مکروه است. منع سلام در حمّام دلیل دیگری نیز دارد و آن، این است که امکان دارد مسلم علیه[1] جُنُب باشد و بر جُنُب، سلام کردن و جواب سلام دادن مکروه است.

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است که مستحب است هنگامی که شخص وارد حمّام می‌شود از خدای تعالی بهشت را بطلبد و از آتش دوزخ به وی پناه برد. بنا بر مضمون آن حدیثی که در مقدمه‌ی این فصل گذشت.

پوشاندن عورت خود و نگاه نکردن به عورت دیگران

باید به این امر اهتمام تمام نماید و در هنگام لُنگ بستن، راه رفتن، نشستن و برخاستن، آب برداشتن، دلاکی کردن، کیسه مالیدن و امثال آن، لُنگ خود را محفوظ نگاه دارد تا از شکاف آن عورت وی دیده نشود و نیز باید در حمّام به هر طرف نگاه نکند و به کار خود مشغول شود تا از دیدن عورت دیگران ایمن بماند.

در اصل صد و سی و دوم از **نوادر الاصول** آمده است که داخل شدن به حمّام دارای آدابی است؛ از جمله اینکه عورت خود را بپوشاند و در گوشه‌ی خلوتی بنشیند و مراقب باشد تا چشمش بر عورت شخصی نیافتد. در همین اصل به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله تعالی عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: بپرهیزید از وارد شدن به خانه‌ای که به آن حمّام گویند. بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! آن خانه چرک را از تن می‌برد و بدن را پاک و پاکیزه می گرداند و انسان را به یاد آتش دوزخ

۱– کسی که بر او سلام شده.

می‌اندازد. آن حضرتﷺ فرمود: اگر چاره‌ای نیست از اینکه این کار را بکنید پس پوشیده به آنجا وارد شوید؛ یعنی عورت خود را بپوشانید[1].

امام در شرح حدیث مذکور فرموده است که منع رفتن به حمّام چنانچه از مضمون این حدیث بر می آید به این دلیل است که مبادا عورت شخصی دیده شود. پس هر گاه این امر رعایت شود، وارد شدن به حمّام جایز خواهد بود.

حفظ عورت در حمّام خالی و غیر آن

امام در اصل سی و دوم از **نوادر الاصول** نوشته که در بعضی روایات آمده است: وقتی کسی به حمّام وارد می‌شود باید با ادب و حرمت باشد اگرچه حمّام خالی باشد؛ زیرا ممکن است که بعضی برادران مؤمن از جنس ملائکه و جن آنجا حاضر باشند. در همین اصل، در احادیث صحیح وارد شده است که حضرت رسولﷺ به شخصی گفت: عورت خود را بپوشان، مگر از همسر یا کنیز زر خریده‌ی خود. آن شخص گفت: پس وقتی در مکان خلوتی باشم بر این محافظت نکنم. آن حضرتﷺ فرمود: حقﷻ سزاوارتر است به اینکه از وی شرم کنند[2].

۱– أخبرنا علىٌّ أنا سليمانُ نا عَبْدَانُ بنُ أُحمدَ نا يوسف بن موسى القطان نا يَعْلَى بنُ عُبيدٍ نا سفيانُ عن ابنِ طَاوسٍ عن أبيه عن ابنِ عَبَّاسٍ رضى الله عنهما قال: قالَ رسولُ الله: «احْذَرُوا بيتاً يقالُ لهُ الحمامُ»، قالُوا: يا رسولَ الله إنه يُنْتَفَعُ بِهِ ويُنَقِّى الوَسَخَ، قالَ: «فاسْتَتِرُوا». سنن الكبرى للبيهقى ج۱۱ ص۱۶۶ ح ش۱۵۰۵۳ .

۲– حدثنا عَبْدُالله بنُ مُسْلَمَةَ أخبرنا أبِى ح و أخبرنا ابنُ بَشَّارٍ أخبرنا يَحْيَى نَحْوَهُ عن بَهْزِ بن حَكِيمٍ عن أبيهِ عن جَدِّهِ، قال: «قُلْتُ يَا رَسُولَ الله عَوْرَاتُنَا مَا نَأْتِى وَمَا نَذَرُ؟ قال: احْفَظْ عَوْرَتَكَ إلَّا مِنْ زَوْجَتِكَ أوْ مَا مَلَكْتَ يَمِينُكَ. قال قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله إذَا كَانَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ فى بَعْضٍ؟ قال: إن اسْتَطَعْتَ أن لا يَرَيَنَّهَا أحَدٌ فَلاَ يَرَيَنَّهَا. قال: قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله إذَا كانَ أحَدُنَا خَالِياً؟ قال: الله أحَقُّ أنْ يُسْتَحْيَى مِنْهُ مِنَ النَّاسِ». سنن ابى داود ج۱۱ ص۵۶ ح ش۴۰۱۶ .

اسراف نکردن در آب

باید بنا بر حکم «لَا تُسْرِفْ فِی الْمَاءِ» اسراف و اتلاف آب را جایز نداند به خصوص در آب گرم. بعضی از پرهیزگاران می گویند که بدون اجازه نباید آب را بر دیگری ریخت؛ زیرا کسی که قصد حمّام می کند نیّت آب ریختن بر تن خود را دارد و اجرت حمّام به همین نیّت می‌دهد و صاحب حمّام نیز به این نیّت اجرت می گیرد که وی سر و تن خود را بشوید نه از دیگری را، پس آب ریختن بر دیگران جایز نیست. بعضی دیگر می گویند که آب ریختن بر مردم بدون اجازه صاحب حمّام جایز است؛ زیرا کسی که به حمّام می‌رود نیّتش این است که هر چه می‌خواهد آب بردارد و در آن تصرّف کند. پس وقتی آب برمی‌دارد مختار است که با آن خود را بشوید یا بر دیگری بریزد، لیکن اسراف در آن نامشروع است.

پرداختن مزد حمّام و خدّام به طور کامل

باید وقتی از حمّام بیرون می‌آید اجرت حمّامی و دلاک را بر آن وجهی که مقرّر و معهود است به طور کامل بپردازد و ایشان را از خود راضی گرداند. وقتی کسی مستحمِ[1] را ببیند شرط ادب این است که به او بگوید: «طَهَّرَكَ اللهُ»[2] یا «طَابَ حَمَّامُكَ»[3] و آنچه بدین ماند.

۱– کسی که حمام کرده باشد.

۲– خدا تو را پاک گرداند.

۳– حمامت به خیر باشد (عافیت باشد).

در **اذکار** امام نوّاوی (رح) آمده که امام ابوسعید متولّی (رح) فرموده است: این قول که وقتی شخصی از حمّام بیرون آید به او بگویند «طَابَ حَمَّامُكَ» در سنّت هیچ اصلی ندارد، لیکن از مرتضی علیرضی الله عنه روایت شده است که وقتی مردی را دید که از حمّام بیرون آمده بود به او گفت: «طَهُرْتَ فَلَا نَجَسْتَ»[1].

امام نوّاوی (رح) فرموده است که اگر چه برای بعضی اقوال در سنّت اصلی نیست، ولی اگر کسی جهت زیاد شدن الفت و محبّت، به دوست خود چنین سخنی بگوید هیچ باکی نیست.

۱- تو پاک شدی و نجس نیستی.

باب پنجم

در رعایت حقوق اصحاب

فصل اوّل

آداب عیادت از مریض

احوالپرسی از بیماران

باید در ادای حقوق برادران جهت تأکید رابطه‌ی محبّت و دوستی، سهل انگاری نکند و درباره‌ی بیماریها و مصیبتهایی که به آن دچار هستند پرس و جو نماید و به کمک آنها بشتابد.

به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ بیماران را عیادت می‌کرد و اصحاب را به آن تشویق می‌نمود. در **صحیح مسلم** به روایت ثوبانؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس مریضی را عیادت کند جایگاه او در روضه‌ی بهشت است[1]. آن حضرتﷺ بیماران خاصّی را به عیادت مخصوص نمی‌کرد، بلکه به صحّت رسیده است که زید بن ارقمؓ را به خاطر چشم درد عیادت نمود و اینکه در بعضی از کتابها نوشته‌اند که

۱- حدثّنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى التَّمِيمِىُّ. أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ عَنْ خَالِدٍ عَنْ أَبِى قِلَابَةَ عَنْ أَبِى أَسْمَاءَ عَنْ ثَوْبَانَ، مَوْلَى رَسُولِ اللهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم: «مَنْ عَادَ مَرِيضاً، لَمْ يَزَلْ فِى خُرْفَةِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْجِعَ». صحیح مسلم ج۱۶ ص۱۰۸ ح ش۶۵۰۴ .

برای درد چشم و دندان و زخم عیادت نیست، منافی بعضی از احادیث صحیح است و الله اعلم[1].

نقل شده است که روزی جوانی از انصار بیمار شد و آن حضرتﷺ به عیادت او رفتند. وقتی آن جوان چشم باز کرد و آن حضرت را دید، اشک در چشمانش جمع شد و به زبان حال گفت:

حذر از مرگ سود می نکند عاقلم این قدر همی دانم

درد ورنجم زمرگ نیست ولیک ای دریغا که بی تو می مانم

عیادت کردن کافر

عیادت کردن اشخاصی که از دین بیگانه‌اند، در صورتی که سابقه‌ی خدمتی داشته باشند، جایز است. امام نوّاوی (رح) در **اذکار** نوشته است که علما درباره‌ی عیادت کردن ذمّی با یکدیگر اختلاف دارند، جمعی آن را مستحب دانسته و گروهی از آن منع کرده‌اند. امام ابوبکر قفال شاشی (رح) پس از بیان اختلاف هر یک از آن دو فرقه فرموده است: نزد من عیادت کافر در همه احوال جایز است. مؤیّد سخن او حدیثی است که در **صحیح بخاری** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که پیغمبرﷺ جوان یهودی‌ای را که نسبت به آن حضرتﷺ سابقه‌ی خدمت و ملازمت داشت، عیادت کرد و نزد او نشست و بر وی ایمان عرضه کرد. وی به جانب پدر نگریست. پدرش

۱- و رواه هقل عن الأوزاعی عن یحیی بن أبی کثیر من قوله لم یجاوز به و هو الصحیح أخبرناه أبو عبدالله الحافظ سمعت علی بن حمشاذ سمعت الحسین بن الفضل نا الحکم بن موسی نا هقل عن الأوزاعی عن یحیی بن أبی کثیر قال ثلاثة لا یعادون الضرس و الرمد و الدمل هذا أصح وقد روی عن النبی صلی الله علیه و سلم أنه عاد زید بن أرقم من رمد کان به. شعب الایمان بیهقی ج۶ ص۵۳۴ ح ش۹۱۹۰ .

گفت از ابوالقاسم فرمان‌برداری کن و او مسلمان شد. آنگاه پیغمبرﷺ برخاست و بیرون رفت در حالی که با خود زمزمه می‌کرد: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ»[1].

اگر کسی خواست به عیادت کافری برود نیّتش این باشد که او را به اسلام راهنمایی کند نه اینکه آن را وسیله‌ای برای صحبت و زیاد شدن الفت قرار دهد؛ زیرا این مکروه و ممنوع است و اگر برای مریض کافر دعا کرد، باید دعای هدایت کند نه دعای صحّت و عافیت.

خوشرویی و الفت با مریض

در **شرعة‌الاسلام** آمده است که سنّت در عیادت اصحاب این است که وقتی قصد احوال پرسی از بیمار را دارد با لباسی ساده و تمیز و با چهره‌ای خندان و گشاده نزد وی آید و کنار او بنشیند و از وی دوری نگزیند و به چپ و راست نگاه نکند، بلکه متوجّه بیمار باشد. از نگاه خیره و مشکوک به بیمار بپرهیزد تا مبادا موجب ناراحتی او شود. در حضور بیمار سخنان بسیار و کلمات پراکنده نگوید، بلکه سخنان نیکو و پر فایده که خیر او و بیمار در آن است بگوید.

در **صحیح ترمذی** آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: عیادت کامل از مریض اینگونه است که وقتی یکی از شما نزد بیماری رود دست خود را بر پیشانی یا سر وی بگذارد

۱– سپاس خدایی را که او را از آتش نجات داد. حدَّثَنا سلیمانُ بنُ حربٍ حدَّثَنا حمَّادٌ و هو ابنُ زیدٍ عن ثابتٍ عن أنَسٍ رضیَ اللهُ عنه قال: «کان غُلامٌ یهودیٌّ یَخدُمُ النبیّ صلی الله علیه وسلّم فمَرِضَ، فأتاهُ النبیُّ صلی الله علیه و سلّم یَعودُهُ، فقعَد عندَ رأسهِ فقال لهُ: أسلِمْ. فنظَرَ إلی أبیهِ و هوَ عندَهُ، فقال له: أطِعْ أبا القاسِمِ صلی الله علیه و سلّم. فأسلمَ. فخَرَجَ النبیُّ صلی الله علیه و سلّم و هو یقول: الحمدُ لِلّهِ الذی أنقَذَهُ منَ النار». صحیح بخاری ج۱ ص۴۵۴ ح ش۱۳۳۲ .

و آنگاه از چگونگی حال او سؤال کند[1]. همین حدیث در کتاب **ابن‌السّنی** از ابی **امّامه**ﷺ چنین بیان شده است که پیامبرﷺ فرمود: عیادت کامل از مریض این است که دست خود را بر پیشانی وی گذاری سپس بگویی روز یا شب را چگونه گذراندی[2].

پرسیدن احوال بیمار و کمک به بهبودی وی

به صحّت رسیده است[3] که وقتی پیغمبرﷺ به عیادت بیماری می‌رفت می‌فرمود: «لَا بَأْسَ طَهُوْرٌ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ»[4] و گاه می‌فرمود: «کَفَّارَةٌ وَ طَهُوْرٌ» سپس بر بالین وی می‌نشست و از وی می‌پرسید: خود را چگونه می‌بینی و چه چیزی میل داری؟ اگر آن چیزی که بیمار می‌طلبید برای او مضر نبود، می‌فرمود تا به وی دهند. ایشان می‌فرمود: بیماران را به خوردن طعام و شراب مجبور نکنید؛ چون حقﷻ به ایشان طعام و شراب می‌دهد[5].

۱- حدثّنا سُوَيْدُ بنُ نَصْرٍ، أخبرنا عَبْدُاللهِ، أخبرنا يَحْيَى بنُ أَيُّوبَ عن عُبَيْدِاللهِ بنِ زَحْرٍ عن عَلِيِّ بنِ يَزِيدَ، عن القَاسِمِ أَبِی عَبْدِالرحمن عن أَبِی أُمَامَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ الله قالَ: «مِنْ تَمَامِ عِيَادَةِ المَرِيضِ أَنْ يضعَ أَحَدُكُمْ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ، أَوْ قالَ عَلَى يَدِهِ، فَيَسْأَلَهُ كَيْفَ هُوَ، وَتَمَامُ تَحِيَّتِكُمْ بَيْنَكُمْ المُصَافَحَةُ» سنن ترمذی ج۷ ص۴۸۰ ح ش۲۸۰۳ .

۲- و روينا فی كتاب الترمذی، و ابن السنی، عن أبی أُمامة رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم : «مِنْ تَمامِ العِيادَةِ أنْ تَضَعَ يَدَكَ علی المَرِيضِ فَتَقُولَ: كَيْفَ أصْبَحْتَ، أوْ كَيْفَ أمْسَيْتَ؟» الاذكار امام نواوی ج۱ ص۱۳۵ ح ش۳۹۶ .

۳- حدثنا مُعلی بنُ أسدٍ حدثّنا عبدُالعزيزِ بنُ مختارٍ حدثّنا خالدٌ عن عِكرمةَ عن ابنِ عباس رضیَ الله عنهما : «أنَّ النبیَّ صلی الله عليه و سلّم دَخلَ علی أعرابیٍ يَعودهُ، قال: و كان النبیُّ صلی الله عليه و سلّم إذا دخلَ علی مَريضٍ يعودُهُ قال: لا بأسَ، طَهورٌ إن شاء الله. فقال له: لا بأسَ، طَهورٌ إن شاءَ الله. قال: قلت: طَهورٌ؟ كلا، بل هی حُمی تفُور ـ أو تَثور علی شيخ كبير، تزيرُه القُبور. فقال النبیُّ صلی الله عليه و سلّم: فنعم إذاً». صحيح بخاری ج۳ ص۱۳۲۴ ح ش۳۵۳۸ .

۴- اشکالی ندارد پاک کننده گناه است اگر خدا بخواهد.

۵- حَدثّنا أبو كُرَيْبٍ، أخبرنا بَكْرُ بنُ يُونُسَ بنِ بُكَيْرٍ عن مُوسَى بنِ علیّ عن أبِيه عن عُقْبَةَ بنِ عَامِرٍ الْجُهَنِیّ قالَ: قالَ رَسُولُ الله: «لاَ تُكْرِهُوا مَرْضَاكُمْ عَلَى الطَّعَامِ، فإنَّ الله تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُطْعِمُهُمْ وَيَسْقِيهِمْ». قال أبو عِيسَى: هذا حديثٌ حسنٌ غريبٌ لَا نَعْرِفُهُ إلا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ. سنن ترمذی ج۶ ص۱۵۵ ح ش۲۰۵۱ .

آن حضرت بیماران را معالجه می‌نمود و از درمان با مُحرّمات[1] منع بلیغ می‌کرد. ثابت شده است که طارق بن جعفرﷺ از پیغمبرﷺ در مورد چگونگی درست کردن شراب سؤال کرد. آن حضرت نهی نمود. طارق گفت: برای دارو درست می‌کنم. پیغمبر فرمود: آن دارو نیست، بلکه همه‌اش درد است.

در حدیثی دیگر ثابت شده است که «مَنْ تَدَاوَى بِالْخَمْرِ فَلَا شَفَى اللهُ»[2]. در **سنن نسایی** روایت شده است که طبیبی گفت: در این دارو قورباغه به کار می‌رود، آن حضرت او را از کشتن قورباغه منع کرد.

کوتاه کردن زمان عیادت

باید با فراست و زیرکی بداند که مکث کردن وی بر بالین مریض مطلوب مریض است یا خیر. اگر مطلوب وی بود، اندکی نزد او بماند و با سخنان شاد کننده و حکایات فرح آمیز از غم و اندوه و ملالت وی بکاهد. به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ فرمود: مریض را با سخنان نیکو، شاد سازید و بار اندوه را از دل وی بردارید.

اگر دریابد که ماندن نزد وی مطلوب نیست، زود برخیزد و موجب ناراحتی بیمار نشود؛ زیرا به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ فرمود: زمان عیادت برابر حلبه‌ای[3] است. شیخ سری سقطی ـ قدّس سرّه ـ می گوید: در طرسوس بیمار شدم.

۱– چیزهای حرام مثل شراب

۲– هر کس با خوردن شراب خود را مداوا کند هرگز شفا نخواهد یافت. حدثنا مُحمَّدُ بن کَثِیرٍ أنبأنا سُفْیَانُ عن ابنِ أبی ذِئْبٍ عنْ سَعِیدِ بنِ خَالِدٍ عنْ سَعِیدِ بنِ المُسَیَّبِ عنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بنِ عُثْمانَ: «أنَّ طَبِیباً سَأَلَ النَّبیَّ صلی الله علیه و سلّم عنْ ضِفْدَعٍ یَجْعَلُهَا فی دَوَاءٍ فَنَهَاهُ النَّبیُّ صلی الله علیه و سلّم عنْ قَتْلِهَا». سنن ابی داود ج۱۰ ص۳۵۲ ح ش۳۸۷۱ .

۳– به اندازه ی یک دوشیدن شیر.

جمعی از قاریان گرانقدر به عیادت من آمدند و مدّت زمان طولانی نزد من نشستند به گونه‌ای که موجب آزار و اذیّت من شدند. هنگام خداحافظی از من استدعای دعا کردند. دست به دعا برداشتم و گفتم: خدایا به ما چگونگی عیادت از بیماران را بیاموز. با این دعا ایشان را از ادب عیادت آگاه کردم.

دعای صحّت و عافیت کردن برای مریض و طلب دعا کردن از وی

اگر کسی بر بیماری وارد شود مستحب است که برای او دعای خیر کند. در کتاب **ابن‌السّنی** از سلمان فارسی‌ﷺ چنین روایت شده است[1]: وقتی مریض بودم پیغمبرﷺ برای من اینگونه دعا کرد: «يَا سَلْمَانُ شَفَى اللهُ سُقْمَكَ وَ غَفَرَ ذَنْبَكَ وَ عَافَاكَ فِيْ دِيْنِكَ وَ جَسَدِكَ اِلَى مُدَّةِ اَجَلِكَ»[2]. در **صحیح مسلم** از سعد بن ابی‌وقّاص ﷺ روایت شده است: پیغمبرﷺ مرا عیادت کرد و چنین دعا نمود: «اَللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا اَللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا»[3].

---

۱ – حدّثناه أبو بکر محمد بن أحمد بن بالویه، ثنا أحمد بن علی الجزار، ثنا جندل بن والق التغلبی، ثنا شعیب بن راشد بیاع الأنماط، ثنا أبو هاشم الرمانی، عن زاذان، عن سلمان رضی الله عنه قال: عادانی رسول الله و أنا علیل فقال: «یا سَلْمانُ شَفَی الله سَقَمکَ وَ غَفَرَ ذَنْبَکَ وَ عافاکَ فی دِینِکَ وَ جِسْمِکَ إلی مُدَّةِ أَجَلِکَ» المستدرک علی الصحیحین ج۱ ص۷۳۳ ح ش۲۰۵۱ .

۲ – ای سلمان خداوند بیماریت را شفا دهد و گناهانت را ببخشد و به تو سلامتی دین و جسم تا زمان مرگت عطا کند.

۳ – حدّثنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عُمَرَ الْمَکِّیُّ: حَدَّثَنَا الثَّقَفِیُّ عَنْ أَیُّوبَ السَّخْتِیَانِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِیدٍ عَنْ حُمَیْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ ثَلاَثَةٍ مِنْ وَلَدِ سَعْدٍ، کُلُّهُمْ یُحَدِّثُهُ عَنْ أَبِیهِ، : أَنَّ النَّبِیَّ دَخَلَ عَلَی سَعْدٍ یَعُودُهُ بِمَکَّةَ، فَبَکَی، قَالَ: «مَا یُبْکِیکَ؟» فَقَالَ: قَدْ خَشِیتُ أَنْ أَمُوتَ بِالأَرْضِ الَّتِی هَاجَرْتُ مِنْهَا، کَمَا مَاتَ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ، فَقَالَ النَّبِی صلی الله علیه و سلم: «اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْداً، اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْداً» ثَلاَثَ مِرَارٍ، قَالَ: یَا رَسُولَ الله إنَّ لِی مَالاً کَثِیراً، وَ إنَّمَا یَرِثُنِی ابْنَتِی، أَفَأُوصِی بِمَالِی کُلِّهِ؟ قَالَ: «لاَ» قَالَ: فَبِالثُّلُثَیْنِ؟ قَالَ: «لاَ» قَالَ: فَالنِّصْفُ؟ قَالَ: «لاَ» قَالَ: فَالثُّلُثِ؟ قَالَ: «الثُّلُثُ وَ الثُّلُثُ کَثِیرٌ، إنَّ صَدَقَتَکَ مِنْ مَالِکَ صَدَقَةٌ، وَ إنَّ نَفَقَتَکَ عَلَی عِیَالِکَ صَدَقَةٌ وَ إنَّ مَا تَأْکُلُ امْرَأَتُکَ مِنْ مَالِکَ صَدَقَةٌ، وَ إنَّکَ أَنْ تَدَعَ أَهْلَکَ بِخَیْرٍ (أَوْ قَالَ بِعَیْشٍ)، خَیْرٌ مِنْ أَنْ تَدَعَهُمْ یَتَکَفَّفُونَ النَّاسَ» وَ قَالَ بِیَدِهِ. صحیح مسلم ج۱۱ ص۶۸ ح ش۴۱۶۹ .

در **سنن ابی‌داود و ترمذی** با اسناد صحیح از ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که پیغمبر فرمود: هرگاه شخص، مریضی را عیادت کند که اجل وی نرسیده باشد و نزد وی هفت بار بگوید: «اَسْاَلُ اللهَ الْعَظِیْمَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ اَنْ یَشْفِیَکَ»[1] خدای تعالی مریض را از آن بیماری شفا می‌بخشد[2].

به صحّت رسیده است[3] که وقتی یکی از اصحاب به درد و مرضی دچار می‌گشت، آن حضرت دست راست خود را بر آن موضع می‌گذاشت و می‌خواند: «اَذْهِبِ الْبَاْسَ رَبَّ النَّاسِ وَ اشْفِ اَنْتَ الشَّافِیْ لَا شِفَاءَ اِلَّا شِفَائُکَ شِفَاءً لَا یُغَادِرُ سُقْمًا»[4].

همانطور که دعای عافیت کردن برای مریض سنّت است، طلب دعای خیر کردن از مریض نیز مستحب است؛ زیرا دعای بیماران به اجابت نزدیک است. در **سنن ابن‌ماجّه** و کتاب **ابن‌السّنی** با اسناد صحیح، میمون بن مهروان از فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه

۱– از خداوند بلند مرتبه و صاحب عرش عظیم شفای تو را می طلبم.

۲– حَدَّثَنا محمدُ بنُ المُثَنَّی، حدثنا محمدُ بنُ جَعْفَرٍ، حدثنا شُعْبَةُ عن یَزِیدَ بنُ خَالِدٍ قالَ: سَمِعْتُ المِنْهَالَ بنَ عَمْرٍو یُحَدِّثُ عن سَعِیدِ بنِ جُبَیْرٍ عن ابنِ عَبَّاسٍ، عن النبیِّ أَنَّهُ قالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ یَعُودُ مَرِیضاً لَمْ یَحْضُرْ أَجَلُهُ فَیَقُولُ سَبْعَ مَرَّاتٍ: أَسْأَلُ اللهَ العَظِیمَ رَبَّ الْعَرْشِ العَظِیمِ أَنْ یَشْفِیَکَ إِلَّا عُوفِیَ». قال أبو عِیسَی: هذا حدیثٌ حسنٌ غریبٌ. لا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَدِیثِ المِنْهَالِ بنِ عَمْرٍو. سنن ترمذی ج۶ ص۲۱۲ ح ش۲۱۰٤ ، سنن ابی داود ج۸ ص۳۷۱ ح ش۳۱۰۸ .

۳– حدّثنا زُهَیْرُ بْنُ حَرْبٍ وَإِسْحَقُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ إِسْحَقُ: أَخْبَرَنَا. وَقَالَ زُهَیْرٌ ـ وَاللَّفْظُ لَهُ ـ: حَدَّثَنَا جَرِیرٌ عَنِ الأَعْمَشِ عَنْ أَبِی الضُّحَی عَنْ مَسْرُوقٍ عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: کَانَ رَسُولُ اللهِ، إِذَا اشْتَکَی مِنَّا إِنْسَانٌ، مَسَحَهُ بِیَمِینِهِ. ثُمَّ قَالَ: «أَذْهِبِ الْبَاسَ. رَبَّ النَّاسِ. وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِی. لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُکَ. شِفَاءً لاَ یُغَادِرُ سقَماً». فَلَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللهِ وَثَقُلَ، أَخَذْتُ بِیَدِهِ لِأَصْنَعَ بِهِ نَحْوَ مَا کَانَ یَصْنَعُ فَانْتَزَعَ یَدَهُ مِنْ یَدِی. ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَاجْعَلْنِی مَعَ الرَّفِیقِ الأَعْلَی». قَالَتْ: فَذَهَبْتُ أَنْظُرُ، فَإِذَا هُوَ قَدْ قَضَی. صحیح مسلم ج۱٤ ص۱٤۸ ح ش۵٦٦۱.

٤– بار الها بدیها و بلاها را دور گردان و شفا بده ، تنها تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی جز از جانب تو نیست. شفایی ده که هیچ مرضی باقی نماند.

روایت کرده است که پیغمبرﷺ فرمود: هرگاه بر مریضی وارد شدی به او بگو که برای تو دعا کند؛ زیرا دعای مریض همچون دعای ملائکه است.

تلقین کلمه شهادت بر محتضر[1]

سنّت آن است که وقتی عیادت کننده از چهره‌ی مریض آثار مرگ را مشاهده کند، آخرت را به یاد وی آورد و او را به وصیّت و توبه و انابت دلالت کند و به او کلمه شهادت را تلقین نماید. در **صحیح مسلم** به روایت ابی‌هریره‌ رضی الله عنه و در **سنن ابی‌داود و نسایی و ترمذی** به روایت ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: به مردگان خود «لا اله الا الله» را تلقین کنید[2].

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است که ائمّه‌ی دین معتقدند که اگر محتضر نتواند کلمه شهادت را بگوید، باید حاضران با نرمی و ملایمت آن را به وی تلقین کنند و اگر محتضر یکبار این کلمه را بگوید، تلقین کننده دوباره تکرار نکند و بر همان اکتفا نماید؛ مگر اینکه محتضر پس از آن سخن دیگری بگوید که در این صورت دوباره آن را به وی تلقین کند. بعضی از علما بر آنند که تلقین کننده «لا اله الّا الله محمد رسول الله» بگوید؛ ولی جمهور ائمّه بر آنند که باید بر «لا اله الّا الله» اکتفا کند.

۱– شخصی که در حال مرگ است.

۲– وحدّثنا أَبُو كَامِلٍ الْجَحْدَرِيُّ فُضَيْلُ بْنُ حُسَيْنٍ وَعُثْمَانُ بْنُ أَبِی شَيْبَةَ. كِلاَهُمَا عَنْ بِشْرٍ. قَالَ أَبُو كَامِلٍ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ. حَدَّثَنَا عُمَارَةُ بْنُ غَزِيَّةَ. حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عُمَارَةَ. قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ، يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و سلم: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ: لاَ إِلهَ إِلَّا اللهُ». صحیح مسلم ج٦ ص ١٨٣ ح ش ٢٠٧٣، سنن ابی داود ج٨ ص٣٨٦ ح ش٣١١٩، سنن نسائی الصغری ج٤ ص٣٠٢ ح ش١٨٢٧ و سنن ترمذی ج٤ ص١٥ ح ش٩٧٢ .

فصل دوّم

در آداب مریض

ناله کردن بیمار هنگام درد

وقتی به درد یا مرضی دچار گشت سنّت است که پیشانی بند بر سر خود ببندد و ناله کند تا بعضی از دردهای وی کاسته شود و با صبر و شکیبایی اظهار مقاومت در مقابل بلای حقﷻ نکند؛ زیرا هیچ کس طاقت مقاومت با بلای او را ندارد.

به صحّت رسیده است که هرگاه آن حضرت به مرضی دچار می‌شد، ناله می‌کرد. از وی پرسیدند: این چگونه است؟ فرمود: درد قوی بر مؤمنان می‌گمارند تا کفّاره‌ی گناهانشان شود. در **صحیح بخاری** ثابت شده است[1] که صدّیقه ـ رضی الله

---

۱ – حدثنا عبدالله، حدثنی أبی، حدثنا محمد بن سلمة، عن محمد بن إسحاق، عن یعقوب بن عتبة، عن الزهری، عن عبیدالله بن عبدالله، عن عائشة قالت: رجع إلیّ رسول الله صلی الله علیه و سلّم ذات یوم من جنازة بالبقیع وأنا أجد صداعاً فی رأسی، وأنا أقول: وا رأساه، قال: «بَلْ أَنا وَارَأْساه» قال: «ما ضَرَّکِ لَوْ مِتِّ قَبْلی فَغَسَّلْتُکِ وَکَفَّنْتُکِ ثمَّ صَلَّیْتُ عَلَیْکِ وَدَفَنْتُکِ» قلت: لکنی أو لکأنی بک والله لو فعلت ذلک لقد رجعت إلی بیتی فأعرست فیه ببعض نسائک، قالت: فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلّم، ثم بُدِیءَ بوجعه الذی مات فیه. مسند امام احمد ج۷ ص۳۲۵ ح ش۲۵۵۱۱ .

عنها ـ دچار سر درد شده بود و می‌نالید و می گفت: «وَا رَأْسَاهُ» پیغمبرﷺ نزد وی آمد در حالی که سر درد شدیدی داشت، پس فرمود: «بَلْ اَنَا وَا رَأْسَاهُ».

شکر گزاری هنگام ابتلا به بیماری و آرزوی مرگ نکردن در آن حال

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده که مستحب است که بیمار هم به دل و هم به زبان شکر گزار باشد و مکروه است که ناله کند، بد خویی نماید، دشنام دهد و آرزوی مرگ کند.

در **صحیحین**[1] از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: نباید یکی از شما به سبب ضرری که به وی می‌رسد آرزوی مرگ کند، پس اگر چاره‌ای جز آن [تمنّای مرگ] نداشته باشد باید بگوید: «اَللّٰهُمَّ فَاَحْيِنِیْ مَا كَانَتِ الْحَيَوةُ خَيْرًا لِیْ وَ تَوَفَّنِیْ اِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِیْ»[2].

امّا طلب شهادت و تمنّای مرگ در بلده طیبه (مکّه و مدینه) جایز است و از بزرگان دین این عمل واقع شده است.

---

۱ – حدثنا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ يَعْنِى ابْنَ عُلَيَّةَ عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله صلى الله عليه وسلم: «لاَ يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ نَزَلَ بِهِ. فَإِنْ كَانَ لاَ بُدَّ مُتَمَنِّياً فَلْيَقُلِ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِى مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْراً لِى، وَتَوَفَّنِى إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْراً لِى».
صحیح مسلم ج۱۷ ص۷ ح ش۶۷۶۵ .

۲ – بار الها! مرا زنده بدار مادامی که زندگی برایم خیر است و مرا بمیران وقتی که مرگ برایم بهتر است.

در **صحیح بخاری**[1] از حفصه ـ رضی الله عنها ـ چنین روایت شده است: پدرم فاروق رضی الله عنه گفت: «اَللَّهُمَّ ارْزُقْنِیْ شَهَادَةً فِیْ سَبِیْلِكَ وَاجْعَلْ مَوْتِیْ فِیْ بَلَدِ رَسُولِکَ»[2].

توبه و استرجاع و ادای حقوق

مریض باید از گناهان خود توبه کند و به سوی حق تعالی باز گردد و به بخشش و رحمت الهی امیدوار باشد. امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده که مستحب است بیمار آرزوهای طولانی را کنار بگذارد و به ادای حقوق از جمله بازگرداندن امانات، ردّ مظالم، حلالیّت طلبیدن از اهل و اولاد و غلامان و کنیزکان و همسایگان و دوستان و هرکس که با وی معامله‌ای یا مصاحبتی داشته و... بپردازد و باید با خود اینگونه فکر کند که آخر حیات اوست؛ پس باید بکوشد تا عاقبت کار وی به خیر و نیکی باشد.

وصیّت کردن به تکفین و تجهیز و غیر آن

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده که بر محتضر جایز است که به قوم خود وصیّت نماید که او را با چه چیزی کفن کنند و یا چند کفن بپوشانند و یا چه کسانی بر او نماز گزارند و او را کجا دفن کنند و... . در احادیث صحیح و اخبار صریح ثابت شده است

---

۱ – حدّثنا یحیی بنُ بُکَیرٍ حدّثَنا اللیثُ عن خالدِ بنِ یزیدَ عن سعیدِ بنِ أبی هِلالٍ عن زیدِ بنَ أسلمَ عن أبیهِ عن عمرَ رضیَ اللهُ عنهُ قال: اللهّمَّ ارزُقْنی شهادةً فی سَبیلِکَ، واجْعَلْ مَوْتی فی بلدِ رسولِک صلی الله علیه وسلّم. وقال ابنُ زُرَیعٍ عن رَوحِ بنِ القاسمِ عن زیدِ بنِ أسلمَ عن أمِّهِ عن حَفصةَ بنتِ عمرَ رضیَ اللهُ عنهما قالت: سمعتُ عمرَ: نحوَه. وقال هِشامٌ عن زیدٍ عن أبیهِ عن حفصةَ: سمعتُ عمرَ رضیَ اللهُ عنه. صحیح بخاری ج۲ ص ٦٦٨ ح ش۱۸٦۹ .

۲ – بار الها! مرا توفیق شهادت در راه خودت بده و مرگ مرا در راه شهر رسولت صلی الله علیه وسلم قرا بده.

که حضرت رسالتﷺ و صحابه کرام‬ مانند این وصیّت‌ها کرده‌اند. بیان بعضی از آن احادیث موجب تطویل کلام می‌شود، به ناچار به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

قرآن خواندن و ذکر کردن در هنگام احتضار

امام نوّاوی (رح) فرموده است که از جمله مستحبّات در هنگام احتضار این است که در آن حال بسیار قرآن بخواند و ذکر بگوید و اگر توانایی خواندن ندارد، به تلاوت قرآن گوش فرا دهد و با تمام وجود خود، متوجّه امور اخروی باشد و باطن خود را از اشتغال ظاهری دور سازد و اولاد و نزدیکان و اتباع خود را به صبر و شکیبایی بر مصیبت، وصیّت کند.

استعانت و طلب مغفرت از حق‌ﷻ در هنگام احتضار

در کتاب **ابن‌السّنی** و **سنن ابن‌ماجّه** به روایت صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ ثابت شده است[1] که گفت: پیغمبرﷺ را در حالت احتضار دیدم که پیش وی ظرف آبی نهاده بودند و وی دست خود را به آب می‌زد سپس بر روی مبارک می‌کشید و می‌گفت: «اَللَّهُمَّ اَعِنِّیْ عَلَی غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ سَکَرَاتِ الْمَوْتِ»[2].

---

۱ – حدثنا قُتَیْبَةُ حدثنا اللّیْثُ عن ابنِ الهَادِ عن مُوسَی بنِ سَرْجِسَ عن القَاسِمِ بنِ محمدٍ عن عَائِشَةَ، أنَّهَا قالَتْ: «رأَیْتُ رسولَ الله وَهُوَ بالموْتِ وَعِنْدَهُ قَدَحٌ فیهِ ماءٌ وهُوَ یُدخِلُ یَدَهُ فی القَدَحِ ثُمَّ یَمْسَحُ وجْهَهُ بالمَاءِ ثُمَّ یقُولُ: اللهُمَّ أَعنیّ علی غَمَرَاتِ المَوْتِ وسَکَرَاتِ المَوْتِ». قال أبو عیسی: هذا حدیثٌ حسنٌ غریبٌ. سنن ترمذی ج٤ ص١٧ ح ش٩٧٤.

۲ – پرورد گارا مرا در سختی ها و بی هوشی های مرگ یاری کن.

در **صحیحین**[1] نیز از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ چنین روایت شده است: هنگامی که پیغمبرﷺ بر من تکیه داشت شنیدم که با خود زمزمه می‌کرد: «اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَ ارْحَمْنِیْ وَ اَلْحِقْنِیْ بِالرَّفِیْقِ الْاَعْلَی»[2].

ادای کلمه‌ی شهادت در هنگام احتضار

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است: باید در هنگام احتضار کلمه‌ی طیّبه‌ی «لا اله الا الله» را بسیار تکرار کند و بکوشد تا آخرین کلامی که از دهان وی خارج می‌شود این کلمه باشد؛ زیرا در احادیث صحیح به این واقعه اشاره شده است. در **سنن ابی‌داود**[3] و غیر آن با اسناد صحیح از معاذ بن جبل ثابت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس آخرین کلام وی «لا اله الا الله» باشد به بهشت داخل می‌شود. حاکم ابوعبدالله در کتاب **مستدرک** آورده که این حدیث صحیح الاسناد است و الله اعلم.

---

۱ – حدَّثَنا مُعلّی بن أسدٍ حدَّثنا عبد العزیز بن مختارٍ حدَّثنا هشامُ بن عروة عن عبّاد بن عبدالله بن الزُّبیر أن عائشةَ أخبرَته أنها سَمعتِ النبیَّ صلی الله علیه و سلّم و أصغَتْ إلیه قبل أن یموتَ و هو مُسنِدٌ إلیَّ ظهرَهُ یقول: اللهمَّ اغفِرْ لی و ارحمنی و أَلْحِقْنی بالرفیق الأَعْلَی». صحیح بخاری ج٤ ص١٦١٣ ح ش٤٣٣١ .

۲ – پروردگارا از گناهان من در گذر و به من رحم کن و مرا بمیران و به خودت ملحق کن.

۳ – حدثنا مَالِکُ بنُ عَبْدِالْوَاحِدِ المِسْمَعِیُّ أخبرنا الضَّحَّاکُ بنُ مَخْلَدٍ أخبرنا عَبْدُ الْحَمِیدِ بنُ جَعْفَرٍ قالَ حَدَّثَنی صَالِحُ بنُ أَبی عَرِیبٍ عنْ کَثِیرٍ بنِ مُرَّةَ عنْ مُعَاذِ بنِ جَبَلَ، قالَ قالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و سلّم: «مَنْ کَانَ آخِرُ کَلاَمِهِ لاَ إِلهَ إِلَّا الله دَخَلَ الْجَنَّةَ». سنن ابی داود ج٨ ص٣٨٥ ح ش٣١١٨ .

فصل سوّم

در آداب تعزیه و شرایط اهل مصیبت

گفتن کلمه‌ی استرجاع

در کتاب **ابن‌السّنی** به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ آمده است[1] که پیغمبرﷺ فرمود: مرگ فزعی[2] است. وقتی به یکی از شما خبر وفات برادر مؤمنش برسد، باید بگوید: « ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ ﴿وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ﴾[3] اَللَّهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ وَ اجْعَلْ كِتَابَهُ فِيْ عِلِّيِّيْنَ وَ اخْلُفْهُ فِيْ اَهْلِهِ فِي الْغَابِرِيْنَ وَ لَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهُ وَ لَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ»[4] و هنگامی که خبر وفات

۱– و عن ابنِ عبّاسٍ قالَ: قالَ رسولُ الله صلى الله عليه وسلّم : «إِنَّ للمَوْتِ فَزَعاً فإذاَ أَتَى أَحَدَكُمْ وَفَاةُ أَخِيهِ فَلْيَقُلْ: إنَّا لله وإنَّـا إليـهِ راجعُـون، وإنَّا إلى رَبَّنَا لَمُنْقَلِبُونَ، اللَّهُمَّ اكْتُبْهُ فى المُحْسِنِين، واجْعَلْ كِتَابَهُ فى عِلِّيِّينَ واخْلُفْ عقِبَهُ فى الآخِرِينَ، اللَّهُمَّ لا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ ولا تفْتِنَّا بَعْدَهُ». رواه الطبرانى فى الكبير، وفيه: قيس بن الربيع الأسدى و فيه كلام. مجمع الزوائد ج۳ ص۷۷ ح ش۳۹٤٥ .

۲– ترس، بیم

۳– زخرف / ١٤

٤– پروردگارا! او را در زمره نیکو کاران و نامه اعمالش را در زمره نیکان قرار بده و او را در میان اهلش که بازماندگان هستند جایش بده و ما را از اجرش محروم مگردان و ما را بعد از او به فتنه مینداز.

یکی از دشمنان دین را بشنود باید بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ اَعَزَّ دِيْنَهُ»[1].

در کتاب **ابن‌السّنی** به روایت ابن مسعودﷺ چنین آمده است: در غزوه‌ی بدر نزد پیغمبرﷺ آمدم و گفتم: یا رسول اللهﷺ! خدای تعالی ابوجهل را کشت. آن حضرتﷺ کلمات مذکور را بر زبان مبارک آورد[2].

تسلیت گفتن به صاحبان مصیبت

در **سنن ابن‌ماجّه و بیهقی** به اسناد حسن از حزمﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس به برادر مؤمن خود تسلیت گوید، خدای تعالی در روز قیامت لباس کرامت بر او می‌پوشاند[3].

تسلیت، ترغیب به صبر و بیان کردن چیزی است که موجب تسلّی صاحب مصیبت و کاهش اندوه و ملالت وی می‌شود. تسلیت گفتن پیش از دفن مستحب است، امّا بعضی از علما بر آنند که ادای تسلیت بعد از دفن بهتر است؛ زیرا اهل

۱– سپاس خدایی را که بنده اش را یاری نمود و دینش را عزت بخشید.

۲– حدثنا عبدالله حدثّنی أبی ثنا أمیة بن خالد ثنا شعبة عن أبی إسحاق عن أبی عبیدة عن عبدالله قال: «أتیت رسول الله صلی الله علیه و سلّم فقلت: یا رسول الله إن الله قد قتل أبا جهل، فقال: الحمد لله الذی نصر عبده و أعز دینه». و قال مرۂ ـ یعنی أمیة ـ صدق عبده و أعز دینه. مسند امام احمد ج۱ ص۶۷۰ ح ش۳۸۵۵ .

۳– حدثّنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِی شَيْبَةَ. حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ. حَدَّثَنِی قَيْسٌ أَبُو عُمَارَةَ، مَوْلَى الأَنْصَارِ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللهِ بْنَ أَبِی بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنِ النَّبِیِّ أَنَّهُ قَالَ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُعَزِّی أَخَاهُ بِمُصِيبَةٍ إِلَّا كَسَاهُ اللهُ سُبْحَانَهُ مِنْ حُلَلِ الْكَرَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». سنن ابن ماجه ج۱ ص۵۱۱ ح ش۱۶۵۰ .

مصیبت پیش از دفن به تجهیز و تکفین مشغول هستند و غم و اندوه ایشان بعد از دفن به دلیل جدایی از میّت بیشتر است. این در صورتی است که پیش از دفن میّت، آه و ناله‌ی اهل مصیبت، شدید نباشد؛ ولی اگر ناله و پریشانی ایشان در آن زمان شدید باشد، تقدیم تسلیت برای تسکین دل ایشان بهتر است.

امام ابومحمّد جوینی و بعضی دیگر از علما ـ رحمهم الله ـ معتقدند که تقدیم تسلیت از زمان وفات شخص تا مدّت سه روز پس از آن است و ادای تسلیت بعد از آن مکروه است؛ زیرا تسلیت برای تسکین دل اهل مصیبت است که غالباً پس از سه روز تسکین می‌یابد. پس بهتر است با ادای تسلیت، غم و اندوه و درد ایشان را تازه نکند. این قول جمهور علما است.

امام عبدالعبّاس بن عاص و بعضی دیگر از علما ـ رحمهم الله ـ بر آنند که تقدیم تسلیت بعد از سه روز هیچ اشکالی ندارد، بلکه زمان آن همیشه باقی است. اگر تسلیت گوینده یا صاحب مصیبت غایب بوده باشد و پس از سه روز حاضر شود، به اتّفاق همه‌ی علما، تسلیت گفتن جایز است.

در احادیث برای تسلیت لفظی مقرّر نشده است، لیکن امام نوّاوی (رح) فرموده است: نزد اصحاب ما مستحب است که مؤمن هنگام تسلیت گفتن به برادر مؤمن خود بگوید: «اَعْظَمَ اللهُ اَجْرَكَ وَ اَحْسَنَ عَزَاءَكَ وَ غَفَرَ لِمَيِّتِكَ»[1].

---

۱ – خداوند اجر و پاداشت را زیاد گرداند و عزایت را نیکو گرداند و مرده ات را ببخشد.

سکوت و فکر هنگام همراهی جنازه

امام نووی (رح) می‌فرماید: مستحب است که در آن هنگام مشغول ذکر و فکر باشد و به تفکّر و تأمّل در حال میّت و آنچه برای وی پیش آمده و نابودی و بی‌اعتباری دنیا بپردازد و از گفتن سخنان بی‌فایده بپرهیزد؛ زیرا مشغول شدن به غفلت و لهو در چنین موقعی بسیار قبیح است.

ائمّه‌ی دین ـ رحمهم الله ـ هنگام تشییع جنازه سکوت را ترجیح می‌دهند؛ اگر چه عامّه‌ی مردم بر خلاف آن عمل می‌کنند. بنابراین وقتی شخص همراه جنازه است با ذکر گفتن یا قرآن خواندن صدا را بلند نکند، بلکه باید ساکت و متفکّر باشد؛ زیرا در هنگام سکوت قوّه‌ی تفکّر قوی‌تر گشته و جمعیّت خاطر بهتر میسّر می‌شود.

زنان نباید همراه جنازه بیرون آیند؛ چون مکروه و ممنوع است. در اصل پانزدهم از **نوادر الاصول** ذکر شده که در روایات ثابت شده است وقتی پیغمبرﷺ جمعی از زنان را دید که در تشییع جنازه حاضر شده بودند فرمود: «اِرْجِعْنَ یَازَوَّارَاتُ غَیْرَ مَأْجُوْرَاتٍ»[1].

از انس رضی الله عنه روایت شده است که گفت: با پیغمبرﷺ همراه جنازه بیرون آمدیم. ناگاه آن حضرتﷺ جمعی از زنان را دید که در تشییع جنازه حاضر شدند، فرمود: آیا

---

۱ – ای زنان زیارت کننده بدون پاداش، برگردید. أخبرنا أبو علی الرُّوْذَبَارِیُّ أنبأ الحسین بن الحسن بنِ أیوبَ الطُّوْسِیُّ ثنا أبو حاتم الرازی ثنا عبدالله بن رجاء أنبأ إسرائیل (ح وأخبرنا) أبو عبدالله الحافظ و أبو صادق بن أبی الفوارس ثنا أبو العباس هو الأَصَمُّ ثنا العباس بن محمد ثنا أسود بن عامر ثنا إسرائیل عن إسمعیلَ بنِ سلمانَ عن دینارٍ أبی عُمَرَ عن محمدِ ابنِ الحَنَفِیَّةِ عن علیِّ بنِ أبی طالبٍ رضی الله عنه أَنَّ النبیَّ صَلَّی الله عَلَیْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ فی جَنَازَةٍ فَرَأَی نِسْوَةً جلوساً فقال: «مَا یُجْلِسُکُنَّ»، فَقُلْنَ: الجَنَازَةُ، فقالَ: «أَتَحْمِلْنَ فیمَنْ یَحْمِلُ»، قُلْنَ: لا، قالَ: «أَفَتُدْلِیْنَ فیمَنْ یُدْلِی»، قُلْنَ: لا، قالَ: «فتَغْسِلْنَ فیمَنْ یَغْسِلُ»، قُلْنَ: لا، قالَ: «فارْجِعْنَ مَأْزُوْرَاتٍ غیر مَأْجُورَاتٍ». وفی حدیثِ الرُّوْذَبَارِیُّ: «مَوزُوْرَاتٍ». سنن الکبری للبیهقی ج ٥ ص ٤٥٧ ح ش٧٢٣٢ .

شما این جنازه را بر می‌دارید؟ گفتند: خیر یا رسول‌اللهﷺ . فرمود: آیا شما این مرده را دفن می‌کنید؟ گفتند: خیر. فرمود: پس ای زیارت کنندگان بدون مزد و ثواب بازگردید[1].

تلقین میّت پس از دفن وی

امام نوّاوی (رح) فرموده است که این عمل به اتّفاق بسیاری از علما همچون امام قاضی حسین ـ صاحب تعلیقه ـ و امام ابوسعید متولی و امام ابوالقاسم رافعی و غیر ایشان ـ رحمهم الله ـ مستحب است و لفظ تلقین برابر آنچه شیخ ابوالفتح نصر بن ابراهیم بن نصر مقدّسی (رح) در کتاب **تهذیب** بیان نموده اینگونه است که وقتی مردم از دفن میّت فارغ شدند، تلقین کننده نزدیک سر قبر بایستد و بگوید: «يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ اُذْكُرِ الْعَهْدَ الَّذِيْ خَرَجْتَ عَلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا شَهَادَةَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَ اَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيْهَا وَ اَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُوْرِ، قُلْ رَضِيْتُ بِاللهِ رَبًّا وَ بِالْاِسْلَامِ دِيْنًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ نَبِيًّا وَ بِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَ بِالْقُرْآنِ اِمَامًا وَ بِالْمُسْلِمِيْنَ اِخْوَانًا رَبِّيَ اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ»[2]. این لفظ مختار امام نوّاوی (رح) است.

---

۱ – و عن أنس بن مالک قال: خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلّم فی جنازة فرأی نسوةً فقال: «أَتَحْمِلْنَهُ؟» قلن: لا، قال: «أَتَدْفِنَّهُ؟» قلن: لا، قال: «فارْجِعْنَ مازُوراتٍ غَيرَ ماجُوراتٍ». رواه أبو يعلى، وفيه: الحارث بن زياد. مجمع الزوائد ج۳ ص۱۲۱ ح ش٤١٢٤ .

۲ – ای فلانی فرزند فلانی! به یاد آور عهدی را که بر آن عهد از دنیا خارج شدی، شهادت دادن به اینکه هیچ خدایی جز الله نیست و او یگانه است و شریک ندارد و اینکه قیامت بدون شک فرا می رسد و خداوند مردگان را از قبرهایشان برمی انگیزد بگو الله را خدای خویش و اسلام را دین خویش و محمدﷺ را پیامبر خویش و کعبه را قبله خویش و قرآن را راهنمای خویش و مسلمانان را برادران خویش پذیرفتم. پروردگار من، الله است هیچ معبودی جز او نیست و او صاحب عرش عظیم است.

شیخ ابن صلاح (رح) نیز در فتاوای خود آورده است که تلقین میّت بر این وجه، مختار ماست[1]. امّا برای تلقین طفل شیر خوار مسندی که بتوان بر آن اعتماد کرد نیافتیم. امام نوَاوی (رح) فرمود: صواب این است که صغیر را مطلقاً ـ خواه شیر خوار و خواه بزرگتر از آن باشد ـ تا زمانی که به حدّ بلوغ نرسیده و مکلّف نشده تلقین نکنند.

استرجاع گفتن اهل مصیبت و صبر بر مصیبتهای وارد شده

سنّت است که وقتی مصیبتی روی نماید از سر و صدا بپرهیزد و این دعا را بخواند: «﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ﴾ اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِیْ فِیْ مُصِیْبَتِیْ وَ اخْلُفْ لِیْ خَیْرًا مِنْهَا»[2] تا حق ﷻ به وی بهتر از آنچه از دست داده است در دنیا و آخرت کرامت فرماید.

در **صحیح مسلم** به روایت امّ سلمه ـ رضی الله عنها ـ چنین آمده است: از پیغمبر ﷺ شنیدم که فرمود: هرگاه کسی به مصیبتی دچار شود و دعای مذکور را بخواند، خدای تعالی به وی در آن مصیبت اجر کامل می‌دهد و بهتر از آنچه از دست داده به

---

۱ – طبق مذهب حنفی بعد از دفن میّت تلقین کرده نمی شود، لیکن اگر کسی انجام دهد از آن نهی نمی شود. بلکه این تلقین، سودمندتر است چون میّت با ذکر انس می گیرد، چنانچه در روایات آمده است. ردالمحتار علی الدرالمختار ص ۹۵ ج۳

۲ – ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. بار الها! مرا در مصیبتم مزد بده و برایم بهتر از آنچه از دست داده ام عطا فرما!

وی ارزانی می‌دارد. من نیز وقتی ابو سلمه که شوهرم بود وفات یافت، چنین کردم، در نتیجه خدای تعالی بهتر از ابوسلمه شوهری به من عطا کرد و آن پیغمبرﷺ بود[1].

ترک نیاحت

گریه بر میّت بدون بلند کردن صدا حرام نیست؛ زیرا حضرت رسالتﷺ با آنکه راضی‌ترین خلق به قضای حق ﷻ و صابرتر و شاکرتر از هر مخلوقی بود، در وفات ابراهیم که فرزند دو ساله آن حضرتﷺ بود، گریه کرد.

در **صحیح بخاری**[2] از انس رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبرﷺ در وفات ابراهیم گریه می‌کرد و می‌گفت: «اَلْعَيْنُ تَدْمَعُ وَ الْقَلْبُ يَحْزَنُ وَ لَا نَقُوْلُ اِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَ اِنَّا بِفَرَاقِكَ يَا اِبْرَاهِيْمُ لَمَحْزُوْنُوْنَ»[3].

۱- حدثّنا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ وَقُتَيْبَةُ وَابْنُ حُجْرٍ. جَمِيعاً عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ. قالَ ابْنُ أَيُّوبَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ. أَخْبَرَنِى سَعْدُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ كَثِيرِ بْنِ أَفْلَحَ عَنِ ابْنِ سَفِينَةَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ، أَنَّهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ تُصِيبُهُ مُصِيبَةٌ فَيَقُولُ: مَا أَمَرَهُ اللهُ: إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. اللَّهُمَّ اؤجُرْنِى فِى مُصِيبَتِى وَأَخْلِفْ لِى خَيْراً مِنْهَا ـ إِلَّا أَخْلَفَ اللهُ لَهُ خَيْراً مِنْهَا». قَالَتْ: فَلَمّا مَاتَ أَبُو سَلَمَةَ قُلْتُ: أَيُّ الْمُسْلِمِينَ خَيْرٌ مِنْ أَبِى سَلَمَةَ؟ أَوَّلُ بَيْتٍ هَاجَرَ إِلَى رَسُولِ اللهِ. ثُمَّ إِنِّى قُلْتُهَا. فَأَخْلَفَ اللهُ لِى رَسُولَ اللهِ. قَالَتْ: أَرْسَلَ إِلَىَّ رَسُولُ اللهِ حَاطِبَ بْنَ أَبِى بَلْتَعَةَ يَخْطُبُنِى لَهُ. فَقُلْتُ: إِنَّ لِى بِنْتاً وَأَنَا غَيُورٌ. فَقَالَ: «أَمَّا ابْنَتُهَا فَنَدْعُو اللهَ أَنْ يُغْنِيَهَا عَنْهَا. وَأَدْعُو اللهَ أَنْ يَذْهَبَ بِالْغَيْرَةِ». صحيح مسلم ج٦ ص١٨٦ ح ش٢٠٧٦ .

۲- حدثّنا الحسنُ بنُ عبدِالعزيز حدثّنا يحيى بنُ حسّانَ حدثّنا قُرَيش هوَ ابنُ حيّانَ عن ثابتٍ عن أنسِ بنِ مالكٍ رضىَ اللهُ عنهُ قال «دَخلْنا مع رسولِ الله صلى الله عليه و سلّم على أبى سَيفٍ القَينِ ـ وكانَ ظئراً لإبراهيمَ عليه السلامُ ـ فأخذَ رسول الله صلى الله عليه وسلّم إبراهيمَ فقبَّلهُ و شَمَّهُ. ثمَّ دَخلْنا عليهِ بعدَ ذلک ـ و إبراهيمُ يَجودُ بنفسِه ـ فجعلَتْ عَينا رسولِ الله صلى الله عليه و سلّم تَذْرِفانِ. فقال له عبدُالرحمن بنُ عَوفٍ رضىَ اللهُ عنه: و أنتَ يا رسولَ الله؟ فقال يا ابنَ عَوفٍ إنها رحمةٌ. ثمَّ أتبعها بأُخرى فقال صلى الله عليه و سلّم: إن العينَ تَدمعُ، و القلبَ يحزَنُ، و لا نقولُ إلَّا ما يَرضى ربُّنا، وإنَّا بفِراقِکَ يا إبراهيمُ لَمحزُونون». رواه موسى عن سليمانَ بنِ المغيرة عن ثابتٍ عن أنسٍ رضىَ اللهُ عنهُ عنِ النبىِّ صلى الله عليه و سلّم. صحيح بخارى ج۱ ص٤٣٨ ح ش١٢٨٠ .

۳- چشم می گرید و قلب اندوهگین است و ما جز آنچه که خداوند به آن راضی است نمی گوییم و ما در غم فراق تو ای ابراهیم اندوهگین هستیم.

احادیث صحیحی که در منع گریه بر میّت وارد شده است مثل: «اِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ اَهْلِهِ عَلَيْهِ»[1] اینگونه تأویل شده است که آن گریه دلیلی داشته باشد مثل اینکه وی وصیّت کرده باشد که بر من بگریید یا سببی غیر از آن. امام نوّاوی (رح) فرمود: گریه کردن پیش از مردن میّت و پس از آن جایز است؛ ولی پیش از مردن وی بهتر است، همانطور که از بعضی احادیث دانسته می‌شود. امام شافعی و اصحاب وی ـ رحمهم الله تعالی ـ نیز بر آنند که گریه پس از مرگ مکروه تنزیهی است.

---

۱ – همانا مرده به سبب گریه خانواده او بر او عذاب داده می شود. حدّثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِى شَيْبَةَ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ نُمَيْرٍ. جَمِيعاً عَنْ ابْنِ بِشْرٍ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ الْعَبْدِيُّ عَنْ عُبَيْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ عَنْ عَبْدِاللهِ، أَنَّ حَفْصَةَ بَكَتْ عَلَى عُمَرَ. فَقَالَ: مَهْلاً يَا بُنَيَّةُ أَلَمْ تَعْلَمِى أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ «إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهلِهِ عَلَيْهِ؟». صحیح مسلم ج۶ ص ۱۹۱ ح ش۲۰۹۲ .

فصل چهارم

در آداب زیارت قبور

کثرت زیارت قبور برای مردان

امام نوّاوی (رح) در آخر باب زایر القبور از کتاب **اذکار** آورده است که برای مردان زیارت قبور و همچنین بسیار توقّف کردن نزد قبور اهل خیر و فضل مستحب است. اینکه در ابتدای اسلام پیغمبرﷺ از زیارت قبور منع می‌کردند به این دلیل بوده که یکی از رسوم جاهلیّت و عادات اعراب، زیارت قبور بوده است و آنان در کار مردگان مبالغه‌ی بسیار می‌کردند و آن حضرتﷺ با این کار سعی در محو آثار جاهلیّت و از بین بردن رسوم و عادات اعراب داشته‌اند. ولی وقتی دلهای ایشان با ایمان مطمئن شد و از رسوم جاهلیّت به کلّی بیرون آمدند و آن صفات مکروه از طبع‌های ایشان دور گشت، آن حضرتﷺ آنان را به زیارت قبور امر فرمود؛ بلکه ترغیب و تشویق نمود.

در **صحیح ابن‌ماجّه** به روایت ابن مسعودؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: من قبل از این شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، امّا پس از این می‌توانید زیارت کنید؛ زیرا آن، انسان را در دنیا زاهد می‌گرداند و آخرت را به یاد می‌آورد[1].

در اصل پانزدهم از **نوادر الاصول** به روایت مجاهد از ابی‌هریرهؓ ذکر شده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس قبور پدر و مادر خود یا یکی از ایشان را در هر جمعه یکبار زیارت کند گناهان وی آمرزیده می‌شود و نام او را نیکوکار و مهربان می‌نویسند[2]. همچنین در آن اصل به روایت نافع از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ مذکور است که پیغمبرﷺ فرمود: کسی که قبر پدر و مادر خود یا یکی از ایشان را جهت کسب ثواب و رضای خداوند زیارت کند، این عملش برابر با انجام یک حج مقبول است و کسی که دایم به زیارت قبر ایشان برود، فرشتگان قبر وی را زیارت کنند[3].

۱– حدثنا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الأَعْلَى. حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ. أَنْبَأَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ هَانِىءٍ، عَنْ مَسْرُوقِ بْنِ الأَجْدَعِ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ، فَزُورُوهَا. فَإِنَّهَا تُزَهِّدُ فِى الدُّنْيَا، وَتُذَكِّرُ الآخِرَةَ». سنن ابن ماجه ج۱ ص۵۰۱ ح ش۱۶۱۹ .

۲– أخبرنا أبو سعيد بن أبى عمرو أنا أبو عبدالله محمد بن عبدالله الصفار أنا أبو بكر عبدالله بن محمد بن أبى الدنيا حدثنى محمد بن الحسين نا عبدالله بن بكر السهمى نا محمد بن النعمان يرفع الحديث إلى النبى صلى الله عليه و سلم قال من زار قبر أبويه أو إحداهما فى كل جمعة غفر له وكتب برا. شعب الايمان بيهقى ج٦ ص۲۰۰ ح ش۷۹۰۱ .

۳– قَالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و سلم: «مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبَوَيْهِ أَوْ أَحَدِهِمَا احْتِسَاباً، كَانَ كَعَدْلِ حِجَّةٍ مَبْرُورَةٍ، وَمَنْ كَانَ زَوَّاراً لَهُمَا زَارَتِ الْمَلائِكَةُ قَبْرَهُ» الْحكيم (عد) عن ابنِ عُمَرَ رضىَ اللهُ عنهُمَا. جامع المسانيد و المراسيل ج۷ ص۲۱۷ ح ش۲۲۰۰۵ .

تقلیل زیارت قبور برای زنان

بعضی از علما گفته‌اند که بنا بر حدیثی که در **مسند امام احمد حنبل و ترمذی** و غیر ایشان به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه از پیغمبر ﷺ ثابت شده است: «لَعَنَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ زَوَّارَاتُ الْقُبُوْرِ» زیارت قبور مخصوص مردان است و زنان از آن منع شده‌اند. امام ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است[1].

بعضی دیگر از علما بر آنند که زیارت قبور برای مردان مستحب و برای زنان مکروه است و علّت کراهت، کم بودن صبر و ناله‌ی ایشان است. جمعی دیگر از علمای محقّق معتقدند که زیارت قبور برای مردان و زنان جایز بوده و جواز و رخصت برای همه مساوی است. امام محمّد علی حکیم ترمذی ـ قدّس سرّه ـ فرموده است که منع زنان از زیارت قبور، چنانچه از بعضی احادیث فهمیده می‌شود پیش از رخصت ایشان بوده و حکم آن با احادیثی که پس از آن در تشویق و ترغیب زیارت قبور وارد شده، منسوخ گشته است، بنابراین زیارت قبور برای زنان ممنوع نیست و رفتن ایشان احیاناً مکروه نمی‌باشد.

ثابت شده است که حضرت فاطمه ـ رضی الله عنها ـ هر سال یکبار و به روایتی دیگر بیشتر از یکبار به گورستان احد می‌رفت و بر شهدا سلام می‌کرد و به زیارت قبر

---

۱ – حدّثنا عبدالله، حدّثنی أبی، حدثنا یحیی بن إسحاق، أنبانا أبو عوانة، عن عمر بن أبی سلمة، عن أبیه، عن أبی هریرة، «أن رسول الله صلی الله علیه وسلّم لعن زوّارات القبور». مسند امام احمد ج ۳ ص ۵ ح ش ۸۳۹۷ و سنن ترمذی ج ٤ ص ۱۱۲ ح ش ۱۰۵۰ .

امیرالمؤمنین حمزه رضی الله عنه می‌رفت و آن را مرمّت می‌کرد[1]. همچنین از بعضی دیگر از زنان صحابی ثابت شده است که به زیارت شهدای احد می‌رفتند.

عطاف بن خالد مخزونی از خاله خود ـ رضی الله عنها ـ روایت کرده است که گفت: به زیارت شهدای احد رفتم و همراه من دو غلام بود که الاغ مرا نگاه می‌داشتند و من شنیده بودم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: به آنان سلام کنید؛ چرا که ایشان زنده‌اند و جواب سلام شما را می‌دهند. من نیز سلام کردم و در جواب شنیدم که گفتند: به درستی که ما شما را می‌شناسیم همانطور که بعضی از ما بعضی دیگر را می‌شناسند. پس وحشت زده و پریشان بلافاصله برگشتم.

خواندن دعاهای مأثور در کنار قبرستان مسلمانان

در **صحیح مسلم**[2] از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آخر شب به گورستان بقیع می‌رفت و این دعا را می‌خواند: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ

---

۱ – أخبرنا أبو عبدالله الحافظ ثنا أبو حميد أحمد بن محمد بن حامد العدل بالطابران ثنا عثمان بن محمد ثنا أبو مُصْعَبٍ الزُّهْرِيّ حدثني محمد بن إسمعيلَ بن أبي فُدَيْكٍ أخبرني سليمان بن داودَ عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين عن أبيه أنَّ فاطمةَ بنتَ النبيّ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كانتْ تزورُ قَبْرَ عَمِّهَا حمزةَ كُلَّ جُمُعَةٍ فَتُصَلِّي وَتَبْكِي عِنْدَهُ. سنن الكبرى للبيهقي ج٥ ص٤٥٩ ح ش٧٢٣٩ .

۲ – حدّثنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى التَّمِيمِيُّ وَيَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ وَقُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ يَحْيَى ابْنُ يَحْيَى: أَخْبَرَنَا. و قَالَ الآخَرَانِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ شَرِيكٍ وَهُوَ ابْنُ أَبِي نَمِرٍ عَنْ عَطَاءِ ابْنِ يَسَارٍ عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ الله كُلَّمَا كَانَ لَيْلَتُهَا مِنْ رَسُولِ الله يَخْرُجُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى الْبَقِيعِ. فَيَقُولُ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ. وَأَتَاكُمْ مَا تُوعَدُونَ غَداً. مُؤَجَّلُونَ. وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ» وَلَمْ يُقِمْ قُتَيْبَةُ قَوْلَهُ «وَأَتَاكُمْ». صحيح مسلم ج٧ ص٣٦ ح ش٢٢٠٨ .

مُؤْمِنِيْنَ وَ اَتَاكُمْ مَا تُوْعَدُوْنَ غَدًا مُؤَجَّلُوْنَ وَ اِنَّا اِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُوْنَ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِاَهْلِ بَقِيْعِ الْغَرْقَدِ»[1].

همچنین در کتاب **ابن‌السّنی** از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت شده است[2] که پیغمبرﷺ به جانب قبرستان بقیع رفت و این دعا را خواند: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِيْنَ اَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ اِنَّا بِكُمْ لَاحِقُوْنَ اَللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهُمْ وَ لَا تُضِلَّنَا بَعْدَهُمْ»[3].

همچنین در **صحیح مسلم**[4] به روایت صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ آمده است که از پیغمبرﷺ پرسیدم: وقتی به زیارت قبور می‌روم چه بگویم؟ فرمود: بگو «اَلسَّلَامُ عَلَى

۱– سلام بر شما ای آرامگاه مؤمنین! آنچه به شما وعده داده شده بود بزودی به شما خواهد رسید و ما اگر خداوند بخواهد به شما ملحق خواهیم شد. خداوند اهل قبرستان بقیع را بیامرزد.

۲– حدثنا عبدالله، حدثنی أبی، حدثنا إبراهیم بن أبی العباس قال: أخبرنا شریک، عن عاصم بن عبیدالله، عن عبدالله بن عامر بن ربیعة، عن عائشة قالت: فقدته من اللیل فإذا هو بالبقیع، فقال: «سلامٌ عَلَيْكُمْ دارُ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ وَأَنْتُمْ لَنا فَرَطٌ وَإِنَّا بِكُمْ لاحِقُونَ، اللهمَّ لاَ تَحْرِمْنا أَجْرَهُمْ وَلا تَفْتِنّا بَعْدَهُمْ» تعنی: النبیّ صلی الله علیه و سلّم. مسند امام احمد ج۷ ص۱۰۵ ح ش۲۴۰۳۲ .

۳– سلام بر شما ای آرامگاه مؤمنین! پیش از ما رفتید و ما به شما خواهیم پیوست. بار الها! ما را از اجر آنها محروم مگردان و ما را بعد از آنها گمراه مکن.

۴– وحدّثنی هَرُونُ بْنُ سَعِیدٍ الأَیْلِیُّ. حَدَّثَنَا عَبْدُالله بْنُ وَهْبٍ. أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَیْجٍ عَنْ عَبْدِالله بْنِ كَثِیرِ بْنِ الْمُطَّلِبِ أَنَّهُ سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ قَیسٍ یَقُولُ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ، تُحَدِّثُ فَقَالَتْ: أَلا أُحَدِّثُكُمْ عَنِ النَّبِیِّ وَعَنِّی قُلْنَا: بَلَی. ح وَحَدَّثَنِی مَنْ سَمِعَ حَجَّاجاً الأَعْوَرَ وَاللَّفْظُ لَهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ. حدثنا ابْنِ جُرَیْجٍ حدثنا أَخْبَرَنِی عَبْدُالله رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسِ بْنِ مَخْرَمَةَ بْنِ الْمُطَّلِبِ أَنَّهُ قَالَ یَوْماً: أَلا أُحَدِّثُكُمْ عَنِّی وَعَنْ أُمِّی قَالَ، فَظَنَنَّا أَنَّهُ یُرِیدُ أُمَّهُ الَّتِی وَلَدَتْهُ. قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ: أَلا أُحَدِّثُكُمْ عَنِّی وَعَنْ رَسُولِ الله قُلْنَا: بَلَی. قَالَ قَالَتْ: لَمَّا كَانَتْ لَیْلَتِی الَّتِی كَانَ النَّبِیُّ فِیهَا عِنْدِی، انْقَلَبَ فَوَضَعَ رِدَاءَهُ، وَخَلَعَ نَعْلَیْهِ، فَوَضَعَهُمَا عِنْدَ رِجْلَیْهِ، وَبَسَطَ طَرَفَ إِزَارِهِ عَلَی فِرَاشِهِ، فَاضْطَجَعَ. فَلَمْ یَلْبَثْ إلا رَیْثَمَا ظَنَّ أَنْ قَدْ رَقَدْتُ، فَأَخَذَ رِدَاءَهُ رُوَیْداً، وَانْتَعَلَ رُوَیْداً، وَفَتَحَ الْبَابَ فَخَرَجَ. ثُمَّ أَجَافَهُ رُوَیْداً. فَجَعَلْتُ دِرْعِی فِی رَأْسِی، وَاخْتَمَرْتُ، وَتَقَنَّعْتُ إِزَارِی. ثُمَّ انْطَلَقْتُ عَلَی إِثْرِهِ. حَتَّی جَاءَ الْبَقِیعَ فَقَامَ. فَأَطَالَ الْقِیَامَ. ثُمَّ رَفَعَ یَدَیْهِ ثَلاثَ مَرَّاتٍ. ثُمَّ انْحَرَفَ فَانْحَرَفْتُ. فَأَسْرَعَ فَأَسْرَعْتُ. فَهَرْوَلَ فَهَرْوَلْتُ. فَأَحْضَرَ فَأَحْضَرْتُ. فَسَبَقْتُهُ فَدَخَلْتُ. فَلَیْسَ إلا أَنِ اضْطَجَعْتُ فَدَخَلَ. فَقَالَ: «مَالَكِ؟ یَا عَائِشُ حَشْیَا رَابِیةً» قَالَتْ: قُلْتُ: لاِءَی شَیْءٍ. قَالَ: «لَتُخْبِرِینِی أَوْلَیُخْبِرَنِّی اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ» قَالَتْ: قُلْتُ: یَا رَسُولَ الله بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی فَأَخْبَرْتُهُ. قَالَ: «فَأَنْتِ السَّوَادُ الَّذِی رَأَیْتُ أَمَامِی؟» قُلْتُ: نَعَمْ. فَلَهَدَنِی فِی صَدْرِی لَهْدَةً أَوْجَعَتْنِی. ثُمَّ قَالَ: «أَظَنَنْتِ أَنْ ــ

اَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ يَرْحَمُ اللهُ الْمُسْتَقْدِمِيْنَ مِنَّا وَ الْمُسْتَاْخِرِيْنَ وَ اِنَّا اِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُوْنَ»[1].

در **صحیح مسلم**[2] نیز به روایت بریده رضی الله عنه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب خود را تعلیم داد که وقتی به گورستان می‌روند چنین بگویند: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اِنَّا اِنْ شَاءَاللهُ بِكُمْ لَاحِقُوْنَ اَسْاَلُ اللهَ لَنَا وَ لَكُمُ الْعَافِيَةَ»[3]. در **سنن نسایی و ابن‌ماجّه**[4] این حدیث با اندکی تفاوت ذکر شده بدینگونه که بعد از لفظ «لاحقون» این عبارت افزوده شده است: «اَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ»[5].

ـ يَحِيفَ اللهُ عَلَيْكِ وَرَسُولُهُ؟» قَالَتْ مَهْمَا يَكْتُمِ النَّاسُ يَعْلَمْهُ اللهُ، نَعَمْ. قَالَ: «فَإِنَّ جِبْرِيلَ أَتَانِي حِينَ رَأَيْتِ، فَنَادَانِي فَأَخْفَاهُ مِنْكِ. فَأَجَبْتُهُ. فَأَخْفَيْتُهُ مِنْكِ. وَلَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ عَلَيْكِ وَقَدْ وَضَعْتِ ثِيَابَكِ وَظَنَنْتُ أَنْ قَدْ رَقَدْتِ. فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَكِ. وَخَشِيتُ أَنْ تَسْتَوْحِشِي. فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَأْتِيَ أَهْلَ الْبَقِيعِ فَتَسْتَغْفِرَ لَهُمْ». قَالَتْ: قُلْتُ: كَيْفَ أَقُولُ لَهُمْ؟ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: «قُولِي: السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَيَرْحَمُ اللهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ. وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَلَاحِقُونَ». صحیح مسلم ج۷ ص۳۷ ح ش۲۲۰۹ .

۱– سلام بر شما ای آرامگاه مؤمنین و مسلمین! خداوند کسانی را که پیش از ما رفته اند و کسانی که بعد از ما از دنیا می روند را بیامرزد و ما اگر خداوند بخواهد به شما ملحق خواهیم شد

۲– حدّثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَزُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ. قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ الأَسَدِيُّ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مَرْثَدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ يُعَلِّمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْمَقَابِرِ. فَكَانَ قَائِلُهُمْ يَقُولُ: فِي رِوَايَةِ أَبِي بَكْرٍ: السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ، وَفِي رِوَايَةِ زُهَيْرٍ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ، مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ. وَإِنَّا، إِنْ شَاءَ اللهُ، لَلَاحِقُونَ. أَسْأَلُ اللهَ لَنَا وَلَكُمُ الْعَافِيَةَ. صحیح مسلم ج۷ ص۴۰ ح ش۲۲۱۰ .

۳– سلام برشما ای آرامگاه مؤمنین! اگر خداوند بخواهد ما به شما خواهیم پیوست.ازخداوند برای ماوشماسلامتی می طلبم.

٤– سنن نسائی الکبری ج۱ ص٦٥٧ حش٢١٦٨ و سنن ابن ماجه ج۱ ص٤٩٤ ح ش١٥٩٤ .

٥– شما پیش از ما رفتید و ما به دنبال شما خواهیم آمد.

در **صحیح ترمذی**[1] به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ حدیث حسن روایت شده است: وقتی پیغمبرﷺ از کنار قبرستان مدینه می گذشت روی مبارک به جانب آن کرد و این دعا را خواند: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ الْقُبُوْرِ يَغْفِرُ اللهُ لَنَا وَ لَكُمْ اَنْتُمْ سَلَفُنَا وَ نَحْنُ بِالْاَثَرِ»[2].

در **سنن ابی‌داود**[3] **و نسایی و ابن‌ماجّه** با اسناد صحیح از ابی‌هریره‌ﷺ روایت شده است که پیغمبرﷺ به جانب گورستان رفت و این دعا را خواند: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اِنَّا اِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُوْنَ»[4]. ثابت شده است که وقتی آن حضرتﷺ به زیارت شهدای احد می‌رفت می گفت: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»[5].

افاضه بر عوام و استفاضه از خواص

وقتی شخص به زیارت قبر برادران مؤمن یا به زیارت پدر و مادر و نزدیکان و خویشان خود می‌رود، باید بعد از سلام بر ایشان و طلب عافیت و مغفرت برای آنان،

---

۱ – حدثنا أَبُو كُرَيْبٍ. حدثنا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّلْتِ، عَنْ أَبِى كُدَيْنَةَ، عَنْ قَابُوسَ بْنِ أَبِى طَبْيَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: مَرَّ رَسُولُ الله بِقُبُورِ الْمَدِينَةِ. فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ بِوَجْهِهِ فقَالَ «السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ يَغْفِرُ الله لَنَا وَلَكُمْ. أنتمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِالأَثَرِ». سنن ترمذی ج ٤ ص۱۰۹ ح ش۱۰٤۷ .

۲ – سلام بر شما ای اهل قبور! خداوند ما و شما را بیامرزد. شما پیشینیان ما هستید و ما بعد از شما به شما خواهیم پیوست.

۳ – حدثنا الْقَعْنَبِىُّ عن مَالِكٍ عن الْعَلاَءِ بنِ عَبْدِالرَّحْمنِ عن أَبِيهِ عن أبى هُرَيْرَةَ: «أنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه و سلّم خَرَجَ إلَى المَقْبَرَةِ فقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَإنَّا إنْ شَاءَ الله بِكُمْ لاَحِقُونَ». سنن ابی داود ج۹ ص٦۲ ح ش۳۲۳۹ .

٤ – سلام بر شما ای آرامگاه مؤمنین! ما هم اگر خداوند بخواهد به شما خواهیم پیوست.

٥ – سلام بر شما بر آنچه صبر کردید و بهترین سرانجام سرای آخرت است.

به تلاوت آیات قرآن و خواندن فاتحه و اخلاص و تکبیر و دعاهای مأثور بپردازد.
حضـرت ایشان ـ قدّس الله سـرّه ـ می‌فرمـودند: از خدمت مولانا نظام‌الدّیـن خاموش (رح) نوعی ختم کردن بر سر مقابر یاد گرفتم؛ یکبار سوره‌ی فاتحه و یک بار آیةالکرسی و دوازده بار سوره توحید و ده بار صلوات باید خواند.

وقتی شخص به زیارت قبر یکی از بزرگان دین و ائمّه‌ی اهل کشف و یقین می‌رود، باید به مقام فیض گرفتن درآید و فیض رساندن را ترک کند، همانطور که خواجگان سلسله نقشبندیه ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ انجام می‌دهند. روش ایشان در زیارت قبور بزرگان، این است که وقتی آنجا رسیدند باطن شریف خود را از همه‌ی نسبت‌ها تهی می‌سازند و منتظر می‌نشینند تا ببینند چه نسبت و چه کیفیتی ظاهر می‌شود. آنگاه حال صاحب قبر و نقصان و کمال وی را از آن نسبت و کیفیّت می‌فهمند. نزد ایشان کشف قبور چندان اعتباری ندارد.

حضرت ایشان ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمودند: کشف قبور آن است که روح صاحب قبر به صورتی از صور مثالی ظاهر می‌شود و صاحب کشف، آن صورت را با چشم بصیرت مشاهده می‌کند. امّا چون شیاطین توانایی در آمدن به صور و اشکال مختلف را دارند، خواجگان این سلسله ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ برای این کشف، اعتباری قائل نیستند.

حضرت خواجه بزرگ ـ قدّس الله تعالی ـ می‌فرمودند که مشاهده‌ی صور مثالی نسبت به شناختن صفت ایشان در زیارت و توجّه به ارواح ایشان، اعتبار کمتری دارد. همچنین فرمودند که روزی همراه مولانا نظام‌الدّین (رح) در تاشکند به زیارت قبور بعضی مشایخ رفتیم. حضرت مولانا کنار قبری نشستند و بعد از مدّتی مراقبه برخاستند و فرمودند که نسبت علمیه بر صاحب این قبر غالب بوده است و آن قبر شیخ زین‌الدّین کوی عارفان بود که در علوم ظاهری استاد شیخ شهاب‌الدّین سیرامی بوده است. بعد از آن کنار قبر دیگری نشستند و آنجا نیز پس از مراقبه با کیفیّتی قوی برخاستند و فرمودند که نسبت جذبه بر صاحب این قبر غالب بوده است و آن قبر خواجه ابراهیم کیمیاگر بود که از بزرگان اهل باطن بوده است.

تعظیم و تکریم قبور

وقتی شخص بر قبور اهل اسلام عبور می‌کند باید پیاده رود نه سواره و وقتی قدم در گورستان می‌نهد، کفش خود را از پای درآورد و بر خاک گورستان پا برهنه راه رود؛ زیرا راه رفتن با کفش در آنجا مکروه و ممنوع است و در احادیث از آن نهی شده است.

در **صحیح ابی‌داود و سنن نسایی و ابن‌ماجّه** با اسناد حسن از بشیر بن معبد که معروف به ابن‌خصاصیه رضی الله عنه است روایت شده است که پیغمبر ﷺ مردی را دید که با کفش از گورستان عبور می‌کرد. فرمود: «يَا صَاحِبَ السِّبْتِيَّتَيْنِ أَلْقِ سِبْتِيَّتَيْكَ» «ای

صاحب نعلین (کفش)، نعلین خود را بینداز»[1]. شارحان حدیث گفته‌اند که «سبیته» به کفشی می گویند که از پوست دبّاغی شده ساخته شده باشد و «سبیت» بر حسب لغت پوست گاو دباغی شده را گویند.

نباید در گورستان بر روی قبری بنشیند و یا بر آن تکیه زند و یا پشت به آن کند؛ زیرا نزد اکثر علما همه‌ی اینها مکروه و ممنوع است.

در **صحیح مسلم**[2] از ابی‌مرثد غنوی رضی الله عنه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: بر روی قبور ننشینید. در بعضی روایات آمده است که آن حضرت مردی را دید که بر قبری تکیه زده بود. فرمود: صاحب این قبر را اذیّت نکن. پوشیده نماند که نزد اکثر علما نشستن و تکیه زدن بر قبور بنا بر ظاهر این اخبار مکروه و مذموم است؛ لیکن بعضی دیگر از علما آن را جایز دانسته و نشستن بر روی قبر را در صورتی ممنوع دانسته‌اند که برای دفع حدث باشد.

از نافع رضی الله عنه آورده‌اند که گفت[3]: ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ را دیدم که بر روی قبور می‌نشست. از مرتضی علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که روزی قبری را بالین ساخته و بر آن تکیه کرده بود.

---

۱ – قَالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و سلم: «یَا صَاحِبَ السَّبِتَّیْنِ اخْلَعْ نَعْلَیْکَ» . (عن عصمة رَضِیَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: نَظَرَ النَّبیُّ صلی الله علیه و سلم إلی رَجُلٍ یمشِی فِی نَعْلَیْهِ بَیْنَ المَقَابِرِ فَذَکَرَهُ). جامع المسانید و المراسیل ج ۱۱ ص ۳۵۷ .

۲ – صحیح مسلم ج۷ ص۳٤ ح ش۲۲۰۳ .

۳ – صحیح بخاری ج۱ ص٤٥۷ ح ش۸۰ .

ترک نماز در گورستان، در مکانی که قبور در پیش رو باشد

در **صحیح مسلم** از ابی‌مرثد رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: روی به جانب قبور نماز نگذارید[1]. بعضی از علما در شرح این حدیث گفته‌اند که همانگونه که نشستن بر بالای قبور نهایت اهانت نسبت به اصحاب آن است، نماز گزاردن به جانب قبور نیز نهایت اکرام و احترام نسبت به اصحاب آن محسوب می‌شود؛ از این رو هر دو عمل از جهت افراط و تفریط، طبعاً و شرعاً مذموم و مکروه است.

بعضی از ائمّه‌ی دین ـ رحمهم الله ـ گفته‌اند که سبب کراهت نماز گزاردن در گورستان، این است که خاک گورستان آمیخته به گوشت و خون اموات است؛ بنابراین نماز گزاردن بر خاک آن جایز نیست و اگر کسی به سبب تنگی وقت یا امر دیگری مجبور شود در گورستان نماز گزارد، باید جایی اختیار کند که قبور آنجا کمتر باشد و میان وی و قبوری که در جانب قبله است، حایلی از دیوار یا غیر آن واقع باشد، ولی نماز جنازه در گورستان جایز است و اگر کسی موفّق به ادای نماز بر جنازه عزیزی نشده باشد، بر اساس مذهب امام شافعی و اتباع ایشان ـ رحمهم الله تعالی ـ جایز است که بر قبر وی نماز گزارد.

۱– وحدّثنا حَسَنُ بْنُ الرَّبِیعِ الْبَجَلِیُّ. حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَکِ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ بُسْرِ بْنِ عُبَیْدِاللهِ عَنْ أَبِی إِدْرِیسَ الْخَوْلاَنِیِّ، عَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الأَسْقَعِ، عَنْ أَبِی مَرْثَدٍ الْغَنَوِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ یَقُولُ «لاَ تُصَلُّوا إِلَی الْقُبُورِ. وَلاَ تَجْلِسُوا عَلَیْهَا». صحیح مسلم ج۷ ص۳۴ ح ش۲۲۰۴ .

ترک همجواری با قبور

باید از همجواری با قبر پدر و مادر، نزدیکان، خویشاوندان و غیر ایشان بپرهیزد؛ زیرا آن از عادات جاهلیّت است. در **صحیح مسلم** به روایت ابی‌هریره‌رضی الله عنه آمده است که پیغمبرصلی الله علیه وسلم فرمود: اگر یکی از شما بر زغال افروخته شده بنشیند و لباس وی بسوزد به گونه‌ای که به پوست بدنش برسد بهتر است از اینکه بر قبر کسی بنشیند[1]. بعضی از علما گفته‌اند: مقصود از این نشستن آن است که کسی برای ماتم داشتن، ملازم قبری شود به این نیّت که دیگر به خانه بر نگردد. اینکه بعضی مردم مجاورت و ملازمت با قبور بزرگان دین و مشایخ اهل یقین اختیار کرده و همه کار و زندگی خود را رها می‌کنند آن نیز نزد اهل تحقیق، مکروه است.

۱- وحدّثنی زُهَیْرُ بْنُ حَرْبٍ حَدَّثَنَا جَرِیرٌ عَنْ سُهَیْلٍ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و سلم: «لأَنْ یَجْلِسَ أَحَدُکُمْ عَلَی جَمْرَةٍ فَتُحْرِقَ ثِیَابَهُ، فَتَخْلُصَ إِلَی جِلْدِهِ خَیْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ یَجْلِسَ عَلَی قَبْرٍ». صحیح مسلم ج۷ ص۳٤ ح ش۲۲۰۱ .

باب ششم

در آداب مهمان داری، خوردن و آشامیدن

فصل اوّل

در آداب میزبان نسبت به مهمان

تخصیص فقرا به مهمانی و تخصیص نگرداندن بعضی از میان جماعتی

باید در دعوت به مهمانی، درویشان را بر توانگران ترجیح دهد و وقتی طعام لطیف و لذیذی ترتیب می‌دهد، آن را به اتّفاق فقیرانی بخورد که امثال ایشان بسیار کم است و این از جمله مستحبّات است.

در **صحیحین** به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: بد طعامی است آن طعام ولیمه‌ای که در آن توانگران را بخوانند و درویشان را فرو گذارند[1]. اگر کسی را که به مهمانی دعوت می‌کند در میان جمعی از نزدیکان خود باشد، ایشان را نیز دعوت کند و تنها به دعوت کردن آن شخص اکتفا نکند؛ چون از شیوه‌ی مروّت و جوانمردی دور است و بزرگان دین آن را مکروه و مذموم دانسته‌اند.

۱- حدّثنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى. قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى مَالِكٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنِ الأَعْرَجِ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: بِئْسَ الطَّعَامُ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ يُدْعَى إِلَيهِ الأَغْنِيَاءُ وَيُتْرَكُ الْمَسَاكِينُ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِ الدَّعْوَةَ، فَقَدْ عَصَى اللهَ وَرَسُولَهُ. صحيح مسلم ج۹ ص۱۹۸ ح ش۳۴۷۵ .

در **شرعةالاسلام** آمده است: یکی از شرایط میزبان این است که هیچ‌گاه یک نفر را به تنهایی از میان یک خانواده به مهمانی دعوت نکند، بلکه اگر در آن خانه پدر یا پسر یا خویش و نزدیکی باشد، وی را محروم نساخته و همراه آن شخص به مهمانی بخواند؛ زیرا تخصیص یکی از جمع به دعوت، جفا بر آن جمع است.

اکرام مهمان

وقتی مهمانی به منزل وی آید، باید در اکرام و احترام او بسیار بکوشد و با گشاده‌رویی و خوشرویی با او رفتار کند. در **صحیحین** به روایت ابی‌هریره﷛ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید مهمان را گرامی دارد[1].

امام اوزاعی (رح) گفته است: اکرام مهمان، گشاده‌رویی و خوشرویی با مهمان است. از امام مالک﷛ پرسیدند: درباره‌ی اکرام مهمان چه می‌گویی؟ گفت: باید او را یک شبانه روز بسیار گرامی داشت و به او تحفه و هدیه داد. امام خطابی (رح) گفته است: روز اول باید به اندازه‌ی توانایی خود در حق وی احسان به جای آورد و روز دوم کمتر از روز اول و روز سوم کمتر از روز دوم رعایت و شفقّت کند و روز چهارم آنچه آماده می‌کند از قبیل صدقه است؛ اگر خواهد بجای آورد و اگر خواهد ترک کند، یعنی برای وی در آن ترک هیچ گناهی نخواهد بود.

۱– حدّثنی حَرْمَلَةُ بْنُ یَحْیَی: أَنْبَأَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِی یُونُسُ. عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَبِی سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمنِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللهِ قَالَ: «مَنْ كَانَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ فَلْیَقُلْ خَیْرًا أَوْ لِیَصْمُتْ، وَمَنْ كَانَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ فَلْیُكْرِمْ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ فَلْیُكْرِمْ ضَیْفَهُ». صحیح مسلم ج۲ ص۱۶ ح ش۱۳۶ .

در **صحیحین** به روایت ابی‌شریح عدوی﷛ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: مهمان سه روز است و جایزه او یک شبانه روز[1]. علما دربارەی اینکه آن جایزه چیست با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی می گویند تحفه‌ای است که جهت زیاد شدن شفقّت و الفت و محبّت به مهمان می‌دهند و بعضی می گویند آذوقه یک شبانه روز است که مسافر را در سفر کفایت کند.

حاضر کردن آنچه در خانه است برای مهمان

وقتی مهمانی سر زده به منزل او می‌آید باید آنچه از طعام در خانه موجود است، نزد او آورد و کم آن را ناچیز نشمارد و آن مصراع مشهور که بر زبان بعضی از بزرگان جاری شده است را همیشه در نظر داشته باشد: در خانه هر چه باشد، مهمان هر که باشد و این موافق سنّت است.

از جابر بن عبدالله﷛ روایت کرده‌اند که وی فرموده است: هلاک مرد در آن است که یکی از برادران مؤمن نزد وی آید و او آنچه را در خانه دارد برای پذیرایی از او ناچیز شمارد و هلاک قوم در آن است که آن طعامی را که برادر مؤمن برای ایشان حاضر می گرداند ناچیز بداند.

۱- حدّثنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِی سَعِيدٍ عَنْ أَبِی شُرَيْحٍ الْعَدَوِیِّ، أَنَّهُ قَالَ: سَمِعَتْ أُذُنَایَ وَأَبْصَرَتْ عَيْنَایَ حِينَ تَكَلَّمَ رَسُولُ اللهِ فَقَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ جَائِزَتَهُ». قَالُوا: وَمَا جَائِزَتُهُ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: «يَوْمُهُ وَلَيْلَتُهُ، وَالضِّيَافَـةُ ثَلاَثَةُ أَيَّامٍ، فَمَا كَانَ وَرَاءَ ذٰلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ عَلَيْهِ». وَقَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَصْمُتْ». صحیح مسلم ج۱۲ ص۲۶ ح ش۴۴۶۷ .

در **شرعةالاسلام** ذکر شده که یکی از کبار تابعینﷺ روایت کرده است که نزد سلمان فارسیﷺ ـ هنگامی که در مداین حاکم بود ـ آمدیم. برای ما نان و ماهی شور آورد و فرمود: بخورید که اگر پیغمبرﷺ ما را از تکلّف کردن نهی نمی‌فرمود، من برای شما غذاهای گوناگون می‌آوردم[1].

ترک تکلّف در تهیّه‌ی طعام

لزومی ندارد که برای مهمان غذاهای لذیذ و گوناگون ترتیب دهد و خود را به سبب آن به رنج و محنت بیندازد؛ زیرا این عمل مخالف طریقه‌ی سنّت است؛ مگر اینکه باعث بر آن نیّت صالح و قصد صحیح باشد.

گویند وقتی شیخ ابوحفص حدّاد ـ قدّس سرّه ـ به بغداد رسید شیخ جنید ـ قدّس سرّه ـ هر روز برای اصحاب غذاهای گوناگون و رنگارنگ ترتیب می‌داد. شیخ ابوحفص آن را نپسندید و گفت: جنید یاران مرا مثل مخنثان گردانید؛ زیرا همیشه برای ایشان غذاهای گوناگون ترتیب می‌داد ـ یعنی خوردن غذاهای گوناگون کار نامردان است ـ و رسم جوانمردی نزد ما این است که تکلّف را کنار گذاشته و برای مهمان آنچه در خانه موجود است حاضر کند و چه بسا که به سبب تکلّف، میزبان

۱ـ وعن شقیق بن سلمة قال: دخلت أنا وصاحبٌ لی إلی سلمان الفارسی فقال سلمان: لولا أن رسول الله صلی الله علیه و سلّم نهی عن التکلف لتکلفتُ لکم، ثم جاء بخُبْزٍ و مِلْحٍ فقال صاحبی: لو کان فی ملحنا صعتر، فبعث سلمان بمِطْهَرَتِهِ فرهنها. ثم جاء بصعتر، فلما أکلنا قال صاحبی: الحمد لله الذی قنعنا بما رزقنا، فقال سلمان: لو قنعت بما رزقک لم تکن مطهرتی مرهونة. رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح غیر محمد بن منصور الطوسی وهو ثقة. مجمع الزوائد ج۸ ص۳۲۷ ح ش۱۳۶۲۸ .

جدایی از مهمان را ترجیح دهد و حال آنکه با ترک تکلّف، ماندن و رفتن مهمان برابر است.

تزیین نکردن مکان برای مهمان

از جمله مکروهات و ممنوعات این است که میزبان به خاطر مهمان دیوارهای خانه را با پرده‌ها و لباسها آراسته سازد، لیکن اگر فرشهایی با نقشهای زیبا بگستراند، به شرط اینکه از ابریشم و یا پوست درندگان نباشد، جایز است. به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ بر بالای فرشهایی که از پوست درندگان بود نمی‌نشست.

در **نوادر الاصول** از حکم بن عمیرؓ ـ که از اهل بدر بود ـ روایت شده است که یکی از انصار روز حفر خندق پیغمبرﷺ را برای طعامی که ترتیب داده بود، دعوت کرد. آن حضرتﷺ با جمعی از خواص اصحاب به منزل وی آمدند. او گفت: یا نبی‌الله! به این اتاق وارد شوید. حضرت رسولﷺ به آن اتاق وارد شد و وقتی دید که دیوارهای آن با لباسها و پرده‌ها تزیین شده است بلافاصله بیرون آمد و به اتاق دیگری رفت. صاحب خانه گفت: یا رسول‌اللهﷺ چه چیزی باعث بیرون آمدن تو شد؟ آن حضرتﷺ فرمود: ما را در فضای این اتاق طعام ده. پس وی طعام آورد و اصحاب چیزی خوردند و متفرّق شدند. آن شخص گفت: یا رسول‌اللهﷺ! چه خوب می‌شد اگر به آن اتاق می‌رفتید؛ چون آن خنک‌تر و پاکیزه‌تر و خوشبوتر از اتاقهای دیگر است. آن حضرتﷺ فرمود: تو آن را آراسته و دیوارهای آن را با پرده‌های زیبا تزیین کرده‌ای، حلال نیست که تو خانه‌ی خود را مشابه بیت‌الله سازی. اگر دوست داشتی

که ما به آن اتاق وارد شویم باید فرشهای نیکو پهن می‌کردی و بالشها در آنجا می‌نهادی[1].

تعجیل در حاضر کردن طعام و ترک اسراف

وقتی مهمان در خانه است نباید او را به خاطر طعام در انتظار بگذارد و یا از نظر وی غایب شود، مگر بنا بر ضرورتی و اگر غایب شود باید زود حاضر شود.

در **شرعة‌الاسلام** آمده که از جمله مستحبّات این است که میزبان در حاضر کردن طعام و شراب عجله نماید و آب را پیش از طعام و یا همراه آن حاضر کند و عدد فرد را در تعداد قرص نان رعایت نماید. همچنین در **شرعة‌الاسلام** مذکور است که قرص نان را نباید مانند ملوک و ستمکاران بزرگ سازد؛ زیرا تشبّه به ایشان در اکثر امور، مذموم و ناپسند است. باید در سفره آن مقدار نان بگذارد که حاضران را کفایت کند و زیادتر از آن، اسراف و تهاون است و به حسب شریعت، اسراف و تهاون در طعام مکروه و ممنوع است. تا نانِ شکسته در سفره باشد، نباید کسی نان درست را بشکند که آن نیز از قبیل اسراف و تهاون محسوب می‌شود.

اجازه دادن به مهمان در خوردن طعام

علما گفته‌اند: مستحب است که نخستین کسی که شروع به خوردن طعام می‌کند میزبان باشد و آخرین کسی هم که دست از طعام می‌کشد، وی باشد. این

۱– إنک نجدت بیتک وسترته، و هذا لا یحل شبهة ببیت الله، لو شئت بسطت فیه وطرحت فیه وسائد. (الحکیم عن ابن عمرو).
کنزالعمال ج۱ ص۳۱۲۲ ح ش۴۱۵۳۳ .

وقتی است که مهمان بیگانه باشد، اما اگر از یاران و آشنایان باشد، ادب حکم می‌کند که اول مراعات وی را نماید تا دست به طعام دراز کند.

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** می‌نویسد: مستحب است که وقتی میزبان طعام را حاضر کرد لفظی بگوید که بر اجازه دادن دلالت دارد، مثل گفتن «بسم الله» و یا امر کردن مهمان به خوردن و یا مانند آن. برای مهمان جایز است قبل از میزبان شروع به خوردن کند. بعضی از علما گفته‌اند: واجب است که لفظی بگوید که بر اجازه دادن دلالت کند، ولی بدون آن شروع به خوردن جایز نیست.

بعضی دیگر گفته‌اند: گفتن لفظی که دلالت بر اذن کند واجب نیست و بدون اینکه میزبان کلمه‌ای بگوید که دلالت بر اذن کند، خوردن طعام جایز است و صواب، همین قول است. بعضی از علما مکروه دانسته‌اند که لفظ «بسم الله» را آلت اذن سازند؛ ولی اگر قصد صاحب خانه، آگاه کردن مهمان باشد به این که در ابتدای طعام «بسم الله» بگوید و در ضمن این آگاه کردن، اجازه نیز حاصل شود، باکی نیست.

ترغیب مهمان به خوردن طعام

این عمل از جمله مکارم آداب است. امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است که از جمله مستحبّات ترغیب مهمان به خوردن طعام است، به خصوص مهمانی که ناآشناست؛ چرا که ممکن است گرسنه دست از طعام بکشد. سنّت این است که تا سه بار تعارف کند، ولی بیشتر از آن اصرار و پافشاری نکند و مهمان را بر خوردن طعام سوگند ندهد.

به صحّت رسیده است که وقتی پیغمبرﷺ کسی را مهمان می‌کرد، طعام را ـ چنانچه عادت سخاوتمندان است ـ چندین بار بر وی تعارف می‌نمود. ثابت شده است که آن حضرت روزی کاسه‌ی شیری به ابی‌هریره‌ﷺ داد و فرمود: «اِشْرَبْ». قدری بیاشامید. باز فرمود: «اشرب» و همچنان تعارف می‌کرد تا جایی که ابی‌هریره‌ﷺ گفت: قسم به آن کسی که تو را به راستی فرستاد دیگر برای شیر جا نمی‌یابم[1].

همراهی با مهمان در خوردن طعام

وقتی مهمانی به منزل شخص می‌آید، اگر روزه‌ی نفلی گرفته است باید روزه را بگشاید و وی را در خوردن طعام همراهی کند و تا وقت افطار او را منتظر نگذارد؛ زیرا این عمل از مردانگی و جوانمردی دور است.

گویند عمران ثلثی (رح) که از مشایخ مصر بود و در ثلث[2] اقامت داشت، بدون مهمان در روز چیزی نمی‌خورد و وقتی مهمان می‌رسید او را در خوردن طعام همراهی می‌کرد و اگر نمی‌رسید، روزه می‌گرفت. روزی هنگام صبح وقتی هنوز کسی نرسیده بود نیّت روزه کرد و هنگام شام مهمانی به منزل او آمد. عمران نیز چون شب نزدیک بود او را با سخن گفتن مشغول کرد تا روزه‌ی وی تمام شود. آن شب، حق‌ﷻ را در خواب دید که به او گفت: عمران! تو با ما عادتی نیکو داشتی و ما با تو

۱– سنن ترمذی ج۷ ص۱۹۲ ح ش۲۵۲۶ .

۲– دهی است در نزدیکی مصر.

سنّتی نیکو داشتیم؛ تو عادت خود را عوض کردی ما نیز سنّت خود را عوض کردیم. رنجیده خاطر و پریشان بیدار شد. چیزی نگذشت که والی مصر به دِهِ ثلث که مُلک عمران بود عاملی ـ که نامش ترسا بود ـ فرستاد تا به امور مُلک او رسیدگی کند. ترسا بر وی ظلم و ستم بسیار کرد تا اینکه مجبور شد از آن جا بگریزد. بعد از مدّتی وی را در مصر یافتند که در ویرانه‌ای مرده و موش یک گوش وی را خورده بود.

بخشیدن طعامی که لذیذتر یا خود به آن محتاج‌تر است به مهمان

این افضل شرایط و آداب است. باید به حسب ظاهر مهمان را در خوردن همراهی کند؛ ولی آنچه لطیف‌تر و لذیذتر است به وی دهد و اگر طعام اندک و مهمان نیز بسیار گرسنه است، با حیله‌ای زیرکانه کاری کند که مهمان بیشتر بخورد.

در **صحیحین** از ابی‌هریرهﷺ روایت شده است که مردی پیش پیغمبرﷺ آمد و گفت: گرسنه‌ام و طعام می‌خواهم. آن حضرتﷺ قاصدی به خانه‌ی یکی از ازواج طاهرات فرستاد. جواب آمد که نزد ما غیر از آب، چیزی برای خوردن نیست. به خانه دیگری فرستاد و همین جواب آمد تا اینکه از همه‌ی خانه‌ها همین جواب را شنید. آنگاه به اصحاب خود فرمود: چه کسی امشب این مرد را مهمان می‌کند تا خدای تعالی بر وی رحمت کند؟ مردی از انصار برخاست و گفت: من یا رسول‌الله. پس او مهمان را به منزل خود برد و به همسر خود گفت: آیا نزد تو چیزی برای خوردن است؟ گفت: نه، جز غذایی که برای کودکان خود حاضر کرده‌ام. گفت: آنان را به چیز دیگری مشغول کن و هنگامی که مهمان وارد شد و طعام آوردی چراغ را خاموش

کن، آنگاه به بهانه‌ی روشن کردن برخیز، من نیز طوری رفتار می‌کنم که گویا با وی طعام می‌خورم تا وی سیر شود. صبح روز بعد انصاری نزد پیغمبرﷺ آمد. آن حضرتﷺ فرمود: خدای تعالی از آن رفتاری که با مهمان خود به جای آوردی راضی و خشنود گشت[1]. بعد از آن این آیه نازل شد: ﴿وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾[2].

وقتی مهمان از خوردن طعام فارغ شود و قصد رفتن کند، باید به وی اجازه رفتن دهد و او را تا در خانه همراهی کند و هنگام جدا شدن به او بگوید: «اَكْرَمْتُمُوْنِيْ جَزَاكُمُ اللهُ خَيْرًا»[3].

۱– حدَّثَنا مسدَّدٌ حدَّثَنا عبدُالله بن داودَ عن فُضَيلِ بن غَزْوانَ عن أبی حازمٍ عن أبی هريرةَ رضیَ اللهُ عنه: «أن رجلاً أتی النبیَّ صلی الله عليه و سلّم، فبَعَث إلی نسائهِ، فقلنَ: ما معَنا إلا الماء، فقال: رسولُ اللهِ صلی الله عليه و سلّم مَن يَضُمُّ ـ أو يَضيف هذا؟ فقال رجُلٌ مِنَ الأنصار: أنا. فانطلَقَ بهِ إلی امرأتهِ فقال: أكرِمی ضَيفَ رسولِ الله صلی الله عليه و سلّم. فقالت: ما عندَنا إلّا قُوتُ صِبيانی. فقال: هَيِّئی طعامَکِ، و أصبْحی سِراجَکِ، و نَوِّمی صِبيانَکِ، إذا أرادوا عَشاءً. فهيَّأت طعامَها، و أصبَحَتْ سِراجَها، و نَوَّمَتْ صَبيانَها، ثمَّ قامت كأنها تُصلحُ سِراجَها فأطفَأَتْهُ، فجعَلا يُريانِه أنهما يأكلان، فباتا طاوِيَين. فلما أصبحَ غَدا إلی رسولِ الله صلی الله عليه و سلّم فقال: ضَحِک اللهُ الليلةَ ـ أو عَجِبَ ـ من فعالِكما. فأنزَلَ اللهُ ﴿ويُؤثرون علی أنفُسهم ولو كان بهم خَصاصة، ومَن يُوقَ شُحَّ نفسِهِ فأولئکَ همُ المفْلِحون﴾.

صحيح بخاری ج۳ ص۱۳۸۲ ح ش۳۷۱۱، صحيح مسلم ج۱٤ ص۱۱ ح ش۵۳۱٦ .

۲– و ایشان را برخود ترجیح می دهند، هرچند خود سخت نیازمند باشند، حشر/ ۹

۳– به من احترام کردید، خداوند به شما جزای خیر دهد.

فصل دوّم

در آداب مهمان نسبت به میزبان

اجابت دعوت فقرا و اهل خیر و صلاح

به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ دعوت غلام زر خریده را اجابت می‌کرد. در **صحیح بخاری** از ابی‌هریره‌رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر مرا به پاچه‌ی گوسفندی دعوت کنند یا پاچه‌ی گوسفندی برای من هدیه آورند، هر آیینه قبول می‌کنم[1]. همچنین در **صحیح بخاری** از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است[2] که پیغمبرﷺ فرمود: اگر شما را به پاچه‌ی گوسفندی دعوت کنند، اجابت کنید.[3]

---

۱ – حدَّثَنا محمدُ بنُ بَشَّارٍ حدَّثَنا ابنُ أبی عَدیّ عن شعبة عن سُلیمانَ عن أبی حازمٍ عن أبی هریرةَ رضیَ اللهُ عنه عنِ النبیِّ صلی الله علیه و سلّم قال: «لو دُعِیتُ إلی ذِراعٍ أو کُراعٍ لأجَبتُ، و لو أُهدِیَ إلیَّ ذِراعٌ أو کُراعٌ لقَبِلتُ». صحیح بخاری ج۲ ص۹۰۷ ح ش۲۵۱۹ .

۲ – و حدّثنی حَرْمَلَةُ بْنُ یَحْیَی: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنِی عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ؛ أَنَّ النَّبِیَّ قَالَ «إِذَا دُعِیتُمْ إِلَی کُرَاعٍ فَأَجِیبُوا». صحیح مسلم ج۹ ص۱۹۷ ح ش۳٤۷۱ .

۳ – یعنی به هر چیزی که کم به نظر می رسد.

در **صحیحین** به روایت ابی‌هریره‌ رضی الله عنه آمده است که هر کس دعوت دیگری را رد کند به خدا و رسول او عاصی شده است[1]. به صحّت رسیده است که گاهی آن حضرت را به نان جو و اشکنه‌ی پیه دعوت می‌کردند و او قبول می‌کرد.

گویند روزی حسن بن علی ـ رضی الله عنهما ـ سواره می‌گذشت. جمعی از فقرا بر سر راه وی نشسته بودند و مقداری نان خشک حاضر کرده و در آب می‌زدند و می‌خوردند. امیرالمؤمنین حسن‌ رضی الله عنه به آنان سلام کرد. جواب دادند و گفتند: ای فرزند رسول‌خدا! بیایید با ما طعام بخورید. اجابت نمود و گفت: همانا خداوند متکبّران را دوست ندارد. آنگاه فرود آمد و با ایشان بر زمین نشست و آنان را در خوردن طعام همراهی کرد.

اجابت دعوت با وجود روزه بودن

در **صحیح مسلم**[2] به روایت ابی‌هریره آمـده است که پیغمبر ﷺ فرمود: وقتی یکی از شما را به طعامی دعوت کنند، باید اجابت کند و اگر روزه‌دار باشد به نماز مشغول شود و اگر روزه ندارد طعام بخورد. امام نوّاوی (رح) فرموده است که مقصود از نماز در این حدیث آن است که برای صاحب طعام، دعای خیر کند. اکثر شارحان حدیث بر آنند که مقصود از نماز در اینجا دعای مغفرت و برکت برای صاحب طعام است.

۱- حدثّنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى. قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى مَالِكٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنِ الأَعْرَجِ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: بِئْسَ الطَّعَامُ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ يُدْعَى إِلَيهِ الأَغْنِيَاءُ وَيُتْرَكُ الْمَسَاكِينُ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِ الدَّعْوَةَ، فَقَدْ عَصَى اللهَ وَرَسُولَهُ. صحيح مسلم ج۹ ص۱۹۸ ح ش۳٤۷۵ .

۲- حدثّنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِى شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ ابْنِ سِيرِينَ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و سلم: «إِذَا دُعِىَ أَحَدُكُمْ فَلْيُجِبْ، فَإِنْ كَانَ صَائِماً فَلْيُصَلِّ، وَإِنْ كَانَ مُفْطِراً فَلْيَطْعَمْ». صحيح مسلم ج۹ ص۱۹۷ ح ش۳٤۷٤ .

در کتاب **ابن‌السّنی** و غیر آن در معنی این حدیث آمده است: اگر روزه ندارد طعام خورد و اگر روزه‌دار است برای صاحب طعام دعای خیر و برکت کند. بعضی از علما، ظاهر حدیث را اختیار کرده و از آن نماز شرعی را قصد کرده‌اند. قول اول به صواب نزدیکتر است.

بین علما در وجوب دعوت ولیمه که همان طعام نکاح است اختلاف وجود دارد؛ بعضی گفته‌اند: اگر کسی را به طعام ولیمه دعوت کنند اجابت آن دعوت بر وی واجب است و اگر بدون عذر شرعی از آن مجلس کناره‌گیری کند، گنه‌کار می‌گردد؛ ولی خوردن طعام بر او واجب نیست، بلکه مستحب است. بعضی دیگر گفته‌اند: اجابت دعوت ولیمه همچون سایر دعوتها مستحب است نه واجب و اگر کسی بی‌عذر شرعی از آن مجلس کناره‌گیری کند، گنه‌کار نمی‌شود و مختار، قول دوّم است.

نپذیرفتن دعوت ظالمان، فاسقان و اهل ریا و مباهات

در اصل هشتاد و دوم از **نوادر الاصول** در شرح حدیثی که در باب اجابت دعوت وارد شده آمده است: اجابت دعوت، حقّی از حقوق اسلام است و اصل وضع آن به سبب زیاد شدن الفت و محبّت است؛ لیکن اگر کسی را به طعامی دعوت کنند که به خاطر مفاخرت و مباهات و ریا و شهرت‌طلبی ترتیب داده باشند، وی معذور است و می‌تواند آن دعوت را اجابت نکند. از پیغمبرﷺ در این باب نهی صادر شده است،

چنانچه عکرمهﷺ روایت می‌کند که آن حضرت از اجابت دعوت ریاکاران و خوردن طعام ایشان نهی فرمود[1].

در **شرعة‌الاسلام** آمده است: جایز است که شخص دعوت بخیل، فاسق و ریاکار را اجابت نکند و بر آن هیچ گناهی مترتّب نمی‌شود. از ابن مصیّب (رح) روایت شده است که روزی عدّه‌ای او را به مهمانی دعوت کردند و او اجابت نمود. روز دوم دوباره او را خواندند و او هم اجابت کرد. روز سوّم نیز وی را خواندند. این بار قبول نکرد و به جانب بطحا بیرون رفت و گفت: بروید ای اهل ریا و شهرت.

روایت شده است که روزی فاروق و ذی‌النّورین ـ رضی الله عنهما ـ را به طعامی خواندند و ایشان قبول کردند. پس از اینکه بیرون آمدند فاروقﷺ فرمود: وقتی به این طعام حاضر شدم، با خود گفتم که کاش حاضر نمی‌شدم. ذی‌النّورینﷺ پرسید: علّت چیست؟ گفت: ترسیدم که این طعام را به جهت فخر فروشی ترتیب داده باشند. در **تاریخ** امام یافعی (رح) مذکور است که شخص باید از اجابت دعوت زنان و خوردن طعام با آنان بپرهیزد.

ناخوانده به طعام کسی حاضر نشدن

باید بر سفره‌ی هیچ کس ناخوانده حاضر نشود؛ زیرا در بعضی از احادیث صحیح از آن منع شده است. اگر دو شخص او را در یک زمان به مهمانی دعوت کنند،

---

۱ – حدثنا هَارُونُ بنُ زَيْدِ بنِ أبی الزَّرْقَاءِ قال أخبرنا أبِی قال أخبرنا جَرِيرُ بنُ حَازِمٍ عن الزُّبَيْرِ بنِ خِرِّيتٍ قال سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ يَقُولُ كَانَ ابنُ عَبَّاسٍ، يَقُولُ: «إنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و سلّم نَهَی عنْ طَعَامِ الـمُتَبَارِيَيْنِ أنْ يُؤْكَلَ». قالَ أَبُو دَاوُدَ: أَكْثَرُ مَنْ رَوَاهُ عن جَرِيرٍ لا يَذْكُرُ فيهِ ابنَ عَبَّاسٍ. وَهَارُونُ النَّحْوِیُّ ذَكَرَ فيهِ ابنَ عَبَّاسٍ أيْضاً. وَحَمَّادُ بنُ زَيْدٍ لَمْ يَذْكُرْ ابنَ عَبَّاسٍ. سنن ابی داود ج۱۰ ص۲۲۴ ح ش۳۷۵٤ .

ابتدا به خانه‌ی کسی برود که به حسب همسایگی به وی نزدیکتر است و اگر آن دو در همسایگی برابر باشند اول به خانه‌ی کسی برود که رابطه‌ی محبّت و دوستی وی با او قوی‌تر است.

در **شرعةالاسلام** آمده است که اگر میان دو کس رابطه‌ی قوی دوستی و محبّت حاکم باشد، جایز است که ناخوانده بر سفره‌ی وی حاضر شود؛ به شرط اینکه یقین بداند که صاحب طعام از آمدن او خوشحال و شادمان می‌شود. اگر کسی را به مهمانی دعوت کنند، بر او جایز نیست که بدون اجازه‌ی صاحب طعام، شخص دیگری را همراه خود بر سفره‌ی وی آورد و برای آن شخص نیز مکروه است که بدون اجازه‌ی صاحب طعام همراه دعوت شونده بر طعامش حاضر شود.

در **صحیحین** از ابی‌مسعود انصاری رضی الله عنه روایت شده است که مردی پیغمبر ﷺ را همراه پنج تن از یارانش به مهمانی فرا خواند. هنگامی که‌آن‌حضرت و یارانش به طرف خانه‌ی میزبان به راه افتادند مردی در پی ایشان آمد تا اینکه به خانه‌ی میزبان رسیدند. آن حضرت ﷺ فرمود: این مرد ناخوانده به دنبال ما آمده است اگر می‌خواهی به وی فرمان ده تا وارد شود و گرنه باز گردد. وی گفت: یا رسول‌الله ﷺ او نیز وارد شود.

کاستن از شدّت گرسنگی پیش از آمدن به خانه‌ی میزبان

شیخ ابوعبدالله خفیف ـ قدّس الله سرّه ـ حکایت کرده است که رُوَیم ـ قدّس سرّه ـ در بغداد پس از نماز عید به من گفت: ابن ابی‌سعدان ـ یکی از بزرگان اصحاب جنید ـ را می‌شناسی؟ گفتم: آری. گفت: برو و به او بگو که امروز ما را با همنشینی

خود خوشحال گرداند. رفتم و او را در خانه‌ای در دهلیز یافتم و پیغام را به او رساندم. گفت: این سفره را به شخصی که در بیرون است بده تا طعام بیاورد. گفتم: مگر دعوت ابومحمد رویم را اجابت نمی‌کنید؟ گفت: آری؛ لیکن از مرتضی علیﷺ چنین روایت شده است که حضرت رسولﷺ را به مهمانی ولیمه خواندند. آن حضرتﷺ فرمود: ای علی برخیز و تکّه نانی بیاور که بخوریم تا طعام خوردن ما با مردم نیکو شود، یعنی اگر گرسنگی ما فرو نشسته باشد از روی حرص و طمع با مردم طعام نخواهیم خورد. وقتی ابن ابی‌سعدان این حدیث را نقل کرد من سفره را به آن شخص دادم و او سه قرص نان و کامخ[1] آورد، خوردیم و پس از آن نزد رُوَیم رفتیم.

اطاعت از امر میزبان و ترک کنجکاوی بی‌مورد در خانه‌ی او

وقتی مهمان به منزل میزبان وارد می‌شود باید هر جا که او را می‌نشاند، بنشیند و از فرمان صاحب خانه سرپیچی نکند؛ زیرا سرپیچی از امر، نهایت بی‌ادبی است. گویند روزی شخصی به خانه‌ی مرتضی علیﷺ آمد. ایشان ردای مبارک خود را برای او پهن کرد که بر بالای آن بنشیند. وی نپذیرفت و گفت: من در آن حدّی نیستم که بر روی ردای شما بنشینم. امیر فرمود: تو مرا خوار کردی نه تعظیم. اگر تو حرمت مرا نگاه می‌داشتی امر مرا فرو نمی‌گذاشتی.

مهمان نباید از میزبان چیزهایی که وی ترتیب نداده است، بطلبد و او را به رنج و زحمت بیندازد و از او تقاضای اظهار طعام نکند؛ زیرا آن موجب شرمندگی میزبان

۱– نان آمیخته به سرکه.

می‌شود. بزرگان گفته‌اند: تقاضای مهمان بر میزبان جفاست. مهمان که با ادب بود منتظر بود نه متقاضی.

در **شرعة‌الاسلام** آمده است که مهمان باید در خانه‌ی میزبان هیچ تصرّفی نکند و چشم خود را از نگریستن به هر طرف حفظ کند و رنج و زحمت مهمانی را بر وی آسان گرداند. همچنین برای مهمان جایز نیست که بر میزبان حکمی کند و از وی چیزی بطلبد مگر آب یا نمک؛ امّا اگر غیر از آن چیزی درخواست کند، فضولی محسوب می‌شود، مگر اینکه بین ایشان رابطه‌ی محبّت و دوستی خالص حاکم باشد که در این صورت اگر از مهمان حکم یا طلبی صادر شود، موجب زیاد شدن الفت و محبّت میزبان خواهد شد.

در **تاریخ** امام یافعی (رح) مذکور است که اگر جمعی از اصحاب، مهمان کسی باشند، هنگام حاضر شدن طعام جایز نیست که یکی از آن جمع، دیگران را به خوردن چیزی تعارف کند؛ زیرا همه در آن امر مساوی هستند، بنابراین نباید یکی از میان آنان خود را به چیزی مخصوص و ممتاز گرداند؛ ولی اگر در بین مهمانان شخص بزرگی باشد بر وی جایز است که دیگران را بر خوردن طعام تعارف کند.

لقمه ندادن در مجلس مهمانی

در مجلس مهمانی نباید اصحاب به یکدیگر لقمه دهند. امام یافعی (رح) در **تاریخ مرآت الجنان** آورده است که در خانه‌ی مهمانی، لقمه دادن اصحاب به یکدیگر از

جمله مکروهات و از عادات اهل بدعت است؛ امّا اگر به خادم یا طبّاخ لقمه دهند جایز بوده و از جمله‌ی مستحبّات است.

در **شرعةالاسلام** آمده است که شرط احتیاط این است که مهمان به خادم و طبّاخ لقمه ندهد؛ چون او را جهت طعام خوردن آورده‌اند نه برای طعام دادن. لقمه دادن به گدا، سگ و گربه که در اطراف این مجلس باشند، همین حکم را دارد؛ ولی اگر صاحب طعام به خادم، طبّاخ و غیر ایشان لقمه دهد از جمله‌ی مستحبّات است.

در **صحیح بخاری**[1] به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که پیغمبر ﷺ فرمود: وقتی خادم برای یکی از شما طعام بیاورد اگر وی را به طعام خوردن ننشاند باید یک لقمه یا دو لقمه به او بخوراند؛ زیرا او به طبّاخ در پختن و تهیّه‌ی غذا کمک می‌کند. علما گفته‌اند که این حدیث، دلیلی است بر اینکه بر مالک، رعایت کردن مساوات میان مملوک و نفس خود واجب نیست. حال خادم و مخدوم نیز بر این قیاس است؛ بلکه آنچه بر مالک و مخدوم واجب است، این است که از هر نوع طعامی که پیش آید چه لطیف و چه غیر لطیف باید به مملوک و خادم مقداری از آن بدهد و ایشان را به کلّی محروم نسازد.

۱- حدّثنا حجّاجُ بنُ مِنهالٍ حدثّنا شُعبةُ قال: أخبرَنی محمدُ بنُ زِيادٍ سمعتُ أبا هُريرةَ رضیَ اللهُ عنهُ عن النَّبیِّ صلی الله علیه و سلّم: «إذا أتی أحدَکم خادمُه بطعامِه فإن لم يُجْلِسهُ معهُ فليُناوِلْهُ لُقمةً أو لُقمتَينِ، أو أُكْلةً أو أُكلتَينِ، فإنهُ وَلِیَ عِلاجَه». صحیح بخاری ج۲ ص ۹۰۱ ح ش۲۵۰۸ .

نبردن چیزی همراه خود از سفره‌ی مهمانی

مهمان نباید هنگام رفتن، چیزی از طعام همراه خود بردارد و مرتکب این عمل ناپسند شود. از سهل بن عبدالله تستری رضی الله عنه نقل شده است که فرمود: بردن طعام از سفره‌ی مهمانی، خواری است. بعضی از مشایخ طریقت ـ قدّس الله سرّهم ـ گفته‌اند: اگر میزبان از طبقه‌ی صوفیه و مهمان در نهایت احتیاج و اضطرار باشد، بر وی جایز است که با خود چیزی از طعام بردارد. با وجود این، بعضی از بزرگان از آن پرهیز کرده‌اند.

ابن خفیف ـ قدّس سرّه ـ گفته است که عبدالعزیز بحرانی (رح) که بزرگ و صاحب وقت بود، هنگامی که از شیراز می‌رفت او را همراهی کردم و با هم از دروازه بیرون رفتیم. ناگاه ابوالخیر مالکی ـ که از بزرگان مشایخ بود ـ را دیدیم که سوار بر استر خود ما را صدا می‌کرد. همراه خود طعام آورده بود. ایستادیم تا به ما رسید. گفت: بفرمایید تا با هم این طعام را بخوریم. ما نیز نشستیم و مقداری خوردیم. آنگاه بحرانی برخاست و سجّاده را بر دوش انداخت. ابوالخیر گفت: کاش از این طعامها چیزی با خود بردارید. گفت: مطبخ من پیش رفته است. ابوالخیر گفت: پس ما با این طعامها چه کنیم؟ بحرانی گفت: پیش سگان انداز.

علمای دین درباره‌ی برداشتن طعام از سفره‌ی مهمانی با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی آن را جایز شمرده و گفته‌اند که وقتی میزبان طعام را پیش مهمان می‌نهد، در حقیقت او را بر آن مالک ساخته و به او در آن اجازه‌ی تصرّف داده است؛ بنابراین می‌تواند که چیزی از آن همراه خود بردارد یا به خادم، طبّاخ و غیر ایشان از طعام خود لقمه دهد.

بعضی دیگر از علما آن را جایز ندانسته و گفته‌اند که آنچه میزبان پیش مهمان می‌نهد، برای خوردن است نه اینکه آن را بر دیگری ببخشد یا چیزی از آن با خود بردارد؛ بنابراین شایسته نیست که از سفره چیزی همراه خود بردارد و منع نیز به این جهت است.

دعای خیر و برکت برای صاحب طعام پس از جمع شدن سفره

در کتاب **ابی‌داود** از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که گفت: ابوالهشیم بن تیهان رضی الله عنه برای پیغمبر ﷺ طعامی ترتیب داد و آن حضرت را با جمعی از اصحاب ایشان دعوت کرد. وقتی از طعام خوردن فارغ شدند، آن حضرت ﷺ فرمود: صاحب خود را جزا دهید. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله ﷺ جزای وی چیست؟ فرمود: شخصی که به خانه‌اش داخل شوند و طعامش خورده شود و نوشیدنی‌اش نوشیده شود برایش دعا کنید چون همان دعا پاداش اوست[1].

در **صحیح مسلم**[2] از عبدالله بن جعفر رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیغمبر ﷺ نزد پدر من آمد و ما برای ایشان، طعام و ظرفی پر از شیر آوردیم... . بعد از خوردن

۱- حدثنا مُحمَّدُ بنُ بَشَّارٍ قال أخبرنا أبُو أَحْمَدَ قال أخبرنا سُفْيَانُ عن يَزِيدَ أبى خَالِدٍ الدَّالانِىِّ عن رَجُلٍ عن جَابِرِ بنِ عَبْدِالله، قال: «صَنَعَ أبُوالْهَيْثَمِ بنُ التَّيِّهَانِ لِلنبىِّ صلى الله عليه و سلّم طَعَاماً، فَدَعَا النَّبىَّ صلى الله عليه و سلّم وَأَصْحَابَهُ، فَلمَّا فَرَغُوا قال: أَثِيبُوا أخَاكُمُ. قالُوا: يَا رَسُولَ الله وَمَا إثابَتُهُ؟ قال: إنّ الرَّجُلَ إذَا دُخِلَ بَيْتُهُ فأَكِلَ طَعَامُهُ وَشُرِبَ شَرَابُهُ فَدعَوْا لَهُ فَذَلِكَ إثَابَتُهُ». سنن ابى داود ج۱۰ ص۲۳۲ ح ش۳۸۵۳ .

۲- حدثنى مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى الْعَنَزِىُّ . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ. حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ يَزِيدَ بْنِ خُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِالله بْنِ بُسْرٍ . قَالَ: نَزَلَ رَسُولُ الله عَلَى أَبِى. قَالَ: فَقَرَّبْنَا إِلَيْهِ طَعَاماً وَوَطْبَةً. فَأَكَلَ مِنْهَا. ثُمَّ أُتِىَ بِتَمْرٍ فكَانَ يَأْكُلُهُ وَيُلْقِى النَّوَى بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ وَيَجْمَعُ السَّبَّابَةَ وَالْوُسْطَى قَالَ شُعْبَةُ: هُوَ ظَنِّى. وَهُوَ فِيهِ، إِنْ شَاءَ اللهُ، إِلْقَاءُ النَّوَى بَيْنَ الإِصْبَعَيْنِ. ثُمَّ أُتِىَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ. ثُمَّ نَاوَلَهُ الَّذِى عَنْ يَمِينِهِ. قَالَ فَقَالَ أَبِى، وَأَخَذَ بِلِجَامِ دَابَّتِهِ: ادْعُ اللهَ لَنَا. فَقَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِى مَا رَزَقْتَهُمْ. وَاغْفِرْ لَهُمْ وَارْحَمْهُمْ». صحيح مسلم ج۱۳ ص۱۸۶ ح ش۵۲۸٤ .

طعام و نوشیدن شیر، پدرم به آن حضرت گفت: یا رسول الله ﷺ برای ما دعایی کن. آن حضرت ﷺ فرمود: «اَللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِيْ مَا رَزَقْتَهُمْ فَاغْفِرْ لَهُمْ وَ ارْحَمْهُمْ»[1].

در **سنن ابی‌داود**[2] و غیر آن با اسناد صحیح از انس بن مالک رضی الله عنه ثابت شده است که پیغمبر ﷺ به خانه‌ی سعد بن عباده رضی الله عنه آمد و او برای آن حضرت ﷺ نان و روغن زیتون آورد. ایشان پس از خوردن آن، این دعا را کرد: «اَفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُوْنَ وَ اَكَلَ طَعَامَكُمُ الْاَبْرَارُ وَ صَلَّتْ عَلَيْكُمُ الْمَلَائِكَةُ»[3].

امام نوّاوی (رح) فرموده است که این قضیه هم برای سعد بن عباده و هم برای سعد بن معاذ ـ رضی الله عنهما ـ واقع شده است. در کتاب **ابن‌السّنی** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که پیغمبر ﷺ هرگاه نزد قومی افطار می‌کرد، این دعا را می‌خواند[4].

اجازه گرفتن از میزبان برای خارج شدن از خانه‌ی وی

وقتی مهمان از خوردن طعام فارغ شد، باید به حکم آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَلَا مُسْتَـْٔنِسِينَ لِحَدِيثٍ﴾[5] به سخن گفتن مشغول نشود، بلکه امر واجب‌الامتثال ﴿فَإِذَا

---

۱ – خداوندا در آنچه به آنان روزی داده ای برکت بده و آنها را ببخش و به آنها رحم کن.

۲ – حدثنا مَخْلَدُ بنُ خالِدٍ قال أخبرنا عَبْدُ الرَّزَّاقِ قال أخبرنا مَعْمَرٌ عن ثَابتٍ عن أَنَسٍ: «أنّ النَّبیَّ صلی الله علیه و سلّم جَاءَ إلَی سَعْدِ بنِ عُبَادَةَ فَجَاءَ بِخُبْزٍ وَ زَيْتٍ فأَكَلَ، ثُمَّ قال النَّبیُّ صلی الله علیه و سلّم: أفْطَرَ عَنْدَكُم الصَّائِمُونَ، وَأَكَلَ طَعَامَكُم الْأَبْرَارُ، وَصَلَّتْ عَلَيْكُم المَلَائِكَةُ». سنن ابی داود ج۱۰ ص۳۳۳ ح ش۳۸۵٤ .

۳ – روزه داران نزد شما افطار کنند و نیکان از غذایتان بخورند و ملائکه بر شما درود بفرستند.

٤ – أخبرنا يزيدُ بنُ هارونَ، أنَا هشامٌ الدستوائیُّ، عنْ يحی بنِ أبی كثيرٍ، عن أنسِ بنِ مالكٍ، أنَّ النبیَّ صلی الله علیه و سلّم كانَ إذا أفطَرَ عندَ الناسِ قالَ: «أفطَرَ عندَكُم الصائمونَ و أكلَ طعامَكُم الأبرارُ و تنزلَتْ عليكُمْ الملائكةُ». سنن الدارمی ج۲ ص۲۵ ح ش۱۷۷۶ .

۵ – و به گفتگو ننشینید، احزاب / ۵۳

طَعِمۡتُمۡ فَٱنتَشِرُواْ﴾[1] را به کار بسته و از میزبان اجازه‌ی رفتن خواهد و بعد از اجازه، زود از خانه‌ی میزبان بیرون آید، ولی بدون اجازه‌ی میزبان نباید قدمی بردارد و اگر میزبان مانع رفتن وی شود و او بفهمد که ماندن وی مطلوب است، مدّتی بماند و برای رفتن مبالغه و پافشاری نکند و بکوشد که آن مدّت زمانی که مورد رضایت میزبان است، بماند نه تا اندازه‌ای که به کدورت و رنجش خاطر میزبان منجر شود.

در **صحیحین** به روایت ابی‌شریح عدوی آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: برای هیچ مسلمانی حلال نیست که نزد برادر خود تا اندازه‌ای بماند که او را به گناه افکند؛ یعنی میزبان از مهمان به تنگ آید و از صحبت و گفتگوی با وی متنفّر شود و این گناه است و گویا که مهمان او را به این گناه افکنده است.

در روایت **مسلم** آمده است که صحابه از آن حضرتﷺ پرسیدند: یا رسول‌اللهﷺ مهمان چگونه میزبان را به گناه می‌افکند؟ آن حضرتﷺ فرمود: وقتی نزد وی بماند و برای او چیزی نباشد که با آن از او پذیرایی کند؛ یعنی فقر و عدم توانایی وی بر ضیافت موجب کدورت و ناخوشایندی میزبان می‌شود[2].

۱- و زمانی که غذا را خوردید پراکنده گردید. احزاب / ۵۳

۲- حدثّنا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاَءِ: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِى سَعِيدٍ الْمَقْبُرِىِّ عَنْ أَبِى شُرَيْحٍ الْخُزَاعِىِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و سلم: «الضِّيَافَةُ ثَلاَثَةُ أَيَّامٍ، وَجَائِزَتُهُ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ، وَلاَ يَحِلُّ لِرَجُلٍ مُسْلِمٍ أَنْ يُقِيمَ عِنْدَ أَخِيهِ حَتَّى يُؤْثِمَهُ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ وَكَيْفَ يُؤْثِمُهُ؟ قَالَ: «يُقِيمُ عِنْدَهُ، وَلاَ شَىْءَ لَهُ يَقْرِيهِ بِهِ». صحيح مسلم ج۱۲ ص۲۶ ح ش۴۴۶۸ .

فصل سوّم

در آداب خوردن طعام

تقلیل طعام

تا خوب گرسنه نشده طعام نخورد و هنوز کاملاً سیر نشده است، دست از طعام بکشد و طریق اعتدال را رعایت کند و خود را از سیری و یا گرسنگی بیش از حد نگاه دارد؛ زیرا آن در شریعت مکروه و بر اساس حکمت ممنوع است. اگر چه خوردن طعام برای حفظ بدن و بقای حیات فرض است؛ لیکن میانه‌روی در خوردن سنّتی ارجمند و خصلتی نیکو است و نزد همه‌ی علما و حکما امری پسندیده و روشی شایسته است و هیچ یک از علما و حکما در آن اختلافی ندارند.

از حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاءالدّین ـ قدّس الله سرّه ـ نقل شده است که می‌فرمودند: بسیار آزمودیم که خوردن بهتر از نخوردن است. از شیخ رکن‌الدّین علاءالدّوله ـ قدّس سرّه ـ نقل شده است که فرمودند: آنچه از فواید خوردن در آخر زندگی بر ما ظاهر شد، اگر اوّل معلوم می‌شد اینقدر به کم خوردن اهتمام نمی‌نمودیم.

بعضی از عزیزان از حضرت ایشان ـ قدّس سرّه ـ نقل کرده‌اند که فرمودند: کم خوردن سبب کشف‌های ظاهری می گردد؛ از این رو وقتی بیننده به آن رغبت پیدا می‌کند از مقصود باز می‌ماند. بزرگان خانواده‌ی خواجگان ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ به جهت اینکه این عمل برای سالک تقیّدی نشود، تقلیل طعام بیش از حد را جایز ندانسته‌اند. بنابراین طالبان صادق باید در سیری و گرسنگی به حکم «خَیْرُ الْأُمُوْرِ اَوْسَطُهَا» طریق اعتدال را رعایت کنند و از افراط و تفریط بپرهیزند.

پرهیز از طعام آمیخته با شبهه

وقتی طالب صادق آگاه شود که طعام، آمیخته به شبهه است باید از خوردن آن بی‌نهایت بپرهیزد و اگر بنا بر ضرورتی مجبور به خوردن آن شود باید در تقلیل آن بکوشد و به دلیل آنچه خورده است، ناراحت و پشیمان باشد.

در **شرعةالاسلام** آمده است که از فرایض کلّی خوردن طعام و از بزرگترین شرایط و آداب آن، این است که از راه حلال حاصل شده و به قدر کفاف باشد؛ زیرا که پایه‌ی همه‌ی خیرات و طاعات بر آن نهاده شده و این امر، خیلی دشوار است؛ زیرا حِلّیت و پاکی لقمه با اندک چیزی زایل می‌شود.

بزرگان دین ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ گفته‌اند: حلال آن است که در ظاهر، وجه حرمت و مکروهیّت آن پیدا نبوده و از دست ظالم و فاسقی نرسیده باشد و شبهه آن است که وجه حرمتش ظاهر نباشد؛ لیکن از دست ظالم یا فاسقی رسیده باشد و حرام آن است که وجه حرمتش ظاهر باشد.

شیخ ابوبکر دینوری ـ قدّس الله روحه ـ گفته است: معده محلّ طعام است؛ اگر در آن حلال بریزی، قوّت طاعت می‌یابی و اگر آن را با شبهه پر کنی راه حق بر تو پوشیده می‌شود و اگر با حرام پر کنی از آن معصیت بر می‌خیزد.

ترتیب ندادن طعامهای لذیذ برای نفس خود

بر طالب صادق واجب است که از میان خادمان و متعلّقان، خود را به طعام بهتر اختصاص ندهد؛ بلکه به غذاهای فقیرانه‌ی بی‌تکلّف قناعت نماید، چنانچه عادت پسندیده‌ی آن حضرت و صحابه‌ی کرام بوده است. به صحّت رسیده است که گاهی آن حضرت از خانه نان خورشت می‌خواست. می گفتند که نزد ما غیر از سرکه چیزی نیست. آن حضرتﷺ می‌فرمود که آن را بیاورند. آنگاه آن را با نان می‌خورد و می گفت: نان سرکه عجب نان خورشی است[1].

ثابت شده است که گاهی آن حضـرتﷺ تکّه‌ای از نان جو برمی‌داشت و خرمایی بر آن می‌نهاد و می‌فرمود: نان خورشت این است[2]. گاهی خرمای کهنه برای آن حضـرتﷺ می‌آوردند و ایشان کِرم را از داخل آن بیـرون می‌آورد سپس آن را

---

۱ – حدثنا عبدالله حدثنی أبی ثنا سریج ثنا هشیم عن أبی بشیر عن أبی سفیان عن جابر بن عبدالله قال: دخل رسول الله صلی الله علیه و سلّم علی بعض أهله فقال: «هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ إدَامٍ». فقالوا: لا إلا شیء من خل فقال: «هَلُمُّوا». فجعل یصطبغ به و یقول: «نِعْمَ الإدامُ الخَلُّ». مسند امام احمد ج٤ ص٣٨١ ح ش١٤٨٨٧ .

۲ – «يَا عَائِشَةُ هذَا إِدَامُ هذَا ـ يَعْنِي التَّمْرَ وَالْخُبْزَ ـ» . (طس، عن عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، و فیه هارُون بن محمَّد أَبُو الطَّیب كَذَّاب). جامع المسانید و المراسیل سیوطی ج١٢ ص٣٣٣ ح ش٨٠٣٤٧١ .

می‌خورد[1] و اغلب اوقات نان جوین و آرد جو که آن حضرتﷺ می‌خورد، اَلَک نمی‌کردند؛ بلکه باد بر آن می‌دمیدند تا آنچه رفتنی بود می‌رفت و باقی را خمیر می‌کردند و می‌پختند[2]. ثابت شده است که آن حضرتﷺ هرگز نان میده[3] و گوشت یلمه[4] تناول نکرده‌اند[5].

در **صحیح بخاری** از سهل بن سعدﷺ چنین روایت شده است: پیغمبرﷺ از زمانی که مبعوث شد تا وقتی که به حقﷻ پیوست، هرگز نان بدون سبوس ندید[6]. همچنین در **صحیح بخاری** از سهل روایت شده است که گفت: آن حضرتﷺ از زمان بعثت تا هنگام رحلت، هرگز آرد پخته شده را ندید. گفتند: پس چگونه آن حضرت جو ناپخته می‌خورد؟ گفت: آن را آرد می‌کردیم و می‌خوردیم.

۱– حدثنا مُحمَّدُ بنُ عَمْرِو بنِ جَبَلَةَ قالَ أخبرنا سَلْمُ بنُ قُتَيْبَةَ أبُو قُتَيْبَةَ عنْ هَمَّامٍ عنْ إسْحَاقَ بنِ عَبْدِالله بنِ أبى طَلْحَةَ عنْ أنَسِ بـنِ مَالِـكٍ، قالَ: «أُتِىَ النَّبىُّ صلى الله عليه و سلّم بتَمْرٍ عَتِيقٍ فَجَعَلَ يُفَتِّشُهُ يُخْرِجُ السُّوسَ مِنْهُ». سنن ابى داود ج۱۰ ص۳۰۸ ح ش۳۸۳۲ .

۲– حدثّنا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ، وَ سُوَيْدُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالاَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِى حَازِمٍ . حَدَّثَنِى أَبِى، قَالَ: سَأَلْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ: هَلْ رَأَيْتَ النَّقِىَّ؟ قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّقِىَّ حَتّى قُبِضَ رَسُولُ الله. فَقُلْتُ: فَهَلْ كَانَ لَهُمْ مَنَاخِلُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ الله ؟ قَالَ: مَا رَأَيْتُ مُنْخُلاً حَتّـى قُـبِضَ رَسُولُ الله. قُلْتُ: فَكَيْفَ كُنْتُمْ تَأْكُلُونَ الشَّعِيرَ غَيْرَ مَنْخُولٍ؟ قَالَ: نَعَمْ كُنَّا نَنْفُخُهُ. فَيَطِيرُ مِنْهُ مَا طَارَ، وَمَا بَقِـىَ ثَرَّيْنَـاهُ. سـنن ابـن ماجـه ج۲ ص۱۱۰۷ ح ش۳٤۱٤ .

۳– آرد گندم که آن را دوبار اَلَک کرده باشند.

٤– گوشت گوسفند یا بزغاله را از پشم و مو پاک کردن را یُلمَه می گویند.

٥– حدثنا محمدُ بنُ بَشَّارٍ، حدثنا مُعَاذُ بنُ هِشَامٍ، حدثنى أبى عن يُونُسَ عن قَتَادَةَ عن أَنَسٍ، قال: «مـا أَكَـلَ رسـول الله فـى خـوَانٍ و لا فـى سُكُرُّجَةٍ و لا خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ: قال فَقُلْتُ لِقَتَادَةَ: فَعَلَى مَا كانُوا يَأْكُلُونَ؟ قالَ: على هَذِهِ السفَرِ» . قال أبو عيسى هذا حديثٌ حسنٌ غريبٌ. قالَ محمدُ بنُ بَشَّارٍ: يُونُسُ هَذَا هُوَ يُونُسُ الإسْكَافُ. و قد روى عَبْدُالوَارِثِ عن سَعِيدِ بنِ أبى عَرُوبَةَ عن قَتَـادَةَ عـن أنَـسٍ نَحْـوَهُ. سـنن ترمذى ج٥ ص٤۰۷ ح ش۱۷۹۰ .

٦– مسند امام احمد ج۷ ص۱۰٥ ح ش۲٤۰۲۸ .

از امام یافعی (رح) در کتاب **مرآت‌الجنان** آمده است که آنچه در احادیث صحیح ثابت شده است که آن حضرتﷺ حلوا و عسل دوست داشت و گوشت مرغ می‌خورد و از غذاهای پاکی که مرغوب طبع است میل می‌کرد، باید دانست که آن به قصد و طلب آن حضرتﷺ نبوده و ایشان برای ترتیب دادن آن هیچ تلاشی نکرده‌اند؛ لیکن اگر بر سبیل اتّفاق چیزی از آن نزد وی حاضر می‌شد، منع نمی‌کرد بلکه تناول می‌نمود. همچنان که از نان جو درشت و سرکه و غیره آن از خوردنیها آنچه حاضر بود و آن حضرتﷺ میل داشت، می‌خورد و هرگز به طعامی مخصوص مقیّد نمی‌شد همچنان که به لباس و هیئت مخصوص مقیّد نبود.

خوردن غذای پاک و لذیذی که بدون سعی و تلاش حاضر شود

وقتی طعام لطیف و لذیذی پیش آید که وی در تحصیل آن هیچ دخلی نداشته است بنابر متابعت سنّت باید از آن بخورد؛ زیرا ثابت شده است که هرگاه طعام پاکی حاضر می‌شد آن حضرتﷺ تناول می‌کرد. از جمله طعامهایی که ثابت شده است آن حضرتﷺ خورده‌اند گوشت گوسفند، شتر، خرگوش و حباری[1] است.

از ابی‌موسی اشعریؓ ثابت شده است که گفت: پیغمبرﷺ را دیده بودم که گوشت مرغ و گاهی گوشت قدید[2] می‌خورد[3]. از جمله‌ی طعامها نزد آن حضرتﷺ

۱– پرنده ای است خاکستری شبیه غاز با پاها و گردنی دراز، لک لک.

۲– گو شت خشک کرده و نمک سود.

۳– حدثنا هناد حدثنا وکیع عن سفیان عن أیوب عن أبی قلابة عن زهدم عن أبی موسی ،قال: «رأیت رسول الله یأکل لحم دجاج». قال: وفی الحدیث کلام أکثر من هذا و هذا حدیث حسن صحیح و قد روی أیوب السختیانی هذا الحدیث أیضاً عن القاسم التمیمی و عن أبی قلابة عن زهدم الجرمی. سنن ترمذی ج۵ ص٤٦٦ ح ش۱۸۲۹ فقط در مورد گوشت مرغ.

گوشت مرغوب بود؛ امّا به خوردن آن حریص نبود و از خوردن بسیار آن نهی می‌فرمود و می گفت: هر کس بر خوردن آن مداومت کنـد به آسانی از آن دل نمی کند.

در **شرعةالاسلام** آمده است که آن حضرتﷺ بر خوردن گوشت مداومت نمی‌کرد و می‌فرمود که مداومت بر آن موجب قساوت قلب می‌شود؛ چرا که عادت گوشت همچون عادت شراب است. بر ترک آن نیز مداومت نمی‌کرد و می گفت: هر کس چهل روز گوشت نخورد، طبع وی متغیّر گشته و خوی وی ناخوش می گردد.

به صحّت رسیده است[1] که آن حضرتﷺ با گوشت دست و شانه الفت داشت و گوشت کمر را پاکترین و لذیذترین گوشت توصیف می‌کرد و جگر بریان شده‌ی گوسفند می‌خورد و بعضی اوقات نان تریت[2] با گوشت و گاهی نان با روغن می‌خورد و زمانی خرما با خیار و خربزه تناول می‌کرد و می‌گفت: حرارت آن با سردی این و سردی این با حرارت آن از بین می‌رود[3].

روایت است که خربزه را گاهی با نان و گاهی با شکر می‌خورد و گاهی خیار با نمک میل می‌فرمود. در بعضی کتب مذکور است که محبوبترین میوه‌ها نزد آن حضرتﷺ خربزه و انگور بود. گاه خوشه‌ی انگور را در دهان مبارک می گذاشت و دانه‌های آن را می‌خورد و آنگاه خوشه را برهنه بیرون می‌آورد.

---

۱ – مسند امام احمد ج۲ ص۶۳۳ ح ش۸۳۲۸ .

۲ – تریت. ترید. نان خرد کرده در آبگوشت.

۳ – حدّثنا أبو بکر قال حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا إبراهیم بن سعد عن أبیه عن عبدالله بن جعفر قال : رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یأکل الرطب بالقثاء. مصنف ابن ابی شیبه ج ۵ ص ۵۷۰ ح ش۲۰۲۹۸ .

از جمله میوه‌ها و طعامها و نوشیدنی‌هایی که آن حضرت دوست داشت، عسل و خرما و کره بود. هر روز یک ظرف عسل با آب آمیخته می‌نوشید و خرما با شیر آمیخته بسیار میل می‌نمود و به آن طیّبان می‌گفت. اغلب طعام آن حضرتﷺ خرما بود. اگر روزی دو وعده غذا می‌خورد، یک وعده آن حتماً خرما بود.

کدوی پخته را بی‌نهایت دوست داشت. از صدّیقه ـ رضی الله تعالی عنها ـ روایت شده است که پیغمبرﷺ می‌فرمود: وقتی غذا می‌پزید کدوی بسیار در آن اندازید؛ زیرا برای قلب اندوهگین بسیار سودمند است. انسؓ می‌گوید که عرض کردم ای رسول خداﷺ کدو را بسیار تناول می‌فرمایی. فرمود: برای مزاج سودمند است و عقل را زیاد می‌کند[1]. آن حضرتﷺ آشی که در آن فلفل و داروهای گرم و چغندر بود و همچنین طعامی را که به ته دیگ می‌چسبید، بسیار دوست داشت.

روایت شده است که ذوالنّورینؓ برای آن حضرتﷺ پالوده آورد. آن حضرت از آن خورد و فرمود: یا ابا عبدالله! این چیست؟ ذوالنّورینؓ مواد و کیفیّت طبخ آن را به عرض رسانید. آن حضرتﷺ فرمود: بدرستی که این طعام لذیذ است.

از جمله طعامهایی که ثابت شده است رسول اکرمﷺ هرگز آن را تناول نکرده‌اند: گوشت سوسمار، گوشت گاو سرگین خوار، سپرز، گرده[2]، روده و شکمبه است.

---

۱ – قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وسلم: «کُلُو الْیَقِطِینَ، فَلَوْ عَلِمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنَّ شَجَرَةً أَحَقُّ مِنْهَا لأَنْبَتَهَا عَلَى یُونُسَ، وَإِذَا اتَّخَذَ أَحَدُکُمْ مَرَقاً فَلْیُکْثِرْ فِیهِ مِنَ الدُّبَّاءِ فَإِنَّهُ یَزِیدُ فِی الدمَاغِ وَفِی الْعَقْلِ» الدَّیلمی عن الحْسن بن علیَ رضیَ اللهُ عنهُمَا. جامع المسانید و المراسیل ج۵ ص۴۵۶ ح ش۱۵۹۴۹ .

۲ – قلوه.

جمع نکردن میان غذاهایی که پیغمبرﷺ از جمع کردن آن پرهیز می‌کرد

امام مجدالدّین فیروزآبادی ـ قدّس الله سرّه ـ در کتاب **صراط مستقیم** آورده است: به صحّت رسیده است که آن حضرتﷺ چند چیز را با هم جمع نکرده‌اند: شیر و ماهی، شیر و ترشی، شیر و تخم مرغ، شیر و گوشت، گوشت بریان و گوشت جوشیده، گوشت قدید و گوشت تازه، دو غذای گرم یا دو غذای سرد، دو مسهل یا دو مختلف؛ مثل قابضی و مسهلی یا غذای زود هضم و غذای دیر هضم.

آن حضرتﷺ هرگز سیر و پیاز و تره نمی‌خورد و اگر کسی از سبزیجات بدبو چیزی خورده بود او را از مجلس بیرون می‌فرستاد و می‌فرمود: من این سبزیجات را به جهت آن نمی‌خورم که به کسی راز می‌گویم که شما نمی‌گویید. آنچه از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت شده است که آخرین طعامی که پیغمبرﷺ تناول نمود پیاز داشت؛ حمل شده بر اینکه آن به خاطر درمان بیماری بوده یا به جهت بیان جواز[1].

تقدیم طعام بر نماز

در **صحیحین** به روایت صدّیقه ـ رضی الله تعالی عنها ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر هنگام شام، طعام در مجلس نهاده شود و نماز نیز برپا گردد، ابتدا طعام

---

۱ – حدثنا إِبراهِيمُ بنُ مُوسَى قال أخبرنا ح. و حدثنا حَيْوَةُ بنُ شُرَيْحٍ قال أخبرنا بَقِيَّةُ عن بَحِيرٍ عن خَالِدٍ عن أَبِى زِيَادٍ خِيَارِ بنِ سَلَمَةَ: «أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ عن الْبَصَلِ فقالَتْ إِنَّ آخِرَ طَعَامٍ أَكَلَهُ رَسُولُ الله صلى الله عليه و سلّم طَعَامٌ فِيهِ بَصَلٌ». سنن ابى داود ج۱۰ ص۳۰۶ ح ش۳۸۲۹ .

بخورید سپس نماز گزارید[1]. همچنین در **صحیح مسلم** به روایت صدّیقه ـ رضی الله تعالی عنها ـ آمده است که آن حضرتﷺ فرمود: وقتی طعام حاضر شود، نماز گزاردن جایز نیست. شارحان حدیث گفته‌اند: این وقتی است که فرصت نماز باقی بوده و وقت برای نماز گزاردن بسیار باشد؛ امّا اگر وقت نماز تنگ بوده و بیم فوت شدن آن باشد، مشغول شدن به غیر نماز حرام است.

در **صحیحین** به روایت ابن عمر ـ رضی الله تعالی عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی یکی از شما مشغول خوردن طعام باشد، باید در آن عجله نکند تا وقتی سیر شود، اگر چه نماز برپا شده باشد[2]. در بعضی از کتب ائمّه‌ی اهل حدیث مذکور است که علمای صحابه مثل صدّیق، فاروق، ابن‌عبّاس، ابن‌عمر و غیر ایشان‌ رضی الله عنهم به مضمون این حدیث عمل می‌کردند و ابن عمر ـ رضی الله تعالی عنهما ـ به خوردن طعام شب مشغول می‌شد اگر چه نماز جماعت را از دست می‌داد[3].

---

۱ – أَخْبَرَنِی عَمْرٌو النَّاقِدُ وَ زُهَیْرُ بْنُ حَرْبٍ وَ أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِی شَیْبَةَ. قَالُوا: حَدَّثَنَا سُفْیَانُ بْنُ عُیَیْنَةَ عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِیِّ قَالَ: «إِذَا حَضَرَ الْعَشَاءُ وَ أُقِیمَتِ الصَّلاَةُ، فَابْدَءُوا بِالْعَشَاءِ». صحیح مسلم ج۵ ص ۳۷ ح ش۱۱۹۳ .

۲ – و قال زُهَیرٌ و وهبُ بنُ عثمانَ عن موسی بنِ عُقبةَ عن نافعٍ عنِ ابنِ عمرَ قال: قال النبیُّ صلی الله علیه و سلّم: «إذا کان أحدکم علی الطعامِ فلا یَعجَلْ حتی یقضیَ حاجتهَ منه و إن أُقیمَتِ الصلاةُ» رواه إبراهیمُ بنُ المنذرِ عن وَهبِ بنِ عثمانَ، و وهَبٌ مَدینیٌّ. صحیح بخاری ج۱ ص۲۳۸ ح ش۶۶۵ .

۳ – حدثنا قُتَیْبَةُ حدثنا، سفیانُ بنُ عُیَیْنَةَ عنِ الزُّهری عن أنسٍ، یبلُغ بهِ النبیَّ قال: «إذا حَضَرَ العَشاء و أُقیمَتْ الصلاةُ فابدَأُوا بالعشَاءِ». و فی البابِ عن عَائِشَةَ و ابنِ عُمَر و سلمةَ بنِ الأکوعِ و أمِّ سلمةَ. قال أبو عیسی: حدیثُ أنسٍ حدیثٌ (حسنٌ) صحیحٌ. و علیه العملُ عندَ بعضِ أهلِ العلمِ من أصْحابِ النبی منهْم أبوبکرٍ و عمرُ و ابنُ عمرَ. و بهِ یقولُ أحمدُ و إسحاقُ، یقولان: یَبْدأُ بالعشاءِ و إن فاتَتْهُ الصلاةُ فی الجماعةِ،: سمعتُ الجارُودَ یقولُ: سمعتُ وکیعاً یقول (فی) هذا (الحدیثِ): (یبدأ بالعشاءِ) إذا کانَ الطعامُ یخافُ فسَادَهُ. و الذی ذَهَبَ إلیه (بعضُ) أهلِ العلمِ منْ أصحابِ النبی و غیرهم أشْبَهُ بالاتباعِ، و إنما أرادُوا ألَّا یقومَ الرَّجلُ إلی الصلاةِ و قلبهُ مشغولٌ بسببِ شیء. و قد رُوِیَ عنِ ابن عباسٍ أنَّه قال: لا نَقُومُ إلی الصلاةِ و فِی أنْفسنَا شیءٌ. سنن ترمذی ج۲ ص۲۹۳ ح ش۳۵۱ .

امام در احیا می‌آورد: روایت است هنگامی که نماز برپا می‌شد و برای او طعام می‌آوردند، او به نماز برنمی‌خاست تا وقتی که از خوردن طعام فارغ می‌شد، با وجود اینکه در آن حال صدای قرائت امام را می‌شنید. همچنین روایت شده است که یک روز، وقتی ابن‌عبّاس و ابی‌هریره ـ رضی الله تعالی عنهما ـ مشغول خوردن بریانی بودند، مؤذّن آمد و اقامه سر داد. ابن‌عبّاس گفت: عجله نکن تا وقتی ما این بریانی را بخوریم؛ چون تا وقتی که رغبت نفس‌مان به طعام باقی باشد ما به نماز بر نخواهیم خواست. شارحان حدیث گفته‌اند: این وقتی است که نفس بی‌نهایت محتاج و مشتاق طعام بوده و در وقت نماز نیز مجال و سِعَتی باشد. وکیع (رح) که از شارحان حدیث است چنین می‌گوید: طعامی را باید بر نماز مقدّم داشت که اگر نخورند، ضایع و فاسد شود.

نشسته طعام خوردن

هنگام طعام خوردن نباید بایستد و یا بر جایی تکیه کند؛ زیرا آن از جمله مکروهات و ممنوعات است. در **صحیح مسلم** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که پیغمبر ﷺ از آب خوردن در حالت ایستاده نهی نمود[1].

قتاده رضی الله عنه روایت می‌کند که از انس رضی الله عنه پرسیدم: طعام خوردن در حالت ایستاده چگونه است؟ فرمود: قبیح‌تر و خبیث‌تر[2]. همانطور که ایستاده طعام خوردن مکروه

---

۱ – حدّثنا هَدَّابُ بْنُ خَالِدٍ. حَدَّثَنَا هَمَّامٌ. حَدَّثَنَا قَتَادَةُ عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ زَجَرَ عَنِ الشُّرْبِ قَائِماً. صحیح مسلم ج۱۲ ص۱۶۲ ح ش۵۲۳۰ .

۲ – حدّثنا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنّى. حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى. حَدَّثَنَا سَعِيدٌ عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ نَهَى أَنْ يَشْرَبَ الرَّجُلُ قَائِماً. قَالَ قَتَادَةُ: فَقُلْنَا: فَالأَكْلُ؟ فَقَالَ: ذَاكَ أَشَرُّ أَوْ أَخْبَثُ. صحیح مسلم ج۱۲ ص۱۶۲ ح ش۵۲۳۱ .

است، تکیه زده نیز ممنوع است. علما گفته‌اند: تکیه بر سه نوع است: اوّل آنکه پشت یا پهلو یا سینه خود را بر زمین نهد یا بر متکایی تکیه زند، به هر شکلی که باشد. دوّم آنکه چهار زانو بنشیند. سوّم آنکه یک دست خود را بر زمین نهاده و آن را ستون ساخته، بر آن تکیه کند.

در وقت غذا خوردن نشستن بر سه حالت سنّت است: اوّل آنکه دو زانو بنشیند به شرط اینکه شکم بر زانو ننهد. به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ در هنگام طعام خوردن اغلب دو زانو می‌نشست و هرگز به حالت چهار زانو و یا تکیه زده طعام نمی‌خورد و می‌فرمود: من بنده‌ای از بندگان خدا هستم. طعام می‌خورم همانطور که بندگان می‌خورند و می‌نشینم همانطور که بندگان می‌نشینند[1].

دوّم آنکه زانوی راست را بلند کرده و بر زانوی چپ بنشیند. به صحّت رسیده است که آن حضرت گاهی هنگام غذا خوردن، زانوی راست را بلند می‌کرد و بر زانوی دیگر می‌نشست بدون اینکه بر جایی تکیه زند.

سوّم اینکه هر دو زانو را برآورد و به شکم بچسباند که این نوع نشستن را اقعا گویند. ثابت شده است که آن حضرتﷺ گاهی از شدّت گرسنگی بر هیأت اقعا می‌نشست و طعام می‌خورد. در **تاریخ** امام یافعی (رح) به روایت انس؄ چنین آمده است: وقتی برای پیغمبرﷺ خرما آوردند، دیدم که خرما می‌خورد در حالی که از

۱- سنن الکبری للبیهقی ج۱۱ ص۱۱۰ ح ش۱٤۸۹٦ .

شدّت گرسنگی بر هیأت اقعا نشسته بود[1]. آن حضرتﷺ هنگام طعام خوردن کمتر به این حالت می‌نشستند.

شخص هنگام طعام خوردن باید کفش را از پا در آورد و دامنِ لباس و آستین گشاد را جمع کند و از روی ادب بنشیند. در **تاریخ** امام یافعی (رح) مذکور است که یکی از آداب طعام خوردن این است که لباس خود را هنگام خوردن طعام جمع کند.

بر روی سفره و دستار خوان، طعام خوردن

همیشه باید طعام را بر روی سفره یا دستار خوان تناول کند و هرگز بر روی خوان پایه‌دار چیزی نخورد؛ زیرا مکروه و ممنوع است. امّا اگر خوان پایه‌دار نبوده و از سطح زمین بلندتر نباشد طعام خوردن بر روی آن جایز است.

در اصل بیست و دوم از **نوادر الاصول** به روایت انس رضی الله عنه آمده است[2] که پیغمبرﷺ هرگز بر روی خوان طعام نمی‌خورد. ما از انس رضی الله عنه پرسیدیم پس بر روی چه چیزی طعام می‌خورد؟ گفت: بر روی سفره. امام ـ قدّس سرّه ـ در شرح این حدیث می‌گوید: خوان نهادن از رسوم عجم بود و اعراب بر روی سفره طعام می‌خوردند و مقصود از آن، سفره‌ی چرمی است که دارای علاقه و حلقه‌هاست.

از حسن بصری (رح) چنین روایت شده است: خوردن طعام بر روی خوان، کار پادشاهان و بر مندیل، کار عجم و بر سفره، کار عرب و سنّت است. اینکه در بعضی

---

۱ – صحیح مسلم ج۱۳ ص۱۸۸ ح ش۵۲۸۷ با مقداری تفاوت.

۲ – حدثنا محمدُ بنُ بَشَّارٍ، حدثنا مُعَاذُ بنُ هِشَامٍ، حدثنی أبی عن یُونُسَ عن قَتَادَةَ عن أَنَسٍ، قال: «ما أَكَلَ رسول الله فی خِوَانٍ و لا فی سُكُرُّجَةٍ و لا خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ: قال فَقُلْتُ لِقَتَادَةَ: فَعَلی مَا كانُوا یَأْكُلُونَ؟ قالَ: علی هَذِهِ السفَرِ». سنن ترمذی ج۵ ص۴۰۷ ح ش۱۷۹۰.

احادیث لفظ مائده آمده است مقصود از آن خوان نیست، بلکه هر چیزی که بر روی زمین گسترده شود، آن را مائده گویند. در عرف عرب گاهی مفعول را با لفظ فاعل ادا می‌کنند. چنانکه می‌گویند: «سِرٌّ كَاتِمٌ اَیْ مَكْتُوْمٌ»[1] و همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ﴾[2] ای مرضیه. بنابراین مائده می‌گویند و ممدوده قصد می‌کنند یعنی گسترده بر زمین.

خوان چیزی است که از سطح زمین بلندتر بوده و دارای پایه‌هایی است، بنابراین خوان با مائده تفاوت دارد ولی از آنجا که در میان عجم خوان نهادن شایع بود و به جای مائده، بیشتر خوان می‌نهادند بدان سبب به خوان، مائده می‌گفتند. در اخبار آمده است که وقتی قوم عیسی عليه السلام گفتند: ﴿رَبَّنَآ أَنزِلۡ عَلَيۡنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ﴾[3] حق تعالی برای آنان سفره‌ای پر از طعام فرو فرستاد که گرد و سرخ رنگ بود و در میان دو تکه ابر قرار داشت.

خوردن طعام در ظرف چوبی یا سفالی بر طبق سنّت

در **شرعة‌الاسلام** آمده است که خوردن طعام و شراب در داخل ظرف طلا و نقره، حرام و در ظرف رویی و مسی مکروه است. در **صحیح مسلم** به روایت امّ سلمه

۱- سرّ پوشاننده یعنی پوشیده شده.

۲- قارعه/ ۷

۳- پروردگارا سفره ای از آسمان بر ما نازل کن. مائده/ ۱۱٤

ـ رضی الله تعالی عنها ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس شربتی در ظرف ساخته شده از طلا یا نقره بنوشد، در شکم او آتش دوزخ صدا می‌کند[1].

به اتّفاق علمای دین ﷺ استعمال ظروف ساخته شده از طلا و نقره حرام است. در مذهب امام شافعی (رح) اگر در کاسه یک حلقه از نقره باشد یا تیغه کاردی را با اندکی از نقره نقاشی کرده باشند جایز است با آن کاسه چیزی بخورد و از آن کارد استفاده کند، ولی اگر غرض از آن حلقه و نقش، تزیین کاسه و کارد باشد، استعمال آن مکروه است نه حرام؛ لیکن اگر مخصوصاً برای تزیین آن، نقره بسیار به کار برده باشند استعمال آن حرام است[2].

دست به طعام بردن پس از بزرگان

اگر بزرگی در مجلس حاضر باشد و طعام آورند، باید دست دراز نکنند تا وقتی آن بزرگ شروع کند؛ زیرا در **صحاح احادیث** به ثبوت رسیده است که حذیفة بن

۱– و حدّثنی زَیْدُ بْنُ یَزِیدَ أَبُو مَعْنٍ الرَّقَاشِیُّ. حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ عَنْ عُثْمَانَ یَعْنِی ابْنَ مُرَّةَ حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمنِ عَنْ خَالَتِهِ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللهِ «مَنْ شَرِبَ فِی إِنَاءٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، فَإِنَّمَا یُجَرْجِرُ فِی بَطْنِهِ نَاراً مِن جَهَنَّمَ». صحیح مسلم ج ۱٤ ص ۲٤ ح ش ٥۳٤۳ .

۲– طبق مذهب حنفی: خوردن و آشامیدن و خوشبو کردن از ظروف نقره ای و طلایی برای مردان و زنان مکروه است. کذا فی السراجیة فتاوای هندیه ج ٥ ص ۳۳٤. بحث و تفصیل را آنجا مطالعه کنید.

در مختصر الوقایه آمده است: استعمال اشیائی که در آن نقره بکار رفته باشد حلال است در صورتی که با محل نقره تماس نداشته باشد. این مطلب اشاره به این دارد که جنس اصلی ظرف نقره نمی باشد، بلکه نقره فقط در قسمتی از آن قرار دارد. کما فی جامع الرموز.

یمانﷺ گفت: وقتی با رسول خداﷺ بر طعامی حاضر می‌شدیم هیچ یک از ما دست خود را به سوی آن طعام دراز نمی‌کرد تا وقتی که رسول خداﷺ شروع می‌کرد[1].

اگر بزرگ قوم، خود میزبان باشد، باید حاضران را منتظر نگذارد و زودتر شروع به خوردن طعام کند؛ زیرا ثابت شده است که وقتی آن حضرتﷺ با مردم طعام می‌خورد، هیچ کس پیش از وی دست به طعام دراز نمی‌کرد. مقصود این است که اصحاب را منتظر نمی‌گذاشت.

از حضرت ایشان ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ شنیده شده است که فرمود: مولانا نظام‌الدّین خاموش (رح) می‌گفتند: هنگام حاضر شدن طعام، منتظر ماندن تا اینکه بزرگ مجلس بخورد از جمله‌ی نیکوترین آداب است؛ لیکن در میوه خوردن رعایت این ادب لازم نیست.

شروع طعام با گفتن بسم الله

باید در ابتدای غذا خوردن نام خدای تعالی را بر زبان آورد. نزد محقّقان اهل حدیث تسمیه در اوّل طعام واجب است؛ زیرا در احادیث امر به آن صحیح و صریح و سالم از معارض است. علما درباره‌ی اینکه اگر جمعی باشند تسمیه یک شخص از

---

۱ – حدّثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِى شَيْبَةَ وَ أَبُو كُرَيْبٍ. قَالاَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الأَعْمَشِ عَنْ خَيْثَمَةَ عَنْ أَبِى حُذَيْفَةَ عَنْ حُذَيْفَةَ، قَالَ: كُنَّا إِذَا حَضَرْنَا مَعَ النَّبِىِّ طَعَاماً لَمْ نَضَعْ أَيْدِيَنَا، حَتَّى يَبْدَأَ رَسُولُ اللهِ، فَيَضَعَ يَدَهُ. وَ إِنَّا حَضَرْنَا مَعَهُ، مَرَّةً، طَعَاماً. فَجَاءَتْ جَارِيَةٌ كَأَنَّهَا تُدْفَعُ. فَذَهَبَتْ لِتَضَعَ يَدَهَا فِى الطَّعَامِ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللهِ بِيَدِهَا. ثُمَّ جَاءَ أَعْرَابِىٌّ كَأَنَّمَا يُدْفَعُ. فَأَخَذَ بِيَدِهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و سلم: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْتَحِلُّ الطَّعَامَ أَنْ لاَ يُذْكَرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ. وَ إِنَّهُ جَاءَ بِهذِهِ الْجَارِيَةِ لِيَسْتَحِلَّ بِهَا. فَأَخَذْتُ بِيَدِهَا. فَجَاءَ بِهذَا الأَعْرَابِىِّ لِيَسْتَحِلَّ بِهِ. فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ. وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ إِنَّ يَدَهُ فِى يَدِى مَعَ يَدِهَا». صحيح مسلم ج۱۳ ص۱۵۷ ح ش۵۲۱۵ .

تسمیه‌ی دیگران کفایت می‌کند یا نه، با یکدیگر اختلاف دارند. ائمّه‌ی شافعیه ـ رحمهم الله ـ برآنند که کافی است و این مشابه جوابِ سلام و تشمیت عاطس است که جواب یکی از افراد کافی است.

بعضی دیگر از علما می‌گویند: کافی نیست و دلیل ایشان حدیثی است که در **سنن ترمذی**[1] به روایت صدّیقه ـ رضی الله تعالی عنها ـ آمده است که پیغمبرﷺ با شش نفر از صحابه طعام می‌خوردند. ناگاه اعرابی وارد شد و آنچه مانده بود به دو لقمه خورد. آن حضرتﷺ فرمود: اگر این اعرابی «بسم الله» می‌گفت این طعام برای شما کافی بود. محقّق است که آن حضرت و صحابه «بسم الله» گفته بودند؛ بنابراین اگر تسمیه‌ی یک فرد کافی بود با تسمیه گفتن آنان، نیازی به تسمیه اعرابی نبود.

از ابوایّوب انصاریؓ روایت شده است که گفت: روزی همراه پیغمبرﷺ بودیم، طعامی برای وی آوردند که من در ابتدای خوردن به برکت آن، طعامی ندیده بودم و در آخر به بی‌برکتی آن. پس گفتم: یا رسول اللهﷺ این چگونه بود؟ فرمود: ما هنگام خوردن این طعام، تسمیه گفتیم؛ ولی در این میان کسی آمد و به خوردن طعام مشغول شد که نام خدا را نبرد، در نتیجه شیطان در خوردن این طعام با ما شریک شد.

---

۱ – حدثنا أبوبَکْرٍ محمدُ بنُ أَبَانَ، حدثنا وَکیعُ، حدثنا هِشَامُ الدَّسْتَوَائِیُّ عن بُدَیْل بنِ مَیْسَرَةَ العقیلِیِّ عن عَبْدِالله بنِ عُبَیْدِ بنِ عُمَیْرٍ عن أُمِّ کُلْثُومَ عن عَائِشَةَ، قالَتْ: قالَ رَسُولُ الله: «إذَا أَکَلَ أَحَدُکُمْ طَعَاماً فَلْیَقُلْ بِسْمِ الله، فإنْ نَسِیَ فی أَوَّلِهِ فَلْیَقُلْ بِسْمِ الله فی أَوَّلِهِ و آخِرِهِ». و بِهَذَا الإسْنَادِ عن عَائِشَةَ قالَتْ: «کانَ النبی: یَأْکُلُ طَعَاماً فی سِتَّة مِنْ أصْحَابِهِ فَجَاءَ أَعْرَابی فَأَکَلَهُ بِلُقْمَتَیْنِ، فَقَالَ رَسُولُ الله: «أَمَا إِنَّهُ لَوْ سَمَّی لکفاکم». قال أبو عیسی هذا حدیثٌ حسنٌ صحیحٌ. سنن ترمذی ج۵ ص۵۰۲ ح ش۱۸۵۹ .

مستحب است که پیش از تسمیه صلوات بفرستد. در عوارف‌المعارف حضرت شیخ شهاب‌الدّین سهروردی ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ مذکور است که در ابتدای طعام و قبل از تسمیه این صلوات را بگوید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِهِ وَ طَيِّبْ اَرْزَاقَنَا وَ حَسِّنْ اَخْلَاقَنَا»[1].

امام نوَاوی (رح) در **اذکار** آورده است: بهتر این است که در ابتدای طعام بگویند: «بسم الله الرحمن الرحیم» و اگر فقط «بسم الله» بگویند کفایت می‌کند و سنّت با آن حاصل می‌شود و در این گفتن جُنُب و حایض و غیر ایشان برابرند. در **احیاء العلوم** و **شرعة‌الاسلام** آمده است که بعضی گفته‌اند: وقتی کسی طعام می‌خورد در لقمه‌ی اول باید «بسم الله» و در لقمه‌ی دوم «بسم الله الرحمن» و در لقمه‌ی سوم «بسم الله الرحمن الرحیم» بگوید. مستحب است که در ابتدای طعام به خاطر آگاه کردن دیگران «بسم الله» را بلند بگوید.

در **احیاءالعلوم** آمده است: بعد از تسمیه، خوردن مقداری نمک و در آخر نیز خوردن مقداری از آن مستحب است؛ زیرا در خبر آمده است: «اِبْدَؤُوْا بِالْمِلْحِ وَ اخْتِمُوْا بِهِ»[2]. از بعضی بزرگان نقل شده است که وقتی انگشت بر نمک می‌زند یا سبزی در دهان می‌گذارد بگوید: «بِسْمِ اللهِ وَ الصَّلَاةُ عَلَی رَسُوْلِ اللهِ». در **شرعة‌الاسلام** آمده است: هنگامی که تُرُب می‌خورد باید حضرت رسول الله ﷺ را یاد کند تا بوی بد آن را احساس نکند.

۱ــ پروردگارا! بر محمد ﷺ و آل او درود بفرست و روزی مان را پاک و حلال و اخلاقمان را نیکو گردان.

۲ ــ طعام را با نمک آغاز کرده و با آن ختم کنید.

خوردن طعام با شعور و آگاهی کامل

اگر هنگام خوردن طعام، بر سبیل عادت و بدون شعور و آگاهی تسمیه بگوید به مجرّد تلفّظ، خیر و برکت و جمعیّت خاطر بر آن مترتّب نمی‌شود. حضرت شیخ علاءالدّوله ـ قدّس الله تعالی روحه ـ فرموده‌اند که درویشان باید بکوشند تا در هنگام لقمه خوردن کاملاً هوشیار باشند؛ چون تخم اعمال در زمین قالب انسانی، لقمه است. اگر با غفلت تخم اندازد هرگز ممکن نیست که جمعیّت باطن حاصل شود اگرچه لقمه حلال باشد.

حضرت ایشان (رح) فرمودند که بزرگان گفته‌اند: هنگام خوردن هر لقمه باید اسم «القیوم» بگویند تا به نورانیّت و برکت این اسم، برای آنان یقین حاصل شود که مقوّم حقیقی حضرت حق سبحانه و تعالی است؛ همانگونه که با طعام بنده‌ی خود را حفظ می‌کند با اسباب و طرق دیگر نیز مقوّم است و ابقا و حفظ می‌کند.

اگر چه برای طالب صادق هنگام خوردن طعام به حسب باطن کیفیّت حضور و آگاهی حاصل می‌شود، امّا بهتر است که به حسب ظاهر نیز تسمیه کند و ظاهر سنّت را همیشه محافظت نماید. بعضی عزیزان از حضرت ایشان ـ قدّس سرّه ـ نقل کرده‌اند که می‌فرمودند: روزی مولانا حسام الدّین بلخی (رح) هنگام خوردن طعام فرمود: هر چند کسی جمعیّت خاطر داشته باشد، لیکن هنگام خوردن طعام «بسم الله» گفتن منافی آن نبوده و نباید ترک شود و اگر کسی در ابتدای طعام از تسمیه غافل شود، باید اثنای آن، هرگاه یادش آید، تسمیه کند و اگر در آخر یادش آمد بگوید: «بِسْمِ اللهِ فِیْ اَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ».

ابتدا به راست در خوردن و آشامیدن و خوردن طعام با سه انگشت

امام نوّاوی(رح) در **اذکار** آورده است که در خوردن، آشامیدن، استلام حجرالاسود[1]، مصافحه، سرمه کشیدن، مسواک زدن، کوتاه کردن ناخن و سبیل، گرفتن موی زیر بغل، تراشیدن سر، دست به آستین کردن، پوشیدن زیر جامه، کفش و موزه در پا کردن، وضو، غسل، خروج از توالت و اماکن شرّ، دخول در مسجد و منازل خیر، اخذ حاجت از مردم و بر آوردن حاجت ایشان و آنچه بدین ماند باید ابتدا به راست و در آنچه مقابل این است ابتدا به چپ کرد.

اگر کسی هنگام خوردن طعام در صورت نیاز از دست چپ کمک جوید جایز است. در **شرعةالاسلام** آمده است که آن حضرتﷺ گاهی نان را با دست راست و خربزه را با دست چپ می گرفت و از هر دو می‌خورد. باید با سه انگشت طعام خورد؛ چون از آن حضرتﷺ به صحّت رسیده است که با سه انگشت اِبهام و سبابه و وُسطی[2] دست راست طعام می‌خورد و گاه از انگشت چهارم نیز کمک می گرفت.

در **احیاءالعلوم** از امام شافعی(رح) روایت شده است که خوردن طعام با چهار انگشت علامت حرص و طمع است. از مجموع این دو قول چنین دانسته می‌شود که باید در هنگام خوردن طعام، با چهار انگشت شروع نکند، بلکه همیشه با سه انگشت بخورد، امّا اگر گاهی در بعضی طعامها به کمک محتاج شود و از انگشت چهارم کمک جوید، منافی سنّت نیست؛ چون احیاناً این حالت از آن حضرت دیده شده است.

۱- بوسیدن و دست کشیدن بر حجر الاسود در زمان طواف خانه‌ی خدا.

۲- ابهام: انگشت شصت، سبّابه: انگشت اشاره، وسطی: انگشت میانی.

ثابت شده است که آن حضرت هرگز با دو انگشت طعام نمی‌خورد و می‌فرمود: شیطان با دو انگشت می‌خورد. مقصود این است که با دو انگشت طعام خوردن علامت کبر و غرور و نشانه‌ی خودبینی و نادانی است که آن از صفات شیطان است و شیطان از آن بهره‌ی کامل می‌برد.

خوردن طعام از پیش خود

وقتی طعام حاضر شد باید از طرف خود بخورد نه از طرف دیگر یا از میان ظرف؛ زیرا پیغمبرﷺ از آن منع کرده و فرموده است: اگر به طور دسته جمعی از یک ظرف طعام می‌خورید از کناره‌های ظرف بخورید نه از وسط آن؛ چون برکت بر وسط نازل می‌شود[1].

در **صحیحین** به روایت عمر بن ابی سلمه ـ رضی الله عنهما ـ چنین آمده است: در آن زمان که من خردسال بودم و در آغوش تربیت پیغمبرﷺ بزرگ می‌شدم، روزی با آن حضرت طعام می‌خوردم و دست من در کاسه حرکت می‌کرد و به هر طرف دراز می‌شد. آن حضرتﷺ به من گفت: ای پسر و به روایتی دیگر فرمود: ای پسرک من، «بسم الله» بگو و با دست راست و از نزدیک خود طعام بخور[2].

---

۱ – یعنی برکت به همه برسد.

۲ – حدثّنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِی شَيْبَةَ وَ ابْنُ أَبِی عُمَرَ. جَمِيعاً عَنْ سُفْيَانَ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ، سَمِعَهُ مِنْ عُمَرَ بْنِ أَبِی سَلَمَةَ. قَالَ: كُنْتُ فِی حَجْرِ رَسُولِ الله. وَ كَانَتْ يَدِی تَطِيشُ فِی الصَّحْفَةِ. فَقَالَ لِی: «يَا غُلاَمُ سَمِّ اللهَ. وَ كُلْ بِيَمِينِكَ. وَ كُلْ مِمَّا يَلِيكَ». صحیح مسلم ج۱۳ ح ش۵۲۲۵.

در **صحیحین** به روایت انس ؓ آمده است که پیغمبر ﷺ فرمود: هنگام طعام خوردن نام خدا ببرید و هر کس از طرف خود بخورد[1]. علما در شرح این حدیث گفته‌اند: این حکم وقتی است که طعام از یک نوع باشد؛ امّا اگر بر سفره غذاهای گوناگون یا میوه‌های رنگارنگ نهاده باشد، دست به هر طرف دراز کردن جهت خوردن از هر نوع میوه و طعام جایز است.

در **صحیح ترمذی**[2] به روایت عکراش بن ذویب ؓ آمده است که گفت: ظرف بزرگی پر از طعام برای پیغمبر ﷺ آوردند. من دست خود را دراز می‌کردم و از هر طرف که می‌خواستم می‌خوردم و آن حضرت ﷺ از پیش خود می‌خورد. در اثنای آن با دست چپ، دست راست مرا گرفت و فرمود: ای عکراش از طرف خود طعام

١– حدّثنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَعْفَرٌ (يَعْنِي ابْنَ سُلَيْمَانَ)، عَنِ الْجَعْدِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: تَزَوَّجَ رَسُولُ الله فَدَخَلَ بِأَهْلِهِ. قَالَ: فَصَنَعَتْ أُمِّي أُمُّ سُلَيْمٍ حَيْساً فَجَعَلَتْهُ فِي تورٍ. فَقَالَتْ: يَا أَنَسُ اذْهَبْ بِهَـذَا إِلَى رَسُولِ الله. فَقُلْ بَعَثَتْ بِهَـذَا إِلَيْكَ أُمِّي، وَهِيَ تُقْرِئُكَ السَّلاَمَ. وَتَقُولُ: إِنَّ هَـذَا لَكَ مِنَّا قَلِيلٌ، يَا رَسُولَ الله قَالَ: فَذَهَبْتُ بِهَا إِلَى رَسُولِ الله. فَقُلْتُ: إِنَّ أُمِّي تُقْرِئُكَ السَّلاَمَ وَتَقُولُ: إِنَّ هَـذَا لَكَ مِنَّا قَلِيلٌ، يَا رَسُولَ الله! فَقَالَ: «ضَعْهُ» ثُمَّ قَالَ: «اذْهَبْ فَادْعُ لِي فُلاَناً وَفُلاَناً وَفُلاَناً. وَمَنْ لَقِيت» وَسَمَّى رِجَالاً. قَالَ: فَدَعَوْتُ مَنْ سَمَّى وَمَنْ لَقِيتُ. قَالَ: قُلْتُ لأَنَسٍ: عَدَدَ كَمْ كَانُوا؟ قَالَ: زُهَاءَ ثَلاَثِ مِائَةٍ. وَقَالَ لِي رَسُولُ الله صلى الله عليه و سلم: «يَا أَنَسُ هَاتِ التَّوْرَ» قَالَ: فَدَخَلُوا حَتَّى امْتَلأَتِ الصُّفَّةُ وَالْحُجْرَةُ. فَقَالَ رَسُولُ الله صلى الله عليه و سلم: «لِيَتَحَلَّقْ عَشَرَةٌ عَشَرَةٌ وَلْيَأْكُلْ كُلُّ إِنْسَانٍ مِمَّا يَلِيهِ» صحيح مسلم ج٩ ص١٩٤ ح ش٣٤٦١ .

٢– حدثنا محمد بن بشار حدثنا العلاء بن الفضل بن عبدالملك بن أبي السوية أبو الهذيل حدثنا عبيدالله بن عكراش، عن أبيه عكراش بن ذؤيب قال: «بعثني بنو مرة بن عبيد بصدقات أموالهم الى رسول الله فقدمت عليه المدينة فوجدته جالساً بين المهاجرين والأنصار قال ثم أخذ بيدي فانطلق بي الى بيت ام سلمة فقال: هل من طعام؟ فأتينا بجفنة الثريد والوز فأقبلنا نأكل منها فخبطت بيدي في نواحيها و أكل رسول الله من بين يديه فقبض بيده اليسرى على يدي اليمنى ثم قال يا عكراش كل من موضع واحد فإنه طعامٌ واحد ثم أتينا بطبق فيه ألوان التمر أو من ألوان الرطب شكّ عبيدالله قال: فجعلت أكل من بين يديّ و جالست يد رسول الله في الطبعة و قال: يا عكراش كل من حيث شئت فإنه غير لون واحد ثم أتينا بماء فغسل رسول الله يديه و مسح ببلل كفيه وجهه و ذراعيه و رأسه و قال: يا عكراش هذا الوضوء مما غيرت من النار قال أبو عيسى: هذا حديث غريب لا نعرفه إلا من حديث العلاء بن الفضل، و قد تفرد العلاء بهذا الحديث و في الحديث قصة. سنن ترمذي ج ٥ ص ٤٨٩ ح ش١٨٤٩ .

بخور، این یک طعام است و از هر جا که بخوری یک مزه دارد. پس از آن ظرفی پر از خرما آوردند که در آن انواع خرما نهاده بودند و من از پیش خود خرما می‌خوردم و آن حضرت از همه اطراف ظرف. در این میان فرمود: ای عکراش از هر جا می‌خواهی بخور؛ چون این از انواع مختلف است.

گرامی داشتن نان و نان‌ریزه

وقتی دست خود را به طرف نان دراز می‌کند باید آن را با هر دو دست بشکند؛ زیرا شکستن نان با یک دست علامت کبر و نخوت است. ادب آن است که نان را گرامی دارد و دست چرب شده به نان پاک نزند، اگر چه بخواهد آن را بخورد یا به حیوانی دهد. نباید نمکدان، کاسه، سبزی، کوزه‌ی آب و امثال آن را بر روی نان بگذارد؛ چون بزرگان آن را مکروه دانسته‌اند. در کتب اهل حدیث نوشته شده است که سفیان ثوری (رح) گذاشتن کاسه‌ی طعام را بر روی نان، مکروه و ناپسند می‌دانست.

اگر لقمه‌ی نان یا غیر آن از خوردنیها از دست وی بیفتد، باید آن را بردارد و پس از پاک کردن بخورد؛ زیرا کنار گذاشتن آن نشان کبر و خودبینی و دلیل نخوت و خودپرستی است. در **صحیح مسلم** به روایت جابر رضی الله عنه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر لقمه‌ای از دست یکی از شما بیفتد، باید آن را بردارد و آنچه بر آن چسبیده پاک کند؛ سپس بخورد و آن را برای شیطان باقی نگذارد[1].

---

۱ – حدّثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ نُمَيْرٍ: حَدَّثَنَا أَبِی. حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ أَبِی الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و سلم: «إِذَا وَقَعَتْ لُقْمَةُ أَحَدِكُمْ فَلْيَأْخُذْهَا. فَلْيُمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَذَیً وَلْيَأْكُلْهَا. وَلاَ يَدَعْهَا لِلشَّيْطَانِ. وَلاَ يَمْسَحْ يَدَهُ بِالْمِنْدِيلِ حَتَّى يَلْعَقَ أَصَابِعَهُ. فَإِنَّهُ لاَ يَدْرِی فِی أَیِّ طَعَامِهِ الْبَرَكَةُ». صحیح مسلم ج ۱۳ ص ۱۷۱ ح ش ۵۲۵۷ .

علما در شرح حدیث مذکور گفته‌اند که منظور از ترک آن برای شیطان این است که کنار گذاشتن آن، ضایع کردن نعمت الهی و غالباً نشانه‌ی کبر و نخوت است و این از اعمال شیطان است. بنابراین اگر طعام در جای ناپاکی بیفتد و شستن آن ممکن باشد، باید آن را بردارد و پس از شستن بخورد و اگر شستن آن ممکن نباشد یا پس از شستن بی‌نهایت نامطبوع شده باشد آن را به حیوانی بخوراند و نگذارد که ضایع شود و هر نان‌ریزه که از سفره بر زمین افتد باید بردارد؛ زیرا جایز نیست که آن را در زیر دست و پا رها کند.

در اصل هفتاد و هفتم از **نوادر الاصول** به روایت مکحول ـ از علمای تابعین ـ ذکر شده است که ابی‌هریره رضی الله عنه گفت: روزی پیغمبر ﷺ در اثنای خطبه فرمود: اگر پیش شما طعامی بگذارند باید «بسم الله» بگویید تا آن خبیث (شیطان) در رزق و روزی شما شریک نشود و وقتی سفره را جمع کنند باید آنچه در زیر سفره از نان ریزه و ... ریخته است بردارید وگرنه شیاطین آن را بر می‌دارند. پس برای آنان نصیبی نگذارید[1].

ترک حرص و طمع هنگام طعام خوردن

نباید هرگز با سرعت و شتاب زدگی طعام بخورد، اگر چه بسیار گرسنه باشد؛ چون موجب قساوت قلب و کوری دل، بلکه سبب مرگ وی است. شیخ بنان حمال

---

۱ – قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و سلم: «إنَّ اللهَ تَعَالَی أَمَرَنِی أَنْ أُعْلمَکُمْ مِمَّا عَلَّمَنِی وَأَنْ أُؤَدبَکُمْ: إذَا قُمْتُمْ عَلَی أَبْوَابِ حُجَرِکُمْ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللهِ یَرْجِعِ الْخَبیثُ عَنْ مَنَازِلِکُمْ، وَ إذَا وُضِعَ بَیْنَ یَدَیْ أَحَدِکُمْ طَعَامٌ فَلْیُسَم اللهَ حَتَّی لاَ یُشَارِکَکُم الْخَبیثُ فِی أَرْزَاقِکُمْ، وَمَنِ اغْتَسَلَ بِاللَّیْلِ فَلْیُحَاذِرْ عَنْ عَوْرَتِهِ، فَإنْ لَمْ یَفْعَلْ فَأَصَابَهُ لَمَمٌ فَلاَ یَلُومَنَّ إلَّا نَفْسَهُ، وَمَنْ بَالَ فِی مُغْتَسَلِهِ فَأَصَابَهُ الْوَسْوَاسُ فَلاَ یَلُومَنَّ إلَّا نَفْسَهُ، وَ إذَا رَفَعْتُمُ الْمَائِدَةَ فَاکْنِسُوا مَا تَحْتَهَا، فَإنَّ الشَّیَاطِینَ یَلْتَقِطُونَ مَا تَحْتَهَا فَلاَ تَجْعَلُوا لَهُمْ نَصِیباً فِی طَعَامِکُمْ» (الْحکیم) عن أَبی هُرَیْرَةَ رضیَ اللهُ عنهُ. جامع المسانید و المراسیل ج۲ ص۲۶۲ ح ش۵۲۷۵ .

ـ که از بزرگان مشایخ مصر است ـ می گوید: مدّتی در مکّه اقامت داشتم. چند روز گذشت و فتوحی نرسید. در مکّه حجّامی[1] بود که وقتی فقیری برای حجامت نزد او می رفت گوشت می‌خرید و برای او می‌پخت. به دکّان وی رفتم و او شخصی را برای خریدن گوشت فرستاد. میان حجامت کردن، نَفْس من گفت: وقتی از حجامت فارغ می‌شوی طعام پخته می‌شود. آن فکر را نپسندیدم و با خود گفتم: ای نفس! حجامت یا طعام. نیّت کردم که از آن طعام نخورم. پس از فراغت برخاستم که بروم. حجّام گفت: سبحان الله تو خود عادت مرا می‌دانی. عذری آوردم و به مسجدالحرام رفتم. آن روز چیزی نیافتم. روز دیگر تا نماز عصر نیز چیزی برای خوردن نیافتم. برخاستم، از شدّت گرسنگی بر زمین افتادم و بی‌هوش گشتم. مردم در اطراف من جمع شدند و گمان کردند که دیوانه شده‌ام. ابراهیم خواص آنجا بود و من در آن زمان با وی آشنایی نداشتم. مردم را از اطراف من دور کرد و نزد من نشست و از من پرسید: چیزی می‌خوری؟ گفتم: شب نزدیک است. گفت: کار نیکی می‌کنید ای مبتدیان، قدم بر آن استوار دارید تا رستگار شوید. سپس بلند شد و رفت و هنگامی که نماز عشاء را می‌خواندم آمد و با خود کاسه‌ای عدس و دو قرص نان آورد و گفت: بخور. خوردم. پرسید: باز هم می‌خوری؟ گفتم: آری. رفت و یک کاسه عدس دیگر با دو قرص نان آورد. آن را نیز خوردم. پرسید: باز هم می‌خوری؟ گفتم: آری. رفت و مثل آن بار دیگر آورد و خوردم. پرسید: باز هم می‌خوری؟ گفتم: نه کافی است. پس از آن خوابیدم و تا صبح برنخاستم و نماز نگزاردم و طواف نکردم. در خواب، حضرت رسول‌الله ﷺ را

---

۱ – کسی که از رگ یا پوست خون می گیرد.

دیدم که گفت: بنان! گفتم: لبیک یا رسول‌الله. گفت: هر کس با حرص و طمع طعام بخورد، حق‌ﷻ دیده‌ی دل او را کور می‌گرداند. بیدار شدم و با خود عهد کردم که دیگر هرگز سیر نخورم.

لقمه متوسط برداشتن و خوب جویدن آن و ندمیدن[1] بر طعامِ گرم

نباید لقمه‌ی بزرگ بردارد؛ زیرا آن علامت حرص و طمع و شهوت است و کوچک نیز بر ندارد؛ چون آن نشانه‌ی کبر و غرور است. هنگامی که لقمه در دهان می‌گذارد دهان را زیادتر از اندازه باز نکند و لقمه را با طرف راست بجود، مگر اینکه مانعی باشد مانند درد دندان یا غیر آن. تا لقمه را خوب نجویده به گلو فرو نبرد و باید لقمه را با نرمی و ملایمت فرو برد تا صدایی همچون صدای شتر از گلویش خارج نشود. تا وقتی که لقمه را فرو نبرده دست به جانب طعام دراز نکند و لقمه‌ای دیگر بر ندارد. لقمه‌ی دندان گرفته را به طرف طعام نیاورد و بر طعام گرم ندمد، بلکه آن قدر صبر کند تا بخار و حرارت آن فرو نشیند.

در اخبار وارد شده است که دمیدن بر طعام، برکت آن را از بین می‌برد. به صحّت رسیده است که آن حضرت طعامی را که خیلی گرم بود، نمی‌خورد، بلکه مدّتی صبر می‌کرد تا شدّت حرارت آن فرو نشیند. هنگام طعام خوردن، نباید دست آلوده را به طرف کاسه و ظرف بیفشاند و یا لقمه‌ی چرب و تکّه‌ی گوشت را در ظرف سرکه و امثال آن فرو برد؛ چون آغشته شدن آن به چربی مکروه است. روش جمع کردن میان

---

۱ – نَفَس بر طعام دمیدن یعنی برغذا فوت کردن.

ترشی و گوشت چرب این است که اول لقمه خشک را در سرکه فرو برد و پس از آن گوشت را بر آن نهاده و بخورد. نباید استخوان مغز دار را به شدّت بر پشت و روی و کنار سفره بکوبد؛ زیرا آن از جمله مکروهات است.

سخن گفتن در اثنای خوردن طعام

باید با اصحاب در میان خوردن طعام سخنی بگوید و بشنود؛ زیرا ساکت نشستن بر کنار سفره از اوّل تا آخر به جهت تشبّه به طایفه مجوس و حیوانات، مکروه و ممنوع است.

امام محمّد غزالی در **احیاء العلوم** آورده است: از آداب طعام خوردن این است که در اثنای آن سخن بگویند و حکایات صالحان را نقل کنند؛ امّا گفتن سخنان وحشت انگیز و اخبار کدورت آمیز و امثال آن مکروه است. همچنین نباید هیچ طعامی را مذمّت کنند؛ چون مکروه و خلاف سنّت است.

در **صحیحین** به روایت ابی‌هریره‌ﷺ آمده است که هرگز پیغمبرﷺ طعامی را عیب نفرمود[1]. در روایت مسلم آمده است که اگر اشتهایی به طعام نداشت ساکت بود و عیب نمی گفت. اگر طعامی برای کسی بیاورند که او از خوردن آن کراهت طبیعی و فطری دارد، جایز است که از آن اظهار کراهت کند و این مخالف سنّت نیست.

۱– حدّثنی علیٌّ بن الجَعدِ أخبرَنا شُعبة عنِ الأعمشِ عن أبی حازم عن أبی هریرةَ رضیَ اللهُ عنه قال: «ما عابَ النبیُّ صلی الله علیه و سلّم طعاماً قطُّ، إِن اشتهاهُ أکلَه، و إلا ترکه». صحیح بخاری ج۳ ص۱۳۰۶ ح ش۳۴۸۷ .

در **صحیحین** به روایت خالد بن ولیدﷺ آمده است که جمعی سوسمار بریان شده پیش پیغمبرﷺ آوردند. آن حضرت قصد خوردن آن کرد. پس ایشان گفتند: این سوسمار است یا رسول‌الله. آن حضرتﷺ دست مبارک خود را کشید. خالد گفت: یا رسول‌الله آیا این حرام است؟ آن حضرت فرمود: حکم به حرمتش نمی‌کنم، لیکن این در زمین قوم من نیست و من از خوردن آن کراهت طبیعی دارم[1].

تنها نخوردن طعام

باید تا ممکن و مقدور است تنها طعام نخورد و برای خود همکاسه پیدا کند. به صحّت رسیده است[2] که بهترین طعام نزد پیغمبرﷺ آن بود که با مردم می‌خورد و تنها طعام نمی‌خورد مگر به ندرت و فرموده است: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ اَکَلَ وَحْدَهُ»[3].

۱- و حدّثنی أَبُو الطَّاهِرِ وَحَرْمَلَةُ . جَمِیعاً عَنِ ابْنِ وَهْبٍ. قَالَ حَرْمَلَةُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِی یُونُسُ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَبِی أُمَامَةَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَیْفٍ الأَنْصَارِیّ أَنَّ عَبْدَالله بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِیدِ، الَّذِی یُقَالُ لَهُ سَیْفُ الله أَخْبَرَهُ أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ رَسُولِ الله عَلَی مَیْمُونَةَ، زَوْجِ النَّبِیّ، وَهِیَ خَالَتُهُ وَخَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ. فَوَجَدَ عِنْدَهَا ضَبّاً مَحْنُوذاً. قَدِمَتْ بِهِ أُخْتُهَا حُفَیْدَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ مِنْ نَجْدٍ. فَقَدَّمَتِ الضَّبَّ لِرَسُولِ الله. وَکَانَ قَلَّمَا یُقَدَّمُ إِلَیْهِ طَعَامٌ حَتَّی یُحَدَّثَ بِهِ وَیُسَمّی لَهُ. فَأَهْوَی رَسُولُ الله یَدَهُ إِلَی الضّبّ. فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ النّسْوَةِ الْحُضُورِ: أَخْبِرْنَ رَسُولَ الله بِمَا قَدَّمْتُنَّ لَهُ. قُلْنَ: هُوَ الضَّبُّ. یَا رَسُولَ الله فَرَفَعَ رَسُولُ الله یَدَهُ. فَقَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ: أَحَرَامٌ الضَّبُّ؟ یَا رَسُولَ الله قَالَ: «لاَ. وَلَکِنَّهُ لَمْ یَکُنْ بِأَرْضِ قَوْمِی. فَأَجِدُنِی أَعَافُهُ». قَالَ خَالِدٌ: فَاجْتَرَرْتُهُ فَأَکَلْتُهُ. وَرَسُولُ الله یَنْظُرُ. فَلَمْ یَنْهَنِی. صحیح مسلم ج۱۳ ص۸۳ ح ش۴۹۹۱.

۲- قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و سلم: «أَلاَ أُنَبِئُکَ بِشَرِ النَّاسِ: مَنْ أَکَلَ وَحْدَهُ، وَمَنَعَ رِفْدَهُ، وَسَافَرَ وَحْدَهُ، وَضَرَبَ عَبْدَهُ، أَلاَ أُنَبِئُکَ بِشَرٍ مِنْ هَذَا؟: مَنْ یَبْغَضُ النَّاسَ فَیَبْغُضُونَهُ، أَلاَ أُنَبِئُکَ بِشَرٍ مِنْ هَذَا ؟: مَنْ یُخْشَی شَرُّهُ وَلاَ یُرْجَی خَیْرُهُ، أَلاَ أُنْبِئُکَ بِشَرٍ مِنْ هَذَا ؟: مَنْ بَاعَ آخِرَتَهِ بِدُنْیَا غَیْرِهِ، أَلاَ أُنَبِئُکَ بِشَرَ مِنْ هَذَا ؟: مَنْ أَکَلَ الدُّنْیَا بِالدینِ ؟ (ابن عساکر) عن مُعاذٍ رضیَ اللهُ عنهُ. جامع المسانید و المراسیل سیوطی ج۳ ص۳۳۹ ح ش۹۰۰۸ .

۳- بدترین مردم کسی است که به تنهایی طعام بخورد.

در **سنن ابن‌ماجّه**[1] به روایت فاروقﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: «كُلُوْا جَمِيْعًا وَ لَا تَفَرَّقُوْا فَاِنَّ الْبَرَكَةَ مَعَ الْجَمَاعَةِ»[2]. در **سنن ابی‌داوود** و غیر آن به روایت وحشی بن هربﷺ آمده است که بعضی گفتند: یا رسول اللهﷺ ما طعام می‌خوریم و سیر نمی‌شویم. آن حضرتﷺ فرمود: شاید شما پراکنده طعام می‌خورید. گفتند: آری. فرمود: جمع شوید و با یکدیگر طعام بخورید و نام خدای تعالی را ببرید تا در طعام شما برکت پیدا شود[3].

در **صحیحین** به روایت عبدالرحمن ابی‌بکر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس نزد او طعام به مقدار دو نفر باشد، باید سوّمی را بخواند و هر کس که نزد او طعام به اندازه‌ی چهار نفر باشد، باید پنجمی و ششمی را بخواند[4]. به روایت ابی‌هریرهﷺ ثابت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: طعام یک نفر برای دو نفر و طعام دو نفر برای چهار نفر و طعام چهار نفر برای هشت نفر کافی

۱– حدّثنا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیَ الْخَلَّالُ. حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسی. حَدَّثَنَا سَعِیدُ بْنُ زَیْدٍ. حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِینَارٍ، قَهْرَمَانُ آلِ الزُّبَیْرِ قَالَ: سَمِعْتُ سَالِمَ بْنَ عَبْدِالله بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِی یَقُولُ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، یَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «كُلُوا جَمِیعاً وَ لاَ تَفَرَّقُوا. فَإِنَّ الْبَرَكَةَ مَعَ الْجَمَاعَةِ». سنن ابن ماجه ج۲ ص۱۰۹۳ ح ش۳۳٦٦ .

۲– با هم بخورید و جدا و تنها نخورید. چون برکت به همراه جماعت است.

۳– حدثنا إبراهِیمُ بنُ مُوسَی الرَّازِیُّ قال أخبرنا الْوَلِیدُ بنُ مُسْلِمٍ قال حدَّثنی وَحْشِیُّ بنُ حَرْبٍ عن أبِیهِ عن جَدِّهِ: «أنَّ أصْحَابَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و سلّم قالُوا: یَا رَسُولَ الله إنَّا نَأْكُلُ وَ لا نَشْبَعُ، قال: فَلَعَلَّكُم تَفْتَرِقُونَ؟ قالُوا: نَعَمْ، قال: فاجْتَمِعُوا عَلَی طَعَامِكُم وَاذْكُرُوا اسْمَ الله عَلَیْهِ یُبَارَكْ لَكُم فِیهِ». قالَ أَبُو دَاوُدَ: إذَا كُنْتَ فی وَلِیمَةٍ فَوُضِعَ الْعَشَاءُ فَلاَ تَأْكُلْ حَتَّی یَأْذَنَ لَكَ صَاحِبُ الدَّارِ. سنن ابی داود ج۱۰ ص۲۳۸ ح ش۳۷٦٤ .

٤– حدّثنا مُوسی بنُ إسماعیلَ حدَّثَنا مُعتمرٌ عن أبیهِ حدَّثَنا أبو عثمانَ أنهُ حدَّثَهُ عبدُ الرحمنِ بن أبی بكرٍ رضیَ اللهُ عنهما: «أنَّ أصحابَ الصُّفَّةِ كانوا أُناساً فُقَراءَ، و أَنَّ النبیَّ صلی الله علیه و سلّم قال مرَّةً: «مَن كان عندهُ طعامُ اثنین فلیذهبْ بثالث، و من كان عندهُ طعامُ أربعةٍ فلْیَذهب بخامسٍ أو سادس». صحیح بخاری ج۳ ص۱۳۱۲ ح ش۳۵۰۵ .

است. بنابراین از مضمون این حدیث معلوم می شود که زیاد بودن تعداد افراد بر سر سفره‌ی طعام، موجب برکت طعام است.

همراهی با اصحاب در خوردن طعام تا پایان آن

اگر با جمعی از یاران به خوردن طعام مشغول شود، باید با ایشان تا آخر طعام به طریق موافقت و مرافقت پیش رود. بنابراین حکمت و احتیاط اقتضا می کند که اگر کم‌خور است در ابتدا به آرامی طعام بخورد تا در آخر با نشاط و رغبت بخورد.

هنگامی که یاران، او را به خوردن طعام دعوت کنند و او رغبت داشته باشد، نگوید که میل ندارم، بلکه ایشان را بدون تکلّف و پریشانی همراهی کند و از دو رویی بپرهیزد و همانگونه که در خلوت طعام می‌خورد، در مجلس نیز به همان روش تناول کند.

در **مسند ابن‌ماجّه** به روایت اسماء بنت یزید ـ رضی الله عنها ـ آمده است که طعامی برای پیغمبرﷺ آوردند. آن حضرت آن را به ما تعارف کرد. گفتیم: اشتها نداریم. فرمود: گرسنگی را با دروغ جمع نکنید[1]. اگرچه شخص به طعام رغبت زیادی نداشته باشد، لیکن باید صورت همراهی را تا آخر رعایت کند و خود را مشغول نماید تا وقتی که یاران فارغ شوند؛ نه اینکه در حالت سیری، به اندازه‌ی گرسنه‌ای طعام خورد.

---

۱ – حدّثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِی شَيْبَةَ، وَعَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالاَ: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ سُفْيَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِی حُسَيْنٍ، عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ يَزِيدَ، قَالَتْ: أُتِیَ النَّبِیُّ بِطَعَامٍ. فَعُرِضَ عَلَيْنَا. فَقُلْنَا: لاَ نَشْتَهِيهِ. فَقَالَ: «لاَ تَجْمَعْنَ جُوعاً وَكَذِباً». سنن ابن ماجه ج۲ ص۱۰۹۷ ح ش۳۳۷۷.

امام بیهقی (رح) در کتاب **شعب‌الایمان** حدیثی مرسل روایت کرده است که وقتی پیغمبرﷺ با قومی طعام می‌خورد، تا آخر ایشان را همراهی می‌کرد و آخرین کسی بود که دست از طعام می‌کشید[1] و این به دلیل مراعات رفیقان و مرحمت بر ایشان بود؛ چون ممکن است که بعضی گرسنه باشند، ولی به واسطه‌ی عدم همراهی یاران، ایشان نیز طعام خوردن را ترک کنند. پس همراهی آن حضرت تا آخر به علّت کمال شفقت و مهربانی بر اصحاب بود.

تا هنگامی که سفره پهن باشد نباید کسی از کنار سفره برخیزد مگر بنا به ضرورتی؛ زیرا در **مسند ابن‌ماجّه** و **شعب‌الایمان** امام بیهقی به روایت ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی سفره را پهن کنند نباید کسی از کنار سفره برخیزد تا وقتی که سفره را بردارند[2].

همراهی با یاران مبتلا به بیماری مسری در خوردن طعام

اگر طالب صادق به حسب باطن قوّتی دارد، باید از همسایگی بیمارانی که مبتلا به بیماری‌های واگیردار هستند دوری نکند و نگرانی و پریشانی به خود راه ندهد و بدون کراهت با ایشان طعام بخورد.

---

۱ – أخبرنا أبو عبدالله الحافظ و أبو عبدالرحمن السلمی قالا ثنا أبوالعباس محمد بن یعقوب الأصم أنا عباس بن محمد الدوری ثنا یحیی بن معین ثنا عبدالرحمن بیاع الهروی عن جعفر بن محمد عن أبیه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم إذا أکل مع قوم کان آخرهم أکلا. شعب الایمان بیهقی ج۵ ص ۱۲۱ ح ش ۶۰۳۷ .

۲ – حدّثنا مُحَمَّدُ بْنُ خَلَفٍ الْعَسْقَلاَنِیُّ. حَدَّثَنَا عُبَیْدُالله. أَنْبَأَنَا عَبْدُ الأَعْلَی، عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی کَثِیرٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَیْرِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله: «إِذَا وُضِعَتِ الْمَائِدَةُ فَلاَ یَقُومُ رَجُلٌ حَتَّی تُرْفَعَ الْمَائِدَةُ. وَلاَ یَرْفَعُ یَدَهُ، وَإِنْ شَبِعَ، حَتَّی یَفْرُغَ الْقَوْمُ. وَلْیُعْذِرْ. فَإِنَّ الرَّجُلَ یُخْجِلُ جَلِیسَهُ فَیَقْبِضُ یَدَهُ. وَعَسَی أَنْ یَکُونَ لَهُ فِی الطَّعَامِ حَاجَةٌ». سنن ابن ماجه ج۲ ص۱۰۹۶ ح ش ۳۳۷۴ .

در **سنن ابی‌داود و ترمذی و ابن‌ماجّه**[1] از جابر بن عبدالله ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که پیغمبرﷺ دست مجذومی[2] را گرفت و با دست خود در کاسه برد و فرمود: «کُلْ بِسْمِ اللهِ ثِقَةً وَ تَوَکُّلاً عَلَیْهِ»[3] امّا کسی که دارای کمال ایمان و توکّل نیست، بر او جایز است که از همسایگی چنین بیمارانی بپرهیزد و این عمل مخالف طریقه‌ی سنّت نیست؛ زیرا در احادیث صحیح به دوری از مجذوم امر شده است.

در **صحیح بخاری** ثابت شده است که آن حضرتﷺ به ابی‌هریره‌ رضی الله عنه فرمود: از مجذوم بگریز همچنان که از شیر می‌گریزی[4]. در اخبار وارد شده است که آن حضرتﷺ فرمود: با مجذوم سخن بگو در حالی که میان تو و او به اندازه‌ی یک یا دو نیزه فاصله باشد[5]. بزرگان گفته‌اند: هر کس ایمان او به درجه‌ی کمال رسیده باشد، از همراهی و مصاحبت با این بیماران چندان ضرری به او نخواهد رسید؛ زیرا قوّت ایمان و توکّل مانع سرایت بیماری می‌شود. لیکن آن حضرتﷺ افرادی را که از نظر

۱- حدثنا أحمدُ بنُ سَعِیدٍ الأَشْقَرُ و إبراهیمُ بنُ یَعْقُوبَ قالا حدثنا یُونُسُ بنُ محمدٍ حدثنا المُفَضَّلُ بنُ فَضَالَةَ عن حَبِیبِ بنِ الشَّهِیدِ عن محمدِ بنِ المُنْکَدِرِ عن جَابِرِ بن عبدالله: «أنَّ رَسولَ الله أخَذَ بِیَدِ مَجْذُومٍ، فَأَدْخَلَهُ مَعَهُ فی القَصْعَةِ، ثُمَّ قالَ: کُلْ بِسْمِ الله ثِقَةً بالله وَتَوَکُّلاً عَلَیْهِ». سنن ترمذی ج۵ ص۴۵۱ ح ش۱۸۱۹ ، سنن ابی داود ج۱۰ ص۴۲۲ ح ش۳۹۲۴ .

۲- شخصی که به مرض جذام مبتلا باشد. جذام مرض بسیار بدی است که از انتشار خلط سودا در همه‌ی بدن به وجود می‌آید و همه‌ی اعضای آن را تباه و متغیّر می‌سازد.

۳- با نام خدا و با توکل و اعتماد بر او بخور.

۴- أخبرنا السید أبوالحسن العلوی أنبأ أبو حامد ابنُ الشَّرْقِیِّ نا سعید بن محمد الأَنْجُذَانِیُّ نا عمرو بن مرزوق ثنا سُلَیْمُ بنُ حَیَّانَ عن سعید بن میناءَ عن أبی هریرةَ رضی الله عنه قالَ: قالَ رسولُ الله: «لا عَدْوَی و لا هَامَةَ و لا صَفَرَ، وفِرَّ من المجذومِ فِرَارَکَ من الأسدِ»، أو قالَ: «مِنَ الأَسْوَدِ». أخرجه البخاری فی الصحیح فقالَ: و قالَ عفانُ ثنا سُلَیْمٌ، فَذَکَرَهُ. سنن بیهقی ج۱۰ ص۳۴۷ ح ش۱۳۹۵۴ .

۵- قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و سلم: «کَلِمِ الْمَجْذُومَ وَبَیْنَکَ وَبَیْنَهُ قَیْدُ رُمْحٍ أَوْ رُمْحَیْنِ» ابن السنی و أَبو نعیم فی الطِّبِّ عن عبدالله بن أَبی أَوْفی رضی اللهُ عنهُ. جامع المسانید و المراسیل ج۵ ص۴۴۴ ح ش۱۵۸۶۵ .

ایمان و توکّل ضعیف هستند، از این امر منع کرد و خود هر دو صورت را انجام داد تا قوی به طریقه‌ی توکّل و ضعیف به طریقه ی تحفّظ، به وی اقتدا کند.

ایثار بر رفیق در خوردن طعام

از جمله‌ی مکارم آداب در خوردن طعام این است که بر رفیق هم‌کاسه‌ی خود ایثار کند و آنچه از طعام بهتر و خوشمزه تر است به وی دهد. سهل بن عبدالله تستری ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ در تفسیر آیه‌ی کریمه ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ﴾[1] فرموده است: عدل این است که انصاف را در لقمه با رفیق خود رعایت کنی و احسان اینکه او را به لقمه از خود اولی‌تر بدانی.

شیخ‌الاسلام خواجه عبدالله انصاری ـ قدّس الله سرّه ـ یکی از بزرگان را نام برده است که تنها نان می‌خورد. از وی علّت آن را پرسیدند. گفت: روزی با پیر خود هم کاسه بودم. تکّه‌ای گوشت برداشتم، امّا آن را نپسندیده و گذاشتم. وی فریاد زد و گفت: چیزی را که برای خود نمی‌پسندی چرا برای دیگری می‌پسندی، در دهان بگذار. از آن زمان تا کنون تنها طعام می‌خورم تا ادب را رعایت کرده باشم. همچنین وی از شیخ ابوسعید مقرّی (رح) نقل کرده است که می گفت: با شیخ ابوعبدالله رودباری ـ قدّس الله سرّه ـ که از بزرگان مشایخ شام است باقلا می‌خوردم. باقلا بر من ناخوش آمد پس آن را گذاشتم. شیخ گفت: آن را نگذار. چیزی را که برای خود نمی‌پسندی در راه درویشی می گذاری که بخورد؟

---

۱ – خداوند به دادگری و نیکوکاری دستور می دهد، نحل / ۹۰

ابوجعفر سامانی ـ که از بزرگان مشایخ است ـ چنین حکایت می‌کند: وقتی به کوه لبنان رفتم، در آنجا قومی از ابدال را ملاقات کردم. همراه ایشان جوانی بود که به آنان خدمت می‌کرد. شبانگاه دسته گیاه درو می‌کرد و برای ایشان می‌پخت. سه روز آنجا بودم. صبح روز چهارم به من گفتند: زندگانی ما را دیدی اکنون برو؛ زیرا تو نمی‌توانی با ما زندگی کنی. برای من دعای خیر کردند و من رفتم. بعد از مدّتی به بغداد رفتم و آن جوان را در حال دلّالی دیدم. تعجّب کردم و در وی می‌نگریستم که اوست یا نه؟ وی مرا بجا آورد، به گوشه‌ای رفت و گفت: به چه می‌نگری؟ گفتم: به خدا قسم به تو می‌نگرم که تو همان هستی که در لبنان دیدم؟ گفت: آری. گفتم: چرا اینجا هستی و این کار تو چیست؟ گفت: روزی ماهی بریان می‌کردم. هنگام تقسیم آن، بهتر را برای خود برداشتم به این حال افتادم.

تکه تکه کردن گوشت

سنّت این است که گوشت پخته را با دست تکه تکه کند، اگر چه به صحّت رسیده است که آن حضرتﷺ احیاناً با کارد نیز تکه تکه کرده‌اند. در **صحیحین** به روایت عمرو بن امیّه رضی الله عنه آمده است که گفت: پیغمبرﷺ را دیدم که شانه‌ی گوسفندی در دست داشت و با کارد گوشت آن را تکه تکه می‌کرد. در این اثنا بانگ اذان بلند

شد. آن حضرتﷺ شانه و کارد را کنار گذاشت و برای نماز گزاردن برخاست و دست مبارک خود را نشست و همچنان دست نشسته نماز گزارد[1].

در کتابهای معتبر اهل حدیث به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ مذکور است که گفت: شبی حضرت رسول‌اللهﷺ را به مهمانی دعوت کردند و وی امر کرد که بزغاله بریان کنند. آن حضرتﷺ کارد برداشت و تکه‌ای گوشت برای من جدا کرد و در این هنگام بلال اقامه گفت. آن حضرتﷺ کارد را انداخت و برای نماز گزاردن برخاست بدون اینکه دست خود را بشوید.

رعایت کردن عدد فرد در خوردنیهایی که می‌تواند رعایت کند

هنگام خوردن میوه یا طعام در صورتی که بتواند تعداد آن را بشمرد مثل خرما و انجیر و . . . باید عدد فرد را در آن رعایت کند؛ زیرا بنا بر خبر «اِنَّ اللهَ وِتْرٌ یُحِبُّ الْوِتْرَ» ملاحظه‌ی عدد فرد در کارها، محبوب حق‌ﷻ است. در شوربا خوردن با قاشق نیز می‌توان بر این قیاس کرد. پس وقتی که جمعی از اصحاب و برادران به نوبت با قاشق آش می‌خورند، هر یک سه قاشق بخورند و هنگام خوردن شوربا قاشق را پر نکنند؛ زیرا آن علامت حرص و طمع است و کم نیز نکنند، بلکه اعتدال را رعایت کنند. باید از قاشق، قطرات شوربا بر سفره و لباس نچکد و باقی‌مانده‌ی شوربا را از قاشق به کاسه باز نگردانند و هنگام به دهان بردن سر خود را مثل حیوانات پایین

---

۱ – حدَّثَنا یَحیی بنُ بُکَیرٍ قال: حدَّثَنا اللیثُ عن عُقَیلٍ عنِ ابنِ شِهابٍ قال: أخبرَنی جعفرُ بنُ عَمرِو بنِ أُمَیَّةَ: أَنَّ أباهُ أخبرَهُ أنه رأی رسولَ اللهِ صلی الله علیه وسلّم یَحتَزُّ من کتِفِ شاةٍ، فدُعِیَ إلی الصلاةِ فألقی السِّکینَ فصلَّی، ولم یَتوضأْ. صحیح بخاری ج۱ ص۸۵ ح ش۲۰۸، صحیح مسلم ج٤ ص۳۹ ح ش۷٤٥.

نیاورند. باید هنگام گذاشتن قاشق، دهان خود را زیاد باز نکنند و قاشق را به درون دهان نزنند و آن را به گونه‌ای در ظرف بگذارند که اگر قطره‌ای مانده باشد، داخل ظرف بریزد. امثال این ارادات جزئیه بسیار است که تفصیل آن طولانی است.

لیسیدن انگشتان و ظرف طعام در آخر

هنگامی که از خوردن طعام فارغ شد باید انگشتان و ظرف طعام را بلیسد؛ زیرا در این مورد احادیث صحیح وارد شده است. در **صحیحین** به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر یکی از شما طعامی بخورد، دست خود را نشوید تا اینکه آن را بلیسد یا بفرماید که دیگری آن را بلیسد[۱]. مقصود از لیسیدن دست، لیسیدن انگشتان است و این از قبیل تسمیه جزء به اسم کل است[۲].

در **صحیح مسلم** به روایت کعب بن مالکؓ آمده است که پیغمبرﷺ با سه انگشت طعام می‌خورد و انگشتان مبارک خود را می‌لیسید پیش از آنکه با دستمال پاک سازد[۳]. همچنین در **صحیح مسلم** به روایت جابرؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: نباید هیچ یک از شما قبل از لیسیدن انگشتان خود، دست خود را با دستمال

---

۱ – حدّثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِى شَيْبَةَ وَعَمْرُو النَّاقِدُ وَإِسْحَقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَابْنُ أَبِى عُمَر قَالَ إِسْحَقُ: أَخْبَرَنَا. وَقَالَ الآخَرُونَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ عَمْرٍو عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و سلم: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَعَامًا، فَلاَ يَمْسَحْ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا، أَوْ يُلْعِقَهَا». صحیح مسلم ج۱۳ ص۱۷۰ ح ش۵۲۵۰ .

۲ – نام نهادن بر جزء با اسم کل. مجاز مرسل است.

۳ – حدّثنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى. أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ يَأْكُلُ بِثَلاَثِ أَصَابِعَ. وَيَلْعَقُ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يَمْسَحَهَا. صحیح مسلم ج۱۳ ص۱۷۰ ح ش۵۲۵۳ .

پاک سازد؛ زیرا نمی‌داند که برکت در کدام جزء از طعام وی است[1]. در روایتی دیگر آمده است: نمی‌داند در کدام انگشت برکت طعام مانده است.

در میان طعام خوردن نباید انگشتان خود را بلیسد و یا دست خود را با دستمال پاک کند؛ زیرا دوباره به طعام خواهد زد. پاک کردن دست آغشته به غذا با سفره مکروه است، اگر چه مال او باشد. به صحّت رسیده است که وقتی آن حضرتﷺ از طعام فارغ می‌شد، انگشتان مبارک خود را بدین ترتیب می‌لیسید: اول وسطی بعد از آن سبابه سپس ابهام[2].

در **تاریخ** امام یافعی(رح) از کعب بن مالکؓ روایت شده است که آن حضرتﷺ پس از خوردن طعام، سه بار انگشتان خود را می‌لیسید[3]. از جابرؓ به صحّت رسیده است که آن حضرت به لیسیدن انگشتان و ظرف طعام امر کرده و می‌فرمود: شما نمی‌دانید که برکت در کدام جزء از اجزای طعام است[4].

۱– وحدّثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِى شَيْبَةَ. حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِى الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ، أَنَّ النَّبِىَّ أَمَرَ بِلَعْقِ الأَصَابِعِ وَالصَّحْفَةِ. وَقَالَ: «إِنَّكُمْ لاَ تَدْرُونَ فِى أَيِّهِ الْبَرَكَةُ». صحیح مسلم ج۱۳ ص۱۷۱ ح ش۵۲۵٦ .

۲– و عن كعب بن عُجرة قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلّم يأكل بأصابعه الثلاث: بالإبهام و التى تليها و الوسطى. ثم رأيته يلعق أصابعه الثلاث قبل أن يمسحها: الوسطى، ثم التى تليها، ثم الإبهام. رواه الطبرانى فى الأوسط، و فيه: الحسين بن إبراهيم ألاذَنِى و محمد بن كعب بن عجرة، و لم أعرفهما، و بقية رجاله ثقات. مجمع الزوائد ج۵ ص۲۹ ح ش۷۹٤۱ .

۳– حدثنا محمد بن بشار قال: حدثنا عبدالرحمن بن مهدى، عن سفيان، عن سعد بن إبراهيم، عن ابن لكعب بن مالک، عن أبيه، أن النبى صلى الله عليه وسلم «كان يلعق أصابعه ثلاثا قال أبو عيسى: و روى غير محمد بن بشار هذا الحديث قال: يلعق أصابعه الثلاث». الشمائل المحمديه ترمذى باب ما جاء فى صفة اكل رسول اللهﷺ .

٤– وحدّثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِى شَيْبَةَ. حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِى الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ، أَنَّ النَّبِىَّ أَمَرَ بِلَعْقِ الأَصَابِعِ وَالصَّحْفَةِ. وَقَالَ: «إِنَّكُمْ لاَ تَدْرُونَ فِى أَيِّهِ الْبَرَكَةُ». صحیح مسلم ج۱۳ ص۱۷۱ ح ش۵۲۵٦ .

در اصل هفتاد و هفتم از **نوادر الاصول** به روایت مالک دینارﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس در کاسه‌ای طعام بخورد سپس آن کاسه را بلیسد، آن کاسه برای وی استغفار می‌کند و بر او صلوات می‌فرستد.

دور انداختن پوست و دانه‌ی میوه

ادب در میوه خوردن آن است که اگر دانه و پوست آن دور انداختنی است مثل خرما و انار، آن را داخل ظرف میوه نیندازد. در اصل صد و چهلم از **نوادر الاصول** به روایت قتاده(رح) از انسﷺ آمده است که پیغمبرﷺ از جمع کردن خرما و دانه‌های آن در یک ظرف نهی می‌کرد. بنابراین اگر مجلس تنگ باشد و محلّی نباشد که دانه و پوست را بیاندازد آن را در دستمال یا گوشه‌ی مندیلی جمع کند یا اگر زیاد نباشد در دست چپ نگاه دارد تا در فرصت مناسب دور اندازد.

به صحّت رسیده است که آن حضرتﷺ گاهی دانه‌ها را در دست چپ جمع می‌کرد و هنگام انداختن، آن را به جانب چپ می‌انداخت. همچنین در اصل صد و چهلم از **نوادر الاصول** به روایت انسﷺ آمده است که ظرفی پر از خرمای تر پیش پیغمبرﷺ آوردند. مقداری از آن خورد و دانه‌های آن را از دهان مبارک به جانب چپ انداخت سپس گوسفند اهلی بر آن گذشت و آن دانه‌ها را خورد.

در **صحیح مسلم** به روایت عبدالله بن بسر مازنیؓ ثابت شده است که وقتی پیغمبرﷺ خرما می‌خورد دانه‌ی آن را از دهان مبارک بیرون آورده و بر پشت انگشت سبابه و وسطی دست چپ می‌نهاد آنگاه دور می‌انداخت[1].

خواندن دعای برکت هنگام آوردن میوه‌ی تازه

اگر میوه‌ی نو رسیده‌ای به دست وی افتد باید از دعاهای مأثور، آنچه ثابت شده است، بخواند. در **صحیح مسلم**[2] به روایت ابی‌هریرهؓ آمده است که مردم وقتی میوه‌ی تازه‌ای می‌دیدند نزد پیغمبرﷺ می‌آوردند و آن حضرت آن را به دست می‌گرفت و این دعا را می‌خواند: «اَللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيْ ثَمَرِنَا وَ بَارِكْ لَنَا فِيْ هَدِيَّتِنَا وَ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَ بَارِكْ لَنَا فِيْ مُدِّنَا»[3] در روایتی دیگر از **مسلم** آمده است که

۱– حدّثنی مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى الْعَنَزِيُّ. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ. حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ يَزِيدَ بْنِ خُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ بُسْرٍ. قَالَ: نَزَلَ رَسُولُ اللهِ عَلَى أَبِى. قَالَ: فَقَرَّبْنَا إِلَيْهِ طَعَاماً وَ وَطْبَةً. فَأَكَلَ مِنْهَا. ثُمَّ أُتِىَ بِتَمْرٍ فَكَانَ يَأْكُلُهُ وَ يُلْقِى النَّوَى بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ وَ يَجْمَعُ السَّبَّابَةَ وَ الْوُسْطَى قَالَ شُعْبَةُ: هُوَ ظَنِّى. وَ هُوَ فِيهِ، إِنْ شَاءَ اللهُ، إِلْقَاءُ النَّوَى بَيْنَ الإِصْبَعَيْنِ. ثُمَّ أُتِىَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ. ثُمَّ نَاوَلَهُ الَّذِى عَنْ يَمِينِهِ. قَالَ فَقَالَ أَبِى، وَ أَخَذَ بِلِجَامِ دَابَّتِهِ: ادْعُ اللهَ لَنَا. فَقَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِى مَا رَزَقْتَهُمْ. وَاغْفِرْ لَهُمْ وَارْحَمْهُمْ». صحیح مسلم ج۱۳ ص۱۸۶ ح ش۵۲۸٤ .

۲– حدّثنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ (فِيمَا قُرِىءَ عَلَيْهِ) عَنْ سُهَيْلِ بْنِ أَبِى صَالِحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ، أَنَّهُ قَالَ: كَانَ النَّاسُ إِذَا رَأَوْا أَوَّلَ الثَّمَرِ جَاءُوا بِهِ إِلَى النَّبِىِّ. فَإِذَا أَخَذَهُ رَسُولُ اللهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِى ثَمَرِنَا. وَ بَارِكْ لَنَا فِى مَدِينَتِنَا. وَ بَارِكْ لَنَا فِى صَاعِنَا. وَ بَارِكْ لَنَا فِى مُدِّنَا اللَّهُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَبْدُكَ وَ خَلِيلُكَ وَ نَبِيُّكَ. وَ إِنِّى عَبْدُكَ وَ نَبِيُّكَ. وَ إِنَّهُ دَعَاكَ لِمَكَّةَ. وَ إِنِّى أَدْعُوكَ لِلْمَدِينَةِ. بِمِثْلِ مَا دَعَاكَ لِمَكَّةَ. وَ مِثْلِهِ مَعَهُ». قَالَ: ثُمَّ يَدْعُو أَصْغَرَ وَلِيدٍ لَهُ فَيُعْطِيهِ ذَلِكَ الثَّمَرَ. صحیح مسلم ج۹ ص۱۲۲ ح ش۳۲۸۸ .

۳– بار الها! ثمره و هدیه ما را پر برکت گردان و در کیل مان نیز برکت عطا کن.

بعد از لفظ «مدنا» می‌فرمود: «بَرَكَةٌ مَعَ بَرَكَةٍ»[1] سپس کوچک‌ترین کودک را می‌خواند و آن میوه را به او می‌داد[2].

در کتاب **ابن‌السّنی** نیز به روایت ابی‌هریره‌ﷺ مذکور است که گفت: پیغمبرﷺ را دیدم که هرگاه میوه‌ی تازه‌ای نزد او می‌آوردند، آن را بر چشمهای مبارک خود می‌نهاد. سپس آن را می‌بوسید و این دعا را می‌خواند: «اَللَّهُمَّ كَمَا اَرَيْتَنَا اَوَّلَهُ فَاَرِنَا آخِرَهُ»[3] آنگاه آن را به کودکی که نزدیک ایشان بود می‌داد[4].

در اصل نود و هفتم از **نوادر الاصول** به روایت زهری (رح) از انس‌ﷺ آمده است که وقتی میوه‌ی تازه‌ای برای پیغمبرﷺ می‌آوردند، آن را می‌بوسید و سه بار بر چشم راست و سه بار بر چشم دیگر می‌نهاد. سپس این دعا را می‌خواند: «اَللَّهُمَّ كَمَا بَلَّغْتَنَا اَوَّلَهَا فَبَلِّغْنَا آخِرَهَا»[5]. آنگاه آن را به کوچک‌ترین کودک می‌داد.

امام (رح) در شرح حدیث مذکور فرموده است: علّت بوسیدن میوه‌ی تازه این است که اثر صنع الهی از وی مشاهده می‌شود و زمان آن به مبدأ فیاض نزدیک بوده و

۱– آن را پر برکت کن.

۲– حدثّنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى. أَخْبَرَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَدَنِيُّ عَنْ سُهَيْلِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ كَانَ يُؤتَى بِأَوَّلِ الثَّمَرِ فَيَقُولُ «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي مَدِينَتِنَا وَفِي ثِمَارِنَا وَفِي مُدِّنَا وَفِي صَاعِنَا بَرَكَةً مَعَ بَرَكَةٍ». ثُمَّ يُعْطِيهِ أَصْغَرَ مَنْ يَحْضُرُهُ مِنَ الْوِلْدَانِ. صحیح مسلم ج۹ ص۱۲۳ ح ش۳۲۸۹ .

۳– بار الها! همانطور که اولش را به ما نمایاندی آخرش را نیز بر ما بنمایان.

٤– «كَانَ إِذَا أُتِيَ بِبَاكُورَةِ الثَّمَرَةِ وَضَعَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ ثُمَّ عَلَى شَفَتَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ كَمَا أَرَيْتَنَا أَوَّلَهُ فَأَرِنَا آخِرَهُ ثُمَّ يُعْطِيهِ مَنْ يَكُونُ عِنْدَهُ مِنَ الصِّبْيَانِ» ابن السنى عن أَبِى هُرَيْرَةَ (طب) عن ابنِ عبَّاسٍ، الْحكيم عن أَنسٍ رضىَ اللهُ عنهُمْ. جامع المسانيد و المراسيل ج٥ ص٤٨٨ ح ش١٦١٥٧ .

۵– بار الها! همانطور که اولش را به ما رساندی آخرش را نیز بر ما برسان.

هنوز به ظلمت و غبار عالم حدوث، آلوده نگشته است و این عمل، در صورتی که مقصود از آن ارادهی وجه الهی باشد از جملهی عبادات است و بخشیدن آن به کودک به علّت مناسبت و نزدیکی زمان او از مبدأ و آلوده نشدن وی به کدورت دنیا است.

خلال کردن بن دندان

هنگامی که از خوردن طعام و میوه فارغ شود، باید بیخ دندانها را خلال کند و مواد باقی‌مانده در لابه‌لای دندان‌ها را بیرون آورد و گرنه به مرور زمان متعفّن شده و موجب درد دندان و بوی بد دهان می گردد.

در اصل بیست و نهم از **نوادر الاصول** به روایت عبدالله بن بسر مازنیؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: «نَظِّفُوا اَلْثَائَكُمْ مِنَ الطَّعَامِ»[1]. امام(رح) در شرح این حدیث می‌فرماید: مقصود این است که بعد از خوردن طعام، آنچه در بن دندانهای شما مانده است با خلال بیرون آورید؛ زیرا مواد باقی‌مانده خیلی زود متعفّن و گندیده شده و بوی بد از آن تولید گشته و دهان را بدبو می گرداند که آن موجب اذیّت و آزار کرام‌الکاتبین و سبب نفرت و ناخوشی برادران و همنشینان می گردد. علّت اذیّت شدن ملکین این است که جای ایشان نزدیک دندانهای جلوی آدمی است. چنانچه در احادیث در معنی آیهی ﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾[2] آمده

---

۱ – لثه های خود را از طعام پاک سازید. در جامع المسانید و المراسیل حدیثی دیگر آورده است که معنی با این تطابق دارد: «نَظِّفُوا أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ» یعنی دندانهای خود را پاک کنید چون راه قرآن است. رواه الدیلمی عن انس ج۷ ص ۴۸۸ ح ش ۲۳۸۴۰ .

۲ – انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی راند مگر اینکه فرشته ای مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است. ق/ ۱۸

است که رسول‌اللهﷺ فرمودند: «عِنْدَ نَابَيْهِ»[1] یعنی جای آن دو فرشته نزدیک دندانهای جلو است که هر چه آدمی با آن تلفّظ می‌کند، ایشان آن را می‌نویسند و ضبط می‌کنند. بنابراین اگر از دهان کسی بوی نامطبوع استشمام کنند اذیّت می‌شوند و کدورت می‌یابند.

پوشیده نماند که آنچه با سر زبان از بن دندانها بیرون آورند، خوردن آن بهتر و آنچه با نوک خلال بیرون آورند انداختن آن بهتر است. هنگام تمیز کردن بن دندانها نباید بسیار خلال کند به گونه‌ای که گوشت بن دندان به واسطه‌ی آن بریده شود و جای آن خالی گردد.

ادب خادم در قسمت خلال این است که سر خلال را تا نیمه در کف دست راست، از میان وسطی و بنصر[2] بیرون آورد و جلوی اصحاب نگاه دارد و کسی که خلال می‌گیرد نیز باید با پشت دست راست از میان وسطی و بنصر بگیرد و به خادم بگوید: «بَشَّرَكَ اللهُ بِالْحَسَنَةِ»[3].

شستن دستها قبل و بعد از طعام

در کتب بعضی ائمّه‌ی اهل حدیث ـ رحمهم الله ـ مذکور است که سفیان ثوری(رح) شستن دست پیش از طعام را مکروه می‌دانست. آنچه نزد محقّقان اهل

---

۱ – حدثنی الحسن بن الصباح، ثنا علی بن الحسن بن شقیق، عن سفیان، قال: بلغنا فی قوله تعالی: ﴿ما یلفظ من قول إلا لدیه رقیب عتید﴾ قال: «سمعنا أنهما عند نابیه». التوبة ابن ابی الدنیا مجلس عبدالله بن مسعود.

۲ – انگشت میان وسطی و کوچک.

۳ – خداوند تو را به نیکی بشارت دهد.

حدیث ثابت شده این است که پیغمبرﷺ گاهی پیش از طعام و گاهی پس از آن، دست مبارک خود را می‌شست.

در **صحیح ابی‌داود و ترمذی** از سلمان فارسیؓ روایت شده است که گفت: در تورات خوانده بودم که برکت طعام در این است که بعد از آن دستها را بشویند. این سخن را نزد پیغمبرﷺ ذکر کردم. آن حضرتﷺ فرمود: برکت طعام در این است که قبل از طعام و بعد از آن دستها را بشویند[1].

اگر کسی بخواهد قبل از طعام دست بشوید، روش آن، این است که دو زانو بنشیند سپس ساعدها را میان هر دو زانو بگذارد و هر دو دست را تا مچ در میان طشت بشوید و اگر قبل از آن دستهای خود را شسته باشد، وقتی خادم طشت و آفتابه می‌آورد دوباره بشوید و صورت اتّفاق را رعایت کند. باید دست شسته را بر طشت نیفشاند تا قطره بر فرش و یا لباس کسی نچکد. بهتر است که پس از شستن دست، آن را با هیچ حوله‌ای خشک نکند.

اگر بعد از طعام دستها را بشوید نباید در طشت دهان خود را بشوید؛ چون ممکن است که موجب ناخوشایندی بعضی از حاضران شود. اگر خلال در دست

---

۱ – حدثنا یَحْیی بنُ مُوسَی، حدثنا عَبْدُالله بنُ نُمَیْرٍ، حدثنا قَیْسُ بنُ الرَّبیعِ، قال وَ حدثنا قُتَیْبَةُ، حدثنا عَبْدُالْکَرِیمِ الْجُرْجَانِیُّ عن قَیْسِ بنِ الرَّبیعِ، المَعْنَی وَاحِدٌ عن أبی هَاشِمٍ یعنی الرمانی عن زَاذَانَ عن سَلْمَانَ، قال: «قَرَأْتُ فی التَّوْرَاةِ أنَّ بَرَکَةَ الطَّعَامِ الوُضُوءُ بَعْدَهُ، فَذَکَرْتُ ذلِکَ للنبیِّ و أَخْبَرْتُهُ بِمَا قَرَأْتُ فی التَّوْرَاةِ، فقالَ رسُولُ الله: «بَرَکَةَ الطَّعَامِ الوُضُوءُ قَبْلَهُ و الوُضُوءُ بَعْدَهُ». قال و فی البابِ عن أَنَسٍ و أبی هُرَیْرَةَ. قال أبوعیسی لا نَعْرِفُ هذا الْحَدِیثَ إلَّا مِنْ حَدِیثِ قَیْسِ بنِ الرَّبیعِ، و قَیْس بن الربیع یُضَعَّفُ فی الْحَدیثِ وَأَبُو هَاشِمٍ الرُّمَانِیُّ اسْمُهُ یَحْیی بنُ دِینَارٍ. سنن ترمذی ج۵ ص۴۸۷ ح ش۱۸۴۷ ، سنن ابی داود ج۱۰ ص۲۳۳ ح ش۳۷۶۱ .

وی باشد، هنگام شستن دست، آنرا به دندان گیرد و باید با هر حوله‌ای که پاک‌تر است دستها را خشک کند. پس از آن برای خادم دعای خیر کند و بگوید: «طَهَّرَكَ اللهُ مِنَ الذُّنُوْبِ»[1].

در **شرعة‌الاسلام** آمده است که ادب خادم در گردانیدن طشت این است که اگر پیش از طعام طشت آورد، اوّل از خردسالان مجلس شروع کند و به جانب دست راست بر تمام مجلس بگرداند و اگر بعد از طعام طشت آورد، پیش بزرگان مجلس نهد سپس به جانب دست راست بر تمام مجلس بگرداند. خادم باید آب دست شوی همه‌ی اصحاب را در طشت جمع کند و بعضی را به خاطر تعظیم ایشان مخصوص به این نسازد که طشت خالی را پیش ایشان نهد، مگر اینکه آب بسیار جمع شده باشد که به ضرورت باید خالی کرد.

هنگام آب ریختن و طشت گردانیدن باید مواظب باشد تا ناگاه قطره‌ای بر فرش یا لباس کسی نچکاند. ادب آب ریختن بر دست این است که به سه نوبت بریزد، اول اندکی سپس بیشتر و در نهایت پی در پی بریزد تا وقتی که دست شسته شود.

حمد گفتن و دعا کردن

پس از خوردن طعام، باید به گونه‌ای که در احادیث نبوی ﷺ ثابت شده است خداوند را حمد و سپاس گوید و آن را وسیله‌ی رضای حق ﷻ گرداند. در **صحیح مسلم** به روایت انس ﷺ آمده است که پیغمبر ﷺ فرمود: خدای تعالی از بنده‌ی خود

۱- خداوند تو را از گناهان پاک گرداند.

راضی می‌شود هنگامی که چون لقمه‌ای بخورد و یا شربتی بیاشامد، او را حمد و سپاس گوید[1].

در **صحیح بخاری**[2] از ابی‌امّامه‌ﷺ روایت شده است که گفت: هرگاه سفره را جمع می‌کردند پیغمبرﷺ می‌فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيْرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيْهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَ لَا مُوْدِعٍ وَ لَا مُسْتَغْنىً عَنْهُ رَبَّنَا»[3] و در روایتی دیگر آمده است که می‌فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَرْوَانَا غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَ لَا مَكْفُوْرٍ»[4].

در **سنن ابی‌داود و ترمذی و ابن‌ماجّه** به روایت معاذ بن انس‌ﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: هرکس طعامی بخورد و پس از آن بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَطْعَمَنِيْ هَذَا وَ رَزَقَنِيْهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّيْ وَ لَا قُوَّةٍ»[5] گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود[6].

۱– حدّثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ نُمَيْرٍ واللَّفْظُ لِابْنِ نُمَيْرٍ. قَالاَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ عَنْ زَكَرِيَّاءَ بْنِ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ سَعِيْدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و سلم: «إِنَّ اللهَ لَيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الأَكْلَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا. أَوْ يَشْرَبَ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا». صحیح مسلم ج۱۷ ص۴۵ ح ش۶۸۸۱ .

۲– حدّثنا عبدالله حدَّثنی أبی حدثنا یحیی بن سعید عن ثور عن خالد بن معدان عن أبی أمامة قال: «کان رسول الله صلی الله علیه‌وسلّم إذا رفعت المائدة قال: الحمدلله کثیراً طیباً مبارکاً فیه، غیرمکفی ولامودع ولامستغنی عنه ربنا». مسند امام احمد ج۶ ص۳۴۱ ح ش۲۱۸۲۴ .

۳– سپاس و ستایش خدا را ستایشی پاک و مبارک بی آنکه این ستایش برای او کافی باشد و یا نیاز به آن داشته باشد.

۴– سپاس خدای را که ما را سیراب نمود بی آنکه این سپاس کفایت کننده باشد و بدون اینکه نعمتهای او نادیده گرفته شود.

۵– سپاس خدای را که این را به من طعام داد و آن را بدون هیچ گونه نیرو و توانایی از جانب من به من روزی داد.

۶– حدثنا مُحمَّدُ بنُ إِسْمَاعِيلَ، حدثنا عَبْدُالله بنُ يَزِيدَ الْمُقْرِىءُ حدَّثنا سَعِيدُ بنُ أَبِي أَيُّوبَ حدَّثَنِي أَبُو مَرْحُومٍ عَن سَهْلِ بنِ مُعَاذ بنِ أَنَسٍ عَن أبيهِ قالَ: قالَ رَسُولُ الله: «مَنْ أَكَلَ طَعاماً فقالَ الْحَمدُ لله الّذِي أَطْعَمَنِي هَذَا وَ رَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنّي و لاَ قُوَّةٍ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». قال أبو عيسَى: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ و أَبُو مَرْحُوم اسْمُهُ عَبْدُالرحيم بنُ مَيْمُونٍ. سنن ترمذی ج۹ ص۳۴۰ ح ش۳۵۹۴ .

حدثنا نُصَيْرُ بنُ الْفَرَجِ أخبرنا عَبْدُالله بنُ يَزِيدَ أخبرنا سَعِيدٌ ـ يَعنى ابنَ أبى أَيُّوبَ عن أبى مَرْحُومٍ عن سَهْلِ بنِ مُعَاذِ بنِ أَنَسٍ عن أبيهِ أنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه و سلّم قالَ: «مَنْ أَكَلَ طَعَاماً ثُمَّ قال الْحَمدُ لله الَّذِي أطْعَمَنِي هذا الطَّعَامَ وَ رَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنّي وَلا قُوَّةٍ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ. قالَ: وَ مَنْ لَبِسَ ثَوْباً فقالَ: الحَمدُ لله الَّذِي كَسَانِي هذا الثَّوْبَ وَ رَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنّي وَلاَ قُوَّةٍ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ». سنن ابی داود ج۱۱ ص۶۴ ح ش۴۰۲۲ و سنن ابن ماجه ج۲ ص۱۰۹۳ ح ش۳۳۶۴ .

در کتاب **ابن‌السّنی** به روایت عبدالله بن عمرو عاص ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که وقتی پیغمبرﷺ از خوردن طعام فارغ می‌شد می‌فرمود: «اَلْحَمْدُ لله الَّذِیْ مَنَّ عَلَیْنَا وَ هَدَانَا وَ اَشْبَعَنَا وَ اَرْوَانَا وَ کُلَّ الْاِحْسَانِ آتَانَا»[1].

در **سنن ابی‌داود**[2] **و ابن‌ماجّه** و هر دو کتاب ـ جامع و شامل ـ ترمذی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبرﷺ بعد از خوردن طعام می گفت: «اَلْحَمْدُ لله الَّذِیْ اَطْعَمَنَا وَ سَقَانَا وَ جَعَلَنَا مُسْلِمِیْنَ». در **سنن ابی‌داود و ترمذی**[3] و غیر آن از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی یکی از شما از خوردن طعام فارغ شود، باید بگوید: «اَللّٰهُمَّ بَارِكْ فِیْهِ وَ اَطْعَمَنَا خَیْرًا مِنْهُ»[4] و هر کس که خدای تعالی به او شیرینی بخوراند، باید بگوید: «اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِیْهِ وَ زِدْنَا مِنْهُ»[5].

۱– سپاس خدای را که بر ما منّت گذاشت و ما را هدایت کرد و ما را از غذا و آب سیر نمود و به ما احسان فرمود.

۲– حدثنا مُحمَّدُ بنُ الْعَلاَءِ قالَ أخبرنا وَکِیعٌ عنْ سُفْیَانَ عنْ أبی هَاشِمٍ الْوَاسِطِیّ عنْ إسْمَاعِیلَ بنِ رَبَاحٍ عنْ أبیهِ أوْ غَیْرِهِ عنْ أبی سَعِیدٍ الْخُدْرِیّ، أنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و سلّم کانَ إذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ قالَ الْحمدُ لله الَّذِی أطْعَمَنَا وَ سَقَانَا وَ جَعَلَنَا مُسْلِمِینَ». سنن ابی داود ج۱۰ ص۳۲۹ ح ش۳۸۵۰ .

۳– حدثنا أَحْمَدُ بنُ مَنِیعٍ، حدثنا إسْمَاعیلُ بنُ إبْرَاهیمَ، حدثنا عَلِیُّ بنُ زَیْدٍ عَن عُمَرَ. و هُوَ ابنُ أبی حَرْمَلَةَ عَن ابنِ عَبَّاسٍ، قالَ: «دَخَلْتُ مَعَ رَسُولِ الله أنَا وَ خَالِدُ بنُ الوَلِیدِ عَلَی مَیْمُونَةَ فَجَاءَتْنَا بإنَاءٍ فی لَبَنٍ فَشَرِبَ رسولُ الله و أنَا عَنْ یَمِینِهِ و خَالِدٌ عَلی شِمَالِهِ فقالَ: لِی الشَّرْبَةُ لَکَ فإنْ شِئْتَ آثَرْتَ بِهَا خَالِداً فَقُلْتُ مَا کُنْتُ أُوْثِرُ عَلَی سُؤْرِکَ أَحَداً. ثُمَّ قالَ رَسُولُ الله مَنْ أَطْعَمه الله طعاماً فلیقل اللهمَّ بَارِک فیه و أَطْعِمْنَا خَیْراً مِنْهُ. وَ مَنْ سَقَاهُ الله لَبَناً فَلْیَقُلْ: اللّٰهُمَّ بارِکْ لَنَا فِیهِ وَ زِدْنَا مِنْهُ. وَ قالَ رَسُولُ الله: لَیْسَ شَیْءٌ یُجْزِیءُ مَکانَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ غَیْرَ اللَّبَنِ». قال أبو عیسَی: هَذَا حَدِیثٌ حَسَنٌ وَ قَدْ رَوَی بَعْضُهُمْ هَذَا الحَدِیثَ عَن عَلِیّ بنِ زَیْدٍ فقالَ عَن عُمَرَ بن حَرْمَلَةَ وَ قال بَعْضُهُمْ عَمْرُو بنِ حَرْمَلَةَ وَ لا یَصِحُّ. سنن ترمذی ج۹ ص۳۳۷ ح ش۳۵۹۱ ، سنن ابی داود ج۱۰ ص۱۹۶ ح ش۳۷۳۰ .

٤– پروردگارا! در آن برکت ده و به ما بهتر از آن روزی کن.

٥– بارالها! در آن به ما برکت بده و آن را بر ما بیفزای.

در رساله‌ی آداب سفر حضرت شیخ علاءالدّوله ـ قدّس سرّه ـ مذکور است که اگر بزرگ قومی در مجلس حاضر باشد، باید اینگونه دعا کند: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِصَاحِبِ الطَّعَامِ وَ لِآكِلِيهِ وَ لِمَنْ سَعَى فِيْهِ وَ لِجَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَ آخِرًا»[1]. اینکه پس از طعام فاتحه و اخلاص و تکبیر می‌خوانند، در این مورد حدیثی صحیح و نقلی معتبر شنیده نشده است، لیکن در اذکار مذکور است که پیغمبر ﷺ فرمود: هر کس هنگام طعام خوردن نام حق تعالی را فراموش کند پس از طعام باید سوره ی اخلاص را بخواند[2].

۱ – بار الها! گناهان صاحب طعام و خورند گان آن و کسانی که در فراهم آوردن آن کوشیده اند و گناهان تمامی مردان و زنان مؤمن را بیامرز سپاس خدای را است در اول و آخر.

۲ – در شرح شرعة الاسلام آمده است : امام و غیر ایشان فرموده اند بعد از صرف طعام سوره اخلاص و قریش را بخوانند . شرح شرعة الاسلام ص ۲۴۸. عمل الیوم و اللیله ابن السّنی باب ما یقول اذا نسی التسمیه فی اول الطعام.

فصل چهارم

در آداب آب خوردن

نشسته آب خوردن در اغلب اوقات

در **صراط مستقیم** فیروز آبادی (رح) به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ غالباً نشسته آب می‌خورد و از ایستاده آب خوردن منع می‌کرد و در طول عمر خود یکبار ایستاده آب خورده است. بعضی از علما این عمل را ناسخ نهی و بعضی نهی ناسخ و بعضی آن را برای بیان جواز و بعضی به علّت وجود مانعی دانسته‌اند؛ بنابراین بیشتر علما گفته‌اند که نباید ایستاده آب خورد، مگر اینکه عذری برای نشستن وجود داشته باشد. در روایتی آمده است که آن حضرت اصحاب را از آب خوردن در حالت ایستاده منع کرد.

گاهی ایستاده آب خوردن

در **صحیحین** به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ چنین آمده است: دلوی از آب زمزم نزد پیغمبرﷺ آوردم و ایشان از آن آب خورد در حالی که ایستاده بود[1]. در **صحیح بخاری** ثابت شده است که مرتضی علیؓ در مسجد کوفه نماز ظهر را ادا کرد. آنگاه جهت رسیدگی به احتیاجات مردم در رحبه‌ای[2] نشست تا هنگامی که وقت نماز عصر فرا رسید. هنگامی که آب آوردند از آن خورد و پس از آن وضو گرفت. آنگاه برخاست و آبی که باقی مانده بود همچنان ایستاده خورد و فرمود: مردم کراهت دارند از اینکه در حالت ایستاده آب خورند و حال آنکه پیغمبرﷺ گاهی چنین می‌کرد[3].

آب خوردن در سه نوبت نه یکباره

پیغمبرﷺ از آب خوردن یکباره نهی کرده و فرموده است: «اِشْرَبِ الْمَاءَ مَصًّا لَا عَبًّا فَاِنَّ الْكُبَادَ مِنَ الْعَبِّ»[4]. در **سنن ترمذی** به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ

۱ـ و حدّثنی عُبَيْدُالله بْنُ مُعَاذٍ. حَدَّثَنَا أَبِی. حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَاصِمٍ سَمِعَ الشَّعْبِیَّ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ، قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ الله مِنْ زَمْزَمَ. فَشَرِبَ قَائِماً. وَاسْتَسْقَى وَهُوَ عِنْدَ الْبَيْتِ. صحیح مسلم ج۱۳ ص۱۶۵ ح ش۵۲۳۹ .

۲ـ زمین فراخ و بزرگ، محوطه و میدانگاه.

۳ـ حدثنا عبدالله حدَّثنی أبی ثنا محمد بن فضیل عن الأعمش عن عبدالملک بن میسرة عن النزال بن سبرة قال: «أُتی علی رضی الله عنه بکوز من ماء ـ و هو فی الرحبة ـ فأخذ کفاً من ماء فمضمض و استنشق و مسح وجهه و ذراعیه و رأسه ثم شرب و هو قائم، ثم قال: هذا وضوء من لم یحدث هکذا رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلّم فعل». مسند امام احمد ج۱ ص۱۲۶ ح ش۵۸٤ .

٤ـ آب را آرام آرام بخورید نه یکباره؛ چون موجب درد کبد می‌شود. أخبرنا أبوالحسینِ بنُ بِشْرَانَ أنا إسمعیلُ الصفار نا أحمد بن منصور نا عبدالرزاق أنا مَعْمَرٌ عن ابنِ أبی حُسَيْنٍ أَنَّ النبیَّ قالَ: «إذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَمُصَّ مَصًّا، و لا يَعُبَّ عَبًّا، فإنَّ الكُبَادَ مِنَ العَبِّ». هذا مرسلٌ. سنن الکبری بیهقی ج۱۱ ص۱۱۳ ح ش۱٤۹۰٤ .

آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: آب را یکباره نخورید همچنان که شتر می‌خورد، بلکه به دو بار یا به سه بار بخورید[1]. شیخ سعید فرغانی (رح) در کتاب **مناهج العباد** آورده است که آب را باید در سه نوبت خورد چنانچه در احادیث وارد شده است.

ندمیدن در ظرف آب

وقتی ظرف آب را به دهان می‌گیرد، در درون ظرف ندمد؛ چون از جمله‌ی مکروهات است. به روایت قتادهؓ آمده است که پیغمبرﷺ از نفس کشیدن در ظرف آب نهی کرده است[2]. در **صحیحین** به روایت انس بن مالکؓ آمده است که پیغمبرﷺ در هنگام آب خوردن سه بار نفس می‌کشید، لیکن آن نفس در بیرون ظرف آب بود[3].

تسمیه و حمد در اوّل و آخر آب خوردن

در **سنن ترمذی** به روایت ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ در حدیثی فرمود: وقتی آب را به دهان می‌برید «بسم الله» و وقتی از دهان جدا می‌کنید

۱ـ حدثّنا أَبو كُرَيْبٍ حدثنا وَكِيعٌ عن يَزِيدَ بن سِنَانٍ الْجَزَرِيِّ عن ابنِ لِعَطَاءِ بنِ أبى رَبَاحٍ عن أبيهِ عن ابـنِ عَبَّاسٍ، قـالَ: قـالَ رَسُـولُ اللهِ: «لاَ تَشْرَبُوا واحِداً كَشُرْبِ البَعِيرِ ولَكِنْ اشْرَبُوا مَثْنَى وَثُلاثَ و سَمُّوا إذا أَنْتُمْ شَرِبْتُمْ، واحْمدُوا إذا أَنتمْ رَفَعْتُمْ». قال أبو عيـسى: هـذَا حَـدِيثٌ غريب. وَيَزِيدُ بنُ سِنَانٍ الجَزَرِيُّ هُوَ أبو فَرْوَةَ الرُّهَاوِيُّ. سنن ترمذى ج۵ ص۵۴۰ ح ش۱۸۸۶.

۲ـ حدثّنا مُعاذُ بنُ فَضالةَ قال: حدثّنا هِشامٌ هو الدَّسْتوائىُّ عن يَحيى بن أبى كَثيرٍ عن عبدِالله بنِ أبى قَتادةَ عن أبيهِ قال: قال رسولُ اللهِ صلى الله عليه و سلّم: إذا شَرِبَ أحدُكم فلا يتَنفَّسْ فى الإناءِ، و إذا أتى الْخَلاءَ فلا يَمسَّ ذكرَه بِيَمينهِ، و لا يَتمسَّحْ بِيَمينـهِ». صـحيح بخـارى ج۱ ص۶۸ ح ش۱۵۳.

۳ـ و حدثّنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِى شَيْبَةَ. قَالاَ: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ عَزْرَةَ بْنِ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيِّ عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَنَسٍ عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ كَانَ يَتَنَفَّسُ فِى الإِنَاءِ ثَلاثاً. صحيح مسلم ج۱۲ ص۱۶۶ ح ش۵۲۴۲.

«الحمد لله» بگویید[1]. ثابت شده است که وقتی آن حضرتﷺ آب می‌خورد در سه نفس می‌خورد و در اول هر نفسی «بسم الله» و در آخر آن «الحمد لله» می‌گفت و می‌فرمود: این نوع آب خوردن سیراب کننده‌تر و گواراتر است.

در **احیاء العلوم** آمده است که آب را باید در سه نفس بخورد. در اول هر نفسی «بسم الله» و در آخر نفس اول «الحمد لله» و در آخر نفس دوم «الحمد لله رب العالمین» و در آخر نفس سوم «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَلرَّحْمَنِ الرَّحِيْمِ» بگوید. همچنین در **احیا** مذکور است که پس از آب خوردن بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ جَعَلَهُ عَذْبًا فُرَاتًا بِرَحْمَتِهِ وَ لَمْ يَجْعَلْهُ مِلْحًا اُجَاجًا بِذُنُوْبِنَا»[2].

نگاه کردن به درون ظرف آب

هنگامی که ظرف آب را برمی‌دارد باید به درون آن نگاه کند تا چیزی در آن نیفتاده باشد و احتیاط کند تا قطرات آب بر روی فرش یا لباس نچکد. اگر شب تاریک بود با پرده‌ای سر آن را بپوشد و آب از ورای پرده بخورد. در روایات آمده است که بهترین ظرف نزد ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ ظرف شیشه‌ای بود؛ به این دلیل که هر چه در آن از خس و خاشاک و غیر آن بیفتد نمایان می‌شود.

---

۱ – حدَّثَنا أَبو كُرَيْبٍ حدثنا وكِيعٌ عن يَزِيدَ بنِ سِنَانٍ الْجَزَرِيِّ عن ابنٍ لِعَطَاءِ بنِ أبى رَبَاحٍ عن أبيهِ عن ابنِ عَبَّاسٍ، قالَ: قالَ رَسُولُ الله: «لاَ تَشْرَبُوا واحِداً كَشُرْبِ البَعِيرِ ولَكِنْ اشْرَبُوا مَثْنَى وَثُلاثَ و سَمُّوا إذا أَنْتُمْ شَرِبْتُمْ، واحْمدُوا إذا أَنتمْ رَفَعْتُمْ». قال أبو عيسى: هذَا حَدِيثٌ غريب. وَيَزِيدُ بنُ سِنَانٍ الجَزَرِيُّ هُوَ أبو فَرْوَةَ الرُّهَاوِيُّ. سنن ترمذی ج۵ ص۵٤۰ ح ش۱۸۸۶ .

۲ – سپاس خدای را که آب را به رحمت خویش شیرین و گوارا قرار داد و آن را به سبب گناهان ما شور و تلخ قرار نداد.

کثیف نکردن دسته و لبه‌ی ظرف

باید در اثنای خوردن طعام، آب نخورد و اگر نیاز شدید به آن احساس کرد، لبه‌ی ظرف و دسته‌ی آن را با دست و دهان چرب شده کثیف نکند. روش آب خوردن در اثنای طعام چنین است که دسته‌ی ظرف را با خنصر و بنصر[1] دست راست بگیرد و اگر ظرف دسته نداشته باشد ابتدا انگشتان و لب و دهان را از چربی پاک کند و آنگاه به خوردن آب بپردازد.

آب نخوردن از دهانه‌ی مَشک و لبه‌ی شکسته‌ی ظرف

نباید از دهانه‌ی مشک و یا لبه‌ی شکسته‌ی ظرف آب بخورد؛ زیرا آن محل جمع شدن اوساخ[2] است و در منع آن اخبار بسیاری وارد شده است؛ لیکن اگر به ندرت اتّفاق افتد منافی سنّت نیست. به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ یکبار از دهانه‌ی مشک یکی از زنان صحابه آب خورد و آن زن دهانه‌ی آن مشک را بریده و به خاطر تیمّن و تبرّک نگاه داشت[3]. نباید با دهان از جوی، حوض و امثال آن آب خورد؛ چون از جمله مکروهات است و تشبیه به حیوانات می‌شود.

۱- خنصر: انگشت کوچک، بنصر: انگشتی که میان انگشت کوچک و انگشت وسطی قرار دارد. علّت گرفتن دسته ی کوزه با این دو انگشت این است که وقت غذا خوردن با سه انگشت دیگر غذا می خورد و این دو انگشت به غذا نمی آلاید.

۲- جمع وسخ. چرکها.

۳- حدّثنا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ. أَنْبَأَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ أَبِی عَمْرَةَ، عَنْ جَدَّةٍ لَهُ يُقَالُ لَهَا كَبْشَةُ الأَنْصارِيَّةُ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ دَخَلَ عَلَيْهَا، وَعِنْدَهَا قِرْبَةٌ مُعَلَّقَةٌ. فَشَرِبَ مِنْهَا وَهُوَ قَائِمٌ. فَقَطَعَتْ فَمَ الْقِرْبَةِ، تَبْتَغِی بَرَكَةَ مَوْضِعِ فِی رَسُولِ اللهِ. سنن ابن ماجه ج۲ ص۱۱۳۲ ح ش۳۵۰۲ .

ترجیح دیگران بر خود در خوردن شربت و آب سرد

در **صحیح مسلم**[1] به روایت مغیرة بن شعبهﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: «سَاقِی الْقَوْمِ آخِرُهُمْ شُرْبًا»[2] از انسﷺ روایت شده است که روزی پیغمبرﷺ به اصحاب شربتی داد. ایشان گفتند: یا رسول‌الله! چه می‌شود اگر آن را خود بیاشامی. در این هنگام پیامبر اکرمﷺ حدیث مذکور را فرمود.

بزرگان گفته‌اند: در این عمل، فواید بسیار است؛ از جمله اتّصاف به صفت ایثار که برای ارباب صحبت بهترین خصلت است و دیگر اینکه به حکم حدیث: «سُؤْرُ الْمُؤْمِنِ شِفَاءٌ»[3] کسی که در آخر شربت بخورد برکت همه‌ی اصحاب به او می‌رسد و غالباً خادم یک جمع، کوچکترین ایشان است، بنابراین اگر وی این کار را انجام دهد برکت بزرگان شامل حال وی می‌شود و این فایده‌ی کامل است.

دادن آب به کسی که در جانب راست اوست

وقتی شربتی به دست کسی برسد، مقداری از آن بیاشامد آنگاه بقیه‌ی آن را به دست کسی دهد که بر جانب راست اوست، اگر چه بر جانب دیگر، بزرگتری

۱- ... قَالَ فَانْتَهَيْنَا إِلَى النَّاسِ حِينَ امْتَدَّ النَّهَارُ وَحَمِيَ كُلُّ شَيْءٍ. وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا رَسُولَ اللهِ هَلَكْنَا. عَطِشْنَا. فَقَالَ: «لاَ هُلْكَ عَلَيْكُمْ» ثُمَّ قَالَ: «أَطْلِقُوا لِي غُمَرِي» قَالَ وَدَعَا بِالْمِيضَأَةِ. فَجَعَلَ رَسُولُ اللهِ يَصُبُّ وَأَبُو قَتَادَةَ يَسْقِيهِمْ فَلَمْ يَعْدُ أَنْ رَأَى النَّاسُ مَاءً فِي الْمِيضَأَةِ تَكَابُّوا عَلَيْهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَحْسِنُوا الْمَلأَ. كُلُّكُمْ سَيَرْوَى» قَالَ: فَفَعَلُوا. فَجَعَلَ رَسُولُ اللهِ يَصُبُّ وَأَسْقِيهِمْ. حَتَّى مَا بَقِيَ غَيْرِي وَغَيْرُ رَسُولِ اللهِ. قَالَ ثُمَّ صَبَّ رَسُولُ اللهِ فَقَالَ لِي: «اشْرَبْ» فَقُلْتُ: لاَ أَشْرَبُ حَتَّى تَشْرَبَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: «إِنَّ سَاقِيَ الْقَوْمِ آخِرُهُمْ شُرْباً» قَالَ: فَشَرِبْتُ وَشَرِبَ رَسُولُ اللهِ. قَالَ: فَأَتَى النَّاسُ الْمَاءَ جَامِّينَ رِوَاءً. صحیح مسلم ج۵ ص۱۵۱ ح ش۱۵۱۲ .

۲- ساقی قوم کسی است که بعد از همه آب خورد.

۳- پس خورده ی برادر مؤمن شفا و برکت است.

نشسته باشد. ثابت شده است که پیغمبرﷺ گاهی شربت را به حاضران می‌داد و خود در آخر می‌آشامید و گاهی اول خود می‌آشامید و پس از آن به دست کسی می‌داد که بر جانب راست وی نشسته بود.

در **صحیحین**[1] به روایت انسؓ آمده است که برای پیغمبرﷺ شیر آمیخته با آب آوردند و در جانب راست وی اعرابی و در جانب دیگر ابوبکر صدّیقؓ نشسته بود. آن حضرت قدری از آن شیر نوشید، سپس به دست اعرابی داد و فرمود: «اَلْاَيْمَنُ فَالْاَيْمَنُ»[2].

دعا کردن شارب[3] برای ساقی

سنّت این است که اگر کسی آبی به دست شخصی دهد، آن شخص برای ساقی دعای خیر کند. در کتاب **ابن‌السّنی** به روایت عمرو بن حنیقؓ مذکور است که وی روزی به پیغمبرﷺ مقداری آب داد. آن حضرت فرمود: «اَللَّهُمَّ اَمْتِعْهُ بِشَبَابِهِ»[4] پس

۱– حدثّنا أبو اليَمانِ أخبرَنا شُعيبٌ عن الزّهريّ قال: «حدثّنى أنَسُ بنُ مالِكٍ رضى الله عنه أنها حُلِبَتْ لرسول الله صلى الله عليه و سلّم شاةٌ داجنٌ ـ و هو فى دارِ أنسِ بنِ مالكٍ ـ و شيبَ لَبَنُها بماءٍ من البئرِ التى فى دارِ أنسٍ، فأُعطِيَ رسول الله صلى الله عليه و سلّم القَدَحَ فشَرِبَ منهُ، حتّى إذا نَزَعَ القدَحَ من فيه، و عن يسارهِ أبوبكرٍ و عن يمينِهِ أعرابيٌّ، فقال عمر ـ و خافَ أن يُعطِيَهُ الأعرابيّ ـ أعطِ أبابكرٍ يا رسول الله عندكَ، فأعطاهُ الأعرابيّ الذى عن يَمينِه ثم قال: الأيمنَ فالأيمنَ». صحيح بخارى ج۲ ص۸۲۹ ح ش۲۳۱٤، صحيح مسلم ج۱۳ ص۱٦۷ ح ش٥۲٤٥ .

۲– از راست به راست.

۳– کسی که آب می نوشد.

٤– بار الها! او را از جوانی اش بهره مند گردان.

عمر وی به هشتاد رسید و موی محاسن وی همچنان سیاه بود[1]. همچنین در آن کتاب از عمرو بن اخطب رضی الله عنه روایت شده است[2] که روزی حضرت پیغمبر ﷺ آب طلبید و من برای آن حضرت آب آوردم. در آن آب، مویی بود که آن را دور انداختم سپس به دست مبارک وی دادم. فرمود: «اَللَّهُمَّ جَمِّلْهُ»[3]. راوی می گوید: او را پس از اینکه نود و سه سال از عمرش می گذشت دیدم در حالی که موی سر و محاسن وی همچنان سیاه بود.

۱– حدّثنا معلی بن منصور عن یحیی بن حمزة عن أبی إسحاق بن أبی فروة عن یوسف بن سلیمان عن جده عن عمرو بن الحمق أنه سقی النبی صلی الله علیه و سلم لبناً فقال: «اللَّهُمَّ أَمْتِعْهُ بِشَبَابِهِ»، فلقد أتت علیه ثمانون سنة لایری شعرة بیضاء. مصنف ابن ابی شیبه ج۷ ص۴۳۷ ح ش۲۷٤۹٤ .

۲– حدّثنا عبدالله حدّثنی أبی حدثنا زید بن الحباب حدثنا حسین حدّثنی أبو نهیک حدّثنی أبو زید عمرو بن أخطب الأنصاری قال: «استسقی رسول الله صلی الله علیه و سلّم ماءً فأتیته بقدح فیه ماء، فکانت فیه شعرة، فأخذتها، فقال: اللهم جمِّله قال: فرأیته و هو ابن أربع و تسعین لیس فی لحیته شعرة بیضاء». مسند امام احمد ج٦ ص٤٦٦ ح ش۲۲٥۰۱ .

۳– بار الها! او را زیبا گردان.

باب هفتم

در آداب سفر و متعلّقات آن

فصل اوّل

در اختلاف احوال مشایخ طریقت در سفر و اقامت

بدان که سفر و اقامت این طایفه بنا بر اقتضای وقت و حال ایشان است و احوال ایشان در این امر مختلف است. بعضی از ایشان در ابتدا سفر کرده و در نهایت مقیم شده‌اند و بعضی در بدایت مقیم بوده و در نهایت سفر کرده‌اند و بعضی در بدایت و نهایت سفر کرده و مطلقاً مقیم نشده‌اند و بعضی در بدایت و نهایت مقیم بوده و هرگز سفر نکرده‌اند و هر یک از ایشان در این امر غرضی صحیح و قصدی درست داشته است.

هدف کسانی که در بدایت سفر کرده و در نهایت مقیم شده‌اند تحصیل علوم دینی، زیارت مشایخ طریقت، طلب مرشد کامل، ترک خواسته‌های نفسانی، مشاهده‌ی آثار و نشانه‌ها و عجایب مخلوقات و عبرت گرفتن از آن، اختیار گمنامی، زیارت حرمین و مانند اینها بوده است.

امّا آنهایی که در ابتدا مقیم بوده و در نهایت سفر کرده‌اند، کسانی هستند که حق ﷻ به ایشان در همان ابتدای حال، به لطف موهبت و عنایت خاص خود، شَرَف همنشینی با شیخی کامل و مکمّل را ارزانی داشته است و ایشان از برکت ملازمت وی به درجه‌ی کمال رسیده‌اند و در آن حال از اطراف و جوانب عالم، نسیم صدق و ارادت طالبان به مشام جان ایشان رسیده و جاذبه‌ی رحمت حقیقی، ایشان را از جا در آورده است؛ از این رو سفر اختیار کرده و خود را به طالبان مشتاق رسانیده و آنان را از سرچشمه‌ی آب حیات خود سیراب گردانیده‌اند.

امّا گروهی که در بدایت و نهایت سفر کرده و اصلاً مقیم نشده‌اند کسانی هستند که صلاح وقت و حال خود را در آن دیده‌اند و پیران طریقت ایشان را به آن، امر فرموده‌اند. بعضی از ایشان گفته‌اند: بکوش تا هر شبی مهمان مسجدی باشی و نمیری مگر در میان دو منزل. ابراهیم خواص و مرتعش ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ از این گروه بوده‌اند به گونه‌ای که خواص (رح) هرگز در شهری بیشتر از چهل روز اقامت نمی‌کرد و شیخ ابوحفص حدّاد ـ قدّس سرّه ـ مرتعش (رح) را به سیاحت دستور داده و صلاح وی را در آن دیده بود. وی هر سال، هزار فرسنگ راه را با سر و پای برهنه سفر می‌کرد و در هیچ شهری بیشتر از ده روز اقامت نمی‌کرد و گاه فقط سه روز توقّف می‌نمود.

امّا آنان که در بدایت و نهایت مقیم بوده و اصلاً سفر نکرده‌اند کسانی هستند که خداوند ایشان را در سایه‌ی موهبت و عنایت خود پرورش داده و درهای فتوحات را به روی آنان گشوده و از خاصّان خود کسانی نزد ایشان فرستاده است تا در پرتو

عنایت و موهبت از آن خواص تربیت و بخشش یافته‌اند و پای طلب در دامن فراغت کشیده و بر سر گنج حقیقت آرمیده‌اند.

پوشیده نماند که نزد اهل تحقیق ثابت شده است که طالب صادق و مرید مخلص می‌تواند با قوّه‌ی جاذبه‌ی ارادت و اخلاص، پیر کامل و مکمّل را به جانب خود بکشد. اگر چه این معنی مقرّر و محقّق است؛ امّا حصول قوّه‌ی جاذبه برای طالبان تا این اندازه که بتواند یک شیخ را تحریک کرده و به جانب خود بکشد از نوادر است. بنابراین برای مبتدیان چاره‌ای نیست جز اینکه برای پیدا کردن مقتدایی که توانایی ارشاد و تصرّف در باطن مستعدّان را داشته باشد سفر اختیار کنند؛ البتّه اگر در آن دیار، بزرگی باشد که خاطر به برکت همنشینی با وی از کشاکش تعلّقات رهایی یابد باید در خدمت و ملازمت وی اقامت نماید و در هیچ حالی سفر اختیار نکند؛ چرا که از مقصود دور می‌افتد. در مذهب این طایفه در چنین موقعیّتی سفر کردن برای طالبان حرام و اقامت نمودن فرض است و ترجیح اقامت بر سفر و منع مریدان از سفر بنا بر همین معنی است. ولی اگر در آن دیار چنین بزرگی نباشد که دل با صحبت او آرام گیرد، آن زمان اقامت حرام و سفر واجب است.

پوشیده نماند که سفر بر سه قسم است: سفر فریضه، سفر فضیلت و سفر مباح. سفر فریضه پنج نوع است: ۱) جهاد که فرض کفایی است مگر در هنگام جنگ. ۲) حج به شرط استطاعت. ۳) اجابت دعوت پدر و مادر. ٤) رد کردن مظالم[1]. ٥) طلب علم فریضه به شرطی که در آن دیار، آن علم حاصل نشود.

۱- آنچه از دیگران به ظلم و ستم گرفته است.

بعضی از مشایخ فریضه‌ای دیگر به آن افزوده و گفته‌اند که گریختن از اسبابی که دین را به خطر می‌اندازد همچون جاه و مال و ولایت و مشغولیّت دنیا برای کسی که رفتن راه دین برای وی میسّر نشود نیز فریضه است. اگرچه آدمی هرگز نمی‌تواند از احتیاجات خود فارغ باشد، لیکن می‌تواند سبکبار شود. هر کس صاحب مال و جاه بسیار شود، غالباً با آن از حق ﷻ دور می گردد، مگر اینکه به خلعت وجود موهوب حقّانی مشرّف شده و به درجه‌ی بقای بعد از فنا رسیده باشد.

سفر فضیلت بسیار است همچون تکرار حج تمتّع و عمره، زیارت بیت‌المقدّس، زیارت روضه‌ی شریفه آن حضرت و سایر انبیاء ـ صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ـ، زیارت قبور اولیای امّت، صحبت مشایخ طریقت ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ، مشاهده‌ی آثار و مخلوقات الهی و آنچه بدین ماند.

سفر مباح نیز دو نوع است: ۱) سفر تجارت: اگر قصد شخص از این سفر این باشد که خود و عیال خود را از احتیاج به دیگران بی‌نیاز گرداند و بار خود را از گردن مردم بردارد این سفر طاعت است، ولی اگر برای کسب مال بیشتر باشد، این شخص در تسخیر شیطان است و غالباً در همه‌ی عمر از رنج سفر آسوده نمی گردد؛ زیرا برای زیاده طلبی نهایتی نیست و عاقبت وی از چند حالت خارج نیست؛ یا راهزنان راه را بر او بسته و مالش را ببرند و یا خونش را بریزند، یا در غربت با ناامیدی و حسرت بمیرد و والی شهر مال او را در راه بیت‌المال خرج کند و بهترین وجه این است که وارث، مال وی را بگیرد و برای رسیدن به آمال و آرزوهای نفسانی خود صرف کند و هرگز از وی یاد نکند و وصیّت وی را بجا نیاورد و بدهی او را پرداخت ننماید و وبال

آخرت در گردنش بماند و هیچ ضرر و زیانی بالاتر از این نیست که او همه‌ی رنجها را تحمّل کند و بار گناه آخرت ببرد و همه‌ی راحتی‌ها به دیگران برسد.

۲) سفر تفریح و تماشا: این نیز مباح است به شرطی که اندک باشد، امّا اگر کسی به گشتن در شهرها عادت کند و هیچ غرضی جز این نداشته باشد که سرزمین‌های گوناگون و مردم مختلف ببیند و آن را مایه‌ی گفتگو گرداند و از آن برای خود کسب و کاری برپا کند، علما درباره‌ی چنین سفری با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی گفته‌اند که چنین سفری رنجانیدن بیهوده‌ی تن است، از این رو جایز نبوده و صحیح آن است که حرام نیست؛ چون تماشا نیز غَرَضی است اگر چه غرض پستی است، لیکن این سفر شیوه‌ی طالبان و صادقان نیست.

ابوتراب نخشبی ـ قدّس سرّه ـ گفته‌اند که هیچ چیز بر مریدان زیان‌بارتر از سفری نیست که بر متابعت هوای نفس و بدون قصد صحیح باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بَطَرًا وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ﴾[1]. علما گفته‌اند: در طلب دنیا سفر دور و دراز و خودستایانه و مغرورانه مکروه و ممنوع است. مجاهد (رح) می گوید: سفر طولانی مکروه است مگر این که به نیّت جهاد یا حج یا عمره رود و برای زنان رفتن به سفری که مسافت آن به مدّت یک شبانه روز باشد، حرام است مگر با محرمی[2].

۱– و مانند کسانی نباشید که بسیار مغرورانه و خودستایانه و برای خودنمایی کردن در برابر مردم بیرون آمدند ، انفال/ ۴۷

۲– نزد احناف مدت سفر، سه شبانه روز است که با تحقیق علمای معاصر حدود ۷۲ کیلومتر است که خارج شدن زن به بیش از این مسافت بدون محرم، حرام است.

در **صحیحین** به روایت ابی‌هـریره‌رضی الله عنه آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: برای زنی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد حلال نیست که به مدّت یک شبانه روز سفر کند و با وی محرمی نباشد[1]. شارحان حدیث گفته‌اند که محرم زن، شوهر اوست یا کسی که نکاح وی ابداً بر وی حرام باشد مثل پدر، برادر، پسر و امثال ایشان. مستحب این است که زن اصلاً سفر نکند اگر چه با محرمی باشد مگر بنا بر ضرورت.

۱ – حدّثنا آدمُ قال: حدثَّنا ابنُ أبی ذِئبٍ قال: حدثَّنا سَعیدُ المقبُریُّ عن أبیهِ عن أبی هریرةَ رضیَ الله عنه قال: قال النبیُّ صلی الله علیه و سلّم: «لا یَحِلُّ لامرأةٍ تؤمنُ بالله و الیومِ الآخِرِ أن تُسافِرَ مَسِیرةَ یومٍ و لیلةٍ لیس معَها حُرمةٌ». تابَعهُ یحیی بنُ أبی کثیرٍ و سُهیلٌ و مالکٌ عنِ المقْبُریِّ عن أبی هریرةَ رضیَ الله عنه. صحیح بخاری ج۱ ص۳۶۸ ح ش۱۰۷۲ .

فصل دوّم

در اثبات فواید سفر

بدان در سفر فواید بسیاری نهفته است. حضرت مرتضی علیؓ پنج فایده‌ی بزرگ آن را در قطعه‌ای از منظومات قدسیه‌ی سمات خود به نظم در آورده و آن این است:

تَغَرَّبْ عَنِ الْاَوْطَانِ فِیْ طَلَبِ الْعُلَی　　وَ سَافِرْ وَفِی الْاَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدٍ

تَفَـرُّجُ هَمٍّ وَ اكْتِسَـابُ مَعِيْشَةٍ　　وَ عِلْـمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَـةُ مَاجِدٍ

فَاِنْ قِيْلَ فِی الْاَسْفَارِ ذُلٌّ وَ غُرْبَةٌ　　وَ قَطْعُ الْفَيَافِیْ وَ ارْتِكَابُ شَدَائِدٍ

لَمَـوْتُ الْفَتَی خَيْرٌ لَهُ مِـنْ حَيَوتِهِ　　بِـدَارِ ذِلَّةٍ بَيْـنَ وَاشٍ وَ حَاسِـدٍ

۱) در طلب بلندی مرتبه از وطن خود مهاجرت کن و به سفر برو که در آن پنج فایده است:

۲) فایده‌ی اوّل رفع غم و اندوه، دوّم کسب رزق و روزی، سوّم تحصیل علم، چهارم تکمیل آداب و اخلاق، پنجم دریافتن صحبت بزرگی.

۳) پس اگر کسی بگوید که در سفر خواری و تنهایی و پیمودن بیابان‌های هموار و وسیع و رویارویی با مشکلات است.

٤) هر آیینه مردن برای انسان بهتر است از زیستن او در سرای خواری میان سخن چین و حسود.

یعنی مرگ بهتر از زندگانی‌ای است که به کام دشمنان و در میان حسودان و سخن چینان باشد. به همین دلیل بود که حضرت رسول‌اللهﷺ و اصحاب بزرگوار ایشانرضی الله عنهم محنت هجرت و اندوه غربت را به جان خریدند و به دیار غربت رفتند و در آنجا اقامت گزیدند و هر کس ادّعای محبّت ایشان کند، چاره‌ای جز متابعت از آنان را ندارد.

فایده‌ی اوّل از فواید کلّی در سفر، رهایی از بارِ غم و اندوه به واسطه‌ی مشاهده‌ی عجایب مصنوعات و غرایب مبدعات در اطراف و اکناف عالم است و آن مشاهده موجب آرامش خاطر و ازدیاد یقین به وجود خالق هستی ـ تَعَالَی شَأْنُهُ وَ عَظُمَ بُرْهَانُهُ ـ می گردد.

فایده‌ی دوّم کسب معیشت زندگانی به سهولت است و چون انسان به حسب قیود بشری همیشه به خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن محتاج است و مایحتاج وی در سفر بهتر از حَضَر میسّر می‌شود؛ از این رو سفر مشتمل بر فایده‌ی تامّه است.

حکیم انوری در قصیده‌ای گفته است:

سفر، مربیِ مرد است و آستانه ی جاه　　سفر خزانه ی مال است و اوستاد هنر

به جـرم خاک و فلک پر نگاه باید کرد　　که این کجاست ز آرام و آن کجا ز سفر

درخت اگرمتحرک شدی زجای بجای نه رنـج ارّه کشیـدی و نه جفای تبر

فایده‌ی سوّم تحصیل علوم است. پوشیده نماند که کسی از انواع علوم بهره‌ی کامل می‌برد که در طلب آن به مقتضای حدیث «اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصِّيْنِ»[1] محنت سفر و مشقّت غربت را بر خود هموار ساخته و انواع مصیبتها و بلاها را تجربه نموده باشد و چنین علمی هرگز برای طایفه‌ای که در دیار خود از روی تنعّم و فراغت به کسب علم پرداخته و اکثر اوقات را در ناز و نعمت بسر برده‌اند میسّر نمی‌شود.

فایده‌ی چهارم تکمیل آداب و تهذیب اخلاق است. صاحب **ترجمه‌ی عوارف** (رح) می گوید: سفر در رام کردن نفوس سرکش و نرم کردن قلبهای سخت اثر زیادی دارد؛ زیرا ترک وطن و دوستان و جدایی از مألوفات و معهودات و صبر کردن بر مصیبتها و بلاها، نفس و طبع را از تقیّد به عادات و قیدها و آرزوها آزاد می گرداند و اثر قساوت و غفلت را از قلوب لاهیه[2] و ساهیه[3] برمی‌دارد. تأثیر سفر در نفوس کمتر از تأثیر نوافل روزه و نماز نیست.

نقل شده است که هر کس از اهل طلب نزد شیخ ابوبکر شبلی می‌آمد و توبه می‌کرد، شیخ به وی چنین امر می‌کرد: بر قدم تجرید به سفر حج برو و برگرد تا بتوانی در صحبت ما بنشینی. آنگاه مرید را با یاران خود بدون توشه‌ی سفر به بیابان می‌فرستاد. به او گفتند: تو خلق را هلاک می‌کنی. گفت: نه، چنین نیست؛ زیرا ایشان

۱– علم را بیاموزید حتی اگر در چین باشد.

۲– غافل شونده.

۳– فراموشکار.

وقتی نزد من می‌آیند، مقصود من نیستم. اگر مقصود من باشم آنان بت‌پرستان خواهند بود در این صورت مقام فاسقی ایشان بهتر از مقام تایبی است. بنابراین مقصود ایشان حق تعالی است؛ اگر در آن راه هلاک شوند، به مقصود رسند و اگر باز آیند رنج و ریاضت سفر آنان را چنان استوار خواهد کرد که من با ده سال مجاهدت، نتوانم کرد.

پوشیده نماند که اخلاق و اوصاف بسیاری در نفس انسان نهفته است که به سبب ریاضت سفر همه‌ی آنها ظاهر می‌شود و به سفر، به همین جهت سفر گفته‌اند که «یَسْفُرُ فِیْهِ اَخْلَاقُ الرَّجُلِ اَیْ یَظْهَرُ»[1]. بسیاری از اخلاق ناپسند که در مدّت زمان طولانی در حضر با ریاضت و مجاهدات معلوم نمی‌گردد، در زمان اندکی در سفر معلوم می‌شود؛ بنابراین اگر کسی سفر کند و بر بعضی از اخلاق ناپسندیده‌ی خود که از امراض باطنی است اطّلاع یابد به حکم «تَسَافَرُوْا تَصِحُّوْا»[2] باید به معالجه‌ی آن امراض بپردازد و برای تصحیح باطن، بسیار بکوشد.

مردم تا زمانی که در خانه و دیار خود باشند و کارها بر وفق مراد ایشان باشد، گمان می‌کنند که محاسن اخلاق و مکارم آداب برای آنان حاصل شده است؛ امّا وقتی سفر کنند پرده از همه‌ی خصلتهای آنها برداشته می‌شود و آنان به ضعف و عجز و بدخویی خود اطّلاع می‌یابند. هر کس سفر نکرده باشد بسیاری از صفات ناشایسته بر او پوشیده می‌ماند و تا وقتی انسان با کسی سفر نکند نمی‌تواند او را به اخلاق شایسته و اوصاف پسندیده بستاید.

۱- اخلاق انسان در آن می درخشد یعنی آشکار می گردد.

۲- مسافرت کنید تا سالم گردید.

گویند شخصی نزد فاروق اعظم‌ﷺ از اخلاق کسی تعریف می‌کرد و در آن مبالغه می‌نمود. ایشان پرسیدند: هرگز با وی سفر کرده‌ای؟ گفت: نه. گفت: پس وی را نمی‌شناسی و تعریف وی نکن.

فایده‌ی پنجم و بلکه کاملترین فایده‌ی سفر، دریافتن صحبت بزرگان و مشایخ و رسیدن به خدمت و ملازمت اولیای حق‌ﷻ است؛ چون طالبان صادق و سالکان مخلص به مجرّد ملاقات اهل‌الله و رسیدن به نظر ارزشمند ایشان، فواید و نتایج بسیاری کسب می‌کنند و ممکن است که شایسته‌ی نظرِ سعادت بخش ایشان گردند و با آن یک نظر چنان ترقّی حاصل شود که در طول عمر با مجاهدت‌ها و ریاضت‌های بسیار میسّر نگردد.

آنکه به تبریز دید یک نظرِ شمسِ دین — طعنه زند بر دهه سخره کند با چله

از خوّاص اولیای حق‌ﷻ این است که می‌توانند با یک نظر در باطن مستعدّی چنان تصرّف کنند که وی را از پستی طبیعت به اوج قربت برسانند. این تأثیر از آن بزرگواران عجیب و غریب نیست؛ زیرا خداوند در نظر بعضی از خوّاص بندگان خود، خاصیّتی نهاده است که وقتی در استعداد طالبی نگاه کنند و او را مستعدّ قبول نظر یابند، به وی چنان توجّهی کنند که به سعادتِ حیات ابدی و دوام و حضور و آگاهی مشرّف شود.

گویند شیخ ابونجیب سهروردی در مسجد خیف[1] قدم می‌زد و با دقّت به چهره‌ی همه می‌نگریست. از وی پرسیدند که چه می‌طلبی؟ گفت: خداوند بندگانی دارد که

۱- نام مسجدی در منا.

نظرشان سعادت بخش است و می‌دانم که این مکان از ایشان خالی نیست و من طالب آن هستم که مورد نظر عنایت و عاطفت یکی از ایشان قرار گیرم. بنابراین اگر رفتن به سفر به این نیّت باشد که مورد نظر یکی از دوستان حق‌ﷻ قرار گیرد بی‌نهایت پسندیده و شایسته و متضمّن فایده‌ی بسیار است.

پیر هرات (رح) فرمود: «دیدار پیران از فرایض این قوم است که از دیدار پیران آن یابند که به هیچ چیز نیابند». در جای دیگر فرموده است: «الهی این چیست که با دوستان خود کردی هر که ایشان را جست، تو را یافت و تا تو را ندید، ایشان را نشناخت». همچنین فرموده است: «حق‌ﷻ آسمان و زمین و همه‌ی صنایع خود را آشکارا باز نمود و در هیچ چیز چنان آشکارا نیست که در دیده‌ی دوستان خود. این جستن دوستان او و سفر و زیارت ایشان از بهر این است».

از این رو بر سالکان راه حقیقت، واجب و لازم است که وقتی در اثنای سفر به شرف صحبت بزرگی صاحب تصرّف برسند، دست ارادت در دامن متابعت وی زنند و سر نیاز و اخلاص بر آستانه‌ی ملازمت وی نهند و به حکم «اَصَبْتَ فَاْلْزِمْ» خدمت و ملازمت وی را لازم گیرند و در سایه‌ی عنایت و حمایت وی در آیند و بیهوده وقت گران‌بها و عمر شریف خود را در تردّد بی‌فایده ضایع نگردانند و دل را از پریشانی و تن را از سرگردانی نجات دهند. و بالله التوفیق.

فصل سوّم

در آداب اصل سفر

خالص کردن نیّت و مشورت با نیکان

اگر طالب صادق اراده‌ی سفر کند و قصدش از آن سفر حج یا جهاد یا ردّ مظالم یا طلب علم فریضه یا زیارت روضه‌ی مقدّسه‌ی حضرت رسالت و سایر انبیاء ـ صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ـ یا طلب صحبت علمای دین و مشایخ اهل کشف و یقین یا مشاهده‌ی آثار مخلوقات الهی یا کسب قُوْت و معیشت زندگانی باشد، این سفر صواب است و گرنه در آن سفر خطاکار باشد.

بعد از تصحیح نیّت و خالص کردن عزیمت باید به حکم ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ با کسی که از چگونگی حالات او آگاه است و یقین می‌داند که وی از خیانت دور بوده و از نصیحت و شفقّت دریغ نخواهد داشت، مشورت کند. در **اذکار** امام نوّاوی (رح) ذکر شده است که مشورت کردن با مردم دانا پس از نیّت سفر از جمله‌ی مستحبّات است.

استخاره کردن

وقتی با مشورت دیگران یقین حاصل شد که این سفر به مصلحت اوست باید استخاره کند؛ زیرا استخاره در هر امری از امور، سنّت است. در **صحیح بخاری** از جابرؓ روایت شده است که گفت: پیغمبرﷺ به ما استخاره کردن در هر کاری را می‌آموخت همانطور که به ما سوره‌های قرآن را می‌آموخت. آن حضرت می‌فرمود: اگر یکی از شما قصد کاری کند، ابتدا دو رکعت نماز نافله ادا کند و پس از آن، این دعا را بخواند: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَخِیْرُكَ بِعِلْمِكَ، وَ اَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ، وَ اَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِیْمِ، فَاِنَّكَ تَقْدِرُ وَ لَا اَقْدِرُ، وَ تَعْلَمُ وَ لَا اَعْلَمُ، وَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ. اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هَذَا الْاَمْرَ خَیْرٌ لِیْ فِیْ دِیْنِیْ وَ مَعَاشِیْ وَ عَاقِبَةِ اَمْرِیْ» یا گوید: «عَاجِلِ اَمْرِیْ اَو آجِلِهِ فَاقْدِرْهُ لِیْ، وَ یَسِّرْهُ لِیْ، ثُمَّ بَارِكْ لِیْ فِیهِ، وَ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هَذَا الْاَمْرَ شَرٌّ لِیْ فِیْ دِیْنِیْ وَ مَعَاشِیْ وَ عَاقِبَةِ اَمْرِیْ» و یا گوید: «عَاجِلِ اَمْرِیْ وَ آجِلِهِ فَاصْرِفْهُ عَنِّیْ، وَ اصْرِفْنِیْ عَنْهُ، وَ قَدِّرْ لِیَ الْخَیْرَ حَیْثُ كَانَ» آنگاه حاجت خود را ذکر کند[1].

---

۱ – حدَّثَنا قُتَیبةُ قال حدَّثَنا عبدُالرحمنِ بنُ أبی المَوالی عن محمدِ بنِ المُنكدِرِ عن جابرِ بنِ عبدِ الله رضیَ اللهُ عنهما قال: «کان رسولُ اللهِ صلی الله علیه و سلّم یُعلِّمُنا الاستخارةَ فی الأُمورِ کما یُعلِّمنا السورةَ منَ القرآنِ یقولُ: إذا همَّ أحدُکم بالأمرِ فلْیَرکعْ رکعتَینِ منِ غیرِ الفریضةِ، ثمَّ لِیَقُلْ: اللّهمَّ إنی أستخیرُکَ بعلمک، و أستَقدِرُکَ بقُدرَتِکَ، و أسأَلُکَ من فضلکَ العظیمِ، فإنَّکَ تَقدِرُ و لا أقدِرُ، و تَعلمُ و لا أعلَمُ و أنتَ علّامُ الغُیوب. اللّهمَّ إن کنتَ تَعلمُ أنَّ هذا الأمرَ خیرٌ لی فی دِینی و مَعاشی و عاقبةِ أمری ـ أو قال: عاجِل أمری و آجِلِهِ ـ فاقدِرْهُ لی، و یَسِّرْهُ لی، ثمَّ بارکْ لی فیه. و إن کنتَ تَعلمُ أنَّ هذا الأمرَ شرٌّ لی فی دِینی و مَعاشی و عاقبةِ أمری ـ أو قال: فی عاجل أمری و آجله ـ فاصرِفهُ عَنّی و اصرفنی عنهُ، و اقدُر لی الخیرَ حیثُ کان، ثمَّ أرضنی به قال: و یُسمِّی حاجَتَهُ». صحیح بخاری ج۱ ص۳۹۰ ح ش۱۱٤٤ .

امام نوّاوی (رح) فرمود: استخاره به شیوه‌ی مذکور، مستحب است و نماز استخاره دو رکعت نافله است که همانند دیگر نمازهای نافله ادا می‌شود؛ بدین ترتیب که در رکعت اوّل باید بعد از فاتحه، سوره‌ی کافرون و در رکعت دوّم سوره‌ی اخلاص را بخواند. اگر فرصت نماز گزاردن نبود به خواندن دعای مذکور اکتفا کند و در اوّل و آخر این دعا، خواندن حمد و صلوات مستحب است. پس از نماز و دعا در صورتی که در دل انبساط و انشراح یابد به آن امر اقدام کند.

وصیّت کردن و اجازه خواستن از والدین و ارباب حقوق

بعد از اینکه قصد سفر نمود باید به اهل خود برای پرداخت بدهی و ادای حقوق مسلمین و ردّ مظالم وصیّت کند و برای وصیّتی که در حقّ همسر و فرزندان خود می‌کند دو شاهد بگیرد و آن را مؤکّد سازد و از مردمی که بر او حقوقی ثابت دارند حلالیّت بطلبد و چنین گمان کند که بر سر راه آخرت است و دیگر به منزل باز نخواهد گشت؛ بنابراین باید پدر و مادر را از خود راضی کرده و با اجازه‌ی والدین و رخصت شیخ و استاد سفر اختیار کند تا از برکات سفر محروم نماند.

باید روز پنجشنبه را برای سفر برگزینند؛ زیرا عادت کریمه‌ی حضرت رسالتﷺ این بود که روز پنج شنبه عازم سفر می‌شد و این روز را برای رفتن به سفر بر می‌گزید[1]. اینکه بعضی از عوام در روز پنجشنبه سفر نمی‌کنند و می‌گویند نباید بر نماز جمعه

۱- جامع المسانید و المراسیل ج۵ ص۵٤٦ ح ش١٦٦٨٨ .

پشت کرد، مخالف طریقه‌ی سنّت است. آن حضرتﷺ گاه روز دوشنبه و احیاناً روز شنبه و چهارشنبه به سفر رفته است.

خداحافظی کردن مسافر از مجاور

قبل از رفتن به سفر باید از نزدیکان، دوستان، همسایگان، آشنایان و کسانی که به گردن او حقّی دارند و در حقّ وی احسانی کرده‌اند، وداع کند و از ایشان دعای خیر بطلبد. در کتاب **ابن‌السّنی** و غیر آن به روایت ابی‌هریرهرضی الله عنه آمده است[1] که پیغمبرﷺ فرمود: هر کس اراده‌ی سفر کند باید به کسی که در خانه می‌ماند بگوید: «اَسْتَوْدِعُکُمُ اللهَ الَّذِیْ لَا یُضِیْعُ وَدَائِعَه»[2]. در **مسند** امام احمد و غیر آن به روایت ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی چیزی را به خدای تعالی بسپارند خدای تعالی آن را نگه می‌دارد.

در اصل سی و یکم از **نوادر الاصول** به روایت ابی‌هریرهرضی الله عنه آمده است[3] که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی اراده‌ی سفر کنی و از خانه‌ی خود بیرون آیی باید به اهل خود بگویی: «اَسْتَوْدِعُکُمُ اللهَ الَّذِیْ لَا یُخَیِّبُ وَدَائِعَهُ»[4]. امام(رح) در شرح این حدیث

۱– و روینا فی کتاب ابن السنی و غیره، عن أبی هریرة رضی الله عنه عن رسول الله قال: «مَنْ أرادَ أنْ یُسافِرَ فَلْیَقُلْ لِمَنْ یُخَلِّفُ: أسْتَودِعُکُمُ اللهَ الَّذی لا تَضِیعُ وَدائِعُهُ». الاذکار امام نواوی ج۱ ص۲۱۸ ح ش۶۰۹.

۲– شما را به خدا می سپارم، کسی که امانت هایش را ضایع نمی کند.

۳– قال النَّبِیُّ صلی الله علیه و سلم: «إِذاَ أَرَدْتَ سَفَراً، أَوْأَنْ تَخْرُجَ مَکَاناً، فَقُلْ لأَهْلِکَ أَسْتَوْدِعُکُمُ اللهَ الَّذِی لاَ تَخِیبُ وَدَائِعُهُ» (الْحکیم) عن أَبِی هُرَیْرَةَ رضیَ اللهُ عنه. جامع المسانید و المراسیل ج۱ ص۱۵۸ ح ش۹۷۵.

۴– شما را به خدا می سپارم، کسی که به امانت خیانت نمی کند.

به اسناد خود آورده است که روزی فاروقﷺ عرض لشکر می‌داد[1]. ناگاه مردی را با پسرش دید. فرمود: هیچ زاغی را به زاغی شبیه‌تر از این پسر به آن پدر ندیدم. آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین! عجیب‌تر از آن، این است که این پسر در قبر از مادر متولّد شده است. فاروقﷺ گفت: ویحک[2]! برای من قصّه‌ی او را حکایت کن. آن مرد گفت: روزی به جنگی می‌رفتم و مادر وی حامله بود. گفت: می‌روی و مرا با این حال تنها می گذاری؟ گفتم: «اَسْتَوْدِعُ اللهَ مَا فِيْ بَطْنكِ»[3] و آنگاه رفتم و بعد از مدّتی، هنگامی که به خانه برگشتم همسر خود را نیافتم. همسایگان به من گفتند: همسر تو در این روزها مرده است. من کنار قبر وی رفتم و مدّتی گریستم و هنگام شب از آنجا بازگشته و نزد پسر عموی خود آمدم. در حال سخن گفتن بودیم که ناگهان دیدم آتشی از میان قبرستان برخاست. گفتم: این چیست؟ پسر عمویم جواب نداد و از نزد من رفت. از دیگری پرسیدم. گفت: این آتش هر شب از قبر همسر تو برمی‌خیزد. با خود گفتم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ والله که او زنی مسلمان، پاک دامن، روزه‌دار و نماز گزار بود. آنگاه برخاستم و با تَبَری به کنار قبر وی رفتم و شکافی در آن ایجاد کردم تا از حال وی آگاه شوم. با کمال تعجّب دیدم که او نشسته است و این پسر در اطراف وی می گردد. ناگاه ندایی شنیدم «ای مستودع! امانت خود را بگیر امّا اگر مادر او را نیز می‌سپردی هر آیینه باز می‌یافتی.» من این پسر را از قبر بیرون آوردم و

۱- ترتیب و صف بندی مجاهدین می کرد.

۲- کلمه ای است که برای اظهار درد و ترحّم و گاهی مدح و تعجّب می آید و به معنی ویل است. ویحک: وای بر تو.

۲- آنچه که در شکمت است به خدا می سپارم.

آن شکاف را بستم. والله یا امیرالمؤمنین! این همان پسری است که از قبر بیرون آورده‌ام[1].

وداع مجاور از مسافر و دعای خیر برای او

در **صحیح ترمذی**[2] با اسناد حسن و صحیح از سالم(رح) روایت شده است که هرگاه مردی اراده‌ی سفر می‌کرد و پیش ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ می‌آمد، می‌فرمود: نزدیک من بیا تا با تو وداع کنم همانگونه که حضرت رسولﷺ با ما وداع می‌کرد. سپس می‌گفت: «اَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِینَكَ وَ اَمَانَتَكَ وَ خَوَاتِیْمَ عَمَلِكَ»[3] و به روایتی دیگر: «آخِرَ عَمَلِكَ». همچنین از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که می‌گفت: وقتی پیغمبرﷺ با کسی وداع می‌نمود با وی مصافحه می‌کرد سپس این کلمات را می‌گفت.

در **سنن ابی‌داود**[4] و غیر آن با اسناد صحیح از عبدالله بن یزید خطمی صحابی ـ رضی الله عنهما ـ ثابت شده است که هرگاه پیغمبرﷺ با لشکری وداع می‌کرد،

---

۱ – الدعاء للطبرانی باب ما یقول المسافر لخلفیه.

۲ – حدثنا أَحْمَدُ بنُ أُبی عُبَیْدِالله السَّلِمیُّ البَصْرِی، حدثنا أَبُو قُتَیْبَةَ سَلْمُ بنُ قُتَیْبَةَ عَن إِبْرَاهِیمَ بن عَبْدِالرَّحْمن بن یَزِیدَ بن أُمَیَّةَ عَن نَافِعٍ عن ابنِ عُمَرَ، قالَ: «کَانَ النبیَّ إِذَ وَدَّعَ رَجُلاً أَخَذَ بِیَدِهِ فَلاَ یَدَعْهَا حَتَّی یَکُونَ الرَّجُلُ هُوَ یَدَعُ یَدَ النبیِّ وَ یَقُولُ: أَسْتَوْدِعَ الله دِینَکَ و أَمَانَتَکَ و آخِرَ عَمَلِکَ». قال أبو عیسَی: هَذَا حَدِیثٌ غَرِیبٌ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ. و رُوِیَ هَذَا الْحَدِیثُ مِنْ غَیْرِ وَجْهٍ عَن ابنِ عُمَرَ. سنن ترمذی ج۹ ص۳۲۵ ح ش۳۵۷٦ .

۳ – دین و امانت و سرانجام کلیه اعمالت را به خدا می سپارم.

٤ – حدثنا الْحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ أخبرنا یَحْیَی بنُ إِسْحَاقَ السَّیْلَحِینِیُّ أخبرنا حَمَّادُ بنُ سَلَمَةَ عن أبی جَعْفَرٍ الْخَطْمِیِّ عنْ مُحَمَّدِ بنِ کَعْبٍ عنْ عَبْدِالله الْخَطْمِیِّ، قال: «کَانَ النَّبیُّ صلی الله علیه و سلّم إذَا أَرَادَ أنْ یَسْتَوْدِعَ الْجَیْشَ قَال: أَسْتَوْدِعُ الله دِینَکُم وَأَمَانَتَکُم وَخَواتِیمَ أعْمَالِکُم». سنن ابی داود ج۷ ص ۲٦۱ ح ش۲٦۰۲ .

می گفت: «اَسْتَوْدِعُ اللهَ دِيْنَكُمْ وَ اَمَانَتَكُمْ وَخَوَاتِيْمَ اَعْمَالِكُمْ»[1]. در **سنن ترمذی**[2] با اسناد حسن از انس روایت شده است که مردی نزد پیغمبرﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! اراده‌ی سفر کرده‌ام. برای من دعای خیر کن. آن حضرتﷺ فرمود: «زَوَّدَكَ اللهُ التَّقْوَى»[3]. آن مرد گفت: زیادتر کن. فرمود: «وَ غَفَرَ ذَنْبَكَ» باز گفت: زیادتر کن. فرمود: «وَ يَسَّرَ لَكَ الْخَيْرَ حَيْثُ مَا كُنْتَ»[4].

در **صحیح ترمذی**[5] و **ابن‌ماجّه** از ابی‌هریره روایت شده است که مردی نزد پیغمبرﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! قصد سفر کرده‌ام مرا وصیّتی کن. فرمود: تو را وصیّت می‌کنم به تقوی و پرهیزکاری و اینکه هنگامی که بر بلندی بالا می‌روی تکبیر گویی. وقتی آن مرد رفت، فرمود: «اَللَّهُمَّ اِطْوِ لَهُ الْبُعْدَ وَ هَوِّنْ عَلَيْهِ السَّفَرَ»[6].

۱– دین و امانت و سرانجام کارهایتان را به خدا می سپارم.

۲– حدثنا عَبْدُالله بنُ أَبى زِيَادٍ، أخبرنا سَيَّارٌ، أخبرنا جَعْفَرُ بنُ سُلَيْمَانَ عَن ثَابِتٍ عَن أَنَسٍ، قالَ: «جَاءَ رَجُلٌ إلى رَسُولِ الله فقالَ يـا رسـولَ الله إنِّى أُرِيدُ سَفَراً فَزَوِّدْنِى، قال: زَوَّدَكَ الله التَّقْوَى. قالَ زِدْنِى. قالَ وَغَفَر ذَنْبَكَ. قالَ زِدْنِى بِأبى أنْتَ و أمِّى. قالَ و يَسَّرَ لَكَ الْخَيْرَ حَيْثُ مـا كُنْتَ» . قال أبو عيسَى: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ. سنن ترمذی ج۹ ص۳۲٦ ح ش۳۵۷۸.

۳– خداوند تقوا را توشه تو بگرداند.

٤– و گناهان تو را ببخشد. خداوند بر تو خیر و نیکی را میسر کند هرجا که باشی.

۵– حدثنا مُوسَى بنُ عَبْدِالرَّحْمنِ الكِنْدِيُّ الكُوفيُّ حدثنا زَيْدُ بنُ حُبَابٍ قال: أخْبَرَنِى أُسَامَةُ بنُ زَيْدٍ عَن سَعِيدٍ المَقْبُرِيِّ عَن أَبِى هُرَيْرَةَ، رضى الله عنه: «أنَّ رَجُلاً قالَ يا رسولَ الله إنِّى أُرِيدُ أَنْ أُسَافِرَ فأوْصِنِى، قَالَ عَلَيْكَ بِتَقْوَى الله، وَالتَّكْبِيرِ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ. فَلَمَّا أن وَلَّى الرَّجُلُ قالَ: اللَّهُمَّ اطْوِ لَهُ الأرْض، وَهَوِّنْ عَلَيْهِ السَّفَرَ». قال أبو عيسَى: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ. سنن ترمذی ج ۹ ص ۳۲۷ ح ش۳۵۷۹ .

٦– خداوندا دور را نزدیک و سختی سفر را برای او آسان گردان.

در کتاب **ابن‌السّنی**[1] از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که غلامی نزد پیغمبرﷺ آمد و گفت: اراده‌ی حج کرده‌ام. آن حضرتﷺ وی را چند قدمی همراهی کرد سپس فرمود: «يَا غُلَامُ زَوَّدَكَ اللهُ التَّقْوَى، وَ وَجَّهَكَ فِي الْخَيْرِ، وَ كَفَاكَ الْمُهِمَّ.»[2]. هنگامی که آن غلام از حج بازگشت، نزد آن حضرتﷺ آمد و سلام کرد. آن حضرت در جواب وی فرمود: «يَا غُلَامُ قَبِلَ اللهُ حَجَّكَ وَ غَفَرَ ذَنْبَكَ وَ اَخْلَفَ نَفَقَتَكَ»[3].

نماز گزاردن هنگام رفتن به سفر

هنگام عزیمت باید دو رکعت نماز گزارد که آن از جمله‌ی مستحبّات است. امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده است که در هنگام خارج شدن از خانه به نیّت سفر، دو رکعت نماز گزاردن مستحب است. امام طبرانی (رح) به اسناد خود از مقطم بن مقدان صحابیؓ روایت کرده است که پیغمبرﷺ فرمود: هیچ جانشینی برای او در خانواده‌اش بهتر از دو رکعت نمازی که نزد ایشان هنگام اراده‌ی سفر می‌گزارد، نیست[4].

---

۱ – روینا فی کتاب ابن السنی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال: جاء غلام إلی النبی فقال: إنی أرید الحج، فمشی معه رسول الله فقال: «یا غُلامُ، زَوَّدَکَ اللهُ التَّقْوَی، وَ وَجَّهَکَ فی الخَیْرِ، و کَفاکَ الهَمَّ»، فلما رجع الغلام سلم علی النبیِّ فقال: «یا غُلامُ قَبِلَ اللهُ حَجَّکَ، و غَفَرَ ذَنْبَکَ، و أخْلَفَ نَفَقَتَکَ». الاذکار امام نواوی ج۱ ص ۲۲۸ ح ش ٦٤٨ .

۲ – ای فرزند! خداوند تقوا را توشه تو بگرداند و تو را به سوی خیر و نیکی بکشاند و کار مهم تو را کفایت کند.

۳ – ای فرزند! خداوند حَجَّت را قبول گرداند و گناهانت را ببخشد و نفقه تو را جایگزین عطا کند.

٤ – حدّثنا عیسی بن یونس عن الأوزاعی عن المطعم بن مقدام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «مَا خَلَفَ عَبْدٌ عَلَی أَهْلِهِ أَفْضَلَ مِنْ رَكْعَتَيْنِ يَرْكَعُهُمَا عِنْدَهُمْ حِيْنَ يُرِيدُ السَّفَرَ». مصنف ابن ابی شیبه ج ۱ ص ۵۲۹ ح ش ٤٨٧٠ .

امام نوّاوی (رح) فرموده است: بعضی از اصحاب ما بر آنند که مستحب است در رکعت اوّل پس از فاتحه، سوره‌ی کافرون و در رکعت دوّم سوره‌ی اخلاص را بخواند و بعضی دیگر از علما گفته‌اند که در رکعت اوّل پس از فاتحه، سوره‌ی فلق و در رکعت دوّم سوره‌ی ناس را بخواند. بعضی از مشایخ طریقت ـ قدّس الله تعالی ارواحهم ـ در آداب سفر نوشته‌اند که مسافر هنگام بار بستن و سوار شدن باید چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت پس از فاتحه، سوره‌ی اخلاص را بخواند سپس بگوید: «اَللَّهُمَّ اِنِّیْ تَقَرَّبْتُ بِهِنَّ اِلَيْكَ فَاخْلُفْنِیْ بِهِنَّ فِیْ اَهْلِیْ وَ مَالِیْ»[1].

خواندن آیات و ادعیه پس از نماز گزاردن

در **شرعة‌الاسلام** آمده است: پس از آن که دو رکعت نماز گزارد باید آیة‌الکرسی را بخواند؛ چون در اخبار وارد شده است که هر کس هنگام سفر کردن آیة‌الکرسی بخواند تا وقتی به خانه برگردد هیچ آفتی به وی نمی‌رسد. امام نوّاوی (رح) فرموده است: هنگام خارج شدن به نیّت سفر، خواندن سوره‌ی قریش مستحب است. امام ابوالحسن قزوینی، فقیه شافعی (رح) ـ که صاحب کراماتی ظاهر و احوالی آشکار بود ـ فرموده است: خواندن سوره‌ی قریش هنگام سفر امان از همه‌ی بدیهاست.

شیخ ابوطاهر بن حجشوی (رح) می‌گوید: اراده‌ی سفر کردم و از آن سفر هراسان بودم. نزد امام ابوالحسن قزوینی آمدم تا از وی طلب دعایی کنم. وقتی مرا دید، قبل از اینکه من سخن بگویم فرمود: هر کس اراده‌ی سفر کند و از دشمن یا

۱- پروردگارا من به وسیله آنها به تو تقرب جستم و به سبب آنها در میان مال و خانواده ام جانشین من باش.

حیوان وحشی هراسان باشد باید سوره‌ی قریش را بخواند؛ چون آن امان از همه‌ی بدیها است. پس من آن را خواندم و عازم سفر شدم. از آن روز تا کنون هیچ آفتی به من نرسیده است.

اگر به قصد سفر برخیزد باید این دعا را بخواند: «اَللَّهُمَّ اِلَیْكَ تَوَجَّهْتُ، وَ بكَ اِعْتَصَمْتُ، اَللَّهُمَّ اکْفِنِیْ مَا اَهَمَّنِیْ ،وَ مَا لَا اُهِمُّ لَهُ، اَللَّهُمَّ زَوِّدْنِی التَّقْوَی، وَاغْفِرْ لِیْ ذَنْبِیْ، وَ وَجِّهْنِیْ لِلْخَیْرِ اَیْنَمَا تَوَجَّهْتُ»[1].

خواندن دعا هنگام سوار شدن بر مرکب به قصد سفر

این دعاها در فصل چهارم از باب دوّم که مشتمل بر آداب سواری است بیان شده و نیازی به تکرار آن نیست. در بعضی روایات به صحّت رسیده است[2] که آن حضرتﷺ فرمود: اگر به نیّت سفر بر مرکب بنشیند باید سه بار تکبیر گوید سپس این آیه و دعا را بخواند: «﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ﴾[3] اَللَّهُمَّ نَسْأَلُكَ فِیْ سَفَرِنَا هَـذَا اَلْبِرَّ وَ التَّقْوَی وَ مِنَ الْعَمَلِ

۱– پرورد گارا! من به تو روی آوردم و به تو چنگ زدم. معبودا! مرا در آنچه برایم مهم است و در آنچه که به آن بی اعتنا هستم کفایت کن. خدایا! تقوا را توشه ام گردان و گناهانم را ببخش و به هرجا که روی آورم مرا به سوی خیر رهنمایی کن.

۲– حدثّنی هـَرُونُ بْنُ عَبْدِالله. حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ. قال: قَالَ ابْنُ جُرَیْجٍ: أَخْبَرَنِی أَبُو الزُّبَیْرِ أَنَّ عَلِیًّا الأَزْدِیَّ أَخْبَرَهُ أَنَّ ابْنَ عُمَـرَ، عَلَّمَهُـمْ أَنَّ رَسُولَ الله کَانَ إِذَا اسْتَوَی عَلَی بَعِیرِهِ خَارِجاً إِلَی سَفَرٍ، کَبَّرَ ثَلاثَاً، ثُمَّ قَالَ: «سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَـذَا وَ مَا کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ. وَ إِنَّا إِلَی رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُکَ فِی سَفَرِنَا هَـذَا الْبِرَّ وَ التَّقْوَی. وَ مِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَی. اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَیْنَا سَفَرَنَا هَـذَا. وَ اطْوِ عَنَّـا بُعْـدَهُ. اللَّهُـمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِی السَّفَرِ. وَ الْخَلِیفَةُ فِی الأَهْلِ. اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَ کَآبَـةِ الْمَنْظَرِ، وَ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ، فِی الْمَالِ وَ الأَهْلِ». وَ إِذَا رَجَعَ قَالَهُنَّ. وَ زَادَ فِیهِنَّ: «آیِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ». صحیح مسلم ج۹ ص۹۳ ح ش۳۲۲۹ .

۳– زخرف/ ۱۳ و۱٤

مَاتَرْضَى، اَللَّهُمَّ هَـوِّنْ عَلَيْنَـا سَفَرَنَا هَذَا وَ اطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ. اَللَّهُمَّ اَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَ الْخَلِيْفَةُ فِي الْاَهْلِ، اَللَّهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَ كَآبَةِ الْمَنْظَرِ وَ سُوْءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَ الْاَهْلِ»[1].

خواندن آیات هنگام سوار شدن بر ستور[2] سرکش یا نشستن در کشتی

آیاتی که هنگام سوار شدن بر ستور سرکش باید خواند در فصل چهارم از باب دوّم بیان شده است امّا در سفر دریایی، هنگام سوار شدن بر کشتی این آیه را بخواند: ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ مَجْرٖىٰهَا وَمُرْسَىٰهَآۚ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾[3] ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦٓ﴾[4]. در کتاب **ابن‌السّنی** به روایت حسین بن علی ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی امّت من این آیه را هنگام سوار شدن بر کشتی بخوانند از غرق شدن در امان می‌مانند[5].

۱– پاک و منزه است خدایی که برای ما این را مسخّر گردانید و گرنه هرگز ما قادر بر آن نبودیم و بازگشت ما البتّه بـه سـوی خـدا خواهـد بود. خداوندا! در این سفرمان از تو نیکی و تقوا و اعمالی که مورد رضایت توست می خواهیم. معبودا! این سفر و دوری اش را بـر مـا آسان گردان. خدایا! تو صاحب ما در سفر و نگهدار خانواده ما هستی. پروردگارا! از سختی ها و دشواریهای سفر و از سرنوشت بـد در مال و خانواده مان به تو پناه می بریم.

۲– چهار پای بار کش.

۳– حرکت و توقف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است، بیگمان پروردگار من بسیار آمرزنده و بس مهربان است. هود/ ٤١

٤ – کافران، خدا را چنانکه باید نشناخته اند. انعام/ ۹۱

۵– حدثنا عبدالله بن وهیب الغزی، ثنا محمد بن أبی السری العسقلانی، ثنا ضیف بن الحجاج الکوفی، عن یحیی بن العلاء البجلی، عن طلحة بن عبید الله بن کریز الخزاعی، عن الحسین بن علی، رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «أمان لأمتـی إذا رکبـوا الفلـک أن یقولوا: بسم الله المالک الرحمن ﴿و ما قدروا الله حق قدره﴾ إلی آخـر الآیـة ﴿بـسم الله مجراهـا ومرسـاها إن ربـی لغفـور رحـیم﴾ » . الـدعاء للطبرانی باب القول عند رکوب السفینه.

خواندن دعا هنگام رفتن به سفر

وقتی عازم سفر می‌شود باید بعضی از ادعیه‌ی مأثور را بخواند. در **صحیح ترمذی و نسایی و ابن‌ماجّه**[1] با اسناد صحیح از عبدالله بن سرجس رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبر ﷺ هنگام رفتن به سفر این دعا را می‌خواند: «اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الصَّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَ الْخَلِیْفَةُ فِی الْاَهْلِ، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مَنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَ مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْكَوْنِ وَمِنْ دَعْوَةِ الْمَظْلُوْمِ وَ مِنْ سُوْءِ الْمَنْظَرِ فِی الْاَهْلِ وَ الْمَالِ» و در روایتی دیگر آمده است: «مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْكَوْرِ»[2].

صاحب **صحیح ترمذی** (رح) می‌گوید که هر دو روایت مذکور راست و توجیه است، لیکن امام نوَوی (رح) قول اوّل را صحیح دانسته و فرموده است: در اکثر اصول **صحیح مسلم** این روایت است و مشهور نزد محقّقان حدیث، «کون» با نون است نه با رای مهمله.

---

۱ – حدثنا أَحْمَدُ بنُ عَبْدَةَ الضَّبِیُّ، حدثنا حَمَّادُ بنُ زَیْدٍ عَن عَاصِمٍ الأَحْوَلِ عَن عَبْدِالله بنِ سَرْجِسَ، قَالَ «کَانَ النبیُّ إذَا سَافَرَ یَقُولُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فی السَّفَرِ و الخَلِیفَةُ فی الأَهْلِ اللَّهْمَّ اصْحَبْنَا فی سَفَرِنَا و اخْلُفْنَا فی أَهْلِنَا. اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بکَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَ کَآبَةِ المُنْقَلَبِ و مِنَ الحَوْرِ بَعْدَ الکَوْرِ و مِنْ دَعْوَةِ المَظْلُومِ و مِنْ سُوءِ المَنْظَرِ فی الأَهْلِ و المَالِ». قال أبو عیسَی: هَذَا حَدِیثٌ حَسَنٌ صَحِیحٌ. قال: و یُروَی الحَوْرِ «بَعْدَ الکَوْنِ» أَیضاً. قال: و مَعْنَی قَوْلِهِ «الحَوْرِ بَعْدَ الکَوْنِ» أَو «الکَوْرِ» وَ کلاَهُمَا لَهُ وَجْهٌ إنَّمَا هُوَ الرُّجُوعُ مِنَ الإِیمَانِ إلی الکُفْرِ أو مِنَ الطَّاعَةِ إلی المَعْصِیَةِ إنَّمَا یَعْنِی الرُّجُوعِ من شَیْءٍ إلی شَیْءٍ مِنَ الشَّرِّ. سنن ترمذی ج۹ ص۳۲۲ ح ش۳۵۷۳، سنن النسائی الکبری ج۵ ص۲۴۸ ح ش۸۷۰۸ و سنن ابن ماجه ج۲ ص۱۲۷۹ .

۲ – از نقصان بعد از فزونی و زیادی به تو پناه می‌برم.

گفتن تکبیر و تسبیح در هر فراز و نشیب

سنّت است که در بین راه، هرگاه به بلندی برآید تکبیر و هرگاه به پستی فرو رود تسبیح گوید. به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ یکی از اصحاب خود را که به سفر می‌رفت چنین وصیّت کرد: هرگاه به بلندی برآیی تکبیر بگو. این حدیث به طور کامل در آداب وداع مجاور ذکر شد.

در **صحیح بخاری** به روایت جابرؓ چنین آمده است: ما هنگام بالا رفتن از بلندی تکبیر و هنگام فرو آمدن به پستی تسبیح می گفتیم[1]. در **صحیحین**[2] از ابوموسی اشعریؓ روایت شده است که گفت: در سفری با پیغمبرﷺ همراه بودیم. هنگام بالا رفتن به بلندی با صدای بلند تکبیر و تهلیل می گفتیم. آن حضرتﷺ فرمود: ای مردم بر نفس‌های خود نرمی کنید (یعنی با صدای بلند تکبیر نگویید و خود را به رنج نیندازید)؛ زیرا شما کسی را که ناشنوا یا از شما غایب باشد را نمی‌خوانید، بلکه شما کسی را می‌خوانید که شنوا بوده و به شما نزدیک است. ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ﴾[3] ﴿إِنَّهُۥ سَمِيعٌ قَرِيبٌ﴾[4].

۱– حدّثنا محمدُ بنُ یوسُفَ حدثّنا سفیانُ عن حُصَینِ بن عبدِالرَّحمن عن سالم بن أبی الجَعدِ عن جابرِ بن عبدِالله رضیَ اللهُ عنهما قال: «کنّا إذا صَعِدْنا کبَّرنا، و إذا نزلَنا سَبَّحنا». صحیح بخاری ج۳ ص۱۰۹۰ ح ش۲۹۲۵ .

۲– حدّثنا محمدُ بنُ یوسُفَ حدثّنا سفیانُ عن عاصمٍ عن أبی عثمانَ عن أبی موسی الأشعریّ رضی اللهُ عنه قال: «کنُا معَ رسولِ الله صلی الله علیه و سلّم، فکنّا إذا أشرَفْنا علی وادٍ هلَّلْنا و کبَّرنا، و ارتفعَت أصواتُنا. فقال النبیُّ صلی الله علیه و سلّم: یا أیُّها الناسُ، اربَعوا علی أنفُسکم، فإنکم لا تَدْعونَ أصَمَّ و لا غائباً، إنهُ معکم، إنهُ سمیعٌ قَریب، تَبارَکَ اسمهُ، و تَعالی جَدُّه». صحیح بخاری ج۳ ص۱۰۹۰ ح ش۲۹۲٤، صحیح مسلم ج۱۷ ص۲۳ ح ش٦٨١٢ .

۳– و او با شماست. حدید/ ٤

٤– او شنوا و نزدیک است. سباء/ ٥٠

در کتاب **ابن‌السّنی**[1] از انس﷛ روایت شده است که پیغمبرﷺ هنگام بالا رفتن از بلندی می‌گفت: «اَللَّهُمَّ لَكَ الشَّرَفُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ حَالٍ»[2].

پیمودن راه در شب

باید در این امر سهل انگاری نورزد و تأخیر در آن را جایز نداند؛ زیرا پیمودن فاصله‌های طولانی با رعایت این امر، زودتر میسّر می‌شود. در **صحیح ابی‌داود** به روایت انس بن مالک﷛ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: بر شما لازم است که در شب به پیمودن راه بپردازید؛ زیرا زمین در شب درنَوَردیده شود[3]. در اثنای سفر در شب اگر بخواهد که ساعتی فرود آمده و استراحت نماید، سنّت این است که از وسط راه به کناری برود.

در **صحیح مسلم** به روایت ابی‌هریره﷛ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر آخر شب در جایی برای استراحت فرود آمدید باید از وسط راه کنار روید؛ زیرا راه در شب محلّ رفت و آمد جانوران و گزندگان است[4].

---

۱ – حدّثنا عبدالله، حدّثنی أبی، حدثنا روح، حدثنا عمار بن زاذان، حدثنا زیاد النمیری، عن أنس قال: «کان النبی صلی الله علیه و سلّم إذا صعد أکمةً أو نشزاً قال: اللّهمّ لک الشرف علی کل شرف، و لک الحمد علی کل حمد». مسند امام احمد ج**۳** ص**۵۸۰** ح ش**۱۲۰۲۷** .

۲ – خداوندا هر شرف و والایی که بر بلندی است از آن توست و حمد و سپاس در هر حالی شایسته توست.

۳ – حدثنا عَمْرُو بنُ عَلِيٍّ أخبرنا خَالِدُ بنُ يَزِيدَ أخبرنا أَبُو جَعْفَرٍ الرَّازِيُّ عن الرَّبِيعِ بنِ أَنَسٍ عن أَنَسٍ، قال: قال رَسُولُ الله صلى الله عليه و سلّم: «عَلَيْكُم بالدُّلْجَةِ، فَإِنَّ الأَرْضَ تُطْوَى باللَّيْلِ». سنن ابی داود ج**۷** ص**۲۳۹** ح ش**۲۵۷۲** .

٤ – حدّثنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ. حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ يَعْنِى ابْنَ مُحَمَّدٍ عَنْ سُهَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ: «إِذَا سَافَرْتُمْ فِى الْخِصْبِ، فَأَعْطُوا الإِبِلَ حَظَّهَا مِنَ الأَرْضِ. وَ إِذَا سَافَرْتُمْ فِى السَّنَةِ، فَبَادِرُوا بِهَا نِقْيَهَا. وَإِذَا عَرَّسْتُمْ، فَاجْتَنِبُوا الطَّرِيقَ. فَإِنَّهَا طُرُقُ الدَّوَابِّ، وَمَأْوَى الْهَوَامِّ بِاللَّيْلِ». صحیح مسلم ج**۱۳** ص**۵۹** ح ش**٤۹۱٦** .

خواندن دعا جهت دفع موجودات آزار دهنده

در **صحیح مسلم** و غیر آن از خوله بنت حکیم ـ رضی الله عنها ـ چنین روایت شده است: از پیغمبرﷺ شنیدم که فرمود: هر کس در منزلی فرود آید و این کلمات را بگوید: «اَعُوْذُ بِاللهِ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»[1] تا زمانی که از آن منزل نرود، هیچ چیز به او ضرر نمی‌رساند[2].

در **سنن ابی‌داود**[3] و غیر آن از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که پیغمبرﷺ در سفر، هنگام شب برای دفع گزندگان این کلمات را می‌خواند: «يَا اَرْضُ! رَبِّىْ وَ رَبُّكَ اللهُ اَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّكَ وَ شَرِّ مَا فِيْكَ وَ شَرِّ مَا خُلِقَ فِيْكَ وَ شَرِّ مَا يَدُبُّ عَلَيْكَ وَ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَسَدٍ وَ اُسُوْدٍ وَ مِنَ الْحَيَّةِ وَ الْعَقْرَبِ وَ مِنْ سَاكِنِ الْبَلَدِ وَ مِنْ شَرِّ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ»[4] و هنگام سحر می‌فرمود: «سَمِعَ

۱– پناه می برم به کلمات تامّه ی خداوند از شرّ آنچه آفرید.

۲– و حدّثنا هَرُونُ بْنُ مَعْرُوفٍ وَأَبُو الطَّاهِرِ. كِلاَهُمَا عَنِ ابْنِ وهْبٍ (وَاللَّفظُ لِهَرونَ) حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ وَهْبٍ قَالَ: و أَخْبَرَنَا عَمْرُو (وَهُوَ ابْنُ الْحَارِثِ) أَنَّ يَزِيدَ بْنَ أَبِى حَبِيبٍ وَالْحَارِثَ بْنَ يَعْقُوبَ حَدَّثَاهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ الأَشَجِّ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِى وَقَّاصٍ، عَنْ خَوْلَةَ بِنْتِ حَكِيمٍ السُّلَمِيَّةِ ، أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: «إذَا نَزَلَ أَحَدُكُمْ مَنْزِلاً فَلْيَقُلْ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ. فَإِنَّهُ لاَ يَضُرُّهُ شَىْءٌ حَتَّى يَرْتَحِلَ مِنْهُ». صحیح مسلم ج۱۷ ص۲۸ ح ش۶۸۲۹ .

۳– حدثنا عَمْرُو بنُ عُثْمانَ أخبرنا بَقِيَّةُ حدثنی صَفْوَانُ حدَّثَنى شُرَيْحُ بنُ عُبَيْدٍ عن الزُّبَيْرِ بنِ الْوَلِيدِ عن عَبْدِاللهِ بنِ عَمْرٍ، و قال: «كَانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و سلّم إذَا سافَرَ فَأَقْبَلَ اللَّيْلُ قال: يَا أَرْضُ رَبِّى وَ رَبُّكِ الله. أَعُوذُ بالله مِنْ شَرِّكِ وَشَرِّ مَا فِيكِ وَشَرِّ مَا خُلِقَ فِيكِ، وَمِنْ شَرِّ مَا يَدِبُّ عَلَيْكِ، وَأَعُوذُ بالله مِنْ أَسَدٍ وَأَسْوَدِ، وَمِنَ الْحيَّةِ وَالْعَقْرَبِ، وَمِنْ سَاكِنِى (ساكِن) الْبَلَدِ، وَمِنْ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ». سنن ابی داود ج۷ ص۲۶۳ ح ش۲۶۰٤ .

٤– ای زمین! پرورد گار من و تو الله است. پناه می برم به خدا از شرّ تو و شرّ آنچه که در تو است و از شر آنچه که بر روی تو حرکت می کند. خدایا! از شرّ شیر و حیوانات درنده و از مار و عقرب و ساکنین شهر و از شرّ والد و مولود به تو پناه می برم.

سَامِعٌ بِحَمْدِ اللهِ وَ حَسُنَ بَلَائُهُ عَلَيْنَا رَبُّنَا صَاحِبُنَا وَ اَفْضَلَ عَلَيْنَا عَائِذاً بِاللهِ مِنَ النَّارِ»[1].

توجّه به جانب راست هنگام تعدّد راهها و اذان گفتن هنگام مزاحمت غیلان

وقتی در سفر، راههای متعدّدی پیش روی آنان قرار گیرد باید به آن راهی بروند که در سمت راست است؛ زیرا در بعضی احادیث صحیح وارد شده است که وقتی راهها بر شما مشتبه شود باید به طرف راست بروید؛ چون در آن جانب فرشته‌ای است که مسافر را راهنمایی می‌کند.

اگر ناگاه در بیابانی افتد که بعضی از ساحران از نوع جن ـ که به آنان غیلان می‌گویند ـ جهت گمراه کردن او بر وی ظاهر شوند باید بلافاصله اذان بگوید تا از وی بگریزند و او را رها کنند.

در کتاب **ابن‌السّنی** به روایت جابر بن عبدالله ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: «اِذَا تَغَوَّلَتِ الْغِيْلَانِ فَنَادُوْا بِالْاَذَانِ» وقتی گروهی از غولها در صُوَر مثالیه ظاهر شوند باید اذان بگویید[2].

۱– حدّثنی أَبُو الطَّاهِرِ. أَخْبَرَنَا عَبْدُالله بْنُ وَهْبٍ. أَخْبَرَنِی سُلَيْمَانُ بْنُ بِلاَلٍ عَنْ سُهَيْلِ بْنِ أَبِی صَالِحٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِی هُرَيْرَةَ، أَنَّ النَّبِیَّ كَانَ، إِذَا كَانَ فِی سَفَرٍ وَأَسْحَرَ، يَقُولُ: «سَمَّعَ سَامِعٌ بِحَمْدِ الله وَحُسْنِ بَلاَئِهِ عَلَيْنَا. رَبَّنَا صَاحِبْنَا وَأَفْضِلْ عَلَيْنَا. عَائِذاً بِالله مِنَ النَّارِ». صحیح مسلم ج۱۷ ص۳٤ ح ش٦٨٥٠ .

۲– أخبرنا أحمد بن سليمان قال: حدثنا يزيد قال: أخبرنا هشام عن الحسن عن جابر بن عبدالله، قال: قال رسول الله: «عليكم بالدّلجة فإن الأرض تطوى بالليل فإذا تغولت لكم الغيلان فنادوا بالأذان». سنن النسائی الکبری ج٦ ص۲۳٦ ح ش۱۰٦۸۸ .

به تنهایی سفر نکردن

باید تنها سفر نکند به خصوص در شب که از جمله‌ی مکروهات و ممنوعات است. در **صحیح بخاری** به روایت ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: اگر مردم آنچه را که در تنهایی است همانند آنچه که من می‌دانم بدانند، هرگز در شب تنها سفر نمی‌کنند[1].

امام خطّابی (رح) در شرح حدیث مذکور گفته است که تنها سیر کردن بر روی زمین از اعمال شیطان است. علما گفته‌اند: تنها سفر کردن موجب مضرّت دینی و مشقّت دنیوی است. مضرّت دینی این است که از صواب جماعت محروم می‌ماند و مشقّت دنیوی این است که در هنگام نیاز بدون یار و مددکار می‌ماند. بهتر است که همراهان سفر از سه نفر کمتر نباشند. در اخبار آمده است که «خَيْرُ الرُّفَقَاءِ اَرْبَعَةٌ»[2].

در **مسند امام مالک و ترمذی** و غیر آن ثابت شده است که پیغمبرﷺ فرمود: یک سوار و دو سوار، شیطان است، ولی سه سوار، گروه نیکان هستند[3]؛ یعنی شیطان به

۱– حدثّنا أبو نُعیمٍ حدثّنا عاصمُ بنُ محمدٍ بنِ زیدِ بنِ عبدِالله بن عمرَ عن أبیه عن ابنِ عمرَ عن النبیّ صلی الله علیه و سلّم قال: «لو یَعلمُ الناسُ ما فی الوَحدةِ ما أعلمُ ما سارَ راکبٌ بلیلٍ وَحدَه». صحیح بخاری ج۳ ص۱۰۹۲ ح ش۲۹۳۱ .

۲– بهترین رفیقان و همسفران این است که چهار نفر باشند. حدثّنا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ. حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مُحَمَّدٌ الصَّنْعَانِیُّ. حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ الْعَامِلِیّ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ لأَكْثَمَ بْنِ الْجَوْنِ الْخُزَاعِیّ: «یَا أَكْثَمُ اغْزُ مَعَ غَیْرِ قَوْمِكَ یَحْسُنْ خُلُقُكَ، وَتَكْرُمْ عَلَی رُفَقَائِكَ. یَا أَكْثَمُ خَیْرُ الرُّفَقَاءِ أَرْبَعَةٌ، وَخَیْرُ السَّرَایَا أَرْبَعُمِائَةٍ، وَخَیْرُ الْجُیُوشِ أَرْبَعَةُ آلافٍ. وَلَنْ یُغْلَبَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفاً مِنْ قِلَّةٍ». سنن ابن ماجه ج۲ ص۹۴۴ ح ش۲۸۹۸ .

۳– حدثنا إسحاقُ بنُ موسی الأنْصَارِیُّ، حدثنا مَعْنٌ، حدثنا مَالِكٌ عن عَبْدِالرحمنِ بنِ حَرْمَلَةَ عن عَمْرِو بنِ شُعَیْبٍ عن أبیهِ عن جَدِّهِ، أنَّ رسولَ الله قال: «الرَّاكِبُ شَیْطَانٌ و الرَّاكِبَانِ شَیْطَانَانِ و الثلاثَةُ رَكْبٌ». قال أبو عیسی حدیث ابن عمر حدیث حسنٌ صحیحٌ لا نَعْرِفُهُ إلَّا مِنْ هذا الوجْهِ مِنْ حَدِیثَ عَاصِمٍ، و هُوَ ابنُ محمدِ بنِ زَیْدِ بن عَبْدِالله بنِ عُمَرَ قال محمد: هو ثقة صدوق و عاصم بن عمر العمریُّ ضعیف فی الحدیث لا أروی عنه شیئاً، و حَدِیثُ عَبْدِالله بنِ عَمْرو حدیث حَسَنٌ. سنن ترمذی ج۵ ص۲۵۸ ح ش۱۶۷۵ .

آنان کاری ندارد. علما در شرح این حدیث گفته‌اند: سه تن را شیاطین نگفت به این جهت که ایشان در جماعت متمکّن بوده و یکدیگر را یاری می کنند. حدیث مرسل از آن حضرتﷺ روایت شده است که شیطان یک نفر و دو نفر را به وهم می‌اندازد، لیکن اگر سه نفر باشند نمی‌تواند آنان را به وهم افکند[1].

نزدیک یکدیگر فرود آمدن

اگر عدّه‌ی زیادی در سفر همراه هم باشند، هنگام استراحت باید در مکانی نزدیک یکدیگر فرود آیند و پراکنده نباشند؛ چون رسول‌اللهﷺ از آن منع فرموده است. در **صحیح ابی‌داود** به روایت ابی‌ثعلبه خشنی رضی الله عنه آمده است که صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم در بین سفر، وقتی در مکانی فرود می‌آمدند در نقاط مختلف پراکنده می‌شدند. رسول‌اکرمﷺ فرمود: پراکنده شدن شما در نقاط مختلف کار شیطان است. پس از این در هر منزلی که فرود آمدید باید چنان مجتمع و نزدیک یکدیگر باشید که اگر جامه‌ای بر شما بپوشانند همه را فرا گیرد[2].

۱– و حدّثنی مَالِکُ عَنْ عَبْدِالرَّحْمن بْنِ حَرْمَلَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ المُسَيّبِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ الله: «الشَّيْطَانُ يَهِمُّ بِالوَاحِدِ و الاثْنَيْنِ. فَإذَا كَانُوا ثَلاَثَةً لَمْ يَهُمَّ بِهِمْ». موطأ امام مالک ج ٤ ص ٣٩١ ح ش ١٨١٢ .

۲– حدثنا عَمْرُو بنُ عُثْمَانَ الْحِمْصِيُّ وَيَزِيدُ بنُ قُبَيْسٍ مِنْ أَهْلِ جَبَلَةَ سَاحِلِ حِمْصَ وَهذَا لَفْظُ يَزِيدَ قَالاَ أخبرنا الْوَلِيدُ بنُ مُسْلِمٍ عن عَبْدِالله بنِ العَلاَءِ أَنَّهُ سَمِعَ مُسْلِمَ بنَ مِشْكَمٍ أَبَا عُبَيْدِالله يَقُولُ حَدَّثَنا أَبُو ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيُّ، قالَ: «كَانَ النَّاسُ إذَا نَزَلُوا مَنْزِلاً قال عَمْرٌو وَكَانَ النَّاسُ إذَا نَزَلَ رَسُولُ الله صلى الله عليه و سلّم مَنْزِلاً تَفَرَّقُوا فى الشِّعَابِ وَالأَوْدِيَةِ فَقَالَ رَسُولُ الله صلى الله عليه و سلّم إنَّ تَفَرُّقَكُمْ فِى هذِهِ الشِّعَابِ وَالأَوْدِيَةِ إنَّمَا ذلِكُمْ مِنَ الشَّيْطَانِ. فَلَمْ يَنزِل بَعْدَ ذَلِکَ مَنْزِلاً إلاّ انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إلَى بَعْضٍ حَتَّى يُقَالُ لَوْ بُسِطَ عَلَيْهِمْ ثَوْبٌ لَعَمَّهُمْ». سنن ابی داود ج ۷ ص ۲۹۲ ح ش ۲٦۲۹ .

تعیین امیر

اگر عدّه‌ی زیادی با یکدیگر به سفر روند باید یکی را از میان خود به عنوان امیر برگزینند و آن شخص باید در علم، تقوی و کرم بر همنشینان خود برتری داشته باشد. در **مسند ابی‌داود** به روایت ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: وقتی سه نفر به سفر روند باید یکی را بر خود امیر سازند[1]. بنا بر مضمون این حدیث وقتی جمعی از رفیقان یکی را بر خود حاکم سازند، باید تسلیم حکم وی باشند تا اختلاف نظر از بین آنان برداشته شود و شیطان نتواند میان ایشان فتنه اندازد.

مستحب است که وقتی گروهی از دوستان اتّفاق نظر نمودند تا کسی را به امیری برگزینند، آن شخص باید به تصمیم ایشان راضی شده و امیری را قبول کند و در شفقّت و خدمت به یاران، بکوشد نه اینکه دیگران را به خدمت و ملازمت خود امر کند.

در **شعب‌الایمان** بیهقی (رح) به روایت سهل بن سعد رضی الله عنه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: سیّد قوم در سفر کسی است که به آنان خدمت کند[2]؛ پس هر کس در خدمت سبقت گیرد قوم در هیچ عملی بر او مقدّم نباشند مگر اینکه پیش از وی ایمان آورده باشند. مقصود این است که هر کس در خدمت بر دیگران سبقت گیرد در حقیقت او سیّد قوم است؛ اگر چه به حسب رتبه از دیگران پایین‌تر باشد.

۱- حدثنا عَلِیُّ بن بَحْرِ بن بَرِّیٍ أخبرنا حَاتِمُ بنُ إسْمَاعِیلَ أخبرنا مُحمَّدُ بنُ عَجْلاَنَ عن نَافِعٍ عن أَبِی سَلْمَةَ عن أَبِی سَعِیدِ الْخُدْرِیِّ، أَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و سلّم قالَ: «إذَا خَرَجَ ثَلاَثَةٌ فی سَفَرٍ فَلْیُؤَمِّرُوا أَحَدَهُمْ». سنن ابی داود ج۷ ص ۲۶۷ ح ش۲۶۰۹ .

۲- أخبرنا أبو عبدالله الحافظ فی التاریخ أنا أبو طاهر أحمد بن الحسین نا علی بن عبدالرحیم الصفار نا علی بن حجر السعدی نا عبدالعزیز بن أبی حازم عن أبیه عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سید القوم فی السفر خادمهم فمن سبقهم بخدمة لم یسبقوه بعمل إلا الشهادة ذکره فی ترجمة أبی الحسن النیسابوری الصفار من فقهاء أصحاب الرأی و من أهل الورع منهم. شعب الایمان بیهقی ج۶ ص۳۳٤ ش ح۸٤۰۷ .

سازگاری و همراهی با ضعیفان و فقیران

در سفر باید با ضعیفان قوم، رفاقت و مهربانی کند و با عجله کردن در پیمودن راه موجب آزار و اذیّت آنان نشود. در هر جایی که رفیق به سبب ضعف و یا ضرورتی توقّف نماید باید صبر کند تا او خود را به کاروان برساند و بداند که برابری و مدارا با ضعیفان در همه‌ی احوال به خصوص در سفرها از جمله‌ی مکارم اخلاق و اوصاف نیکو است.

ادب رفیق ضعیف این است که اصحاب و رفیقان را با احتیاجات خود به رنج و زحمت نیندازد و تا جایی که ممکن است آنان را به انجام کارهای خود وادار نکند بلکه باید به اندازه‌ی توان، به یاران و همراهان خود خدمت کند. سنّت است که اقویا و ثروتمندان در اثنای مسافرت گاه‌گاه از کاروان باز ایستند و کسانی را که عقب مانده‌اند یاری کرده و به کاروان برسانند.

در حدیثی صحیح ثابت شده است که پیغمبرﷺ در جنگها و سفرها، گاهی از همراهان خود باز می‌ایستاد و مردم ضعیف و باز مانده را یاری می‌کرد و گاهی آنان را پشت سر خود بر روی اسب سوار می‌کرد و به رفیقان می‌رسانید.

رعایت حال مُکارِی[1] و کسب رضایت وی

نباید زیادتر از آنچه با وی قرار گذاشته است، بار بر ستور وی نهد، بلکه هر باری که می‌خواهد بر ستور وی بگذارد باید اوّل آن را به او نشان دهد و رضایت او را جلب

۱– در گذشته به کسی که ستوران خود را به اجاره می داد تا در کاروانها از آنها جهت بار کشی استفاده کنند، گفته می شد، صاحب ستور.

کند. از عبدالله مبارک (رح) نقل شده است که بر ستور کسی نشسته بود. شخصی نامه‌ای به او داد که به جایی برساند. وی نامه را قبول نکرد و گفت: با مکاری چنین قراری ندارم.

رعایت حال ستور

باید به قدر طاقت بار بر آن نهد و از گرسنگی و تشنگی آن را محافظت کند و هنگام فرود آمدن تا زمانی که بار را از پشت ستور پایین نیاورده به هیچ کار دیگری حتّی نماز نپردازد. از انس بن مالک‌ﷺ چنین روایت شده است: هنگامی که در مکانی فرود می‌آمدیم تا وقتی بار را از ستور پایین نمی‌آوردیم نماز نمی‌گزاردیم؛ یعنی با وجود حرص شدید بر ادای نماز به آن قیام نمی‌نمودیم و این زمانی است که در وقت نماز فرصتی باشد.

در **صحیح مسلم** به روایت ابی‌هریره‌ﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی در فراخی سال سفر کنید (وقتی که در صحرا علف و گیاه بسیار است) آهسته بروید تا ستور از زمین بهره‌ی خود را بردارد و وقتی در تنگی سال سفر کنید (وقتی که در صحرا علف و گیاه نیست) با عجله بروید تا ستور شما گرسنگی نکشد[1].

۱– حدثّنی زُهَیْرُ بْنُ حَرْبٍ. حَدَّثَنَا جَرِیرٌ عَنْ سُهَیْلٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و سلم: «إِذَا سَافَرْتُمْ فِی الْخِصْبِ، فَأَعْطُوا الإِبِلَ حَظَّهَا مِنَ الأَرْضِ. وَإِذَا سَافَرْتُمْ فِی السَّنَةِ، فَأَسْرِعُوا عَلَیْهَا السَّیْرَ. وَإِذَا عَرَّسْتُمْ بِاللَّیْلِ، فَاجْتَنِبُوا الطَّرِیقَ. فَإِنَّهَا مَأْوَى الْهَوَامِّ بِاللَّیْلِ». صحیح مسلم ج۱۳ ص۵۸ ح ش۴۹۱۵ .

قناعت به لوازم ضروری

اگر از جمله‌ی طالبان صادق و سالکان مجرّد است در سفر باید به لوازم ضروری اکتفا کند و زیادتر از آن نطلبد تا باعث تفرقه‌ی خاطر و پریشانی دل وی نشود. بعضی از بزرگان گفته‌اند که لوازم ضروری در سفر عبارت است از لباسی که عورت را بپوشاند، سجاده‌ای که بر آن نماز گزارد، طناب و دلوی که با آن برای وضو آب از چاه بیرون آورد، کفش یا نعلینی که پس از شستن پاها بپوشد و بر سر سجّاده رود و عصای تیغ‌داری که با آن آفت‌ها را از خود دور کند و بعضی احتیاجات دیگر را با آن برطرف سازد.

اگر کسی به جهت حفظ سنّت وسایل دیگری غیر از این بردارد همچون شانه، مسواک، قیچی، سوزن و سرمه‌دان جایز است امّا باید دید که وی در چه مقامی است؛ اگر در مقام ارادت و مرتبه‌ی تجرید است، هر یک از آن برای او بند و حجاب و مایه‌ی پستی و فرومایگی نفس وی است، ولی اگر در مقام استقامت و تمکین است آن و صد هزار وسیله‌ی دیگر نیز برای او جایز است که بردارد.

نبردن قرآن کریم به دیار کفر

اگر در سفر چاره‌ای جز عبور از دیار کافران و بت پرستان ندارد، نباید قرآن همراه خود ببرد تا مبادا یکی به آن بی‌ادبی کند. در **صحیح مسلم** به روایت ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: قرآن را همراه خود به سفر نبرید؛ چون من از اینکه به آن دشمنی برسد ایمن نیستم[1].

۱- صحیح مسلم ج۱۳ ص۱۳ ح ش۴۷۹۷.

علمای دین گفته‌اند: اگر کسی نامه‌ای به دیار کفر بفرستد که در آن آیه‌ای از آیات قرآن نوشته شده مانعی نیست؛ زیرا به صحّت رسیده که حضرت رسولﷺ در بعضی از نامه‌هایی که برای سلاطین وقت فرستاده است، آیه‌ی قرآن نوشته بود.

زنگوله نبستن بر ستوران

در سفر نباید زنگوله به گردن ستور ببندد؛ زیرا در منع آن احادیث و اخبار صحیحی وارد شده است. در **صحیح مسلم** به روایت ابی‌هریره‌رضی الله عنه آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: ملائکه، همسفرانی را که در میان ایشان زنگوله باشد، همنشینی و همراهی نمی‌کنند[1]. در روایتی دیگر به صحّت رسیده است که پیغمبرﷺ فرمود: جَرَس[2] از مزامیر شیطان است[3].

در بعضی روایات آمده است که فاروق‌رضی الله عنه جرس‌های کوچک را از پای دختران ابن‌زبیر درآورد و گفت: از پیغمبرﷺ شنیدم که فرمود: با هر زنگوله‌ای شیطانی است[4]. در روایتی آمده است که وقتی کنیزکی نزد صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ آمد که در پای وی

---

۱ – حدثّناأَبُو كَامِلٍ، فُضَيْلُ بْنُ حُسَيْنٍ الْجَحْدَرِيُّ. حَدَّثَنَا بِشْرٌ يَعْنِى ابْنَ مُفَضَّلٍ. حَدَّثَنَا سُهَيْلٌ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «لاَ تَصْحَبُ الْمَلاَئِكَةُ رُفْقَةً فِيهَا كَلْبٌ وَلاَ جَرَسٌ». صحيح مسلم ج١٤ ص٧٨ ح ش٥٥٠١ .

۲ – جسمی آهنی یا مسی که از درون تهی بوده و با برخورد چیزی بر آن، صدایی از آن تولید می شود، زنگ.

۳ – و حدثّنا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ وَقُتَيْبَةُ وَابْنُ حُجْرٍ. قَالُوا: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ يَعْنُونَ ابْنَ جَعْفَرٍ، عَنِ الْعَلاَءِ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «الْجَرَسُ مَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ». صحيح مسلم ج١٤ ص٧٨ ح ش٥٥٠٣ .

۴ – حدثنا عَلِىُّ بنُ سَهْلٍ وَإبراهِيمُ بنُ الْحَسَنِ قالاَ أخبرنا حَجَّاجٌ عن ابنِ جُرَيْجٍ قالَ أخبرنى عُمَرُ بنُ حَفْصٍ أنَّ عَامِرَ بنَ عَبْدِالله قالَ عَلِىُّ بنُ سَهْلٍ بنِ الزُّبَيْرِ، أخْبَرَهُ: «أنَّ مَوْلاَةً لَهُمْ ذَهَبَتْ بِابْنَةِ الزُّبَيْرِ إلَى عُمَرَ بنِ الْخَطَّابِ وَفى رِجْلَيْهَا أجْرَاسٌ، فَقَطَعَهَا عُمَرُ ثُمَّ قالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ الله صلى الله عليه و سلّم يَقُولُ: إنَّ مَعَ كُلِّ جَرَسٍ شَيْطَاناً». سنن ابى داود ج١١ ص٢٩١ ح ش٤٢٣٠ .

زنگوله های کوچک آویزان بود، فرمود: ای متفرّق کنند گان ملائکه از نزد من بروید[1]. یعنی وقتی فرشتگان صدای جرس را بشنوند آن را ناپسند دانسته و از آن مکان دور می‌شوند.

بعضی از بزرگان علمای شام ـ رحمهم الله ـ معتقدند که زنگوله‌ای که بستن آن بر ستور مکروه و ممنوع است، زنگوله‌ی بزرگ است، امّا بستن زنگوله‌ی کوچک بر ستور هیچ مانعی ندارد.

همراه نبردن سگ و پوست پلنگ در سفر

در **صحیح مسلم** به روایت ابی‌هریره‌ﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: فرشتگان با جمعی که در میان ایشان سگ باشد، مصاحبت و همراهی نمی‌کنند[2]. در **صحیح ابی‌داود** به روایت ابی‌هریره‌ﷺ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: ملائکه با کسانی که در میان ایشان پوست پلنگ باشد، مصاحبت نمی‌کنند[3]. علمای دین‌ﷺ گفته‌اند که مقصود از ملائکه در این احادیث، ملائکه رحمت است؛ زیرا هیچ چیزی مانع همراهی ملائکه‌ی حفظه، کرام‌الکاتبین و غیر ایشان نمی‌گردد.

---

۱ – أخبرنا عبدالرزاق عن معمر قال: سمعت رجلاً یحدّث هشام بن عروة قال: دخلت جاریة علی عائشة و فی رجلها جلاجل فی الخلخال، فقالت عائشة: أخرجوا عنی مفرّقة الملائکة. مصنف عبدالرزاق ج۱۰ ص۴۵۹ ح ش۲۰۷٦٤ .

۲ – حدّثنا أَبُوکَامِلٍ، فُضَیْلُ بْنُ حُسَیْنٍ الْجَحْدَرِیُّ. حَدَّثَنَا بِشْرٌ یَعْنی ابْنَ مُفَضَّلٍ. حَدَّثَنَا سُهَیْلٌ عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «لاَ تَصْحَبُ الْمَلاَئِکَةُ رُفْقَةً فِیهَا کَلْبٌ وَلاَ جَرَسٌ». صحیح مسلم ج١٤ ص٧٨ ح ش٥٥٠١ .

۳ – حدثنا مُحمَّدُ بنُ بَشَّارٍ أخبرنا أَبُودَاوُدَ قال أخبرنا عِمْرَانَ عن قَتَادَةَ عن زُرَارَةَ عن أَبی هُرَیْرَةَ عن النَّبِیِّ صلی الله علیه و سلّم، قال: «لا تَصْحَبُ المَلاَئِکَةُ رُفْقَةً فِیهَا جِلْدُ نَمِرٍ». سنن ابی داود ج١١ ص١٨٩ ح ش٤١٣٠ .

خواندن ادعیه هنگام بازگشت از سفر

در **صحیحین**[1] به روایت ابن‌عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمده است که هرگاه پیغمبرﷺ از جنگ یا حجّی باز می‌گشت به هر بلندی یا زمین همواری که می‌رسید، سه بار تکبیر گفته سپس می‌فرمود: «لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ قَدِيْرٌ، آيِبُوْنَ تَائِبُوْنَ عَابِدُوْنَ سَاجِدُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ، صَدَقَ اللهُ وَعْدَهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ»[2].

در **سنن نسایی**[3] و کتاب **ابن‌السّنی** به روایت صهیب رومیؓ آمده است که پیغمبرﷺ هرگاه می‌خواست به دهی وارد شود می‌فرمود: «اَللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا اَظْلَلْنَ وَ الْاَرْضِيْنَ السَّبْعِ وَ مَا اَقْلَلْنَ وَ رَبَّ الشَّيَاطِيْنِ وَ مَا اَضْلَلْنَ وَ

---

۱ – حدثّنا عبدُالله بنُ یوسُفَ أخبرنَا مالکٌ عن نافعٍ عن عبدِالله بن عمرَ رضیَ اللهُ عنهما «أن رسولَ الله صلی الله علیه و سلّم کان إذا قَفَلَ من غَزوٍ أو حجّ أو عُمرةٍ یُکبِّرُ علی کلِّ شرَفٍ من الأرضِ ثلاث تکبیراتٍ ثم یقول: لا إلهَ إلّا اللهُ وحدَهُ لا شَریکَ له، لهُ المُلکُ و لهُ الحمدُ و هوَ علی کلِّ شیء قدیر. آیبونَ، تائبونَ، عابدونَ، ساجدونَ، لربِّنا حامدون. صدَقَ اللهُ وَعده، و نصرَ عبدَه، و هزَم الأحزابَ وحدَه».
صحیح بخاری ج۲ ص۶۳۶ ح ش۱۷۷۶، صحیح مسلم ج۹ ص۹۵ ح ش۳۲۳۲ .

۲ – هیچ معبودی جز الله نیست. او یگانه است وشریک ندارد. پادشاهی و حمد و ستایش از آن اوست و او بر هر کاری تواناست. توبه کنند گان و عبادت کنند گان و سجده گزاران همه او را می ستایند. اوست که وعده اش راست است و بنده ی خود را یاری کرد و همه ی احزاب را به تنهایی شکست داد.

۳ – أنبا محمد بن نصر النیسابوری یُعرفُ بالفراءِ قال: حدثنا أیوب بن سلیمان قال: حدثنا أبو بکرٍ عن سلیمان عن أبی سهیلٍ بن مالکٍ عن أبیه ، أنه کان یسمع قراءۀ عُمَر بن الخطاب و هو یُؤمّ بالناس فی مسجد رسول الله من دار أبی جهمٍ و قال کعب الأحبار: والذی فلق البحرَ لموسی: لأنَّ صهیباً حدثنی أنَّ محمداً رسول الله لم یکن یری قریۀ یرید دخولها إلّا قال حین یراها: «اللهمّ ربّ السموات السبع و ما أظللن و رَبّ الأرضین السبع و ما أقللن و رب الشیاطین و ما أضللن و ربّ الریاح و ما ذرین فإنّا نسألک بخیر هذه القریۀ و خیر أهلها و نعوذ بک من شرها و شَرِّ أهلها و شر ما فیها». و حلف کعبٌ بالذی فلق البحر لموسی لأنها کانت دعوات داود حین یری العَدُو.
سنن النسائی الکبری ج۵ ص۲۵۶ ح ش۸۷۳۳ .

رَبَّ الرِّيَاحِ وَ مَاذَرَيْنَ اَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ خَيْرَ اَهْلِهَا وَ نَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَ شَرِّ اَهْلِهَا وَ شَرِّ مَا فِيْهَا»[1].

امام نوّاوی (رح) در **اذکار** آورده که برای مسافر مستحب است هنگام بازگشت، وقتی چشم وی بر سیاهی شهر یا روستایی افتد بگوید: «اَللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا بِهَا قَرَارًا وَ رِزْقًا حَسَنًا»[2]. در روایتی دیگر: «فِيْهَا قَرَارًا» آمده است. در **صحیح مسلم** به روایت انس رضی الله عنه مذکور است که با پیغمبر ﷺ در سفر بودیم. هنگام بازگشت، وقتی شهر نمایان می‌شد، آن حضرت ﷺ می‌فرمود: «آئِبُوْنَ تَائِبُوْنَ عَابِدُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ.» این کلمات را یکسره بر زبان می‌راند تا وقتی که به شهر وارد می‌شدیم[3].

آگاه کردن اهل بیت از آمدن خود پیش از بازگشت

هنگام بازگشت از سفر باید قبل از وارد شدن بر اهل و عیال و نزدیکان و خویشان، ابتدا کسی را نزد آنان بفرستد و ایشان را از آمدن خود آگاه کند؛ زیرا از وارد شدن ناگهانی بر اولاد و ازواج نهی شده است به خصوص اگر سفر وی طولانی بوده

۱- پروردگارا! ای صاحب هفت طبقه آسمان و آنچه بر آن سایه می افکند و ای صاحب هفت طبقه زمین و آنچه که آن را حمل می کند. ای خالق شیطانها و آنچه گمراه می گردانند و صاحب بادها و صاحب آن چه که بادها آن را بالا برده و پراکنده می کنند، از تو خیر این دیار و اهل آن را می طلبم و از شرّ و بدی آن و شرّ اهل آن و شرّ و بدی آنچه در آن است به تو پناه می برم.

۲- بار الها! در آن برایمان آرامش و روزی پاک قرار بده.

۳- و حدثّنی زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ. حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِى إِسْحَقَ قَالَ: قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِىِّ، أَنَا وَ أَبُو طَلْحَةَ، وَصَفِيَّةُ رَدِيفَتُهُ عَلَى نَاقَتِهِ. حَتَّى إِذَا كُنَّا بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ قَالَ: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ» فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذٰلِكَ حَتَّى قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ. صحیح مسلم ج۹ ص۹۶ ح ش ۳۲۳٤ .

باشد؛ زیرا همانطور که اندوه ناگهانی و بیش از حد باعث انقباض روح و میل آن به داخل بدن و در نهایت هلاکت می‌شود، شادی بیش از حد نیز به سبب انبساط و انتشار روح و میل او به خارج بدن موجب مرگ انسان می‌گردد. پس حکمت و احتیاط اقتضا می‌کند که ابتدا اولاد و ازواج خود را از رسیدن خود آگاه کند و پس از آن بر ایشان وارد شود.

مستحب است که هنگام چاشت یا عصر بر اهل خود وارد شود، ولی هنگام شب مکروه بوده و در احادیث صحیح از آن منع شده است. در **صحیحین** به روایت جابرؓ آمده است که پیغمبرﷺ فرمود: وقتی بر اهل خود وارد می‌شوید باید صبح یا عصر باشد[1].

نماز گزاردن در مسجد محلّه قبل از وارد شدن به منزل خود

هنگام بازگشت از سفر وقتی به نزدیک خانه‌ی خود برسد، ابتدا باید به مسجد محلّه رفته و دو رکعت نماز در آنجا بجا آورد، آنگاه به منزل خود وارد شود. در **صحیحین** به روایت کعب بن مالکؓ آمده است که پیغمبرﷺ هنگام بازگشت از سفر ابتدا به مسجدی که در همسایگی وی بود فرود می‌آمد و دو رکعت نماز بجا می‌آورد

۱– و حدّثنا أَبُوبَكْرِ بْنُ أَبِى شَيْبَةَ. حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ مُحَارِبٍ عَنْ جَابِرٍ. قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللهِ أَنْ يَطْرُقَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ لَيْلاً. يَتَخَوَّنُهُمْ أَوْ يَلْتَمِسُ عَثَرَاتِهِمْ. صحیح مسلم ج۱۳ ص۶۱ ح ش۴۹۲۵ .

و جهت ملاقات اصحاب در مسجد اندکی توقّف می‌کرد، سپس به خانه‌ی یکی از ازواج طاهرات می‌رفت و هرگز به خانه قدم نمی‌نهاد مگر هنگام چاشت[1].

در کتاب **ابن‌السّنی**[2] از ابن‌عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که گفت: وقتی پیغمبرﷺ از سفر باز می‌گشت و به خانه می‌آمد بر اهل خود این کلمات را می‌گفت: «تَوْبًا تَوْبًا لِرَبِّنَا اَوْبًا لَا يُغَادِرُ حَوْبًا»[3].

آوردن هدیه از سفر

باید برای اهل و اولاد و خویشاوندان و دوستان به اندازه‌ی توانایی خود هدیه‌ای بیاورد. علمای اسلام ـ رحمهم الله تعالی ـ گفته‌اند: هدیه آوردن برای عیال و اولاد، از سنن مؤکّده و برای نزدیکان و خویشاوندان و دوستان از جمله‌ی مستحبّات است.

سنّت است که پس از بازگشت از سفر هنگامی که در منزل و مسکن خود مستقر گردید برای کسانی که به دیدن او می‌آیند، طعامی ترتیب دهد. به صحّت رسیده

---

۱ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى. حَدَّثَنَا الضَّحَّاكُ يَعْنِى أَبَا عَاصِمٍ. ح وَحَدَّثَنِى مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ. حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ. قَالاَ جَمِيعاً: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ. أَخْبَرَنِى ابْنُ شِهَابٍ أَنَّ عَبْدَالرَّحْمنِ بْنَ عَبْدِاللهِ بْنِ كَعْبٍ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِاللهِ بْنِ كَعْبٍ وَعَنْ عَمِّهِ عُبَيْدِاللهِ بْنِ كَعْبٍ عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ كَانَ لاَ يَقْدَمُ مِنْ سَفَرٍ إِلَّا نَهَاراً، فِى الضُّحَى. فَإِذَا قَدِمَ، بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ. فَصَلَّى فِيهِ رَكْعَتَيْنِ. ثُمَّ جَلَسَ فِيهِ. صحيح مسلم ج۵ ص ۱۸۷ ح ش۱۶۰۹، صحيح بخاری ج۱ ص۱۶۹ ح ش۲۶ .

۲ – أخبرنا أبو يعلى، قال: حدثنا خَلَفُ بنُ هشامٍ البَزَّارُ، قال: حدثنا أبو الأحوصِ، عن سِمَاكٍ، عن عِكْرِمَة عن ابنِ عبَّاس، قال : كانَ رسولُ اللهِ إذا أَرَادَ أن يَخْرُجَ فى سفرِهِ قالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فى السَّفَرِ و الخَلِيفَةُ فى الأَهْلِ، اللَّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بكَ مِنَ الضِّبْنَةِ فى السَّفَرِ، و الكآبة فى المُنْقَلَبِ، اللَّهم اقْبِضْ لنا الأَرْضَ، وَهَوِّنْ عَلَيْنَا السَّفَرَ» فإذا أَرَادَ الرُّجُوعَ قالَ: «آيبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُون لِرَبِّنَا سَاجِدُونَ» فإذا دَخَلَ بَيْتَهُ قالَ: «تَوْباً تَوْباً، لِرَبِّنَا أَوْباً، لا يُغَادِرُ عَلَيْنَا حَوْباً». صحيح ابن حبان ج۳ ص۳۹۰ ح ش۲۶۹۱ .

۳ – به سوی پروردگارمان باز می گردیم و توبه می کنیم. خداوند از هیچ گناهی فروگذار نیست.

است که پیامبرﷺ وقتی از سفری باز می‌گشت گاوی یا شتری می‌کشت و برای جمعی از اصحاب که به دیدن آن حضرت می آمدند، طعام می‌پخت.

استقبال مجاور از مسافر آشنا

وقتی که یکی از دوستان و یاران از سفری بازگردد باید به استقبال او رود و برای او دعای خیر کند. به صحّت رسیده است که وقتی حضرت رسولﷺ از سفر باز می‌گشت، آن دسته از اصحاب که در شهر مانده بودند به استقبال آن حضرت بیرون می‌آمدند و کودکان و اهل بیت را با خود می‌بردند. در یکی از سفرها، وقتی عبدالله بن جعفر طیّار ـ رضی الله عنهما ـ را به استقبال آن حضرت بیرون بردند او را جلوی خود سوار کرد و وقتی حسن بن علی ـ رضی الله عنهما ـ را آوردند او را پشت سر خود سوار کرد و این‌چنین سه تن سوار بر یک شتر به مدینه وارد شدند[1].

امام نوّاوی (رح) فرمود: مستحب است که مقیم هنگام ملاقات به مسافر بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلهِ الَّذِیْ سَلَّمَكَ وَ الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِیْ جَمَعَ الشَّمْلَ بِكَ»[2]. از ابن عمر

۱– حدثّنا یَحْیَی بْنُ یَحْیَی وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِی شَیْبَةَ ـ وَاللَّفْظُ لِیَحْیَی ـ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: حَدَّثَنَا. وَقَالَ یَحْیَی: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِیَةَ عَنْ عَاصِمٍ الأَحْوَلِ عَنْ مُوَرِّقٍ الْعِجْلِیِّ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ تُلُقِّیَ بِصِبْیَانِ أَهْلِ بَیْتِهِ. قَالَ، وَإِنَّهُ قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ فَسُبِقَ بِی إِلَیْهِ فَحَمَلَنِی بَیْنَ یَدَیْهِ، ثُمَّ جِیءَ بِأَحَدِ ابْنَیْ فَاطِمَةَ. فَأَرْدَفَهُ خَلْفَهُ. قَالَ: فَأُدْخِلْنَا الْمَدِینَةَ، ثَلاَثَةً عَلَی دَابَّةٍ. صحیح مسلم ج۱۵ ص۱۶۵ ح ش۶۲۲۱.

۲– سپاس خدای را که تو را سلامتی بخشید و سپاس خدای را که این جمع را به وسیله تو گرد هم آورد.

ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است[1] که پیغمبرﷺ به غلامی که از حج بازگشته بود فرمود: «قَبِلَ اللهُ حَجَّكَ وَ غَفَرَ ذَنْبَكَ وَ اَخْلَفَ نَفقَتَكَ»[2].

در کتاب **ابن‌السّنی**[3] از صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت شده است که پیغمبرﷺ از غزوه‌ی تبوک بازگشته بود، وقتی به خانه رسید دست مبارک او را گرفتم و گفتم: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِيْ نَصَرَكَ وَ اَعَزَّكَ وَ اَكْرَمَكَ»[4].

۱– روینا فی کتاب ابن السنی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال: جاء غلام إلی النبی فقال: إنی أرید الحج، فمشی معه رسول الله فقال: «یا غُلامُ، زَوَّدَكَ اللهُ التَّقْوَی، وَ وَجَّهَكَ فی الخَیْرِ، و كَفاكَ الهَمَّ»، فلما رجع الغلام سلم علی النبیِّ فقال: «یا غُلامُ قَبِلَ اللهُ حَجَّكَ، و غَفَرَ ذَنْبَكَ، و أخْلَفَ نَفَقَتَكَ». الاذکار امام نواوی ج۱ ص۲۲۸ ح ش٦٤٨ .

۲– خداوند حَجَّت را قبول گرداند و گناهانت را ببخشد و نفقه تو را جایگزین عطا کند.

۳– روینا فی کتاب ابن السنی عن عائشة رضی الله عنها قالت: «کان رسول الله فی غزو، فلما دخل استقبلته فأخذتُ بیده، فقلت: الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي نَصَرَكَ و أعَزَّك و أكْرَمَكَ». الاذکار امام نواوی ج۱ ص۲۲۸ ح ش٦٤٧ .

٤– سپاس خدای را که تو را یاری کرد و تو را عزیز و گرامی داشت.

فصل چهارم

در آداب مسافر اجنبی نسبت به مجاور و آداب مجاور نسبت به مسافر اجنبی

ابتدا به شرح آداب مسافر اجنبی نسبت به مجاور می‌پردازیم که عبارتند از:

رعایت ادب و تواضع نسبت به مجاور

وقتی که مسافر از راه بر مجاور وارد شود باید با ادب و احترام به او سلام کند و در پایین خانه بنشیند و اگر مجاور او را اکرام و احترام کند و در بالای خانه بنشاند نافرمانی نکند، بلکه هرجا اشاره می‌کند فوراً بنشیند.

ترک تکلیف و اعتراض بر مجاور

مسافر نباید در هیچ حالی بر مجاور اعتراض کند مگر در امر نامشروع و اگر مجاور در خدمت به وی کوتاهی نماید او را به سبب آن بازخواست نکند و وی را به

خدمت خود امر نفرماید و برای انجام کار مهمّی که دارد او را به رنج و زحمت نیندازد و با خواسته‌های نفس و آرزوهای طبیعی خود، خاطر وی را مشغول نگرداند.

قبول امر مجاور

اگر مجاور بر او حکمی کند که مشروع باشد باید با کمال میل و رغبت قبول نماید و اگر وی را به زیارت قبور یا ملازمت ارباب قلوب و مشایخ دیار خود ببرد، بدون هیچ گونه اعتراضی همراه او برود امّا اگر به صحبت ارباب دنیا و ضیافت ایشان بخواند به ظاهر قبول کند امّا در باطن، مراعات اهل دنیا را مکروه دانسته و برای اعمال برادران مؤمن عذری آورده و آن را به گونه‌ای برای خود تأویل کند.

اظهار فضل و کمال نکردن

باید نزد مجاور، اظهار فضل و کمال و علم و حال نکند و از حوادثی که در سفر اتّفاق افتاده برای او حکایت ننماید.

مجاور نیز نسبت به مسافر اجنبی باید آدابی را رعایت کند که این آداب عبارتنداز:

گرامی داشتن مسافر

وقتی مجاور به مسافری برسد که در لباس اهل تصوّف است باید از روی ادب و شفقّت و با گشاده‌رویی و خوشرویی بسیار نزد وی آید و طعامی حاضر کرده و او را

در خوردن آن همراهی نماید. اگر مسافر در لباس صوفیّه نباشد به چشم حقارت در وی ننگرد و او را از مجلس اصحاب بیرون نکند؛ زیرا بسیاری از اولیا و صلحا هستند که همانند مردم عادی رفتار می‌کنند و به ظاهر لباس بیگانگان را می‌پوشند، امّا به حسب باطن در طریقت آشنایان می‌کوشند.

پرهیز از سؤال غیر ضروری

وقتی مسافری نزد وی آید که در لباس اهل فقر باشد نباید از او بپرسد که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود یا نامش چیست و امثال این؛ زیرا این نوع سخنان نسبت به این طایفه از ادب دور است. پس باید آمدن او را از جانب حق و رفتنش را به سوی حق و نامش را بنده‌ی حقﷻ بداند.

صحبت و خدمت به مسافر

باید با فراست و زیرکی دریابد که راحتی مسافر در صحبت است یا در خلوت. اگر صحبت مطلوب اوست بدون تکلّف و با انس و الفت با وی صحبت کند و اگر خلوت را ترجیح می‌دهد برای او منزلی مناسب خالی کند و وی را آنجا ببرد.

بردن مسافر به حمّام و شستن لباس‌های وی

باید مسافر را به بهترین حمّام ببرد و خدمت او را به خادمان حمّام واگذار نکند و تا جایی که مقدور است به او خدمت کند و اگر توانایی مالی دارد برای او لباسی نو

بخرد و در این امر کوتاهی نکند و اگر این توانایی را ندارد، لباس کثیف او را بشوید و پس از حمّام بر او بپوشاند.

بردن مسافر به صحبت بزرگان

وقتی سه روز از رسیدن مسافر بگذرد باید از او بپرسد که به زیارت مشایخ و ائمّه‌ی شهر رغبت دارد یا نه؟ اگر قبول کرد او را به دیدار بزرگان و زیارت مقابر ببرد و اگر قبول نکرد، بر وی اعتراض ننماید و از او روی نگرداند؛ زیرا احوال و عادات این طایفه مختلف است و بعضی از ایشان مجالی برای این کارها ندارند.

بر مجاور جایز نیست که مسافر را به دیدار ارباب دنیا و ثروتمندان ببرد و اگر مسافر به صحبت اهل دنیا رغبت نمود باید او را از صحبت خود دور کنند؛ زیرا او اهل این طایفه نیست و عذر خواستن وی از صحبت اولی است.

برآوردن خواسته‌های مباح مسافر

اگر مسافر خواسته‌های دنیایی مشروع اظهار کند باید مجاور به بر آوردن آن اقدام نماید به شرطی که آن مسافر طالب صادق باشد نه دروغگو و نیرنگ باز؛ چون برای مجاور متابعت از چنین کسانی هرگز جایز نیست و اگر مسافر آرزوها و خواسته‌های نفسانی دارد باید به درگاه سلاطین برود یا به تجارت و داد و ستد بپردازد و صحبت با این طایفه را کنار بگذارد.

شیخ جنید ـ قدّس سرّه ـ با اصحاب نشسته بود. مسافری در لباس این طایفه نزد وی آمد. به وی خدمتی به جای آورده و طعامی تهیّه کردند. او گفت: برای من طعام دیگری بیاورید. جنید گفت: تو باید به بازار بروی؛ چون تو مردی بازاری هستی نه اهل مسجد و صومعه.

برای مجاور رعایت کسی واجب است که به رعایت حقﷻ مشغول باشد و هواهای نفسانی خود را کنار گذاشته باشد. اگر کسی از اهل هوا و هوس نزد این طایفه آید و معلوم شود که وی صلاحیّت صحبت این طایفه را ندارد باید او را با نرمی و ملایمت پس از خدمت و شفقّت بر او، از صحبت خود دور کنند.

قیام به خدمت اهل الله

مجاور باید جز به خدمت اهل حق ایستادگی ننماید و خاطر خود را جهت خدمت به خاصّ و عام پریشان نسازد؛ چرا که غیر از ضایع کردن وقت، نتیجه‌ی دیگری برای او ندارد. صاحب **کشف‌المحجوب** (رح) می‌گوید: وقتی در دیار عراق در طلب دنیا و فنا کردن آن می‌کوشیدم و قرض بسیار بر آمده بود و هر کس به سبب حاجتی به من روی آورده بود و من در برآوردن خواسته‌های آنان فرو مانده بودم ناگاه سیّدی از سادات وقت، به من نامه‌ای نوشت که ای پسر! بکوش تا دل خود را جهت راحتی و آسایش دلی که مشغول هوای نفسانی خود است از خداوند مشغول نسازی. پس اگر دلی عزیزتر از دل خود یابی جایز است که به جهت فراغت وی، دل خود را

مشغول گردانی و گرنه دست از آن بردار؛ چرا که خداوند، بندگان خود را کفایت می‌کند.

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى

وصایای بزرگان طریقه‌ی عالیّه‌ی نقشبندیّه

فصل اوّل

رساله‌ی مولانا یعقوب بن عثمان بن محمود غزنوی چرخی (رح)

مقدّمه

حمد و ثنا مبدع ارض و سماء را که جنس انس را مظهر انواع کمالات گردانید و رسل و انبیا و اولیا را وسایط تکمیل ساخت و محمّد رسول‌الله ﷺ را در این باب به مزید ارشاد بر همه‌ی ایشان برتری داد و امّت او را بهترین امم گردانید و بعضی از امّت او را به ولایت خاصّه محفوظ داشت و دلیل آن را متابعت از پروردگار در ظاهر و باطن گردانید ﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾[1] و هر کس از سعادت متابعت او روی گرداند، به شقاوت ابدی مبتلا گشت ﴿قُلْ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْكَٰفِرِينَ﴾[2]

---

۱ – [بگو ای محمد] اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تـا خـدا شـما را دوسـت بـدارد و گناهانتـان را ببخـشاید و خداونـد آمرزنده‌ی مهربان است. آل عمران/ ۳۱

۲ – بگو از خدا و رسولش اطاعت کنید پس اگر روی گردانید به درستی که خداوند کافران را دوست ندارد. آل عمران/ ۳۲

پس هر که می‌خواهد به خلعت ولایت خاصّه مشرّف شود وی را از متابعت او چاره‌ای نباشد.

بنابراین معنی، فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمود غزنوی چرخی خواست تا شمّه‌ای از سیرت مصطفوی و طریقه‌ی مستقیم را که از حضرت مخدومی، شیخ الاسلام و المسلمین، قطب المشایخ و الاولیاء فی العالمیـن، خواجه بهاءالحقّ و الدّین بخاری معروف به نقشبند (رح) به وی رسیده بود، به رشته‌ی تحریر در آورد تا فوایـد آن بزرگوار در طول روزگار باقـی بماند و سبب انس احباب و اصحاب باشـد.

سلسله و احوال عجیب ایشان که بعضی از بزرگان ـ شرّفنا اللهُ و ایّاهم بفضل الرضوان ـ ذکر کرده‌اند به طور مختصر در مقامات و در این گزیده بیان شده و همچنین بعضی از آنچه به این فقیر به نسبت سلوک رسیده است، ذکر گردیده است؛ امّا آنچه را که به نسبت جذبه تربیت می‌کرده‌اند، به قلم نمی توان شرح کرد.

در بخارا ملازم ایشان بودم و به کرم عامّ ایشان، التفات می‌یافتم تا به هدایت صمدیّت یقین حاصل شد که ایشان از خواصّ اولیاءالله‌اند و کامل و مکمّل‌اند. روزی در فتح آباد که محلّ زندگی این فقیر بود، متوجّه مزار شیخ عالم، سیف‌الحقّ و الدّین باخرزی (رح) نشسته بودم که ناگاه پیک قبول الهی رسید و بیقراری حاصل شد. قصد حضرت ایشان کردم. وقتی به روستای کوشک هندوان که منزل ایشان بود، رسیدم حضرت ایشان را بر سر راه منتظر یافتم.

آن بزرگوار با احسان و نیکی با من ملاقات نمود و پس از نماز شام صحبت داشت. در آن هنگام هیبت ایشان مستولی شده و مجال نطق نبود. ایشان فرمودند: در روایت آمده است که «اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ فِی الْقَلْبِ فَذَلِکَ الْعِلْمُ النَّافِعُ وَ عِلْمٌ عَلَی اللِّسَانِ فَذَلِکَ حُجَّةُ اللهِ عَلَی ابْنِ آدَمَ»[1] امید است که از علم باطن به تو نصیبی برسد و فرمودند: در روایت آمده است: «اِذَا جَالَسْتُمْ اَهْلَ الصِّدْقِ فَجَالَسُوْا بالصِّدْقِ، فَاِنَّهُمْ جَوَاسِیْسُ الْقُلُوْبِ یَدْخُلُوْنَ فِیْ قُلُوْبِکُمْ وَ یَخْرُجُوْنَ مِنْهَا وَ اَنْتُمْ لَا تَحْسَوْنَ»[2]. ما امشب مأموریم تا هر چه به آن اشاره شود عمل کنیم.

وقتی نماز صبح را ادا کردند، گفتند: مبارک باد که به قبول کردن شما اشاره شد و ما کسی را کم قبول می‌کنیم و اگر قبول کنیم، دیر قبول می‌کنیم تا هر کس چون آید و وقت چون باشد. آنگاه آن حضرت سلسله‌ی مشایخ خود را تا خواجه عبدالخالق غجدوانی (رح) بیان کردند و این فقیر را به وقوف عددی مشغول گردانیدند و فرمودند که ابتدای علم لدنّی این سبق است که به خواجه عبدالخالق رسیده است و آن چنان بود که خواجه عبدالخالق در پیش یکی از بزرگان تفسیر می‌خواندند تا اینکه به این آیه رسیدند: ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةًۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ﴾[3]. از

۱– علم بر دو نوع است: یکی علم در قلب که علم سودمند است و دیگری علم بر زبان که آن حجّت خداوند بر بنی آدم است. رواه الدّارمی عن الحسن البصریّ، مشکاة المصابیح، کتاب العلم، الفصل الثالث، ص ۳۷.

۲– هرگاه به صحبت و هم نشینی با اهل صدق مشرف شدید در صحبت شریف ایشان از راه صدق و اخلاص بنشینید چرا که اینها جاسوسان دلهایند. که در دلهای شما در می آیند و در همّتها و نیّتهای شما نظر می کنند. بریقه محمودیه شرح طریقه محمدیه و شریعت نبویه.

۳– پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک بخواهید (و در دعا با بلند کردن صدا یا درخواست چیز ناروا از حد اعتدال تجاوز نکنید که) او تجاوز کنندگان را دوست نمی دارد. اعراف / ۵۵

ایشان پرسیدند: این خفیه که حق ﷻ بندگان خود را به آن امر کرده چیست؟ ایشان فرمودند که اگر اراده‌ی حق ﷻ باشد به تو برسد. پس از او یکی از بندگان خاصّ حق تعالی به خواجه عبدالخالق رسید و به ایشان این سبق را تلقین کرد و مشهور آن است که آن بنده‌ی بزرگ خدا، خواجه‌ی خضر ـ زَادَهُ اللهُ تَعَالَی عِلْمًا وَ حِکْمَةً ـ بوده است.

پس از مدّتی که در ملازمت ایشان بودم به این فقیر اجازه‌ی سفر از بخارا داده شد؛ گفتند: آنچه از ما به تو رسیده است به بندگان خدا برسان تا سبب سعادت باشد. هنگام خداحافظی سه بار گفتند که تو را به خدا سپردم، این سفارش مرا بسیار امیدوار کرد؛ زیرا در حدیث آمده است: «اِنَّ اللهَ تَعَالَی اِذَا اسْتُوْدِعَ شَیْئاً حَفِظَهُ»[1]. بنابراین از بخارا حرکت کردم و به شهر کُش رسیدم. پس از مدّتی، خبر وفات ایشان به این فقیر رسید. خاطر، مجروح و محزون شد و ترسی عظیم بر من مستولی گشت که نکند دوباره به عالم طبیعت میل افتد و داعیه‌ی طلب نماند. روحانیّت ایشان را دیدم که زید بن حارثه را یاد کردند و این آیه را خواندند: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَـٰبِكُمْ﴾[2].

۱– هر گاه چیزی به خداوند سپرده شود، خودش از آن حفاظت می کند. مسند احمد جلد۱۱ ص۳۸٦، السنن الکبری للبیهقی جلد۹ ص۱۷۳، السنن الکبری للنسائی جلد٦ ص۱۳۲ و ۱۳۳، المعجم الکبیر للطبرانی جزء۱۱ ص۱۸۵ و ۳۸۸ و ۳۹۰، المعجم الاوسط للطبرانی جزء۱۰ ص۳۸۰ و جزء۱٤ ص٤۹۲، شعب الایمان للبیهقی جزء۷ ص۳٤٦ و ۳٤۷، مسند عبد بن حمید جزء۲ ص٤۷٤.

۲– محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته اند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به عقب بر می گردید (و با مرگ او اسلام را رها می سازید و به کفر و بت پرستی باز می گردید)؟! آل عمران/ ۱٤٤.

چون از صحبت ایشان محروم شده بودم، قصد کردم به طایفه‌ای دیگر که از درویشان ایشان نبودند، ملحق شوم و به طریق ایشان متوجّه گردم. دوباره روحانیّت ایشان را دیدم که می‌گویند: «قَالَ زَیْدُ بْنُ حَارِثَةَ: اَلدِّیْنُ وَاحِدٌ»[1]. دانستم که اجازه نیست و از میان صحابه زید بن حارث را تخصیص کردند؛ زیرا زید داعی (پسر خوانده) رسول خداﷺ بود و حضرات خواجگان ما، طالبان را به فرزندی قبول می‌کنند پس اصحاب ایشان، پسر خوانده‌هایشان می‌باشند والله اعلم.

بار دیگر ایشان را در وقت دیدم، گفتم: ما شما را فردای قیامت به چه یابیم؟ گفتند: به تشرّع یعنی عمل کردن به شریعت. این سه بشارت، اشاره‌ای بود به آنچه در حیات خود می‌فرمودند: ما هر چه یافتیم به فضل الهی، برکت عمل کردن به آیات قرآنی و احادیث مصطفوی، طلبیدن نتیجه از آن عمل، رعایت تقوا و حدود شرعی، عمل کردن به سنّت و جماعت و اجتناب از بدعت بود.

وقتی از بخارا به من اجازه‌ی سفر دادند، مرا به طلب خواجه علاءالدّین عطّار ـ رحمه الله الملک الجبّار ـ فرستادند و به طریق اشارت به متابعت ایشان امر فرمودند. هنگامی که از بخارا به کُش رسیدم و از کُش به ولایت بدخشان رفتم تا از آن مسیر به چرخ بروم، اجازه ندادند و مرا به درس مشغول نمودند. سپس خواجه علاءالدّین (رح) به عنایت حق تعالی از بخارا آمدند و با قاصدی، نامه‌ای به این فقیر فرستادند و آن سفارش را به من یادآوری کردند. به خدمت ایشان آمدم. به موجب آن

---

۱ – زید بن حارث فرمود: دین یکی است. عن قتاده، قوله: «لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا» قال: الدین واحدٌ و الشرائع مختلفه. تفسیر ابن ابی حاتم جزء۲۲ ص۴۰۰.

سفارش چند سال پس از وفات حضرت خواجه، ملازم ایشان بودم و لطف و کرم ایشان بر همه کس به خصوص به این فقیر بی‌نهایت بود.

وقتی از صحبت شریف ایشان نیز محروم شدم، خواستم تا امر حضرت خواجه را که فرموده بودند: «آنچه از ما به تو رسیده است به قدر حال به حاضران و غایبان برسان» به انجام برسانم.

در آن هنگام که در بستر بیماری به سر می‌بردند مرا طلبیدند. نزد ایشان رفتم. یک روز پس از آن، یک مشت گل به این فقیر دادند و در همان روز به رحمت حق رفتند. من خود را مستحقّ این معنی نمی‌دانم، امّا اعتقاد آن است که اشارت ایشان بی‌حکمت نبوده است.

تو چشم شیخ را دیدن میآموز　　　فلک را راست گردیدن میآموز

در این کار عظیم از روح مقدّس ایشان مستفیض می‌باشیم.

بدان که حضرت خواجه‌ی ما را ـ قدّس الله سرّه ـ در طریقت، نظر قبول به فرزندی از خدمت شیخ طریقت خواجه محمّد باباسمّاسی است و ایشان از خدمت عزیزان یعنی خواجه علی رامتینی و ایشان را از حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی و ایشان را از حضرت خواجه عارف ریوگری و ایشان را از حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی و ایشان را از حضرت شیخ ابویعقوب یوسف همدانی و ایشان را از حضرت شیخ ابوعلی فارمدی ـ که شیخ امام غزّالی بوده است ـ و ایشان را از حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوالقاسم را در تصوّف انتساب به دو طرف است: یکی به شیخ جنید به سه واسطه و آن سه واسطه شیخ ابوعثمان مغربی و شیخ ابوعلی

کاتب و شیخ ابوعلی رودباری هستند و دیگری شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان را به سلطان‌العارفین ابویزید بسطامی و ایشان را به امام جعفر صادق و ایشان را به امام محمّد باقر و ایشان را به امام زین‌العابدین و ایشان را به سیّدالشّهدا، امیرالمؤمنین حسین و ایشان را به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ـ رضی الله عنهم اجمعین ـ و ایشان را به حضرت محمّد مصطفیﷺ انتساب است که این سلسله را ذهبیّه می گویند.

امام جعفر صادق در علم باطن به جدّ مادری‌اش، قاسم بن محمّد ابی‌بکر منتسب است که یکی از بزرگان تابعین بوده است و قاسم را انتساب به سلمان فارسی و سلمان را با وجود شرف دریافتن صحبت رسولﷺ انتساب به حضرت ابی‌بکر صدّیق رضی الله عنه نیز بوده است.

پس حضرات خواجگان ما ـ قدّس الله اسرارهم ـ در تصوّف نسبت بر چهار وجه است: یکی به حضرت خواجه‌ی خضر ـ زَادَهُ اللهُ تَعَالَی عِلْمًا وَ حِکْمَةً ـ چنانکه گذشت، دوّم به حضرت شیخ جنید، سوّم به حضرت سلطان‌العارفین بایزید بسطامی ـ رحمهم الله ـ تا حضرت علی رضی الله عنه و چهارم امام جعفر صادق تا حضرت ابی‌بکر رضی الله عنه و به همین دلیل، خواجگان را نمک مشایخ گفته‌اند.

اموری که حضرت خواجه بهاءالدّین نقشبند (رح) تأکید بسیاری بر آن داشته‌اند عبارتند از:

۱) دوام وضو.

۲) مداومت بر وقوف عددی و وقوف قلبی.

۳) پیش از صبح و پس از شام به سبق باطن مشغول شدن.

٤) تأکید بر نمازهای نافله در اوقات شریف.

اکنون به بیان فضیلت هر یک از این امور می پردازیم:

دوام وضو

خواجه‌ی ما(رح) فرموده است: باید همیشه با طهارت بود؛ چرا که رسولﷺ می‌فرماید: «لَا يُحَافِظُ عَلَى الْوُضُوْءِ اِلَّا الْمُؤْمِنُ»[1] و خداوند متعال فرموده است: ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ ۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُطَّهِّرِينَ﴾[2]. دانستیم که در طهارت و پاک ساختن تن، دوستی خدای تعالی حاصل می آید؛ چه سعادت از این خوشتر که بنده دوست حق تعالی باشد.

رسول خداﷺ فرمود: «اِذَا تَوَضَّاَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فَغَسَلَ وَجْهَهُ خَرَجَ مِنْ وَجْهِهِ كُلُّ خَطِيْئَةٍ نَظَرَ اِلَيْهَا بِعَيْنِهِ مَعَ الْمَاءِ، وَ اِذَا غَسَلَ يَدَيْهِ خَرَجَ مِنْ يَدَيْهِ كُلُّ خَطِيْئَةٍ

۱- محافظت نمی تواند کرد بر وضو مگر کسی که مؤمن باشد. مؤطأ امام مالک جزء۱ ص۸٦، سنن ابن ماجه جزء۱ ص۳۲٦ و همچنین در مسند امام احمد، مصنف ابن ابی شیبه، السنن الکبری للبیهقی، بغیة الحارث، المستدرک علی الصحیحین للحاکم، المعجم الکبیر للطبرانی، المعجم الاوسط للطبرانی، المعجم الصغیر للطبرانی، شعب الایمان للبیهقی، سنن الدارمی، صحیح ابن حبان، مسند الشامیین للطبرانی و مشکل الآثار للطحاوی نیز موجود است.

۲- در آن (مسجد رسولﷺ یا مسجد قبا) مردانی هستند که دوست دارند خود را از نجاست پاک سازند و خدای تعالی آن کسانی را که خود را از نجاست پاک می سازند، دوست دارد. توبه / ۱۰۸

بَطَشَتْهَا يَدَاهُ مَعَ الْمَاءِ، وَ اِذَا غَسَلَ رِجْلَيْهِ خَرَجَ كُلُّ خَطِيْئَةٍ مَشَتْهَا رِجْلَاهُ مَعَ الْمَاءِ حَتَّى يَخْرُجُ نَقِيًّا مِنَ الذُّنُوبِ»[1].

با طهارت ظاهر، طهارت باطن طلب کند و هنگام شستن هر عضوی، دعای مربوط به آن را بخواند و اگر نداند کلمه‌ی شهادت بگوید و مسواک زدن را بی‌ضرورت ترک نکند که ثواب بسیار در آن است و پس از وضو بگوید: «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِيْنَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِيْنَ وَ اجْعَلْنِی مِنْ عِبَادِکَ الصَّالِحِيْنَ الَّذِيْنَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ»[2]. رسولﷺ فرموده‌اند: هر کس پس از طهارت این کلمه را بگوید، برای او هشت درِ بهشت گشوده می‌شود؛ از هر در که بخواهد وارد می‌شود.

آنگاه بایستد و از آب وضو مقداری بیاشامد و بگوید: «اَللّٰهُمَّ دَاوِنِی بِدَوَائِکَ وَاشْفِنِی بِشِفَاءِکَ وَ اعْصِمْنِی مِنَ الْاَهْوَالِ وَ الْاَوْجَاعِ وَ الْاَمْرَاضِ»[3] پس از آن دو

---

۱ – چون بنده‌ی مؤمن وضو گیرد و صورت خود را با آب بشوید از صورت وی هر گناهی که با دو چشم خود کرده باشد، بیرون آید و همچنین چون دست و پای بشوید، هر گناهی که با دست و پای خود کرده باشد با آب بیرون آید تا اینکه از گناهان پاک شود. ریاض الصالحین ص ٦٢٧، رواه الامام مالک فی مؤطئه باب جامع الوضوء جزء۱ ص ۸۱ و رواه مسلم فی صحیحه باب خروج الخطایا مع ماء الوضوء جزء۲ ص ٤٥ و الترمذی فی صحیحه جزء۱ ص ٥ و النسائی فی سننه جزء۱ ص ۱۸۸ نحوه و احمد فی مسنده جزء١٦ ص ۲۱۸ و البیهقی فی سننه الکبری جزء۱ ص ۸۱ و النسائی فی سننه الکبری جزء۱ ص٨٦ و الحاکم فی المستدرک علی الصحیحین جزء۱ ص ٤٣٤ نحوه و الطبرانی فی المعجم الکبیر جزء۲۰ ص ٢٤٤ نحوه و البیهقی فی شعب الایمان جزء٦ ص ۲٥۸ الدارمی فی سننه جزء۲ ص ٣٤٢ و ابن حبان فی صحیحه جزء٥ ص٧٦ و ابو عوانه فی مستخرج ابی عوانه جزء۲ ص ۸٥.

۲ – پروردگارا! مرا از توبه کنندگان و از پاکیزه شوندگان بگردان و از جمله بندگان نیکوکارت قرار بده، آنهایی که نه ترسی بر آنان وارد می شود و نه اندوهگین می شوند. سنن ترمذی ح ش٥٥ با زیادت «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله اللهم اجعلنی الخ».

۳ – خداوندا! به داروی خود مرا درمان کن و به شفای خود، مرا شفا ده و مرا از ترس، وحشت، کابوس و انواع دردها و بیماری ها حفظ فرما.

رکعت نماز تحیّه‌ی وضو بجا آورد، پیش از آن محاسن را شانه کرده و با خوش‌رویی نماز آغاز کند.

بعضی از مفسّران درباره‌ی این آیه: ﴿يَـٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٍ﴾[1] گفته‌اند که مراد از این زینت، شانه کردن محاسن است. در این دو رکعت نماز، خواطر نفسانی را نفی کند و به ظاهر و باطن متوجّه این نماز باشد. رسولﷺ فرمود: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ اَوْ مُسْلِمٍ يَتَوَضَّأُ مُحْسِنًا وُضُوْئَهُ ثُمَّ يَقُوْمُ فَيُصَلِّى رَكْعَتَيْنِ مُقْبِلاً عَلَيْهِمَا وَجْهَهُ اِلَّا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»[2].

خواجه‌ی ما ـ خواجه بهاءالحقّ و الدّین (رح) ـ می گفتند: در این نماز باید خود را به ارکان و اذکار مشغول دارد و این به نسبت مبتدی باشد و در نماز تحیّت وضو، ثواب بسیار است. شیخ شهاب‌الدّین سهروردی (رح) گفته است که این نماز را در همه‌ی اوقات ادا کند. شیخ محی‌الدّین عربی (رح) گفته است که در اوقاتی که مکروه و منهی است، ادا نکند و این با عقیده‌ی علما، موافق است.

پس از آن به نیّت توبه از گناهان، سه بار بگوید: «اَسْتَغْفِرُاللهَ الَّذِی لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَی الْقَيُّوْمُ وَ اَتُوْبُ اِلَيْهِ»[3] و آنگاه دعا کند. باید شب و روز با طهارت باشد و با

---

۱ – ای فرزندان آدم! در هر عبادتگاهی خود را بیارایید. اعراف / ۳۱ .

۲ – هر مسلمانی که نیک وضو گیرد؛ یعنی تمام فرائض و سنن و آداب آن را بجای آورد؛ سپس برخیزد و دو رکعت نماز به حضور تمام بگزارد، جزای وی جز بهشت نخواهد بود. صحیح مسلم جزء۲ ص۲۵، مسند احمد جزء۳۵ ص۲۶۲، السنن الکبری للبیهقی جزء۱ ص۷۸، المعجم الکبیر للطبرانی جزء۱۲ ص۳۰۱، صحیح ابن حزیمه جزء۱ ص۴۱۰ و مسند الشامیین للطبرانی جزء۶ ص۲۱.

۳ – از خداوند متعال که هیچ معبودِ بر حقی جز ذات او نیست و زنده و پایدار و قائم به ذات خویش است، آمرزش می طلبم و به سوی او باز می گردم.

طهارت بخوابد؛ چرا که رسولﷺ فرموده است: «مَنْ بَاتَ طَاهِرًا بَاتَ وَ فِى شِعَارِهِ مَلَکٌ لَا يَسْتَيْقِظُ سَاعَةً مِنَ اللَّيْلِ اِلَّا قَالَ الْمَلَکُ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِکَ فُلَانٍ فَاِنَّهُ بَاتَ طَاهِرًا»[1] و همچنین فرموده است: «اَلنَّائِمُ الطَّاهِرُ کَالْقَائِمِ الصَّائِمِ»[2] و بی‌ضرورت جُنُب نخوابد که رسول‌اللهﷺ فرموده است: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِکَةُ بَيْتًا فِيْهِ صُوْرَةٌ وَ لَا کَلْبٌ وَ لَا جُنُبٌ»[3].

هنگام خواب، متوجّه قبله بنشیند و آیة‌الکرسی، «آمن الرسول» و سه بار سوره‌ی اخلاص، فلق و ناس را بخواند و هر بار در میان هر دو کف دست خود بدمد و بر همه‌ی اعضای خود بمالد؛ چرا که رسول‌اللهﷺ چنین کرده است و سه بار «اَسْتَغْفِرُاللهَ الَّذِی لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَی الْقَيُّوْمُ وَ اَتُوْبُ اِلَيْهِ» بگوید. در حدیث آمده است[4] که هر کس هنگام خوابیدن سه بار استغفار کند، حقﷻ همه‌ی گناهان وی را بیامرزد.

همچنان به ذکر مشغول باشد تا جایی که خواب بر وی غلبه کند. پس از آن به پهلوی راست به طرف قبله بخوابد و کف دست راست را زیر صورت خود نهاده و

۱– هر کس که شب با طهارت و در لباس پاک بخوابد همراه وی فرشته‌ای است و هنگامی کـه از خـواب بیـدار شـود آن فرشـته از خـدای تعالی برای وی آمرزش می طلبد. صحیح ابن حبان جزء۲ ص۱۵۰، مجمع الزوائد جزء۱ ص۵۲۳، جامع المسانید و المراسیل جزء۷ ص۱٥٤، مسند عبدالله بن مبارک جزء۱ ص۳۷ و . . .

۲– ثواب شخصی که با طهارت به خواب رود، همچون ثواب شخص روزه دار و شب زنده دار است. جامع المسانید و المراسـیل جـزء۷ ص۵۰۷، فیض القدیر جزء٦ ص۲۹۲، الفتح الکبیر جزء۳ ص۲٦٦.

۳– فرشته های رحمت در خانه‌ای که در آن عکس یا سگ یا جنبی باشد، وارد نمی شوند. صحیح البخاری جزء۳ ص۱۱۷۸ و در بیشتر کتب حدیث تا «صورة» و در بعضی تا «و لا کلب» آمده است اما در جامع المسانید و المراسیل جزء۸ ص ۱٥٤ تا آخر هـست. مـسند الامام احمد جزء۱ ص۱۳٤، سنن ابی داود جزء۱ ص۳۷۷، صحیح ابن حبان جزء۲ ص۱۹۹ و غیره.

٤– مسند احمد ح ش ۱۰۸٤٤ و سنن ترمذی ح ش ۳۵۲۸.

سه بار بخواند: «اَللَّهُمَّ قِنِی عَذَابَکَ یَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَکَ»[1] و بگوید: «اَللَّهُمَّ اِنِّی اَسْلَمْتُ نَفْسِی اِلَیْکَ، وَ وَجَّهْتُ وَجْهِی اِلَیْکَ، وَ فَوَّضْتُ اَمْرِی اِلَیْکَ،وَ اَلْجَاْتُ ظَهْرِی اِلَیْکَ، رَغْبَةً وَ رَهْبَةً اِلَیْکَ، لَا مَلْجَاَ وَ لَا مَنْجَاَ وَ لَا مَفَرَّ مِنْکَ اِلَّا اِلَیْکَ، آمَنْتُ بِکِتَابِکَ الَّذِی اَنْزَلْتَ وَ بِنَبِیِّکَ الَّذِی اَرْسَلْتَ، اَللَّهُمَّ اَیْقِظْنِی فِی اَحَبِّ السَّاعَاتِ اِلَیْکَ، وَ اسْتَعْمِلْنِی بِاَحَبِّ الْاَعْمَالِ اِلَیْکَ الَّتِی تُقَرِّبُنِی اِلَیْکَ قُرْبًا وَ تُبْعِدُنِی مِنْ سَخَطِکَ بُعْدًا، اَللَّهُمَّ لَا تُؤَمِّنِّی مَکْرَکَ، وَ لَا تُوَلِّنِی غَیْرَکَ، وَ لَا تُنْسِنِی ذِکْرَکَ، وَ لَا تَجْعَلْنِی مَعَ الْغَافِلِیْنَ»[2].

پیامبر اکرمﷺ فرمود: «یَا فُلَانُ اِذَا اَوَیْتَ اِلَی فِرَاشِکَ، فَقُلْ اَللَّهُمَّ اِنِّی اَسْلَمْتُ نَفْسِی اِلَیْکَ اِلَی آخِرِ قَوْلِهِ اَرْسَلْتَ، فَاِنَّکَ اِنْ مِّتَّ فِیْ لَیْلَتِكَ مِتَّ عَلَی الْفِطْرَةِ اَی اَلدِّیْنِ الْحَقِّ، وَ اِنْ اَصْبَحْتَ اَصَبْتَ خَیْرًا»[3].

---

۱ – خدایا! در روزی که بندگانت را حشر می کنی مرا از عذابت حفظ فرما.

۲ – پروردگارا! همانا من خودم را به تو تسلیم کرده و روی به سوی تو آورده و کار خود را به تو واگذار کرده و بر تو تکیه و توکل نمودم در حالی که به رحمتت امیدوار و از عذابت در هراسم. یقیناً هیچ پناهگاه و هیچ جای فراری از تو جز به خودت نیست. به کتابی که نازل کردی و پیامبرت که فرستادی ایمان آوردم. خداوندا! مرا در پسندیده ترین ساعات بیدار فرما و متوجّه خود کن و مرا با بهترین اعمالی که کاملاً به تو نزدیک گرداند و قطعاً از خشمت دور دارد بکار گیر. الهی! مرا از مکرت ایمن مدار و به غیر خودت وا مگذار، یاد خودت را از قلبم به فراموشی نبر و مرا از غافلان مگردان. تا «ارسلت» در مصنف ابن ابی شیبه ح ش**۲۲۲۶۲** و **۲۵۰۳۰** و مسند حمیدی ح ش **۷۲۶** موجود است.

۳ – پیامبر اکرمﷺ فرمود: ای فلانی هنگامی که به بسترت برای استراحت و خواب رفتی بگو: «اَللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْلَمْتُ نَفْسِیْ اِلَیْکَ . . . اَرْسَلْتَ»؛ زیرا اگر تو بعد از گفتن این کلمات بخوابی و در این حال از دنیا بروی بر فطرت یعنی بر دین حق از دنیا رفته ای و اگر صبح بیدار شوی به خیر نائل شده ای. این حدیث را بخاری، مسلم و دیگر ائمّه روایت کرده اند. صحیح مسلم جزء**۱۷** ص**۲۹**، سنن الترمذی جزء**۹** ص**۲۷۵**، صحیح ابن حبان جزء**۵** ص**۳۱٤** و در کتب احادیث دیگر نیز موجود است.

در فضیلت ذکر خفی (وقوف عددی)

این سبق را خواجه‌ی ما(رح) وقوف عددی می‌نامید. می‌فرمود که در حدیث آمده است: «اِجْمَعُوْا وُضُوْئَکُمْ جَمَعَ اللهُ شَمْلَکُمْ»[1] مقصود از جمع کردن وضو، این است که وضوی ظاهر و باطن حاصل آید تا تفرقه دور شود. وضوی باطن عبارتست از پاک شدن دل از همه‌ی صفات ناپسند چون کینه، حسد، عداوت خلق و دوستی هر چیز جز محبّت خدای تعالی و چون دل از صفات ناپسند پاک گشته و به صفات نیک آراسته شود، دلی سالم شود و از بلاهای دو جهان نمی‌توان رهایی یافت مگر با دلهای سالم. خداوند بلند مرتبه فرموده است: ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ﴾[2]. صفت دل سلیم این است که گفته‌اند:

ز غیرت خانه ی دل را ز غیرت کرده ام خالی

که غیرت را نمی شاید در آن خلوت سرا رفتن

زبر دستی اگر خواهی که یابی در ره معنی

سوی مردان دین باید به سر در شیب پا رفتن

بزرگان گفته‌اند که مقصود از همه‌ی عبادت‌ها، ذکر است و ذکر همچون روح و همه‌ی عبادت‌ها همچون قالب جسم است و اگر انسان در عبادت‌ها از حضرت او غافل باشد، چندان فایده‌ای به او نمی‌رسد. بدان که دل به محبّت حق ﷻ قرار نگیرد،

۱- وضویتان را جمع کنید تا حق ﷻ پریشانی‌های شما را جمع کند. مسند ابی الشهاب عن ابی هریره جزء۱ ص۴۰۸، جامع المسانید و المراسیل جزء۸ ص۲۱۵، فیض القدیر جزء۱ ص۱۱۵.

۲- روز قیامت مالها و پسران نمی توانند هیچ نفعی به شخص برسانند. لیکن کسی که به دل سلیم در قیامت بیاید، آن کس، سالم به رحمت حق واصل می شود. شعراء /۸۸ و ۸۹.

مگر به ذکر حق تعالی، چنانکه می‌فرماید: ﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴾[1] و این ابتدای راه سلوک است. چنانچه سیّد حسینی فرموده است:

این ره نه به خرقه و گلیم است	اوّل قدمش دل سلیم است

خواجه‌ی ما(رح) این ابیات را می‌خواند و می‌فرمود که اگر این را تعویذ نویسند، انشاءالله تعالی بیمار شفا یابد:

تا روی تو را بدیـدم ای شمـع طراز	نـه کـار کنـم نـه روزه دارم نـه نماز
چون با تو بوم مجاز من جمله نماز	چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز

بدان که اگر شخص ذاکر اخلاص نداشته باشد، بهره‌ی چندانی نمی‌برد. پیامبر اکرمﷺ فرمود: «مَنْ قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِلَا حِسَابٍ وَ لَا عَذَابٍ. قِيْلَ: وَ مَا اِخْلَاصُهَا؟ قَالَ: اَنْ تَحْجُرَهُ عَنِ الْمَحَارِمِ»[2] «هر که با اخلاص لااله‌الاّالله بگوید بدون حسابرسی و عذاب وارد بهشت می‌شود. پرسیده شد که اخلاص این کلمه‌ی طیّبه چیست؟ رسولﷺ فرمود: اخلاص آن، این است که گوینده‌ی خود را از اعمال حرام باز دارد» یعنی به برکت گفتن این کلمه، دل وی صالح می‌گردد و چون دل وی صالح گردد همه‌ی اعضای وی صالح می‌شود و استقامت در گفتار و کردار و احوال پدید می آید و چون استقامت ظاهری و باطنی حاصل شود، جمیع سعادات ابدی میسّر می‌شود.

۱- دلها با یاد کردن حق‌ﷻ آرام گیرند. رعد /۲۸.

۲- مجمع الزوائد جزء۱ ص۱۶۲، جامع المسانید و المراسیل جزء۷ ص۳۰۶، الترغیب و الترهیب جزء۲ ص۲۶۷ و غیره.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُواْ﴾[1]. به درستی کسانی که گفتند پروردگار ما الله است و به گفتن لااله الاّالله با شرایط آن ایمان آوردند، ظاهراً و باطناً صالح گردیده‌اند و نتیجه‌ی گفتن این کلمه برای آنان حاصل شده است و آن استقامت ظاهری است؛ یعنی رعایت حدود ظاهری شرعی و استقامت باطنی عبارت است از ایمان حقیقی که خواجه‌ی ما(رح) آن را به پاک شدن دل از تمام منفعت‌ها و مضرّت‌هایی که دل را از خدای تعالی مشغول می‌دارد، تفسیر کرده‌اند و پاداش آنان این است که ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْأٓخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِيٓ أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ﴾[2].

همه‌ی نعمتهای بهشت نسبت به لقای بیچون حضرت باری تعالی ماحضر است. اگر ذکر با غفلت و بدون اخلاص باشد، فایده‌ی چندانی دست نمی‌دهد، بلکه در آن خوفی عظیم است. چنانکه گفته اند: هر کس بگوید الله، در حالی که دلش از یاد خدا غافل باشد، دشمن او در دو جهان، الله است.

۱- فصّلت/ ۳۰

۲- هنگام رفتن از این جهان فرشتگان رحمت بر آنان فرود می‌آینـد و مـی گوینـد: از عـذاب آن جهـان مترسـید و بـه دلیـل از دسـت دادن خوشی‌های این جهان غمناک نشوید و به آن بهشتی که وعده داده شدید خوشحال و مسرور باشید، ما در هـر دو جهـان دوسـتان شـما هستیم و برای شما در این بهشت آنچه نفسهایتان بخواهد و آنچه آرزو کنید مهیّا است و جمیع این نعمتها از نزد خدای نیک آمرزنـده و نیـک رحـم کننـده بـرای شـما نُـزُل اسـت (نـزل ماحـضر را گوینـد کـه پـیش مهمـان بیاورنـد و بعـد از آن تکلّـف دیگـر کننـد). فصّلت/ ۳۰ - ۳۲

در فضیلت ذکر، آیات و احادیث بسیاری است که خلاصه‌ای از آن بیان شد و الله اعلم.

وقتی از ذکر فایده‌ی تمام حاصل می‌شود که از کسی تلقین گرفته باشد. خواجه‌ی ما(رح) می گفتند: کسانی که به ارشاد و تلقین مشغولند سه نوع‌اند: کامل مکمّل، کامل و مقلّد.

قطب‌المشایخ، خواجه محمد علی حکیم ترمذی در بعضی از مصنّفات خود درباره‌ی کامل مکمّل گفته است که برای وی از ولایت نبی چهار دانگ نصیب است و او نورانی و نور بخش است در حالی که کامل، نورانی است ولی نور بخش نیست و مقلّد به تلقین شیخ کاری می‌کند؛ اگر به اذن کامل مکمّل باشد نیز امیدواری هست؛ امّا کمال فایده در آن است که از شیخ کامل مکمّل تلقین گرفته باشد و آن کم اتّفاق می‌افتد.

گفته‌اند که مرشد باید قطب یا خلیفه‌ی قطب باشد و هر جا که هست دایم به ذکر مشغول باشد به آن کیفیّتی که به وی تلقین کرده‌اند و همه‌ی اوقات خود را به ذکر کردن بگذراند به خصوص پیش از صبح و پس از نماز شام، همانطور که خواجه به این فقیر امر کرده و عارف رومی می‌فرماید:

از ذکر همین نور فزاید مه را — در راه حقیقت آورد گمره را
هر صبح و نماز شام ورد خود ساز — مر گفتن «لا اله الاّالله »را

هر کس که بامداد و شبانگاه به ذکر مشغول باشد به حکم این آیه از ذاکران است نه از غافلان: ﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ

بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ﴾[1]. بعضی از مفسّرین گفته‌اند که مراد از «غدوّ و الاصال» شب و روز است یعنی همواره به ذکر خفی مشغول باش و از غافلان مباش.

بدان که در هیچ آیه و حدیثی به طور صریح به ذکر بلند امر نشده، بلکه به ذکر خفی امر شده است؛ همانطور که در آیه‌ی مذکور گذشت و در آیه‌ی دیگر آمده است: ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةًۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ﴾[2].

امام نجم‌الدّین عمر ـ صاحب منظومه ـ در **تفسیر تیسیر** در معنی این آیه آورده است که ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده است: صحابه با رسول‌الله صلی الله علیه وسلم در سفر بودند، چون بر بالای تپّه‌ای برآمدند با آواز بلند تکبیر و تهلیل گفتند. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم گفت: «اِرْبَعُوْا عَلَى اَنْفُسِكُمْ لَسْتُمْ تَدْعُونَ اَصَمَّ وَ لَا غَائِبًا اِنَّكُمْ لَتَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيْبًا»[3].

این نوع دلایل، بسیار است. علما گفته‌اند که ذکر بلند بر خلاف دلیل است و مشایخ گفته‌اند که ذکر خفی برتر است. عارف رومی می‌فرماید:

نعره کم زن زانکه نزدیک است یار   که ز نزدیکی گمان آید حلول

۱– ای محمّد پروردگار خود را در دل خود به مسکنت و تضرّع و ترس و نه به آواز بلند در بامداد و شبانگاه یاد کن و از غافلان مباش یعنی امّت تو از غافلان نباشند. اعراف / ۲۰۵

۲– پروردگار خود را به مسکنت و تضرّع و آهسته بخوانید، بدرستی که الله تعالی کسانی را که از حد تجاوز کرده و آواز خود را بلند کننـد دوست نمی‌دارد. اعراف / ۵۵

۳– ای مردم! بر نفسهایتان نرمی کنید یعنی نعره نزنید و در دلهای خود خدای عزوجل را یاد کنید. شما کر و غایب را نمی‌خوانید به درستی که شما خداوند شنوا و دانا را می‌خوانید که به علم قدیم به شما نزدیک است. رواه بخاری ح ش **۲۹۲٤** و مسلم ح ش ٦٨١٢.

از خواجه علاءالدّین دربارهٔی ذکر بلند پرسیدم، ایشان فرمودند: ملایک بلند ذکر می‌خوانند. به سبب ملازمت و مداومت بر وقوف عددی، دل زود ذاکر می‌شود و به ذکر زنده می‌گردد. از حضرت خواجه شنیدم که می‌گفتند:

دل چو ماهی و ذکر چون آب است　　　زنده دلها به ذکر وهّاب است

پس از آن که دل ذاکر شد و علامتهای آن ظهور کرد، باید به وقوف قلبی مشغول شود که فواید آن را در ذیل بیان می‌کنیم.

در فضیلت وقوف قلبی

بدان که از حضرت خواجه شنیدم که می‌گفت: ذکر دور شدن غفلت است؛ وقتی غفلت دور شود، ذاکر می‌شوی اگر چه خاموش باشی. همچنین می‌فرمود: رعایت وقوف قلبی در همهٔی احوال ـ خوردن، سخن گفتن، راه رفتن، فروختن، خریدن، وضو گرفتن، نماز گزاردن، قرآن خواندن و... ـ مهّم است و باید یک چشم بر هم زدن از خدا غافل نباشد تا مقصود حاصل شود.

بزرگان گفته‌اند: هر کس یک چشم بر هم زدن از خداوند ﷻ غافل باشد، در طول عمرش به آنچه می‌خواهد نمی‌رسد. نگاه داشتن باطن کاری مشکل است؛ امّا به عنایت حق تعالی و تربیت خاصّان حق، زود میسّر می‌شود:

بی عنایات حق و خاصّان حق　　　گر ملک باشد سیاه هستش ورق

در صحبت دوستان خدای که هم سبق باشند، منکر یکدیگر نباشند و شرایط صحبت به جای آورند، زودتر میسّر می‌شود و با یک توجّه باطنی شیخ کامل مکمّل،

چنان تصفیه‌ی باطن حاصل می‌شود که با ریاضت بسیار حاصل نمی‌شود؛ همانطور که عارف رومی گفته است:

آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین　　　طعنه زند بر چله سخره کند بر دهه

شیخ ابویوسف همدانی می گوید: با خدا همنشینی کنید پس اگر نمی‌توانید با او تعالی همنشینی نمایید، پس با کسانی که با خدا همنشینی می‌کنند، همنشین شوید. خواجه علاءالدّین (رح) می گفت که این معنی پس از فنا دست می‌دهد:

با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین

با هر که نیست عاشق با او مشو قرین

ور زانکه یار پرده‌ی عزّت فرو کشید

او را که نیست پرده برو روی او ببین

امّا اگر صحبت به خاطر اغراض فاسد، جمع مال دنیایی و دلجویی از اهل دنیا باشد باید از آن دوری کرد؛ چنان که حضرت خواجه عبدالخالق (رح) گفته است: از صحبت بیگانگان بگریز چنانکه از شیر گریزی. اگر در صحبت و همنشینی به باطن مشغول باشید، باید به ظاهر از مالایعنی دوری کنید و علامت صحبت و همنشینی مفید آن است که در آن فیض حقّانی به دل بنده رسد و از ماسوی رهایی یابد؛ چنانکه گفته‌اند:

با هر که نشستی و نشد جمع دلت　　　و از تو نرهید زحمت آب و گلت

زنهار ز صحبتش گریزان می باش　　　ور نه نکند روح عزیزان بحلت

صحابه به یکدیگر می‌گفتند: بیایید ساعتی با یکدیگر بنشینیم و به ایمان حقیقی ـ که نفی ماسوا است ـ مشرّف شویم. فواید صحبت دوستان خدا بسیار است و ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

نار خندان باغ را خندان کند　　　صحبت مردانت از مردان کند

چون به وقوف قلبی مداومت نماید، آنچه در ذکر است، برای او حاصل می‌شود و چشم بصیرتش گشوده گشته و بارگاه دلش از غیر خدا خالی می‌گردد و در بحر فنا محو می‌شود و به شرف مذکوری به مقتضای ﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ﴾[1] مشرّف می‌شود و به حکم وعده‌ی «لَا یَسَعُنِی اَرْضِی وَ لَاسَمَائِی وَ لَکِنْ یَسَعُنِی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ»[2] جمال پادشاه حقیقی (ذات خداوند) تجلّی می‌یابد و دیگر سالک از اسم به مسمّی (ذات) مشغول می‌شود و گویا اشتغال به اسم به طریق رسم به منزله‌ی غفلت است.

روزی در مجلس حضرت خواجه‌ی ما ـ قدّس الله سرّه ـ یکی از اصحاب سلوک به آواز بلند، الله گفت. خواجه‌ی ما گفت که این غفلت است. در **حقایق التّفسیر** آمده است که از یکی از بزرگان پرسیدند: آیا در بهشت ذکر خواهد بود؟ گفت: حقیقت ذکر آن است که غفلت در کار نباشد و چون غفلت در بهشت نخواهد بود پس همه

---

۱ – پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم. بقره/ ۱۵۲

۲ – زمین و آسمان من، مرا وسیع نمی گرداند؛ بلکه قلب بنده‌ی مؤمن من، مرا وسیع می گرداند. مرقاة المفاتیح جزء ۹ ص ۵۳، تفسیر غرائب القرآن جزء ۲ ص ٦٦٤ سوره بقره آیه ۲٤٦، روح البیان جزء ۹ ص ۹۹ و غیره.

ذکر باشد؛ نفس کشیدن بهشتیان نیز بی‌ذکر نباشد. این حالت برای اصحاب خواجه‌ی ما نیز در وقوف قلبی حاصل می‌شود:

گر دل طلبد بر سر کویش یابد   ور جان طلبد در آرزویش یابد

پس از آن گفت: اهل حقیقت می گویند: اگر من تو را در وقت ذکر و مناجات به زبان یاد کنم، گناه است؛ زیرا من از علم حضرت تو دور نیستم و تو غایب نیستی. این سخن اشاره به آیه‌ی زیر دارد: ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾[1] ذکر تو بر زبانم و خیال تو در چشمانم و جای تو در قلبم است پس خداوندا! چگونه تو غایبی؟!

آن رخ بنمای تا ببینیم   آن در بگشای تا در آییم

هر چند نه ایم درخور تو   آخر چه کنیم مبتلائیم

سالک باید در وقوف عددی و قلبی به اختیار، چشم باز نکند و سر و گردن متمایل نسازد؛ زیرا آن سبب اطّلاع خلق است و خواجه‌ی ما(رح) از این کار منع می‌کرد. از حضرت عمرؓ نقل شده است که مردی را دید که سر و گردن خود را متمایل ساخته است، گفت: ای مرد گردن دراز! گردنت را بلند کن. باید چنان باشد که هیچکس از اهل مجلس، حال او را نداند.

بعضی از بزرگان گفته‌اند: صوفی کسی است که پنهان و آشکارا باشد، یعنی در باطن با حق ﷻ و در ظاهر با خلق باشد. خواجه‌ی ما بسیار این بیت را تکرار می‌کرد:

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش

این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

۱– و ما از شاه رگ گردن به او نزدیکتریم. ق/ ۱۶.

همچنین می گفت: مدّتی با دو دانشمند تیزبین صحبت داشتم. ایشان با وجود کمال محبّت و اعتقاد مرا نشناختند؛ زیرا وقتی بنده به بی‌صفتی برسد، شناختن وی مشکل می‌شود، به خصوص برای اهل رسم.

مردان رهش به همّت و دیده روند — زان در ره او هیچ اثر پیدا نیست

ای بسا کس را کـه صـورت راه زد — قصـد صورت کـرد و بـر الله زد

حقیقت ذکر خفی با وقوف قلبی میسّر می‌شود و به جایی می‌رسد که دل نیز نمی‌داند که به ذکر مشغول است. بزرگان گفته‌اند: وقتی دل آدمی احساس کند که ذکر می کند بدان که آن غافل است.

در **حقایق التّفسیر** در زیر آیه‌ی ﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ﴾ آمده است: حضرت حسین‌ؑ فرمود: «لَا تُظْهِرْ ذِكْرَكَ لِنَفْسِكَ فَتَطْلُبَ بِهِ عِوَضًا، وَ اَشْرَفُ الذِّكْرِ مَا لَا يُشْرِفُ عَلَيْهِ اِلَّا الْحَقُّ»[1].

بعضی از بزرگان گفته‌اند: ذکر زبان، بیهوده‌گویی و ذکر قلب، وسوسه است و این به نسبت منتهی است.

دل را گفتم به یاد او شاد کنم — چون من همه او شدم که را یاد کنم؟

حضرت خواجه‌ی ما(رح) می‌فرمود: هنگامی که در بازگشت از سفر مبارک مکّه‌ی معظّمه به ولایت طوس رسیدم خواجه علاءالدّین با یاران و دوستان خود از

---

۱ – ذکر گفتنت را برای خودت اظهار مکن که در عوض، چیزی بخواهد و شریفترین ذکر، همان است که کسی جز حق تعالی بـر آن آگـاه نگردد. تفسیر عرائس البیان سوره اعراف آیه ۲۰٤، تفسیر السلمی جزء۱ ص۲۵۲ سوره اعراف آیه ۲۰٦.

بخارا به استقبال من آمده بودند. از ملک معزّ الدّین حسین ـ که والی هرات بود ـ نامه‌ای به دستم رسید و مضمون نامه این بود: می‌خواهیم که به شرف ملاقات مشرّف شویم و آمدن ما متعذّر است به موجب ﴿وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾[1] و به مقتضای «یَا دَاوُدُ اِذَا رَاَیْتَ لِی طَالِبًا فَکُنْ لَهُ خَادِمًا»[2]؛ از این رو متوجّه هرات گشتیم. وقتی به مَلِک رسیدیم، پرسید: شیخی به شما به طریق ارث از آبا و اجداد رسیده است؟ گفتیم: خیر. باز پرسید: سماع می‌روید و ذکر بلند می‌گویید و خلوت می‌نشینید؟ گفتیم: خیر. مَلِک گفت: درویشان این اعمال را انجام می‌دهند چرا شما انجام نمی‌دهید؟ گفتم: وقتی جذبات و عنایت حق تعالی به من رسید و مرا به فضل خود بی‌مجاهدت قبول کرد به اشاره‌ی حق به خلفای خواجه عبدالخالق غجدوانی ـ رحمهم الله ـ پیوستم و ایشان در اصل، این اعمال را انجام نمی‌داده است.

مَلِک فرمود: کار ایشان چیست؟ گفتم: ایشان در ظاهر با خلق هستند و در باطن با حق. ملک پرسید: آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟ گفتم: آری، حق تعالی می‌فرماید: ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ﴾[3] و بزرگان می‌گویند: خلوت شهرت است و در شهرت آفت.

خواجگان ما می‌گفتند: حضور و ذوقی که در ذکر بلند و سماع حاصل می‌آید، دوام ندارد و ملازمت به وقوف قلبی به جذبه می‌کشاند و با جذبه کار تمام می‌شود.

۱– و گدا را با خشونت مران. الضحی/۱۰ .

۲– ای داوود اگر جوینده ی ما را دیدی خادم وی باش. تفسیر البحر المحیط جزء۲ ص۴۳۲ سوره آل عمران آیه ۳۳، تفسیر القشیری جزء۱ ص۲۱۹ سوره نساء آیه۹۳، شعب الایمان جزء۷ ص۱۹۰، احیاء علوم الدین جزء۱ ص۵۸ و غیره.

۳– مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد خدا غافل نمی سازد. نور/ ۳۷ .

پیش از صبح به سبق باطن مشغول شدن

حضرت خواجه(رح) به بنده فرمود که قبل از صبح به سبق باطن مشغول باشم و آن اشاره به نماز تهجّد بود؛ چرا که بعضی از بزرگان گفته‌اند که رسولﷺ در آخر شب، پیش از صبح بیدار می‌ماند و نماز می گزارد و از همان ابتدا نماز تهجّد بر ایشان فرض بود. بعضی بر آنند که نماز تهجّد در آخر عمر بر رسولﷺ فرض نبوده و به طریق نفل می گزاردند و بعضی می گویند که تا آخر عمر بر ایشان فرض بوده است.

خداوند ﷻ فرموده است: ﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحۡمُودًا﴾[1] پس مقام محمود که خداوند محمّدﷺ را وعده فرموده به سبب مهجود بودن در شب است. در آیه‌ی دیگر فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ قُمِ ٱلَّيۡلَ﴾[2].

آیات بسیاری در فضیلت شب زنده داری نازل شده است: ﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ﴾[3] ﴿ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَبۡلَ ذَٰلِكَ مُحۡسِنِينَ كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ﴾[4].

---

۱ – ای محمّدﷺ بعضی از شب را بیدار دار به قرآن خواندن و نماز زیادتی که تو را فریضه باشد یا نماز نفل باشد شاید پروردگار، تو را بـه مقام محمود که آن تجلّی ذاتی مقام شفاعت باشد بر انگیزد. اسراء/ ۷۹

۲ – ای مرد در خود پیچیده گلیم، برخیز در شب به عبادت ربّ قدیم. مزمل/ ۱ و ۲.

۳ – بدرستی که پرهیزگاران در بوستان ها و چشمه های آب روان به سر می‌برند. حجر/ ٤٥.

٤ – آنچه پروردگارشان به ایشان می‌دهد می گیرند. به درستی که آن خدا پرستان در دنیا نیکی کنند گان بودنـد. آنـان انـدکی از شـب را بـه خواب می رفتند و بیشتر بیدار می ماندند و در سحرها بسیار از گناهان آمرزش می‌طلبیدند. ذاریات/ ١٦ – ١٨.

در آیه‌ی دیگر خداوندﷻ چنین فرموده‌اند: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٌ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٍ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾[1].

در حدیث آمده است که هنگام سحر باید بسیار این دعا را خواند: «اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ تُبْ عَلَيْنَا اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ»[2]. رسول‌اللهﷺ به صحابه فرمود: «عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ، فَاِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِيْنَ قَبْلَكُمْ وَ هُوَ قُرْبَةٌ اِلَى رَبِّكُمْ وَ مُكَفِّرَةٌ لِلسَّيِّئَاتِ وَ الْمَنْهِيَّاتِ عَنِ الْاِثْمِ»[3].

در حدیث دیگر آمده است که رسول‌اللهﷺ فرمود: «اَقْرَبُ مَا يَكُوْنُ الرَّبُّ مِنَ الْعَبْدِ فِى جَوْفِ اللَّيْلِ الْآخِرِ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَكُوْنَ مِمَّنْ يَذْكُرُ اللهَ فِى تِلْکَ السَّاعَاتِ فَكُنْ لَهُ مِنْهُمْ»[4].

۱- پهلوهای مؤمنان خدا ترس از خوابگاه های ایشان دوری می کند؛ یعنی شب بیدار می‌باشند و پروردگار خود را به خاطر ترس از عذاب و طمع به رحمت او می‌خوانند و از آن چیزهایی که به ایشان روزی کرده ایم در راه خدای تعالی انفاق می کنند. پس هیچ نفسی از مخلوقات نمی‌داند آن چیزهایی را که بر ایشان پنهان شده و سبب روشنی چشم ایشان است؛ یعنی ایشان را خوش آید و آن درجه‌ها و نعمت ها جزای عمل ایشان است. سجده / ١٦ و ١٧ .

۲- پروردگارا ما را بیامرز و به ما رحم فرما و توبه‌ی ما را بپذیر، یقیناً تو توبه پذیر و مهربان هستی. سنن النسائی الکبری جزء٦ ص۱۲۰.

۳- بر شما باد که شب زنده داری کنید؛ زیرا آن رفتار صالحان است ـ یعنی رفتار انبیا و رسل و اولیاست ـ و موجب قربت به رحمت حق و کفّاره‌ی گناهان می گردد. سنن الترمذی جزء۹ ص۴۲۵، سنن النسائی جزء٤ ص٧١ و غیره.

٤- بهترین زمان برای نزدیکی رحمت خدایﷻ به بنده‌ی مؤمن، نیمه‌های آخر شب است. پس اگر می‌توانی از آن کسانی باشی که خدای تعالی را در آن وقت یاد می کنند، از ایشان باش. سنن الترمذی جزء۱ ص۳۱، مشکاة المصابیح جزء۱ ص۳۵۷، الاذکار جزء۱ ص۹۹، الفتح الکبیر جزء۱ ص۲۱۹ و غیره.

در فضیلت نمازهای نافله

در خبر است که وقتی رسول‌اللهﷺ شب بیدار می‌شد، مسواک می‌زد سپس وضو گرفته و این آیه را می‌خواند: ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾[1] و پس از آن این دعا را می‌خواند:

«اَللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ، اَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَنْ فِيْهِنَّ، وَ لَکَ الْحَمْدُ وَ لَکَ مُلْکُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَنْ فِيْهِنَّ، وَ لَکَ الْحَمْدُ، اَنْتَ الْحَقُّ وَ وَعْدُکَ الْحَقُّ، وَ لِقَائُکَ الْحَقُّ، وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ، وَ الْجَنَّةُ حَقٌّ، وَ النَّارُ حَقٌّ، وَ النَّبِيُّوْنَ حَقٌّ عَلَيْهِمُ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ حَقٌّ، وَ السَّاعَةُ حَقٌّ. اَللَّهُمَّ لَکَ اَسْلَمْتُ، وَ بِکَ آمَنْتُ، وَ عَلَيْکَ تَوَكَّلْتُ، وَ اِلَيْکَ اَنَبْتُ، وَ بِکَ خَاصَمْتُ، وَ اِلَيْکَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ، وَ مَا اَخَّرْتُ، وَ مَا اَسْرَرْتُ، وَ مَا اَعْلَنْتُ، وَ مَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَ اَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ»[2].

۱- آل عمران / ۱۹۰

۲- خداوندا! حمد و ستایش از آنِ توست. تو گرداننده‌ی آسمانها و زمین و هر آنچه در آنهاست هستی. ستایش تو را است و ملک آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست از آنِ توست. ستایش مخصوص توست و حق تویی و وعده ات، لقائت، قولت، بهشتت، دوزخت، پیامبرانت (ع) و آخرین پیامبرت حضرت محمد (ص) و قیامت همه حق اند. خدایا! تسلیم امر تو شده و به تو ایمان آورده و بر تو توکل کرده و به سوی تو بازگشته و برای رضای تو با دشمنانت در افتادم و حکم را به تو سپردم پس مرا بیامرز و هر آنچه پیش از این از خطا و عصیان از من سر زده است و هر آنچه بعداً مرتکب خواهم شد و هر آنچه در نهان و آشکار انجام دادم و تو از من به آنها آگاه‌تری را ببخش. تو اوّلی و آخری و هیچ معبود بر حقّی جز ذات تو نیست. تمام صحاح سته و دیگر سنن روایت کرده اند ولی در لفظ حدیث اندکی تغییر است. صحیح بخاری ح ش ۱۱۰٤، صحیح مسلم ح ش ۱۷۵۸، امام احمد ح ش ۲۷۱۳، ترمذی ح ش ۳۵٤۹، ابی داود ح ش ۷۷۰، نسائی ح ش ۱٦۲۰ و ابن ماجه ح ش ۱۳۹٦.

آنگاه دوازده رکعت نماز با شش سلام بگزارد و اگر سوره‌ی یس را حفظ است، در نماز تهجّد بخواند. حضرت عزیزان ـ قدّس سرّه ـ گفته است: چون سه دل جمع آید کار بنده‌ی مؤمن برآید؛ دل شب، دل قرآن ـ که یس است ـ و دل بنده‌ی مؤمن.

اگر وقت تنگ باشد هشت یا چهار یا دو رکعت بگزارد و پس از نماز دعا کرده و تا صبح به سبق باطن مشغول شود. سنّت نماز بامداد را در منزل خود ادا کند بدین روش که در رکعت اول سوره‌ی فاتحه را همراه سوره‌ی کافرون و در رکعت دوّم همراه سوره‌ی اخلاص بخواند و پس از آن هفتاد بار بگوید: «اَسْتَغْفِرُاللهَ الَّذِی لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَی الْقَیُّوْمُ وَ اَتُوْبُ اِلَیْهِ».

اگر شب زودتر بیدار شد، پس از نماز تهجّد و اشتغال باطنی ساعتی به دست راست رو به قبله تکیه کند سپس برای سنّت و فرض نماز بامداد دوباره وضو گرفته و در راه مسجد بخواند: «اَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْ جَمِیْعِ مَا کَرِهَ اللهُ تَعَالَی قَوْلًا وَ فِعْلًا وَ خَاطِرًا وَ حَاضِرًا وَ نَاظِرًا»[1].

وقتی به مسجد رسید، با پای راست وارد شده و بگوید: «اَلسَّلَامُ عَلَی اَهْلِ بَیْتِ اللهِ اَللَّهُمَّ افْتَحْ لِی اَبْوَابَ رَحْمَتِکَ»[2] و در جواب سلام خود بگوید: «اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَ عَلَی عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِیْنَ. اَعُوْذُ بِاللهِ الْعَظِیْمِ وَ بِوَجْهِهِ الْکَرِیْمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ وَالْحَمْدُلِلّهِ اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ

---

۱ – از خداوند متعال از تمامی آنچه که او بد و ناپسند می دارد، آمرزش می طلبم اعّم از گفتار و کردار و افکار و نگاه.

۲ – سلام بر اهل بیت الله، پروردگارا! دروازه های رحمتت را به رویم بگشای.

عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ وَ سَلِّمْ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِى ذُنُوْبِى وَ افْتَحْ لِى اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ»[1].

وقتی نماز بامداد را ادا کرد به سبق باطن مشغول شود تا آفتاب بر آید، آنگاه دو رکعت نماز بخواند. حضرت محمّد مصطفیﷺ فرموده است: «مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ فِي جَمَاعَةٍ ثُمَّ قَعَدَ يَذْكُرُ اللهَ تَعَالَى حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ كَانَتْ لَهُ كَاَجْرِ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ تَامَّةٍ تَامَّةٍ تَامَّةٍ»[2].

پس از آن، دو رکعت نماز دیگر به نیّت استخاره ادا کند و این دعا را بخواند:

«اَللَّهُمَّ اِنِّيْ اَسْتَخِيْرُكَ بِعِلْمِكَ، وَ اَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ، وَ اَسْاَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيْمِ، فَاِنَّكَ تَقْدِرُ وَ لَا اَقْدِرُ، وَتَعْلَمُ وَ لَا اَعْلَمُ، وَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ. اللَّهُمَّ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هَذَا الْاَمْرَ خَيْرٌ لِيْ فِيْ دِيْنِيْ وَ مَعَاشِيْ وَ عَاقِبَةِ اَمْرِيْ اَوْعَاجِلِ اَمْرِيْ اَو آجِلِهِ فَاقْدِرْهُ لِيْ، وَ يَسِّرْهُ لِيْ، ثُمَّ بَارِكْ لِيْ فِيهِ، وَ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هَذَا الْاَمْرَ شَرٌّ لِيْ فِيْ دِيْنِيْ وَ مَعَاشِيْ وَ عَاقِبَةِ اَمْرِيْ اَوْ عَاجِلِ اَمْرِيْ وَ آجِلِهِ فَاصْرِفْهُ عَنِّيْ، وَ اصْرِفْنِيْ عَنْهُ، وَ قَدِّرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ رَضِّنِيْ بِهِ».

---

۱ – پناه می برم به خداوند بزرگ و به ذات مهربان و سلطه و قدرت قدیمش از شرّ شیطان رانده شده. به نام خداوند بخشاینده ی مهربان. ستایش مخصوص خداست. خدایا! بر محمدﷺ و آل او درود و برکت و سلام فرست. خداوندا! گناهانم را ببخش و دروازه های رحمتت را بر من بگشای.

۲ – هر که نماز بامداد را درجماعت بگزارد، سپس نشسته و اللهﷻ را ذکر می کند تا آفتاب بر می آید، آنگاه دو رکعت نماز بگزارد، برای وی ثواب یک حج و عمره تمام تمام تمام باشد. سنن الترمذی ح ش ٥٨٤.

در حدیث قدسی آمده است: «یَا ابْنَ آدَمَ اِرْکَعْ لِی اَرْبَعَ رَکَعَاتٍ مِنْ اَوَّلِ النَّهَارِ اَکْفِکَ آخِرَهُ»[1] و رسول‌اللهﷺ فرموده است: «مَنْ قَعَدَ فِی مُصَلَّاهُ حِیْنَ یَنْصَرِفُ مِنْ صَلَوةِ الصُّبْحِ حَتَّی یُسَبِّحَ رَکْعَتِی الضُّحَی لَا یَقُوْلُ اِلَّا خَیْرًا غُفِرَ لَهُ خَطَایَاهُ وَ اِنْ کَانَتْ اَکْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ»[2].

بعضی مفسّران در تفسیر آیه‌ی ﴿ وَإِبْرَٰهِیمَ ٱلَّذِی وَفَّىٰٓ ﴾[3] گفته‌اند: یعنی نماز اشراق را ادا کرد. وقتی این چهار رکعت نماز را گزارد، ده بار بگوید: «لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ، وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ»[4] این دعا را شیخ سیف‌الدّین باخرزی به این فقیر در بخارا، وقتی که متوجّه مزار ایشان بودم تعلیم و تلقین کردند.

پس از آن دعا کند و از حق تعالی توفیق خیر خواهد. وقتی از مسجد خارج شد تا منزل این دعا را بخواند: «اَللَّهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ»[5].

آنگاه در منزل اگر سواد قرآن خواندن دارد، قرآن بخواند و اگر طالب علم است به طلب علم و درس و اگر کاسب است، به کسب و کار و اگر سالک است به ذکر و

۱– ای پسر آدم برای من چهار رکعت نماز در اول روز بگزار تا من پایان روز تو را کفایت کنم. سنن الترمذی جزء۲ ص۵۰۱، سنن النسائی جزء۱ ص۱۷۷، مجمع الزوائد جزء۲ ص ۴۹۳.

۲– هر کس پس از ادای نماز بامداد بر سجاده‌ی خود بنشیند و جز خیر نگوید تا اینکه دو رکعت نماز چاشت بگزارد، گناهان او آمرزیده می‌شود اگر چه بیشتر از کف دریا باشد. مسند احمد ح ش ۱۵۳۱۹، سنن ابی داود ح ش ۱۲۸۷، سنن الکبری للبیهقی ح ش ٤٩٤٨.

۳– ابراهیم پیغمبری که وفا کرد. نجم / ۳۷ .

٤– هیچ معبودی جز او نیست. یگانه است و شریکی ندارد. ملک و ستایش از آن او است، زنده می کند و می میراند و او بر هر چیز توانا است.

۵– پروردگارا از فضلت به من عطا کن.

مراقبه مشغول شود تا اینکه آفتاب برآید چنانکه زمین گرم شود، آنگاه نماز چاشت بگزارد. نماز چاشت را بعضی دوازده و بعضی چهار رکعت و بعضی دو رکعت روایت کرده‌اند.

رسول اکرمﷺ فرموده است: «مَنْ صَلَّى الضُّحَى اِثْنَى عَشَرَةَ رَكْعَةً بَنَى اللهُ لَهُ قَصْرًا مِنْ ذَهَبٍ فِي الْجَنَّةِ»[1]. بعضی از مفسّران درباره‌ی آیه‌ی ﴿فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلْأَوَّٰبِينَ غَفُورًا﴾[2] گفته‌اند که مقصود از اوّابین، کسانی هستند که نماز چاشت بگزارند.

در حدیث آمده است: «صَلَوةُ الْاَوَّابِيْنَ حِيْنَ تَرْمِضُ الْفِصَالُ»[3]. بعضی از مفسّران گفته‌اند که نماز اوّابین شش رکعت میان نماز مغرب و عشاء است و اگر بتواند بین نماز مغرب و عشاء در مسجد بنشیند و به سبق باطن مشغول شود، ثواب بسیار دارد. حضرت خواجه‌ی ما ـ قدّس الله سرّه ـ به این نماز سفارش کرده است. والله تعالی هو الموفّق و المراد.

---

۱ – هر کس هنگام چاشت، دوازده رکعت نماز بگزارد حقﷻ برای او قصری در بهشت بنا می کند. سنن الترمذی ح ش ٤٧٠، سنن ابن ماجه ح ش ١٤٢٤.

۲ – به درستی و راستی که خدایﷻ اوّابین، یعنی کسانی که نیک از گناه توبه کرده اند را می آمرزد. اسراء / ۲۵ .

۳ – نماز اوّابین وقتی است که سنگریزه به آفتاب گرم شود آنگونه که وقتی پای بچه شتر بـه زمـین رسـد از گرمـا بـسوزد. صـحیح مـسلم ح ش ١٦٩٦، مسند احمد ح ش ١٨٩٥٨، سنن دارمی ح ش ١٤٦٤. لکن اللفظ للمسلم.

گزیده ای از سخنان حضرت خواجه بهاءالدّین و خلیفه ی ایشان[1]

حضرت خواجه‌ی ما ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمود: امیرِ «خورد و ابکنوی» فرمود که اگر لقمه پاک نباشد، مقصود حاصل نمی‌شود و بعضی می گویند که ما دریا شده‌ایم به ما زیان نمی‌رسد، دروغ گفته‌اند آری دریای نجس شده‌اند؛ زیرا رسول ماﷺ از خوردن گوشت گوسفند مشتبه خودداری کرد. خدایﷻ می‌فرماید: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَأْكُلُوٓا۟ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَـٰطِلِ ﴾[2]. یعنی به آن وجهی که شرع حکم نکرده باشد و صحابهؓ به نماز نافله و روزه‌ی نفل چنان اهتمام نمی‌ورزیدند که به لقمه‌ی حلال.

همچنین می‌فرمود: در حدیث آمده است که «اَلْعِبَادَةُ عَشَرَةُ اَجْزَاءٍ مِنْهَا تِسْعَةٌ طَلَبُ الْحَلَالِ»[3] و در جایی دیگر فرموده است: درویش باید بلند همّت باشد و به ماسوای حقﷻ التفات ننماید و به واقعات مغرور نگردد که آن نشان قبول طاعت بیش نیست.

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

---

۱ – حضرت خواجه علاءالدّین عطّار.

۲ – ای مؤمنان مالهای یکدیگر را به باطل نخورید. نساء / ۲۹ .

۳ – عبادت و بند گی خدای تعالی ده بخش است. نُه بخش آن، طلبیدن مال حلال است. مختصر احیاء علوم الدین، ص۲۰۵.

باید بکوشد که مظهر قبض و بسط شود تا جایی که سرّ ﴿وَفِىٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ﴾[1] بر وی معلوم گردد؛ چرا که «اَلْقَبْضُ وَالْبَسْطُ فِى الْوَلِى كَالْوَحْى لِلنَّبِى»[2] و می‌فرمود که ما هر چه یافتیم از علوّ همّت یافتیم. وقتی کلاه مبارک خود را به من داد، فرمود: این را نگاه‌دار که هرگاه آن را ببینی ما را یاد کنی و چون ما را یاد کنی ما را بیابی و برکت این در خانواده‌ی تو باشد.

حضرت خواجه علاءالدّین (رح) روزی دیرتر بیرون آمد و مرا اندوهگین دید. گفت: چرا اندوهگینی؟ گفتم: شما بر آن آگاهید. گفت: معنی این سخن خواجه سنایی چیست؟

ما ذات نهاده در صفاتیم همه	موصوف صفت سخره‌ی ذاتیم همه
تا در صفتیم جمله مماتیم همه	چون رفت صفت عین حیاتیم همه

هر کس در معنی آن چیزی گفت، تو چه می‌گویی؟ گفتم: آن اشاره به تجلّی ذاتی دارد که آیه‌ی ﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِى﴾[3] بیانگر آن است. بعد از آن فرمود: پس این غم و اندوه برای چیست؟

جانا تو کجا و ما کجاییم	بیگانه مشو که آشناییم

---

۱ – و در جانهایتان (نشانه های پروردگار است) آیا نمی بینید؟ ذاریات / ۲۱ .

۲ – قبض و بسط برای ولی مانند وحی برای پیامبر است.

۳ – و از روح متعلق به خود در او دمیدم. حجر / ۲۹ .

حضرت خواجه به بنده فرمود: تا می‌توانی به این حدیث عمل کن: «صِلْ مَنْ قَطَعَکَ، وَ اَعْطِ مَنْ حَرَمَکَ، وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ»[1]؛ چرا که در این حدیث سعادت بسیار است. همانطور که ملاحظه می‌کنید همه‌ی اعمالی که در آن توصیه شده بر خلاف هوای نفس است؛ از این رو فواید بسیار در آن نهفته است.

حضرت خواجه‌ی ما ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمود: در حدیث است که «اَلْفُقَرَاءُ الصَّابِرُوْنَ هُمْ جُلَسَاءُاللهِ تَعَالَی اَی الْمُقَرَّبُوْنَ غَایَةَ الْقُرْب»[2]. فقر بر دو نوع است: اختیاری و اضطراری. اضطراری افضل است؛ زیرا اختیاری به نسبت بنده حق است. آن حضرت می گفت: بدون فقر ظاهر و باطن کار درست نمی‌شود.

خواجه علاءالحقّ و الدّین (رح) می گفت: همه‌ی قرآن اشاره به نفی وجود دارد و حقیقت پیروی از سنّت، مخالفت با طبیعت است و تا بنده به مقام فنا نرسد، رهایی از طبیعت کاری بس مشکل است. عطّار می گوید:

از آن مادر که من زادم دگر باره شدم جفتش

از آنم گبر می خوانند که با مادر زنا کردم

مراد از مادر در این بیت، مادر طبیعت است. بنده با ترک اختیارات خود و با رها کردن جزئیّات و کلّیات به مقام «بِی یَنْطِقُ وَ بِی یُبْصِرُ» می‌رسد. مراد از این سخن:

---

۱ – به کسی که با تو قطع رابطه کرد، بپیوند و به کسی که تو را در هنگام نیاز، از کمک و یاری اش محروم کرده است، کمک کن و کسی را که به تو ستم کرده است، مورد عفو خود قرار ده. مسند امام احمد ح ش ۱۷۰۰۷ و ۱۷۱۲۲، مجمع الزوائد ح ش ۱۳۶۸۹.

۲ – فقیرانی که صبر پیشه می کنند، در قیامت همنشینان خدایند؛ یعنی به رحمت او بسیار نزدیکند. مشابه این حدیث در تخریج احادیث الاحیاء العراقی آمده و نیز آن را ابوبکر بن لال در مکارم و ابن عدی در الکامل و ابن حبان در الضعفاء از حدیث ابن عمر روایت کرده است.

«حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِيْنَ»[1] دید طاعت است؛ زیرا آنچه نزد ابرار، حسنه است نزد مقرّبین، سیّئه است.

مذهب زاهد غرور اندر غرور   مذهب عارف خراب اندر خراب

همچنین می‌فرمود: روندگان راه بر دو قسم‌اند: بعضی کسانی هستند که انواع ریاضتها را می‌کشند و نتایج آن را می‌طلبند و می‌یابند و کار میسّر می‌شود و بعضی کسانی هستند که جز فضل خدای تعالی هیچ نمی‌بینند و توفیق طاعات و مجاهدات را هم از فضل او می‌بینند و عمل را ملاحظه نمی‌کنند و با وجود این، عمل را ترک نمی‌کنند، این طایفه زود به مقصود می‌رسند. «اَلْحَقِیْقَةُ تَرْکُ مُلَاحَظَةِ الْعَمَلِ لَا تَرْکُ الْعَمَلِ»[2].

پیر هرات ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرماید: عمل را رها مکن ولیکن چون کردی بجا مکن. حضرت خواجه‌ی ما ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمود: ما فضلیان دویست نفر بودیم که قدم در کوی طلب نهاده بودیم. فضل حق ﷻ به من رسید یعنی مقام قطبی. همچنین می‌فرمود: بیست سال است که به فضل الهی به مقام بی‌صفتی مشرّف شده‌ام. چنانکه قبلاً در این بیت به آن اشاره شد:

تا در صفتیم جمله مماتیم همه   چون رفت صفت عین حیاتیم همه

از حضرت خواجه علاءالدّین ـ قدّس الله سرّه ـ شنیدم که می‌فرمود: حضرت خواجه‌ی ما ـ قدّس الله سرّه ـ فرمود: مراد از آن مجذوبی که خواجه محمّد علی حکیم

---

۱ – اعمال نیک نیکوکاران مانند لغزشهای مقرّبان درگاه الهی است.

۲ – حقیقت، ترک دیدن عمل است نه ترک خود عمل.

ترمذی(رح) در بعضی از تصانیف خود درباره‌ی او گفته است که در بخارا پیدا می‌شود و وی را از ولایت نبی چهار دانگ نصیب است، من بودم. همچنین فرمود: دو مرتبه تا حجاز رفتم و کسی که وی را قابلیّت معنی من بوده باشد، نیافتم.

آن حضرت در جایی دیگر فرموده است: در این آیه که ابراهیم علیه السلام گفت: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾[1] مراد از اطمینان قلب آن بود که حضرت ابراهیم علیه السلام مظهر صفات احبّایی شود.

ایشان می‌فرمود که این آیه: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[2] با آیه‌ی ﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾[3] متناقض نیست؛ زیرا در آیه‌ی اوّل، سلب خوف و حزن از اولیا به نسبت وعده‌ی الوهیّت و صفت جمال حقّ است و در آیه‌ی دوّم، «وجلت قلوبهم» به نسبت بشریّت و جلال حق جل جلاله است.

در این آیه: ﴿فَمَن يَكْفُرْ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ﴾[4] مراد از طاغوت، ماسوای حق است. همچنین می‌فرمود: روزه‌ی ما نفی ماسوای حق است و نماز ما «اَلْاِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ»[5] است و این رباعی از ایشان به این فقیر رسید:

---

۱ – ای پروردگار من! بنما مرا چگونه زنده می کنی مردگان را، گفت خدا: آیا باور نداشتۀ؟ گفت: آری باور داشته ام ولیکن می خواهم آرام گیرد دل من. تفسیر حسینی، بقره / ۲۶۰

۲ – آگاه باش هر آئینه دوستان خدا هیچ ترس نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهگین شوند. تفسیرحسینی، یونس / ۶۲

۳ – جز این نیست که مؤمنان آنانند که چون یاد کرده شود خدا، بترسد دل ایشان. تفسیـر حسینی، انفال / ۲

٤ – پس هر که منکر بت شود و ایمان آرد به خدا. تفسیر حسینی، بقره / ۲٥٦

٥ – احسان یعنی اینکه خداوند را به گونه ای عبادت کنی که گویا او را می بینی.

تا روی تو را بدیدم ای شمع طراز   نه کار کنم نه روزه دارم نه نماز

چون با تو بوم مجاز من جمله نماز   چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز

معنی آن، این است که از حصول شهود و وصول به مقصود، معلوم می‌شود که طاعتی را که لایق حضرت حق باشد، نمی‌توان به جا آورد. «وَ مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ اَی مَا عَظَّمُوا اللهَ حَقَّ تَعْظِیْمِهِ»[1]. حضرت خواجه‌ی ما ـ قدّس سرّه ـ می‌فرمود که اگر یار بی‌عیب جویی بی‌یار مانی و این بیت را می‌خواند:

بنده‌ی حلقه به گوش ار ننوازی برود

لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

ایشان معتقد بودند که حقیقت اخلاص پس از فنا حاصل می‌شود و تا بشریّت غالب است میسّر نمی‌شود و این دو بیت را می‌خواندند:

ساقی قدحی که نیم مستیم   مخمور صبوحی الستیم

ما را تو به ما ممان که تا ما   با خویشتنیم بت پرستیم

---

۱ – و آنان قدر خداوند را آنگونه که شایسته است ندانسته اند؛ یعنی خداوند را آن طور که شایسته‌ی تعظیم است تعظیم ننموده اند.

فصل دوّم

وصایای حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی (رح)

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ وَ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ عَلَی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِیْنَ.

بدان که حضرت قطب الاقطاب، مکاشف حقایق و معانی، خواجه عبدالخالق غجدوانی ـ قدّس الله تعالی سرّه العزیز ـ فرزند خویش را چنین وصیّت کرده است:

ای فرزند! تو را به پرهیزگاری به خداوند ﷻ و فرمان برداری از او، مراقبت، حفظ حدود و حقوق و خشیت وی وصیت می‌کنم. ملازم باش بر یاد کردن حق تعالی؛ چرا که خداوند فرموده است: ﴿ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلاً﴾[1] و ملازم باش بر حقّ حق ﷻ که بر تو واجب است و ملازم باش بر حقّ رسول ﷺ زیرا که او تعالی فرموده است: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾[2] و ملازم باش بر دوستی اصحاب رسول ﷺ و ملازم باش بر حقّ پدر و مادر؛ زیرا خداوند

---

۱ – بسیار خدا را یاد کنید و بامدادان وشامگاهان به تسبیح و تقدیس او بپردازید. احزاب / ۴۱ و ۴۲.

۲ – از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید. نساء / ۵۹ .

می‌فرماید: ﴿وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَانًا﴾[1] و ملازم باش بر خدمت مشایخ؛ چرا که رسولﷺ فرموده است: «زُيِّنَ السَّمَاءُ بِالْكَوَاكِبِ وَ زُيِّنَ الْاَرْضُ بِالشُّيُوْخِ»[2] به درستی که شیخ برای مرید، بهتر و مشفق‌تر از پدر است؛ چون او را به مقام قرب می‌رساند. اگر تو این حقوق را حفظ کنی خداوندﷻ از تو راضی باشد و ملازم باش بر یاد کردن خدایﷻ در سرّ و نهان تا او تعالی تو را در علانیّه حفظ کند.

از رسول‌اللهﷺ نقل شده که خداوندﷻ چنین فرموده است: «مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِى عَنْ مَسْاَلَتِى اَعْطَيْتُهُ اَفْضَلَ مَا اُعْطِى السَّائِلِيْنَ»[3] و دعا آن است که از خدایﷻ هم او را بخواهی.

ای فرزند! قرآن را در شب و روز، در آشکارا و نهان، با فهم و اندیشه و با گریه و زاری بخوان و در همه‌ی احوال به قرآن رجوع کن؛ چرا که قرآن حجّت خداوندﷻ بر خلق است. از آموختن علم دست بر ندار و علم فقه و کتب احادیث رسولﷺ را بیاموز. از صوفیان نادان و از خوانند گان مست غافل ـ یعنی مست دنیا ـ نباش؛ چون آنها دزدان دین بر مسلمانان هستند.

بر تو باد که از خلاف مذهب سنّت و جماعت دور بوده و بر مذهب علما و مشایخ گذشته باشی؛ زیرا هر که نو بیرون آمده، گمراه کننده است. با نوجوانان، زنان، توانگران و عوام ایشان همدم و هم صحبت مباش؛ چون همنشینی با ایشان دین را از

۱– و به پدر و مادر نیکی کنید. بقره/ ۸۳

۲– آسمان با ستارگان و زمین با مشایخ زینت داده شد.

۳– هر کسی که به سبب مشغول شدن به ذکر من، از سؤال و حاجت خواستن از من باز ماند، بهتر از آنچه که به سؤال کنند گان بخشیده‌ام، بـه او خـواهم داد. مصنف ابن ابی شیبه ح ش ۲۵۰۰۷ و ۲۵۰۰۹، جامع المسانید و المراسیل سیوطی ح ش ۱۵۱۳۰، شعب الایمان بیهقی ح ش ۵۷۲.

بین می‌برد. از دنیا هر روز به قرصی نان و از آدمیان به صحبت درویشی راضی باش؛ چرا که رسول ﷺ فرموده است: «اَللّٰهُمَّ حَبِّبْ اِلَیَّ الْمَسَاکِیْنَ وَاجْعَلْنی مِنْهُمْ»[1].

بر تو باد که ملازم بر خلوت باشی و طعام از راه حلال بخوری؛ چرا که لقمه‌ی حلال، کلید همه‌ی نیکی‌هاست و به حرام نزدیک نشو تا از آتش دوزخ محفوظ بمانی و خرقه از روش حلال بپوش تا لذّت عبادت بیابی. پیوسته به ذکر حق تعالی مشغول بوده و از خشم و غضب او بترس؛ چنانکه فرموده است: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلذِّكۡرَ وَخَشِيَ ٱلرَّحۡمَٰنَ بِٱلۡغَيۡبِۖ فَبَشِّرۡهُ بِمَغۡفِرَةٖ وَأَجۡرٖ كَرِيمٍ﴾[2] و حاضر شدن خود را در برابر حضرت حق ﷻ در روز قیامت فراموش مکن.

در خبر است که رسول ﷺ فرمود: «ذِكْرُ اللهِ تَعَالَی عَلَمُ الْاِیْمَانِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاقِ وَ حِرْزٌ مِنَ الشَّیْطَانِ وَ حِصْنٌ مِنَ النَّارِ»[3].

بر تو باد مداومت بر نماز شب و روزه‌ی روز و بر تو باد که ترک جماعت نکنی؛ حتّی اگر امام و موذّن نباشی.

ریاست را طلب مکن؛ چون هر کس بزرگی جوید، هرگز رستگاری نیابد. گواهی خود را در قباله‌ها منویس و نزد قاضیان و پادشاهان نرو. بر تو باد سفر کردن تا نفس تو خوار و رام گردد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «سَافِرُوْا تَصِحُّوْا وَ تَغْنَمُوْا»[4].

۱- بار خدایا! مرا با مسکینان دوست گردان و از زمره‌ی ایشان قرار بده.

۲- تو تنها کسی را می ترسانی که از قرآن پیروی کند، و پنهانی از مهربان هراس داشته باشد. چنین کسی را به گذشت و پاداش عظیم مژده بده. یس / ۱۱

۳- یاد کردن خداوند متعال علامت ایمان و بیزاری از نفاق و سبب سلامتی از شیطان و در امان ماندن از آتش دوزخ است.

٤- سفر کنید تا صحّت یابید و غنیمت گیرید. مسند امام احمد ح ش ۸۸۷۵ با اندکی تفاوت، سنن الکبری بیهقی ح ش ۱۳۷۶۳.

دلهای مشایخ را نگاه دار و خانقاه بنا نکن و در خانقاه ساکن نشو و به اینکه تو را مدح کنند فریفته نشو و از آنکه تو را مذمّت کنند اندوهگین نشو و باید مدح و ذمّ، نزد تو یکسان باشد. خُلق خود را برای خَلق خدا نیکو گردان و فروتن باش؛ چرا که نبی اکرمﷺ فرموده است: «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللهُ»[1].

بر تو لازم است که در همه‌ی کارها، با هر نیک و بدی نفس خود را حفظ کنی و بر همه‌ی خلایق ـ بر بزرگان و کوچکتران ـ ببخشایی و بر همه‌ی آفریدگان به چشم شفقّت و مرحمت بنگری.

قهقهه نزن؛ چرا که خنده‌ی همراه قهقهه دل را بمیراند. همانطور که پیامبر اکرمﷺ فرموده است: «لَوْ تَعْلَمُوْنَ مَا اَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيْلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيْرًا»[2].

خداوندﷻ در شب معراج، مصطفیﷺ را اینگونه خطاب کرد: «يَا اَحْمَدُ اَلْعَجَبُ مِنْ عَبْدِي لَا يَدْرِي اَنِّي رَاضٍ عَنْهُ اَوْ سَاخِطٌ وَ هُوَ يَضْحَكُ»[3] ایمن مباش از عذاب خدایﷻ و نا امید نیز مباش از رحمت حق، چنانکه فرمود: ﴿لَا تَقْنَطُواْ مِن رَّحْمَةِ ٱللَّهِ﴾[4] و میان خوف و رجا زندگانی کن.

بر تو باد که دایم به مجاهده باشی، چنانکه خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾[5].

۱– هر کس به خاطر خدا با خلق خدا فروتنی کند، خداوندﷻ نام و درجات وی را در بهشت بلند می گرداند. مصنف ابن ابی شیبه ح ش ۳۰۴۵۲.

۲– اگر شما بدانید آنچه را که من می دانم اندک می خندید و بسیار می گریید. متفق علیه بخاری ح ش ۱۰۳۰ و ۴۵۰۳، مسلم ح ش ۲۰۳۹، امام احمد ح ش ۷۴۶۷ و ۸۰۸۰، سنن ترمذی ح ش ۲۳۴۹ و غیره.

۳– ای محمّد! در عجبم از بنده‌ای که نمی‌داند که من از وی خشنودم یا نَه و می‌خندد؟!

٤– از لطف و مرحمت خدا مأیوس و نا امید نگردید. زمر/ ۵۳

۵– کسانی که برای ما به تلاش ایستند و در راه ما جهاد کند، آنان را در راه های منتهی به خود رهنمود می گردانیم. عنکبوت/ ٦۹

باید همیشه در غم آخرت باشی و مرگ را بسیار یاد کنی. طالب ریاست مباش؛ زیرا هر کس ریاست خواهد، نمی‌توان او را سالک طریقت نامید.

بر تو باد که در فقر پاکیزه و قانع و سبکبار زندگی کنی و مشایخ را با جان و مال خدمت کنی و در سیر و سلوک به ایشان اقتدا نموده و بر ایشان چیزی را انکار نکنی مگر مخالف شرع باشد؛ اگر بر ایشان انکار کنی، هرگز رستگاری نیابی. چیزی را برای فردا ذخیره نکن که حضرت حق ﷻ روزی هر روز را می‌رساند و در قرآن مجید فرموده است: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ﴾[1] و به وعده‌ای که حق تعالی درباره‌ی رزق هر موجودی داده است ثابت و استوار باش ﴿وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزْقُهَا﴾[2].

با جان و دل جوانمرد باش؛ آنچه خدای ﷻ به تو داده است بذل و بخشش کن و از بخل و حسد دوری نما؛ زیرا حسود فردای قیامت در آتش باشد. در همه‌ی احوال، بر حال خود نظر کن و ظاهر خود را میارای؛ چون آراستن ظاهر از خرابی باطن است.

با همه‌ی خلق رفت و آمد کن؛ لیکن با ایشان اُنس نگیر. از گفتن سخن حق مترس. در باطن ملازم هیچ یک از مخلوقات مباش؛ چرا که حق تعالی غیور است و تو را از قرب حضرت خود دور خواهد گرداند.

بر تو باد که حاجت نفس خود را ترک کنی و نفس خود را عزیز نداری و آنچه به تو مربوط نیست را رها کنی؛ چنانچه رسول ﷺ می‌فرماید: «مِنْ حُسْنِ اِسْلَامِ الْمَرْءِ

۱ – هر که به خدا توکّل کند و خود را به او سپارد، خداوند او را بس است. طلاق / ۳

۲ – هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی آن، بر عهدهٔ خدا است. هود / ٦

تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيْهِ»[1].

نصیحت کننده‌ی همه‌ی خلق باش. بر تو باد که طعام و شراب کم‌خوری، کم بخوابی و کم سخن بگویی. در سماع بسیار ننشین؛ چرا که نشستن نفاق را می‌رویاند و بسیاری سماع، دل را بمیراند. سماع را انکار نکن؛ چرا که در سماع کسانی هستند که دل ایشان زنده و نفس ایشان مرده است، پس هر کس جز این باشد مشغول شدن به ذکر خدای تعالی برای او از شنیدن سماع، سزاوارتر است؛ چرا که رسولﷺ چنین فرمود: «ثَقِّلُوْا مِيْزَانَكُمْ بِقَوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ»[2].

باید دلت اندوهگین، جسمت رنجور، چشمانت گریان، عملت خالص، دعایت با تضرّع، جامه‌ات کهنه، خانه‌ات مسجد، مالت علم، آرایشت زهد، مونست ربّ کریم و رفیقانت درویشان باشند.

بر تو باد که با کسی پیمان دوستی و برادری نبندی مگر اینکه در وی پنج خصلت پسندیده باشد: ۱) علم را بر عمل برگزیند. ۲) درویشی را بر توانگری ترجیح دهد. ۳) ذلیلی را بر عزیزی برگزیند. ٤) بر عمل سرّ و علانیه‌ی خود آگاه باشد. ٥) آماده‌ی مرگ باشد.

ای فرزند! دنیا و زینتهای آن تو را نفریبد؛ چون هر کس به دنیا تعلّق خاطری داشته باشد، دنیا به وی چنگ می‌زند و هر کس دنیا را رها کند و پشت سر بگذارد، دنیا نیز او را رها می‌کند.

۱– از خوبی اسلام شخص، ترک کردن چیزی است که به او مربوط نیست. سنن ترمذی ح ش ۲۳٥٤، مسند امام احمد ح ش ۱۷٤۸، سنن ابن ماجه ح ش ٤۰٦۲ و مؤطأ امام مالک ح ش ۱٦٤۸.

۲– ترازوی اعمال نیک خود را با گفتن لااله الا الله سنگین گردانید.

ای فرزند! به هیچ وجه دنیا را بقایی نیست؛ پس در شب و روز آماده‌ی رحلت از این دنیا به سرای آخرت باش.

ای فرزند! بر تو باد که در خلوت تنها و از خوف حقﷻ شکسته دل باشی و در دریای عظمت الهی غرق شوی؛ چرا که او را نهایتی نیست. در دنیا چنان باش که گویا غریبی و از آن بیرون آی، چنانکه در آن در آمدی. پس به درستی که نمی‌دانی که نام تو چیست و روز قیامت از کدام طایفه خواهی بود؟

ای فرزند من! وصیّت مرا حفظ کن و بدان عمل نما تا خداوندﷻ تو را در دنیا و آخرت حفظ کند. همیشه خداوند را ذکر کن و عبادت را خالص گردان تا ثمره‌ی آن حاصل گردد و ثمره‌ی آن، نوری است که در باطن ظاهر می‌شود و علامت کمال آن، جاذبه‌ای است که او را از وی می‌ستاند و نشانه‌ی آن، این است که از همه‌ی مخلوقات دوری می‌کند؛ چرا که صحبت خلق تباه کننده‌ی وقت است. آگاه باشد که در این راه رنج‌ها و مصایب بسیاری است؛ بنابراین باید در طلب سست نشود و از کوشش و تلاش خود نکاهد، باطن را از وساوس شیطانی و از خواطر نفسانی خالی کرده و بر نکوهش خلق صبر کند.

رفتن راه آن جهان این گونه است که دائم با حضور و آگاهی به ذکر حقﷻ مشغول باشد. بدین روش ریاضت کشد تا واردات غیبی روی نماید. ابتدا احوال ذکر بر او ظاهر می‌شود و نشانه‌ی آن، این است که حلاوت عظیم در دهان و حلق او پیدا می‌شود که آن شیرین‌تر از عسل است؛ به گونه‌ای که دوست ندارد دهان خود را باز کند از ترس اینکه مبادا مزه‌ی آن از بین برود. هنگامی که از این مرحله بگذرد، وارد

ذکر پیدا می‌شود و آن چنین است که از همه‌ی اعضای خویش ذکر حق ﷻ می‌شنود. در این حال او را از شیخ کامل دانا چاره‌ای نباشد تا هرچه بر او ظاهر می‌شود به شیخ بگوید تا پذیرفتنی را بپذیرد و رد کردنی را رد کند.

اینجاست که باید هوشیار باشد و به هیچ چیز نظر نکند که اگر نظر کند آن را از دست می‌دهد. ملازم ذکر باشد و همّت به طلب رضای خدای ﷻ استوار دارد و بر رغبتش افزوده می‌شود به گونه‌ای که همه‌ی اعضای او به ذکر موافقت کند در این صورت ذکر به دل رسیده است و هنگامی که ذکر به دل رسد، اگر به وی احوالی رسد که معنی باطن حاصل آید و نفس وی را بپروراند و بزرگ گرداند به گونه‌ای که خود را از همه بزرگتر ببیند این حالت، سبب خذلان و خواری وی می‌شود. آنگاه خدای ﷻ در حقّ وی اراده‌ی خیر می‌کند و هیبتی به دل او می‌رساند تا از بیم آن ناچیز شود و در این خوف می‌سوزد و پاکیزه‌تر می‌شود تا به حال اوّل باز گردد. در این هنگام بیشتر از قبل می‌کوشد و به طور مداوم ذکر می‌گوید تا اینکه خود را قویتر از حال اوّل می‌بیند. باری دیگر اثر هیبت به وی می‌رسد تا باز شکسته‌تر گردد و پیوسته بدینگونه در حالت قبض و بسط است و به طور مداوم ذکر می‌گوید تا هر لحظه قویتر و پخته‌تر می‌شود. پس از آن به فنای نفس باز می‌گردد و ذکر زبان از وی بریده می‌شود. وقتی این حالت به او دست دهد دیگر از گوش و چشم و حال خود آگاهی ندارد مگر اندکی.

اکنون باید ذکر در دل قرار گیرد و نشانه‌ی آن این است که از همه‌ی خلق می‌گریزد. گریختن به این معنی است که از دل خود ذکر خدای تعالی می‌شنود و گمان می‌برد که ذکرِ دلِ او را همه می‌شنوند و نمی‌داند که جز او کسی دیگر

نمی‌شنود و این از غلبات ذکر است. اگر در این مقام احوالی پدید آید که از دل خود نامهایی از خداوندﷻ بشنود، که هرگز نشنیده است در صورتی که بدان احوال نظر کند و به آن نام‌هایی که از دل خود می‌شنود، مشغول شود در روش و سیر و سلوکش خیانت کرده است و اگر توبه نکند، هر آیینه او را عقوبت کنند و عقوبت وی آن است که او را در این حال رها کنند.

اگر به آن احوال نظر کند هر لحظه کرامتی تازه می‌یابد و به جلو پیش می‌رود و ذکر دلش به پایان می‌رسد و اگر نظر برندارد عقوبتش کنند و نشانه‌ی اینکه وی را از این حال به حال دیگر باز گردانند این است که در این مقام چنین می‌پندارد که علم اوّلین و آخرین را بر وی گشوده‌اند و او را از هر چه به همه‌ی علما داده‌اند بهره‌مند گردانیده‌اند. اگر در این مقام منزل کرده و بدین مقدار بسنده کند و جلوتر نرود، این از بی‌ادبی او است و با ترک ادب مستحقّ عقوبت گردد. عقوبت او این است که از علم به فهم باز گردانده می‌شود. فرق میان فهم و علم آن است که علم، آشکار شدن هستی معلوم بر دل است، در حالی که فهم، نظر کردن به علم است نه به معلوم. اگر با این فهم نظر کرده بایستد بی‌ادبی باشد و اگر از آن توبه نکند، بیم آن است که به سبب غفلت، او را عقوبت کنند. اگر سالک در این مقام توقّف نکرده و در هیچ مقامی نایستد و به همّت عالی خود به هیچ چیز نیارامد و پاس ظاهر ندارد، آنگاه نور غیبی به دل و جان او می‌رسد و در هیچ حال شیطان در او نفوذ نمی‌کند و در این مقام، شیطانِ نفس را همراه خود گیرد و شیطانِ خاطر در باطن او افکنده می‌شود، اگر چه از جنس طاعت باشد و نفس، مدد کننده‌ی شیطان است. فرق میان خاطر رحمانی و

نفسانی و شیطانی آن است که در خاطر رحمانی اُنس و لذّت و حلاوت است امّا در خاطر نفسانی و شیطانی انس و لذّت نیست؛ بلکه با وحشت است.

حضرت خواجه ـ قدّس الله سرّه ـ گفته‌اند که خاطر بر چهار نوع است: رحمانی، ملکانی، نفسانی و شیطانی. خاطر رحمانی بیداری از غفلت و ملکانی ترغیب بر طاعت و نفسانی مطالبه‌ی آرزو و شهوت و شیطانی تزئین معصیت است. در باطن چهار نور است: نور توحید، نور معرفت، نور ایمان و نور اسلام. نور توحید، خاطر رحمانی و نور معرفت، خاطر ملکانی را قبول کند و نور ایمان، خاطر نفسانی و نور اسلام، خاطر شیطانی را رد کند. رونده‌ی راه حق آن است که بر خلاف نفس عمل نماید و هر کس به خواسته‌ی نفس خود عمل کند راه بر او گشوده نخواهد شد.

حضرت خواجه ـ قدّس الله سرّه العزیز ـ گفته‌اند: هوای نفس بت است و جاه و مقام، قید و بند است؛ تا وقتی که از بت و قید و بند رهایی نیابی به مقصود نمی‌رسی و هیچ چیز بدتر از این نیست که تو را از خودت دور کند که نفس بزرگترین دشمن و حجاب میان بنده و حق است؛ از این رو مهتر عالمﷺ، جهادِ نفس را جهاد اکبر نامیده‌اند: «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْاَصْغَرِ اِلَی الْجِهَادِ الْاَكْبَرِ»[1].

هر کس خود را ببیند، به حق راه نمی‌یابد و هر کس حق را ببیند، خود را به یاد نمی‌آورد. حضرت خواجه ـ قدّس الله سرّه ـ فرمود: خودبین، خدابین نباشد. بلایی که ابلیس به آن دچار گشت به دلیل خودبینی او بود؛ چون گفت: «اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» و گروهی که ادّعای خدایی کردند، به سبب خودبینی نفس آنان بود.

---

۱ – از جهاد اصغر (جنگ با کفار) به سوی جهاد اکبر (جنگ با نفس) باز می گردیم.

از حضرت خواجه(رح) پرسیدند که ایمان و اسلام چیست؟ گفت: تا با تیغ مخالفت، نفس را نکشی، نور اسلام را نبینی و تا یگانه را یگانه نباشی، ایمان ندانی و هیچ طاعت نزد حضرت حق دوست داشتنی‌تر از مخالفت نفس نیست. مهتر عالم فرموده است: در زیر آسمان هیچ بت‌پرستی به حضرت خداوند ﷻ دشمن‌تر از نفس پرست نیست؛ زیرا اگر از میان همه‌ی کارها چیزی از مخالفت نفس مشکل‌تر بود، دخول در بهشت مشروط به مخالفت نفس نمی‌شد؛ چنانکه خداوند ﷻ فرموده است: ﴿وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ﴾[1].

حضرت خواجه(رح) فرمودند: هر کس به خواسته‌ی نفس خود عمل کند تخم شهوت را در دلش کاشته است و شهوت، افسار شیطان است و هر کس افسار خویش را به دست ابلیس دهد بنده‌ی او می‌شود. همچنین فرموده‌اند: آدمی چهار دشمن دارد: ابلیس، دنیا، نفس و هوا. امّا هیچ یک از این دشمنان تا نفس را با خود یار نکنند بر آدمی غالب نخواهند شد و اگر نفس را پاس داری از همه‌ی رنجها رهایی یابی. از خواجه پرسیدند نفس چیست؟ گفت: چهار چیز: شادی، آزادی، غرور و مزه. چون از این چهار چیز بیرون آیی، از نفس بیرون آمدی.

خواجه ـ قدّس سرّه ـ فرموده‌اند: هوای نفس با سه چیز دور می‌شود: اینکه دست از شادی بردارد، نیک نامی نجوید و کار را رها نکند. آن حضرت گفته‌اند: جهاد نفس دو چیز است: ۱) مشغول شدن به فرموده‌ی خدا ۲) ایمن شدن از پذیرفته ـ یعنی از روزی ـ و برترین جهاد آن است که با نفس خود بجنگد تا آن را بکشد و

۱- نازعات / ٤٠ و ٤١.

نفس کشته نمی‌شود مگر با سه چیز: ۱) با خنجر خاموشی ۲) با شمشیر گرسنگی ۳) با نیزه‌ی تنهایی. هر کس در او این سه سلاح نباشد، نفس او را اسیر خود گرداند و رفتن این راه امکان پذیر نیست مگر با فنای نفس. فنای نفس آن نیست که بنده هلاک شود و به عدم باز گردد تا بلای نفس باقی نماند؛ بلکه فنای نفس این طایفه آن است که هم خواسته‌ی نفس را زیر پا گذارد، و هم خود و مراد خود را به مراد دوست سپارد. فنای نفس با سه چیز حاصل می‌شود: با نگاه‌داشت و عمل به شریعت، زیستن به سنّت و رضای به قضا و قدر.

ایشان گفته‌اند: حقیقت مجاهده پایبندی به شریعت، عمل به اوامر الهی، پرهیز از منهیّات، عمل نکردن به خواسته‌ی نفس و دوری از ریا است. هنگامی که این عمل را انجام دهد باید آن کار را انجام نشده بپندارد. اگر مجاهده به این روش باشد، هر آیینه مشاهده حاصل می‌گردد. مشاهده‌ی باطن از مجاهده‌ی ظاهر برمی‌خیزد و علامت مشاهده آن است که لذّت دنیا را فقط در یاد حق‌ﷻ بیابد و هر چه جز یاد خداوندﷻ باشد را رها کند و اگر چیزی به او دهند رد نکند.

آن حضرت فرموده‌اند: تفکّر بر چهار نوع است: ۱) تفکّری که ثواب آن به اندازه‌ی یک سال عبادت است. ۲) تفکّری که ثواب آن را جز خداوندﷻ کسی نمی‌داند. ۳) تفکّری که هیچ ثوابی ندارد. ٤) تفکّری که ثواب آن به اندازه‌ی هفتاد سال عبادت است.

تفکّری که ثواب یک سال عبادت را دارد آن است که به مرگ بیندیشد و به اینکه مادر و پدر او کجا رفتند و او نیز باید این راه را بپیماید. تفکّری که در آن هیچ ثوابی

نیست، تفکّر دنیا است که از کجا آورم و چگونه کنم؟ خداوندﷻ را روزی رساننده نداند و غم بیهوده بخورد. برای اینگونه اندیشیدن هیچ ثوابی نیست. تفکّری که ثواب هفتاد سال عبادت و طاعت را دارد آن است که به اعمال گذشته خود بیندیشد و از گناهان گذشته‌ی خود به درگاه خداوند توبه کند. امّا تفکّری که ثواب آن را جز خداوندﷻ کسی نمی‌داند آن است که حتّی به اندازه‌ی یک نَفَس کشیدن از یاد خدا غافل نشود.

آن حضرت همچنین فرموده‌اند: ای فرزند! تو را وصیّت می‌کنم که تقوا را شعار خود سازی؛ وظایف عبادت را به نیکی انجام دهی؛ همیشه در حال مراقبه از احوال خود باشی؛ بر ذکر حق مداومت ورزی و از حق‌ﷻ ترسان باشی.

ای فرزند من! وصیّت‌های مرا به یاد داشته و به آن عمل کن، هم چنانکه من از شیخ خود یاد گرفته و به آن عمل کردم. اکنون اگر تو نیز این وصیّتها را در عمل آوری، خداوندﷻ تو را در دنیا و آخرت نگاه دارد و در پناه عصمت خود جای دهد.

اگر این وصیّتها را که ذکر کردم بر سالک پیدا شود، شایسته‌ی مرتبه‌ی شیخی می‌گردد و هر کس به او اقتدا کند به مقصد و مقصود می‌رسد.

حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی ـ قدّس سرّه ـ که این رساله را نوشته است، می‌گوید: چون سالک بدین دقایق و بدین صفت سلوک موصوف شود از چشمه‌ی معرفت قطره‌ای در کام جانش چکانند که تا ابد مست حضرت حق شود و جمله‌ی هوشیاران طالب این مستی شوند.

معبودا! ذرّه‌ای از آن اسرار و شمّه‌ای از آن انواری که بر جان پاک مشتاقان و عاشقان کشف کردی، نصیب ما گردان. در هر دلی که در آن طلب رضای حضرت توست هر لحظه آن طلب را زیاد گردان. یا اله العالمین یا خیر النّاصرین برحمتک یا ارحم الرّاحمین.

نامه‌ی حضرت خواجه عبیدالله به خواجه عبدالخالق

غیر حق هر ذرّه کان مقصود توست　　　　تیغ لا بر کش که آن معبود توست

ای فرزند عزیز و ای نور دیده! همه‌ی همّت خود را بر آن دار که هیچ چیز در دل تو جز حق ﷻ نباشد. هر چه غیر حق ﷻ تو را به خود مشغول دارد، با گفتن کلمه‌ی «لا اله» آن چیز را بر خود دشمن دان. همیشه از حق ﷻ با زاری و نیاز تمام بخواه که به غیر حق هیچ چیز تو را گرفتار نگرداند. طهارت ساز و در خلوتی نماز گزار. سر بر زمین نهاده از حق ﷻ طلب کن که تو را در دل بند گان خاص راه دهد. سعادت جز این مدان که بند گان حق ﷻ تو را در دل خود جای دهند و از حق ﷻ بطلبند که محبّت خداوند در دل تو جمع شود.

تو را یک پند بس در هر دو عالم　　　　که برناید ز جانت بی خدا دم

اگر تو پاس داری پاس انفاس　　　　به سلطانی نشانندت ازین پاس

تو مباش اصلاً کمال این است و بس　　　　رو در او گم شو وصال این است و بس

مصطفی که جوامع الکلم است　　　　که بدو سلک شرع منتظم است

بَعدَ مَنْ کَانَ مُؤْمِناً بِاللهِ　　　　وَ بِیومٍ یَنالُ فیهِ جَزاهُ

گوهر صدق بی تفاوت سفت　　　　فَلْیَقُلْ خَیراً اَو لِیَصْمُتْ گفت

خیر گو خیر ورنه خامش کن　　　　هر چه جز خیر از آن فرامش کن

هـر که دانا بـود بـه آنکه خدا | هست بینا به هـر کس و شنـوا
و گـر از خیـر دم زنـد یـا شـر | کنـد آن را سـؤال در محشـر
هرچه گویدبه عقل گوید وهوش | ورنه باشـد ز گفتگو خاموش
قـول صـادر ز فاعـل مختـار | چهار نوع است گوش با من دار
یا بـود خیــر سامع و قایـل | که ازان قرب حـق شود حاصل
قایل از وی به رفعت درجات | رسـد و مستمع بـه فوز و نجات
همچو قول رسـول با اصحاب | کـه گرفتند ازو طریق صواب
یـا گـذارنـده را بـود نـافـع | گر چـه باشـد وبـال بر سامع
همچـو تبلیغ وحـی با کفّار | که نمودنـد بر جحود[1] اصـرار
اجـر تبلیـغ یافـت پیغمبـر | کافـران را فـزود کفـر و بطـر
یا بـود خیـر مستمـع را لیک | مـر گذارنـده را نیـفتد نیـک
همچـو وعـظ مـرائیان زمان | کـه نرستند از خیـال و گمان
مانـد واعظ به وزر عجب و ریا | مستمع کار بست و یافت جزا
یا نـه گوینـده یـا نیوشنـده | باشـد از وی بخیـر کوشنده
چون مقالات خاص و عام امروز | که بـود زیـن قِبَل تمام امروز
بلکه کـذب و نمیمه و غیبت | هـزل نامـش کنند یـا طیـبت
نیست زین چهار جزدوقسم نخست | کایـد از مـرد هوشیـار درست
زان دو قسم دگـر ببنـد زبان | ورنه بینی ادب چو بی ادبـان

---

۱ – انکار کردن

هر نفس نو رسیده مهمان است | پاس آن دار گر تـو را جانست
واجب آمد بـه موجـب اسلام | حسب مقدور ضیف را اکرام
خاصـه اکرام آن گرامـی ضیف | که بود حیف غفلت از وی حیف
هست ضیفی زفیض خانه‌ی غیب | آمـده خالی از نشانه ی عیـب
جهد آن کن کزین نشیمن راز | به از ان کامده است گردد باز
قوّتش ده ز سجـن این سجّین | تا بـر آیـد بـه اوج علّیین
قدرش از ذکر حـق بلند شود | کنگـره عـرش را کمنـد شـود
بکشد جانت را به جذبه‌ی حب | سـوی بالا ازین غیابـه ی جب
کرد این ضیف پاک بر تو نزول | مکـن او را بـه عیبـها معلـول
ای بسا میهمان که بـر تو فرو | آمـد از آسـمان قـدس علـو
تو ز غیبت جنیبتـش[1] بستـی | و از نمیمـه به هیمه پیوستـی
هـم ز حرص و هواش آلودی | هم به عجب و ریاش فرسودی
پس که گفتی دریـغ بـر ما فات | یا دروغ از برای ما هـوآت[2]
از بخـارا دریـغ دود دروغ | بردیـش ز آفتـاب چهـر فـروغ
دامن افشـان ازیـن معاملـه زود | که نیابـی دریـن معاملـه سـود
گـر بیاد خـدا ز گوهـر و در | سـازی آن مخزن تهـی را پـــر
چون به بازار حشـر بگشـایند | که در آن آنچـه هست بنماینـد

---

۱ – افسار کرده، لگام کرده

۲ – آنچه در آینده می آید

صحن بازار از آن شـود گلشن　　چشم بـازاریـان ازان روشـن

حـور و غلمان برنـد ازو مایـه　　حسـن خـود را کننـد پیـرایـه

زینت قصر و منظر تـو شـود　　زیـب بـاغ مـنـوّر تـو شـود

ملک احسنت گویـد و شاباش　　شـود از مدح بـر تو گوهـر پاش

ور ز قبح خصال و سـوء فعال　　نهـی آنجا ز جهل سنگ و سفال

کشد آن سنگ تخت تو ز ادبار　　تحـت نارٍ وقـودهـا الاحـجـار

وان سفالت بـه سفل سازد جا　　درک اسـفـلـت کـنـد مـاوا

مالک دوزخـت سـرا بـدهـد　　در خور هـر عمل جزا بدهـد

ور گـذاری ز سست اقبـالی　　همچنان آن خـزینـه را خالـی

پر شـود چشـم تو زاشـک ندم　　و آتشت بر زنـد زسینـه علم

آن زمـان حسرتت ندارد سـود　　وز نـهـاد بـدت بـر آرد دود

بـود صـد گنـج و گوهـر آماده　　همـه در دست و پایـم افتـاده

مـن نچیـدم ز فـرط نادانـی　　لا جـرم مـی بـرم پشیـمـانـی

فصل سوّم

گزیده ای از سخنان امام محمّد بن ادریس (رح)

امام بزرگوار محمّد بن ادریس (رح) فرمود: هر کس می‌خواهد به سعادت برسد باید ده چیز را به کار گیرد:

اوّل: **سهم نفس** که چهار چیز است:

۱) کم خوابیدن.

۲) کم خوردن.

۳) کم سخن گفتن.

٤) قناعت به رزقی که نصیب انسان گشته است.

دوّم: **سهم ملک الموت** که عبارتند از:

۱) به جا آوردن فرایض و واجباتی که از دست رفته است.

۲) حلالیّت طلبیدن و راضی کردن کسانی که احیاناً با آنان نزاع داشته است.

۳) آمادگی برای مرگ.

٤) شوق دیدار خدا ﷻ.

سوّم: **سهم قبر** که به شرح زیر است:

۱) ترک سخن چینی.

۲) پاکی از ادرار (که لباس و بدن انسان به آن آلوده نشود).

۳) نماز شب (تهجد).

٤) یاری مظلوم.

چهارم: **سهم نکیر و منکر** که چهار چیز است:

۱) راستی و صداقت در گفتار.

۲) سخن حق گفتن.

۳) ترک نافرمانی پروردگار.

٤) نصیحت و خیرخواهی خلق خدا.

پنجم: **سهم میزان** که عبارت است از:

۱) دوری از غیبت.

۲) پرهیزگاری صادقانه.

۳) یاری کردن مؤمن.

٤) برپاداشتن نماز جماعت.

ششم: **سهم صراط.**

هفتم: **سهم مالک (خازن جهنّم)** که چهار چیز است:

۱) گریستن از ترس خدا.

۲) نیکی به پدر و مادر.

۳) صدقه دادن در نهان و آشکار.

٤) خوش اخلاقی.

هشتم: **سهم رضوان (خازن بهشت)** که به شرح زیر است:

۱) راضی بودن به حکم پروردگار.

۲) صبر و شکیبایی هنگام گرفتاری به بلا و مصیبت.

۳) شکر نعمتهای خداوند.

٤) توبه از گناهان.

نهم: **سهم پیامبر اکرم**ﷺ که آن نیز چهار چیز است:

۱) چنگ زدن به شریعت.

۲) خو گرفتن به سنّت نبوی.

۳) محبّت اصحاب پیامبر به ترتیب درجاتشان.

٤) طلبیدن آنچه در شریعت نیکو است.

دهم: **سهم پروردگار** که عبارت است از:

۱) امر به معروف.

۲) نهی از منکر.

۳) محبت طاعت و فرمان برداری حق تعالی.

٤) نفرت از گناه و نافرمانی خدا.

این وصیت به شکر خدا و توفیق او پایان یافت.

سبقات طریقه عالیه نقشبندیّه بر مبنای سلوک عالم ربّانی، عارف صمدانی، غواص دریای معانی، حاجی الحرمین الشریفین، حضرت شمس الحق نقشبندی مجدّدی (رح)

حمـد لله قـادر یکـتـا صَلُّو وَ سَلَّمَ حبیبش را

گـر کنـد یاری ام کـه یاری کرد پیش از آنکه بخواهمش زان فرد

سـر کنـم بابـی را به توفیقش از رموز طریـق صدّیقش

از طریقی که اقرب الطرق است که به حق سهل زو توان پیوست

از ابابکر حضرت صدّیق ثَانِیَ الثنَین آن یگانه رفیق

چار سیر است و چل مقام عظام نقشبند مجدّدیّه به نام

بـی کلام و زبان به نقش خیال ذکر با رابطه بدون مقال

زانکه فرموده صاحب مکتوب ذکر بی رابطه بود معیوب

هر سبق یا لطیفه نام خدا الله الله به هر یک عضو جدا

چهل سبق دان طریقه‌ی صدّیق نقشبندی بنام در تحقیق

هر مقامش ز فیض سرشار است   منشأ عشق حیّ دادار است

خلقت انسان را خداوند از ده جزء آفریده است؛ پنج جزء آن از عالم امر یعنی: قلب، روح، سرّ، خفی و اخفی و پنج جزء دیگر از عالم خلق یعنی: آب، آتش، خاک، باد و نفس.

سبق اول: لطیفه ی قلب

سبق اول است قلب سلیم   نور او زرد گفت اهل مقیم

جای وی زیر سینه سمت چپ   ذکر با رابطه بدون لب

قلب ذاکر شود به نام خدا   گردد انوار حق در او پیدا

از صفات بهیمه دور شود   به صفات حمیده جور شود

گردد آرامگاه نور جلال   اندک اندک کشد به سوی کمال

نور یزدان در او ظهور کند   ظلمت و جهل را بدور کند

زان سبب گفت حضرت یزدان   می نگنجم به عالم امکان

لیک در قلب بنده‌ی مؤمن   می بگنجم چو گنج در ایمن

هر که در این لطیفه گشت فنا   آدمی مشرب است ای دانا

سبق دوّم: لطیفه ی روح

روح آمد لطیفه‌ی دوّم   نور او سرخ خوانده این مردم

جای وی نیز زیر سینه‌ی راست　　ذکـر با رابطه بدان اَولـی است

بوده جایش مقام قـرب جلال　　در بشـر حق دمیـد بهـر کمال

باشـد از امـر کـرد گـار قـدیـم　　کس نباشـد به کُنهِ روح علیـم

گـر شـود عقل کلّ به او رهبـر　　از ملک بگذرد به فضل و هنـر

پس کند سوی اصل خویش رجوع　　آگهـی یابد از اصـول و فـروع

ور بمانـد اسیـر نفـس دغـل　　حق چو انعام گفت بَل هُم اَضل

هـر که در این لطیفه گشت فنا　　هست در مشـرب خلیل خدا

سبق سوّم: لطیفه ی سرّ

سـرّ که باشـد لطیفـه‌ی سوم　　او چو خورشید و آن دو چون انجم

نور وی شد سفیـد و نورانـی　　کشـف بـر سالـکان ربّانـی

جای وی نیز فوق سینه‌ی چپ　　ذکـر با رابطـه بـه نقـش طلب

هر که در سرّ شـود فنا فی الله　　هسـت در مشـرب کلیـم الله

سبق چهارم: لطیفه ی خفی

چون خفی چهارمین لطیفه بود　　سالـک راه را وظیـفـه بـود

نـور او شـد سیاه و بی ظلمت　　کشـف بـر سالکـان با همّـت

جای وی نیز فوق سینه‌ی راست　　بل به اندیشه نقشبندان راست

هر که در این لطیفه یافت مراد　　عیسوی مشرب است ز اهل رشاد

سبق پنجم: لطیفه ی اخفی

باز اخفـی کـه پنجمیـن آمـد ... حلقـه خمسـه را نگیـن آمـد
از لطایـف همـه بلنـد آمـد ... نـور او سبـز و دلپسنـد آمـد
جای وی دان که اوسط سینه است ... طـرق نقشبنـدیان ایـن اسـت
این لطیفه به فیض فوق خفی است ... زیـر پای محمـد عربـی اسـت
گـر به اخفـی شود فنا ز طلب ... هست بی شک محمدی مشرب
هـر یک از ایـن لطایف ارشـد ... زیـر پای یـکـی رُسُل باشـد

سبق ششم: لطیفه ی نفس

نفس را می شمر لطیفه ی شش ... زاده ی آب و خاک و بـاد آتـش
جای او در میان پیشانـی اسـت ... تیغ فکـرت زدای ظلمانی است
نـور او ابلـق اسـت ای یاران ... می شـود کشف کامل الایمان
نفـس امّاره غـرق لذّات است ... درپی عیش ونوش شهوات است
گر شود فضل حق به وی یاور ... هم به اخلاص و همّت رهبـر
سـوی لوّامگی کشانـد رخت ... پشت از خبط و رو بجانب بخت
مطمئنّه شـود به همّـت پیـر ... بل به فضل خـدا امان ز سعیـر

سبق هفتم: سلطان الاذکار

هفتمیـن ذکر سلطان الاذکار ... هـر بُـن مـوی ذاکـر جبّـار

جای وی فـرق سـر بـود تا پا ذاکـر الله جمـلـه ی اعـضـا

زان سبب نام وی بُـود سلطان کـه جوارح از او بـرنـد فـرمان

هـمـره رابـطـه بـه نـام خـدا الله الله به هـر یـک عضـو جـدا

سبق هشتم: نفی الاثبات

هشتمین از مقام سیر و سلوک کـه مسمّـا نهاده انـد ملـوک

نام اصلیش نفی الاثبات است ماحیِّ شکّ و ریب و ظلمات است

لا کنـد دفـع جمله موجودات به الّا الله خـدا شـود اثبـات

لفـظ لا را کشـد بـه پیشانـی از پـی دفـع هـر پـریشـانـی

پس الهَ کشـد به کتـف راست هرچه‌جزاوست‌جمله‌باید کاست

ضـرب سازد بـه قلب الّا الله بـی خـود و بـی همه به او آگاه

معنـی‌اش را به کُنهِ دل منقود اَنتَ معبود و اَنتَ لی مقصـود

بود این بازگشـت ز استغـراق بازگشتـی ز اصل سـوی فـراق

بـعـد از لا الهَ الا الله بـر محمـد بخـوان رسـول الله

برهـد از قیـود شـرک خفـی بزدایـد چـو موج هر چه کفـی

رغـم ارضای نفس بد فـرجام طاعـت حق پذیردش به دوام

نقشبنـدان کـه میـر عـرفاننـد شـرع را دل، طـریق را جاننـد

جملـه غوّاص بحـر عـرفانـی محـرم رمـز و راز یـزدانـی

سبق نهم: وقوف قلبی

نهمین را وقوف قلبی دان — یعنی غفلت نبایدت یک آن

قلب باشد ملازم سبحان — کو بود از مقام محبوبان

پس مراقب شوی به سوی احد — بگذری از تردّد و ز عدد

سبق دهم: مراقبه ی احدیّت

احدیّت مراقبه است دهم — کز تو گردد هر آنچه جز حق گم

کوست مستجمع جمیع کمال — و منزّه ز عیب و نقص و زوال

انتظار فیوض ربّانی — می کشند سالکان عرفانی

درشب وروز سیصد وشصت بار — حق بود در قلوب بنده نظار

تا که منظور ذات او باشند — واقف از وسوسه ی عدو باشند

آنکه را یار نیک دم ساز است — در ره حق ز خلق ممتاز است

گفت آن پیشوای هر دو جهان — آنکه مبعوث شد به انس و جان

ساعتی فکر در ره اسرار — به ز هفتاد سال شب بیدار

فکر در محو خویش و هستی ذات — سالکان را بود مدار نجات

همچنین گفته است جای دگر — کابن مسعود داده است خبر

هست ایمان بندگان خدا — عشر اجزا ز دیدگاه ما

نُه سهم از آن مراقبه است ویقین — یکِ دیگر همه ی عبادت بین

سبق یازدهم: فنای قلب

یازدهـم شـد فنای قلب سبق | سالـک اینـجا فنا شـود مطلق
فرد گـردد ز جمله موجودات | بـر گزینـد ز جمله حـبّ ذات
انـس گیـرد به ذکـر و یاد خدا | گـردد از ماسـوای دوست جدا
خودپسندی رود به کتف عدم | زایـدش انکسار و عجـز و ندم
ایـن لطایف که جمله پنج آمـد | در خـزینه ی خدا چو گنج آمد
اصل هریک بود به فوق العرش | گرچه انسان بود به حیطه ی فرش
اصل قلب از تجـلّـی افعـال | به فنایش چـو یابـد عبـد کمال
جـملـه افعال را ز حـق بیـنـد | خویش را خوار و مستحق بیند

سبق دوازدهم: فنای روح

دوازدهم را فنای روحش خوان | سالـکان را بـود فتـوحـی زان
روح دارد مناسبـت بـه مـلـک | بوده در قـرب حق به فوق فلک
چـون ثبـوتیّه اصـل روح بـود | سـالکش زیـر پای نـوح بـود
از صفـات بهیـمه دور شـود | قانـع و خاشـع و صبـور شـود
سلب بیند همه صفات ز خویش | همـه اوصاف را ز حـق در پیش
ماسـوا را صفـت نمـی دانـد | هـر صفاتی ز حق همـی خواند

سبق سیزدهم: فنای سرّ

سیزدهم را فنای سرّ می دان | ذکر فیضش کجا توان به بیان
اصل سرّ دان که در شیونات است | ممتزج از صفات و از ذات است
می شود از انانیّت بیرون | سالکی را که گشته او محصون
مضمحل گشته در شیوناتش | محو و مدهوش غرق نعماتش
سالکان را رسد به همّت پیر | پیر باشد معین راه خطیر
چونکه باطن به پیر بسپاری | می شوی از صفات بد عاری

سبق چهاردهم: فنای خفی

سبق چهاردهم فنای خفی است | بس بقاها که اندر آن مخفی است
فیض یزدان تو را شود شامل | گر نباشی از آن دمی غافل
سلب بیند ز خود همه افعال | جمله بیند ز ذات پاک جلال
خویش ناچیز محض پندارد | بلکه کم از جماد انگارد
جمله طاعات خویش بی مقدار | کند آنگه به کفر خود اقرار
داند حق را منزّه از همه چیز | نکند درک ذات عقل و تمیز
عقل در این مکان علیل آمد | عشق را جذبه‌ی جلیل آمد
عشق نشناخت هم ورا کامل | کرد اقرار عاجزی از دل
مصطفی عشق و عقل را کُل بود | بلکه مأمور در تکامل بود
کرد اقرار عاجزی آنجا | چونکه دیدش کمال بی همتا

سبق پانزدهم: فنای اخفی

پانزدهم را فنای اخفی نام	سالکان را رهایی از اوهام
که در اینجافیوض مصطفوی است	زانکه وی رابه جمله فضل جلیست
شأن جامع فنای اخفی دان	متخلّق به خلق مولا دان
شاد ارواح حضرت عطّار	هر کلامش چو دُرج گوهر بار
صوفیا جامه چه کنی از صوف	در صفتهای حق بشو موصوف
هر که جز این بود چو کالانعام	روز و شب در پی شکار حطام

سبق شانزدهم: دایره ی ولایت صغری

شانزدهم را مشایخ والا	نام کردند ولایت صغری
در مقام ولایت صغری	وحدت اندر وجود شد پیدا
نعره و شوق و ذوق و بی تابی	سالکان را رسد به هر بابی
جمع و جمع الجمع است بر سالک	تا که گردد فنا و مستهلک
فرق از بعد جمع هشیاری است	بهر تکمیل امر جبّاری است
اَینَمَا کُنتُم از کلام بخوان	کآید اینجا معیّت سبحان
کاوست با ما بهر زمان و مکان	ترک کن منهیات ای انسان
ترک کن زانچه ترک باید کرد	پیش از آنکه به مرگ باید کرد
امر او را به جان و دل بپذیر	تا ز لوث گنه شوی تطهیر

سبق هفدهم: دایره ی اولی ولایت کبری

هفدهم دان ولایت کبری | در مراتب بلندتر از صغری
از منی و اَنَا به دور شود | جز حق از عیب خلق کور شود
نَحنُ اَقرَبُ اِلَیهِ حَبل وَرید | گشت خرق حجاب و قرب پدید
رسته از ظلّ به اصل پیوسته | در شمار رجال برجسته
بهره یابد ز رشته ی توحید | از وجودی سوی شهود مزید

سبق هجدهم: دایره ی ثانی ولایت کبری مسمّی به محبّت اول

هجدهم نام ثانی کبراست | در طریقت مقامی بس والاست
گفت یزدان یحبُّهُم ما را | از یُحِبُّونَه برد دلها را
گر نبودی ز سوی وی کششی | عشق را کی بُدی به سر روشی
عشق با صنع خویش میبازد | لیک لیلا بهانه می سازد
چون پر کاه در نشیمن باد | هر کجا می کشاندش خود شاد

سبق نوزدهم: دایره ی ثالث ولایت کبری مسمّی به محبت ثانی

نوزدهم دان ولایت ثالث | کز نبوّت ولی بود وارث
از شیونات ذات بی همتا | اندر اینجاست بهره سالک را
مورد فیض نفس را می دان | چون رسد فیض حضرت سبحان
ذکر و تهلیل بر زبان گفتن | نافع آید ورا در این موطن

یا خیالی به ذکر اگر مشغول　　　کز مشایخ چنین بُدست معمول

سبق بیستم: دایره ی رابع ولایت کبری مسمّی به قوس

بیستم از حب ولایت رابع　　　هر سه تای دگر در او جامع

درجات و مقام آن چهار است　　　هر یکی بحر فیض دادار است

چون ولایت ز انبیا باشد　　　وارثان را رسد روا باشد

بر طفیل حبیب پاک احد　　　بر محبّان رسد ز فیض مدد

پیرو تابعان احمد باش　　　وانگه منظور ذات سرمد باش

حشر هر کس بود به محبوبش　　　نیک بنگر که کیست مصحوبش

طالب صحبت عزیزان باش　　　همچو کلب سرای دربان باش

کردن طیّ این دوایر را　　　دافع وسوسه است و خاطر را

به یقین دان که رهروان طریق　　　چون پدر بر مرید خویش شفیق

نور وی همچو نور خور دیدند　　　سالکان را ز نفس حرّ دیدند

فیض شد از دماغ بر سینه　　　سینه شد صاف همچو آئینه

وسعت سینه گردد از حد بیش　　　گم کند سالک هرچه هستی خویش

در مقام رضا کند مسکن　　　راضی از حق به گلشن و گلخن

گر نشد طی علامتش کم نور　　　همچو خورشید درخسوف حصور

سبق بیست و یکم: دایره ی مراقبه مسمّی به اسم ظاهر

بیست و یک اسم ظاهرش گفتند		نقشبندان که این طرق رفتند
اسم ظاهر برای سیر صفات		نیستش آگهی ز حضرت ذات
سیر در علم و سیر در ظاهر		بنمایند دفتر خاطر

سبق بیست و دوّم: دایره ی ولایت علیا مسمّی به اسم الباطن

بیست و دوّم به اسم الباطن		صُور ظاهر و سیر موقن
در علیم است سیر در باطن		فرق بسیار اندرین موطن
بلکه از خاک تا به عرش مجید		فرق آمد میان این دو پدید
زانکه باطن به هر دو مشغول است		کز شه نقشبند معمول است
هر یک اینجا جناح طیران است		سوی قدسی که فوق امکان است
نفس امّاره مطمئن گردد		از صغارت رهد مُسِن گردد

سبق بیست و سوّم: دایره ی کمالات نبوّت

بیست و سوّم مقام پیغام است		به کمال نبوّتش نام است
از کمال نبوّت ای سالک		عقل ها قاصر است و مستهلک
چون نرفتیم راه مردان را		به که گوییم بترک تاوان را
کین سخن در زبان نمی گنجد		در کلام و بیان نمی گنجد
هر که را فضل حق شود شامل		عهد بندد به فرقه‌ی کامل

زانکه در این طریق ربّانی نقشبند مجدّد ثانی

گفته اند راه این بنای حنیف نیست جز در قفای شرع شریف

کز طفیلش رسد به هر خادم نعمتی را که می دهد منعم

نیست از فضل کردگار بعید که مبدّل کند شقی به سعید

اکتفا می کنم به نام شریف تا نیفتد کلام ها ز ردیف

قاب و قوسین و رمز اَو اَدنی از کمالات این مقام عُلی

از دَنا قرب حق شود ظاهر فَتَدَلّٰی به رغم هر منکر

یأس و نومیدی است و دید قصور فارغ از ما و من و کبر و غرور

دائم الحزن و واصل الفکر است اندر این راه نکته ی بکر است

فیض حق بهر عنصر خاکی است لفظ قرآن در این بیان حاکی است

گفت کرّمنا بر بنی آدم خاک از افتاد گی بشد محرم

بر ملک نیست این مقام و کمال عند قرب الوصال ذات جلال

رو به حقّ است در همه اوقات بهر ارشاد واصل است به ذات

هر کمالی چه صغری و کبری پلّه های نبوّت است تو را

سبق بیست و چهارم: دایره ی کمالات رسالت

بیست و چهارم در این طریقه و کیش شد کمال رسالت ای درویش

عالم خلق و عالم امرش بعد از تصفیه چشد خمرش

تصفیه تزکیه چه شد سالک جان باقی ببخشدش مالک

اندر اینجا چـه دفـع اسباب است		درجـاتش بـه فضـل وهّاب است

گـر لطایـف و گـر مقامات است		جملگی جزو این کمالات است

لیـک تقلیـد از زبـان کتـاب		می کنـم شرح اندکـی زین باب

ورنـه معنـا کجـا و فـهـم مـا		عفـو می خواهـم از خـدا ز خطا

ایـن کـمـالات را اصـول شمـار		بعـد از ایـن بـر قصـور کـن اقرار

سبق بیست و پنجم: دایره ی کمالات اولوالعزم

بیست و پنجم کمال اولوالعزم‌است		پیشـه ی واصـلان این بزم اسـت

این مقام شهـودی و عالـی است		می رسد هرکه را که اقبالـی است

جمـله ای زیـن کمـال ای دانـا		مـی نـویـسـم ز قـول مـولانـا

هسـت اینـجـا مقـام بیـرنـگـی		نیـست آداب و رسـم و فرهنـگی

شـد اکـابـر و اشـرف مخـلـوق		مـحـرم سـرّ عاشـق و معشـوق

نه ملک واقف است زیـن اسـرار		جـز مـحـبّـان حـضـرت دادار

نـه عبـارت کـه تـا بـیـان گـردد		نـه بـه تقـریر ایـن عـیان گـردد

انـدر اینـجا خمـوش بایـد شـد		همه را هِشـت و هـوش باید شـد

سبق بیست و ششم: دایره ی حقیقت کعبه ربّانی

بیست و ششم حقیقت کعبه‌است		این جهان مزرعـی و او حبّه است

سالـکـا در حقیـقت مسـجود		کـه بـود خانـه‌ی خـدای ودود

مقصد کلّی عنصر خاک است | خاک اینجا به فوق افلاک است
عظمت و کبریایی سلطان | گشت مشهود سالک عرفان
بیند اینجا توجّه عالم | رو به جلّ و علا اجلّ و نعم
وسعت باطنی ز حد بیش است | هر که را دین مصطفی کیش است
به فنا و بقا شود محظوظ | از همه لغزش و خطا محفوظ

سبق بیست و هفتم: دایره ی حقیقت قرآن مجید

بیست و هفتم آمد حقیقت قرآن | نه نوشتن رسد در آن نه بیان
تا ابد بکر و بذر اسرار است | حرف حرفش کلام جبّار است
گوشه ای از کنوز قرآنی | کشف گردد به اهل ربّانی
از حروف مقطعات کلام | بهره گیرند عارفان عظام
کعبه با آن علوّ و شأن و مقام | هست قرآن ورا به فضل امام
کشف گردد بواطن قرآن | بهر خاصان حضرت منّان
هیئت وحدت اندر این میدان | مورد فیض حضرت انسان

سبق بیست و هشتم: دایره ی حقیقت صلوة

بیست و هشتم از حقایق ای درویش | از حقیقت صلوة آید پیش
از صلوة و حقیقتش چه بیان | لیک بهر تکامل انسان
گفت آن شه صلوة معراج است | زانکه مؤمن به هر دو محتاج است

لاجرم گفتم از زبان رسول
عاجز از درک آن کلام و عقول

زین حقیقت چه بگذرد طالب
نفس را عقل کُل شود غالب

نفس قدسی عطا شود از حق
از صفات بشر رهد مطلق

از ملک بگذرد به قرب و مقام
پُر شود صفحه‌ی دلش ز کلام

شد مقامش به فوق قرآن جای
می گذارد نماز ذات خدای

نیست در خورد ذاتش حمد بشر
خود کند حمد ذات خویش مگر

جامع جمله ی عبادات است
جز نمازی که رسم و عادات است

باز دارد ز منکرات نماز
گر بود در مقام عجز و نیاز

یَسجُدُ السّاجِدُ قُدُوم الله
این روایت شد از رسول الله

بهر ساجد ز سجده به نبود
گر به اخلاص وی گره نبود

سبق بیست و نهم: دایره ی حقیقت معبود صرف

بیست و نهم حقیقت معبود
هست معبود صرف را مقصود

اندر اینجا قدم شود کوتاه
در نظر سیر جانب الله

طیّ این منزل است به سیر نظر
بی من و ما و بی مسیر و اثر

راه یابد به شارع توحید
ظاهر و باطنش ز شرک رهید

گفت لا معبود از کمال یقین
مستحق عبادت اوست همین

چونکه گوید تنزّه و تقدیس
سوزد از نور وی سگ ابلیس

گرددش نفی جمله موجودات
از دلش غیر حبّ و عشق ذات

به تجرّد شناخت یزدان را به تکامل به فضلش ایمان را

سبق سی ام: دایره ی حقیقت ابراهیمی

سبق سی ام از این حقایقها از براهیم دان خلیل خدا

این مقام فناست و قربانگاه سر نهادن به امر سیف الله

جمره اینجا به خویش باید زد جهد پیش است بیش باید زد

مطمئنّه رهیده از تلوین هست تصدیق قلب و هم تمکین

تابع و متبوع هر دو یک رنگند گرچه دو نخل لیک پیوندند

هر دو هم بسترند و هم آغوش هر دو از چشمه‌سار وحدت نوش

هر دو چون شیر شِکّر آمیزند هر دو از جام فیض لب ریزند

به طفیل حبیب پاک احد امّتان یافتند این مسند

سبق سی و یکم: دایره ی حقیقت موسوی

سی و یک از حقایق ممتد که مسمّی به موسوی باشد

اندر اینجا بدون گوش و زبان سالکان راست رمزها پنهان

سحرهای درون شکسته شود فرّ شیطان و نفس خسته شود

گشته ظاهر به عارفان کُمل که بود این تعیّن اول

هم محیط است بر همه اشیاء جمع اضداد خیر عالم را

ذات حق نیست تعیّن اوّل که خدا خوانده اند بعض ملل

ماورای همین مقام، الله | گشت مکشوف شاه امان الله
اندر اینجا ظهور استغناست | بی نیازی ز خلق عارف راست

سبق سی و دوم: دایره ی حقیقت محمّدی

سی و دوم که اهل این کویند | این حقیقت محمّدی گویند
تاج بر حمد حلقه ی میم است | چشمه ای از شراب تسنیم است
گشت پیدا جهان ز حلقه میم | ماه را یک اشاره بس به دو نیم
لبّ لبّ همه حقایقها | این بود گر تو راست فهم رسا
زانکه ایجاد را سبب حبّ است | ظاهرش فی غیابت الجبّ است
گر نگشتی سبب تو بر ایجاد | کی شدی گستریده این ابعاد
گفت لولاک حضرت سبحان | نشدی خلق عالم امکان
هرچه از جنّ و انس و مخلوقات | به طفیل تو گشت موجودات

سبق سی و سوم: دایره ی حقیقت احمدی

سی و سوّم به احمدی رسم است | چون حقایق به احمدی ختم است
آید اینجا ز خود برون سالک | هستی خود سپرده بر مالک
وصل عریان در این مقام آید | از هزاران یکی چنین شاید
گفت شاهی ز عارفان غور | وصل عریان بود ز دید قصور
کشف گردد در این مقام عُلی | سرّ محبوبیت ز ذات خدا

حبّ، جذبی است مختفی در ذات — که به عاشق رسد به هر اوقات

دور دارد ورا ز هر میلی — دل چومجنون رود سوی لیلی

داد عیسی ز بهر امّت خود — این بشارت ز علو همّت خود

داد اخبار این کلام احد — يَأتِی مِن بَعدِ اِسمُهُ احمد

احمد اسمی است که نامی احدست — سرّ مکنون ذات مستند است

حلقه ی میم طوق بند گی است — غیر از بند گی نه زند گی است

بنده ی ذات اوست حلقه‌ی میم — احمد آمد ورا پی تعظیم

سبق سی و چهارم: دایره ی حبّ صرف

سی و چهارم ز حبّ صرف شمار — تا ابد گر کنی به حبّ تکرار

هر نفس حبّ دیگری زاید — هر دگر زان دو صد دگر آید

دشمن خود شوی عدو آگاه — دوست دار خدا و خلق الله

عشق ورزی به مسلم و کافر — خلق را خیر بینی خود را شر

حبّ صرف است حبّ ذات احد — دور باش از تردّد و ز عدد

ذات پاکش منزّه از جفت است — لم یلد یولدش نُبا گفته است

حبّ غیرش مده تو در دل ره — تا که گردی ز عظمتش آگه

گر به دل جا گرفت عظمت او — گشت مستغرق محبّت او

غیر را بر دلت عبوری نه — نفس را زشتی و شروری نه

کرد اقرار در ره توحید — از رعونی و کفر و شرک رهید

سبق سی و پنجم: دایره ی لا تعیّن

سی و پنجم در ایـن طریق از بُن | خود مقامی است به نام لا تَعیُن
سیری و فضلی است نه به سلوک | اوسـت مالک فقط همه مملوک
اندر اینجا سخـن نه بتوان گفت | او نگفته است آنکه این را سفت
ایـن مقام محمّـد عـربـی اسـت | خاصّه ی او و تابعش که ولی است
خلعـت مصـطفـی مـزیـد آمـد | کیـن کـرامت به وی پدید آمـد
نیسـت اینجـا مقـام سیـر قـدم | بـه طفیـلش رسیـده انـد اُمـم
طـیّ ایـن سیـر در نظـر باشـد | آنکه سنّـت کُـحَـل بصـر باشـد
از پـی تـابـعـان پـیـغـمـبـر | می شـود قطـع ایـن به سیـر نظر
لـیـک بـایـد ز وارثـان بـاشـد | تا از ایـن سیـرشان نشان باشـد
آنـکـه دارد نشانـی از شـه غـور | انـدر این نشئه می شـود معمور

سبق سی و ششم: دایره ی سیف قاطع

سـی و ششـم مـشـایـخ عظّـام | سـیـف قاطـع ورا نـهـاده نـام
سیـف قاطـع کـه تیـغ برّان است | انـدر ایـن جایـگاه عـنـوان است
هستـی سالکان به ایـن شمشیـر | محـو گـردد به یمـن همّت پیـر
در محاذی ولایـت کبـراسـت | ذکـر نام و بشارتـش اینـجاسـت
نتـوان بـرد بیـش از ایـن نامـش | نـه بـه اخـبـاری از دَر و بـامـش

سبق سی و هفتم: دایره ی قیّومیّت

سی و هفتم را مشایخ مرحوم کرده اند اختتام بر قیّوم

لفظ قیّومیت بود ظاهر کاین چنین منصبی بود نادر

از هزاران یکی بدین منصب شد مشرف ز اهل علم و ادب

منصب انبیای عظّام است تابعان را طفیلشان کام است

منصب فضلی است نه به سلوک گوش کن این سخن به دفع شکوک

آنکه را فضل حق شود رهبر از ملک بگذرد به فضل و هنر

تاج این منصبش نهند به سر گردد از وارثان پیغمبر

عالم و وارث نبی گردد تابعان محمّدی گردد

بعد از این مقامهای عُلی چار سیر است نقشبندان را

هر چهار سیر ضمن این سبقات طی شود بهر تابعان ثقات

۱ – سیر الی الله ۲ – سیر فی الله ۳ – سیر عن الله بالله ٤ – سیر عن اشیا بالله

نسب نامه

بعد از حمد خداوند ودود　　بر رسول و آل و اصحابش درود

قصدم این شد بل به یاری خدا　　تا به نظم آرم نسب امجاد را

حاجی عبدالله بود پیر طریق　　بر مریدان چون پدر باشد شفیق

ابن حاجی شمس الحق بی نظیر　　در دو عالم سالکان را دستگیر

ابن قیّوم ولی دادگر　　عالمی از وی منوّر سر به سر

شاه ولی الله به قیّوم است پدر　　واقف اسرار حیّ دادگر

شد مجدّد در طریقت آن فرید　　اندر این دوران چنین کامل که دید

شاه امان الله که شیخ غور بود　　بر تمامی انس و جان مأمور بود

بود پدر مر شاه ولی الله را　　آن دلیل از خدا آگاه را

ابن ملا رحمت الله شاه امان　　فیض بار خلق پیدا و نهان

مر ورا باشد علی محمّد پدر　　اشرف الحاج آن نهال پر ثمر

که جهان از میوه‌اش شد مستفیض　　گشت اولادش به عالم فیض ریز

ابن ملا میر احمد صاحب است　　کاو سکندر را پسر و نائب است

ملا یوسف را پـدر باشـد عمـر | ابن عیسـی بـود آن نیکـو سیـر

یوسف و عیسـی ز اولاد رسول | جملگـی بودنـد از اهل قبـول

بهر عیسی گر سلیمان بود پدر | داشت بر سر تاج عزّ و زیب و فر

هـم سلیمان را بدان ابـن علـی | بر نژادش داد یزدان خوشدلی

چون محمّد بر علـی باشـد پدر | از حسـن دارد نسـب آن با هنـر

ای پسر باشد حسـن ابـن فقیـر | حق به قرب خود دهد او را سریر

پس فقیر ابن خلیل است ای عزیز | ابـن یونس شـد خلیل با تمیـز

یونس اسـت ابـن علـی راز دان | ابن ایّوب است آن صاحب قران

هست ایّوب ابن یوسف آن امین | یوسف آمد ابن نائب همچنیـن

جمله اولاد پیـمـبـر در زمـیـن | بهـر خـلقان رحمـةٌ للعالمـیـن

دانکه نائب ابـن نـورالدّیـن بود | با وقـار و صاحـب تمکیـن بـود

ابن حاجـز بـود نورالدّین بدان | دارد حاجـز ازعلاءالدّیـن نشان

ابن مسعود است علاءالدّین راد | جملگـی بودنـد از اهل رشـاد

هست مسعود ابن حمزه در خبر | حمـزه دان ابن علـی ای رهگذر

ابن اسماعیل و ابن اصغـر است | ابـن ابراهیـم خـاص داور است

هـسـت او ابـن امـام مـقـتـدا | موسـی کاظـم بـه خلقان رهنـما

او ز اولاد امـام جـعـفـر اسـت | در طریق نقشبنـدی رهبـر است

از نسـب ابـن امـام باقـر اسـت | وز حسب هر لحظه حق را حاضر است

هست باقـر ابـن زیـن العابدیـن | مقـتـدا بـر سنّـت دیـن مبیـن

او ز اولاد شهید کربلاست　　خاص یزدان نور چشم مصطفی است

بود حسین ابن علی مرتضی　　شیر یزدان ابن عمّ مصطفی

مادرش را شد لقب خیر النسا　　صد درود از ما به هر صبح و مسا

بر روان پاک آن پاکیزه دین　　کو بود انگشتر دین را نگین

نور چشم مصطفی نامش بتول　　کی کند درک مقامش هر فضول

اختتامیه

از رحمت بی‌منتهای حضرت حقﷻ سپاسگزارم که به این حقیر توفیق تصحیح، ویرایش و چاپ کتاب **آداب الاصحاب** را عطا فرمود و امیدوارم که این عمل را مفید بهره و موجب اجر جزیل اخروی قرار دهد. عاجزانه از درگاه او می‌طلبم که ایمان کامل نصیبمان گرداند و ما را تا لحظه‌ی مرگ در عمل به آداب آموزنده‌ی این کتاب که بر گرفته از آثار نبی اکرمﷺ است موفّق گرداند.

در خاتمه از همه‌ی عزیزانی که این حقیر را در ویرایش و تایپ این کتاب یاری کرده‌اند قدردانی می‌کنم و از خوانند گان محترم خواهشمندم آنچه را که در این کتاب از خطا و نقصان می‌بینند به دیده‌ی اغماض نگریسته و ما را از نظرات و پیشنهادات خود آگاه کنند تا در چاپ‌های آتی به تصحیح آن اقدام شود.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۲۳ تیـر مـاه ۱۳۹۰

۱۲ شعبـان ۱٤۳۲

خادم خانقاه پیران کبار طریقه عالیه نقشبندیه مجدّدیه

سیّد عبـدالله نقشبندی مجدّدی

مجموعه کتابهای منتشر شده به شرح زیر می‌باشد:

١– جامع‌السلوک

٢– طریقة‌الراشدین وحجة‌المسترشدین

٣– حجة‌السالکین فی رد المنکرین

٤– سراج العارفین فی تراکم ظلمات المنکرین

٥– مقامات حضرت خواجه نقشبند (رح)

٦– احکام حج در مذهب حنفی و معارف الحرمین

٧– مجموعه اشعار بی بی مستوره

٨– احکام حج و عمره در مذهب حنفی

٩– آداب سلوک و نغمه عشّاق

١٠– مثنویات شمس العارفین

١١– ادعیة الشّفاء من شمس العرفاء

مجموعه کتابهای در دست چاپ به شرح زیر می‌باشد:

١– شرح مکتوبات حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی (رح)

٢– کشکول کلیمی

الهی ! چه خوش روزگاری است روزگار دوستان تو با تو ،
چه خوش بازاری است بازار عارفان در کار تو ،
چه آتشین است نفس های ایشان در یاد تو ،
چه خوش دردی است درد مشتاقان در سوز شوق و مهر تو
چه زیباست گفت و گوی ایشان در نام و نشان تو





ISBN : 978-964-2628-71-1



قیمت : ۸۰۰۰ تومان